

در پرتو تشیع
پاسخ به شبهات وهابیت


بسم الله الرحمن الرحیم

در پرتو شریعت : پاسخ به شبهات وهابیت

نویسنده:

عباسعلی زارعی سبزواری

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

در پرتو شریعت: پاسخ به شبهات وهابیت

مشخصات کتاب

سرشناسه : زارعی سبزواری، عباسعلی

عنوان و نام پدیدآور : در پرتو شریعت: پاسخ به شبهات وهابیت/نویسنده عباسعلی زارعی سبزواری.

مشخصات نشر : تهران: مشعر، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری : ۳۸۴ ص.

شابک : ۲۵۰۰۰ ریال : ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۰۹۰-۱

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : کتابنامه: ص. ۳۶۹-۳۸۴؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : وهابیه -- دفاعیه ها و ردیه ها.

رده بندی کنگره : BP۲۰۷/۶/ز۲د۴ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۱۶

شماره کتابشناسی ملی : ۱۱۷۲۵۷۴

ص:۱

مقدمه

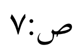
الحمد للّه ربّ العالمین و الصلاه والسلام علی سید الأنبیاء محمد و آله الطیبین.

پرسشگری و کنجکاوی انسان

حسّ پرسشگری و کنجکاوی یکی از ویژگی های روحی و روانی انسان است. وجود این ویژگی انسان را از حیوانات متمایز کند و او با طرح پرسش های گوناگون درباره هستی خویش و دیگران به جست وجوی پاسخ آنها می پردازد و با گرفتن پاسخ هر پرسشی، پله های تکامل را طی می کند. انسان پاسخ بعضی از پرسش ها را نزد وجدان و عقل می یابد و پاسخ بعضی را با تجربه کسب می کند و پاسخ بعضی دیگر را نه با عقل درک می کند و نه با تجربه کسب می نماید، بلکه از نیرویی ماورای طبیعت می گیرد. نخستین پرسشی که برای هر انسان باشعوری پدید می آید و عقل او پاسخ گوی آن می باشد، این است که آیا من و آنچه در این جهان پهناور وجود دارد نیازمند یک آفریننده هستیم و یا تمام هستی، خودبه خود، تصادفی و بدون هیچ آفریننده ای وجود پیدا کرده است؟

هر انسان باوجدان و عاقلی با بکارگیری اندیشه و عقل، نیازمندی این جهان باعظمت را به مدبّری حکیم و آفریننده ای دانا و توانا درک می کند.

پرسش دیگری که برای انسان پدید می آید و عقل پاسخ گوی آن است، این که آیا آفریننده جهان در آفرینش این جهان هدف خاصی را دنبال می کند یا این جهان را بدون هدف و پوچ آفریده است؟ اینجا نیز عقل انسان می گوید: آفریننده این جهان باعظمت و پر از رمز و راز، حکیم، دانا و تواناست و هر حکیمی در کارهای خویش حکمت و هدفی را دنبال می کند؛ پس آفریننده این جهان نیز تمام هستی را هدفمند آفریده است.


ص:۷

عقل در اینجا عاجز است و پاسخ این پرسش را باید آفریننده حکیم بدهد، لذا در کلام خود می فرماید: هُوَ الَّذی خَلَقَ لَکُمْ ما فِی الْاَرْضِ جَمیعاً؛ «خداوند این جهان کسی است که تمام آنچه را که در زمین است برای شما انسانها آفریده است» (۱).

پرسش چهارم این است که چرا و به چه هدفی خداوند ما انسان ها را آفریده است؟

اینجا نیز عقل تعطیل است و انسان باید پاسخ این پرسش را از خود آفریننده هدفدار بپرسد. از این رو خداوند متعال می فرماید: وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ، «جنّ و انس را نیافریدم جز برای اینکه مرا عبادت کنند»(۲) .

پرسش پنجم این است که چگونه خداوند را عبادت کنیم؟ پرستش خداوند با انجام چه کارهایی و اجتناب از چه کارهایی تحقق می یابد؟ پاسخ این پرسش را نیز نمی توان از عقل یا تجربه گرفت، بلکه پاسخ آن نیز در نزد خود آفریننده است. و از آنجا که انسان در مرتبه ای پایین از مراتب هستی است و آفریننده جهان در بالاترین مرتبه از مراتب هستی قرار دارد، به حکم عقل انسان به طور عامّ نمی تواند پاسخ این پرسش را مستقیماً از آفریننده جهان بگیرد؛ بنابراین وجود یک واسطه را میان خود و آفریننده برای دریافت این پاسخ ضروری می داند. از این رو خداوند متعال پیامبرانی را از میان خود بشر برای برقراری ارتباط میان خود و بشر انتخاب کرد تا راه پرستش و اطاعت را به آنان بیاموزد. آخرین پیامبر از پیامبران الهی پیامبر اسلام حضرت محمدبن عبداللّه صلی الله علیه و آله است، که رسالت خود را به خوبی انجام داد و مردم را تا آخرین لحظه عمر خویش، با ابلاغ کلام خدا و سنت خویش آگاه کرد و تنها راه عبودیت نجات بخش را تمسّک به قرآن کریم و عترت خویش پس از خود معرّفی نمود و فرمود: «انی تارک فیکم الثقلین؛ کتاب اللّه و عترتی ما ان تمسّکتم بهما لن تضلّوا بعدی ابداً»؛ «دو گوهر گران بها را در میان شما می گذارم؛ کتاب خدا و عترت من؛ چنانچه به آن دوچنگ زنید هرگز پس از من گمراه نمی شوید».

در حقیقت خداوند متعال به واسطه پیامبر صلی الله علیه و آله راه پرسشگری و پاسخ گویی پس از خود را

۱- بقره: ۲۹

۲- ذاریات: ۵۶

به مردم معرفی نمود و قرآن کریم به همراه عترت و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را تنها مرجع برای پاسخ گویی به پرسش های مردم دانست. ولی متأسفانه پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله به دلایلی که اکنون فرصت بیان آن نیست، وصیت آن حضرت نادیده و یا ناکافی دانسته شد و راه برای اختلافات مذهبی هموار گشت و بسیاری از مردم با فاصله گرفتن از تنها مرجع صحیح برای پاسخ گویی- یعنی قرآن به همراه اهل بیت علیهم السلام- دچار سردرگمی شدند و رفته رفته با گذشت زمان، شبهه افکنی مغرضانه در بسیاری از موارد جایگزین پرسشگری معقول شد. با این وجود اهل بیت عصمت و طهارت در طول زندگی به پرسش های معقول مردم پاسخ می دادند و شبهات دشمنان دین را با متانت و سعه صدر پاسخ می گفتند. امامان معصوم علیهم السلام با وجود تمام مشکلات اجتماعی، با تشکیل مجالس مناظره، از کیان اسلام دفاع می کردند و راه پرسشگری را- که راه تکامل بشری است- بر روی مردم باز می گذاشتند.

در زمان غیبت امام زمان علیه السلام مسئولیت پاسخ گویی به پرسش ها و شبهات بر عهده عالمان و دانشمندان جامعه گذاشته شده است. آنان باید خود را مصداق آیه شریفه: الَّذِینَ یُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَیَخْشَوْنَهُ وَلَا یَخْشَوْنَ أَحَداً إِلَّا اللَّهَ وَکَفَی بِاللَّهِ حَسِیباً،(۱) قرار داده، راه خدا و سیره پیامبران و امامان را ادامه دهند. آنان باید بحث و گفتمان برادرانه و منطقی درباره مسائل مختلف دینی را بدون تعصّب و هرگونه پیش داوری جانبدارانه در جامعه رواج داده، به پرسش های معقول دوستان و یا شبهات نامعقول دشمنان به صورت منطقی و با استفاده از قرآن کریم و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ منطقی و قانع کننده بدهند.

پرسشگری معقول و پاسخ گویی منطقی

از دیرباز اندیشمندان در حوزه های مختلفی به تبادل آرا و نقد و بررسی آنها مشغول بوده اند؛ در حوزه مذهب و اعتقادات نیز تبادل افکار و نقد و بررسی آنها پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله به طور گسترده ای وجود داشت و از آن به عنوان عاملی برای رشد و شکوفایی جامعه اسلامی یاد می شد. برگزاری مجالس مباحثه و مناظره میان امامان معصوم و افراد مختلف از

۱- احزاب/ ۳۹

فرقه های گوناگون، گواه بر این مطلب است و در اینجا به نمونه ای از این مناظرات به صورت فهرست اشاره می کنیم:

۱. مناظره امام علی علیه السلام با جاثلیق درباره دین شناسی و خداشناسی.

۲. مناظره امام علی علیه السلام با قدریّه درباره قضا و قدر.

۳. مناظره امام علی علیه السلام با مرد شامی درباره قضا و قدر.

۴. پاسخ امام علی علیه السلام به ذعلب درباره رؤیت خداوند و صفات او.

۵. مناظره امام باقر علیه السلام با هشام بن عبدالملک درباره حالت مردم در روز قیامت.

۶. پاسخ های امام باقر علیه السلام به پرسش های محمدبن مسلم.

۷. مناظره امام صادق علیه السلام با زندیق درباره خداشناسی.

۸. مناظره امام صادق علیه السلام با ابن أبی العوجاء درباره حدوث عالم.

۹. مناظره امام صادق علیه السلام با عبداللَّه دیصانی.

۱۰. پاسخ امام صادق علیه السلام به پرسش های ابوبصیر درباره صفات ذات خداوند.

۱۱. مناظره امام صادق علیه السلام با صالح نیلی درباره توان و قدرت بندگان.

۱۲. مناظره امام صادق علیه السلام با مرد شامی درباره اثبات ضرورت امامت.

۱۳. مناظره امام رضا علیه السلام با جاثلیق درباره اثبات نبوت محمد صلی الله علیه و آله و اثبات تحریف انجیل.

۱۴. مناظره امام رضا علیه السلام با رأس الجالوت درباره اثبات نبوت حضرت محمّد صلی الله علیه و آله.

۱۵. مناظره امام رضا علیه السلام با بزرگ هیربدان در ردّ زرتشتیان.

۱۶. مناظره امام رضا علیه السلام با عمران صابی درباره الهیات.

۱۷. مناظره امام رضا علیه السلام با سلیمان مروزی درباره بداء و اراده خداوند.

۱۸. مناظره امام رضا علیه السلام با ابن جهم درباره عصمت پیامبران علیهم السلام.

۱۹. مناظره امام رضا علیه السلام با مأمون درباره عصمت انبیا.

بر تمام این مناظرات فضایی آرام و به دور از تعصّب کورکورانه حاکم بوده است؛ پرسشگران به قصد پاسخ گرفتن از امامان معصوم علیهم السلام می پرسیدند و آنان، با ارائه برهان و استفاده از منطق پاسخ آنان را می دادند و نتیجه این پرسشگری معقول و پاسخ گویی منطقی، چیزی جز گرویدن اشخاص به دین مبین اسلام نبود. این فضا را در مباحثات علمی و

مناظرات مـذهبی اندیشـمندان شـیعه و سـنی پس از عصـر غیبت نیز مشاهده می کنیم؛ آنان در جلسات و کتاب های خویش با رعایت احترام همدیگر، به نقد و بررسـی اندیشه های یکدیگر می پرداختند، بدون اینکه شخص و یا فرقه ای را متهم به کفر و شرک کننـد. و تـا زمـانی که این فضا بر مباحثات و مناظرات علمی حاکم باشـد، شاهـد روشـنگری و هـدایت بسـیاری از افراد جامعه اسلامی می باشیم.

جایگزینی شبهه افکنی به جای پرسشگری

سرانجـام حریم دوران حـاکمیت فضـای گفت وگو، منطق و اسـتدلال بر جـامعه اسـلامی بـا ظهور فرقه وهابیّت و ترویـج مبانی فکری ابن تیمیّه در قرن هفتم شکسـته شـد و پرسشـگری معقول اهل سـنت از اندیشـمندان بزرگ شـیعه تبدیل به شـبهه افکنی مغرضانه در راسـتای تخریب چهره شـیعیان و ایجاد تفرقه میان مسـلمانان شـد. در واقع ظهور فرقه وهابیّت پس از جریان سـقیفه بنی ساعده، مهمترین گام دشـمنان دین اسـلام در راسـتای ایجاد تفرقه میان مسـلمانان و زدودن انسـجام اسلامی بود؛ از این رو شایسته است مقداری درباره پیدایش این فرقه و مؤسس و مروّج آن و مبانی فکری و عواقب آن سخن بگوییم.

ابن تیمیّه بنیانگذار فکری وهابیت

برخی از مبانی فکری وهابیّت عبارتند از:

۱. توسل به انبیا و اولیا شرک به خداوند است.

۲. قصد زیارت حرم پیامبر صلی الله علیه و آله گناه و بدعت است.

۳. درخواست شفاعت از اولیای الهی شرک است.

۴. زیارت قبور و ساختن گنبد بر روی آنان شرک به خداوند است.

۵. استغاثه به غیر خداوند شرک است.

۶. برگزاری مراسم سوگواری حرام است.

۷. برگزاری اعیاد و جشن میلاد پیامبر صلی الله علیه و آله و سایر اولیا حرام است.

همانطور که در آینده خواهد آمد، بنیان گذار فکری وهابیّت احمدبن عبدالحلیم بن تیمیّه

حرّانی، معروف به «ابن تیمیّه» است. او در سال ۶۶۱ ق. در حرّان، از توابع شام به دنیا آمد و تحصیلات اولیه را در این سرزمین به پایـان برد. او پس از حمله مغول به اطراف شـام، همراه خـانواده اش به دمشق رفت و در آنجـا اقـامت نمود. در سال ۶۹۸ ق. شروع به تبلیغ انحرافات اعتقادی خویش و اثبات شرک و کفر فرقه های اسلامی بخصوص شیعه نمود.

افکار باطل ابن تیمّیه همواره افکار عمومی مسـلمانان را متشنّج و اعتقادات دینی آنان را باطل می شـمرد. از این رو گروهی از اندیشـمندان خواسـتار محـاکمه وی شدنـد. جلال الـدین حنفی قاضـی دمشق، او را به دادگاه فرا خوانـد، ولی او از حضور در دادگاه امتناع ورزید.

سرانجام در هشتم رجب سال ۷۰۵ ق. قضات شهر دمشق همراه با ابن تیمیّه در قصر نایب السلطنه حاضر شدند و کتاب الواسطیه وی محور مناظره با کمال الـدین زملکانی قرار گرفت و پس از اثبات انحراف فکری ابن تیمیّه او را به مصـر تبعیـد کردنـد. ابن تیمیّه در مصـر نیز مشغول تبلیغ مبانی فکری خویش شـد و توسط ابن محلوف مالکی، محکوم به زنـدان گشت. پس از آزادی در ۲۳ ربیع الاول سال ۷۰۷ به خاطر پافشاری بر نشـر عقاید خویش، توسط قاضی بدرالدین محاکمه و دوباره روانه زندان شد. او در سال ۷۰۸ ق. از زندان آزاد شد، ولی فعالیت تبلیغی او در راسـتای نشر عقاید بی اساسش وارد مرحله جدیدی شد و قوی تر از گذشـته ادامه یـافت تـا اینکه در آخر ماه صـفر سال ۷۰۹ ق. به اسـکندریه مصـر تبعیـد شـد و پس از هشت مـاه، به قاهره بـازگشت. ابن تیمیّه در سال ۷۲۰ ق. به دارالسـعاده احضار شـد و توسط قضات و مفتیان مذاهب چهارگانه اهل سـنت به خاطر فتاوای خلاف مـذاهب اسـلامی محکوم به زنـدان گشت و در دوم محرم سال ۷۲۱ ق. از زنـدان آزاد گردید و او سـرانجام در سال ۷۲۸ ق. در داخل زندان درگذشت.

مخالفت صـریح اندیشـمندان اسـلامی با عناصـر فکری ابن تیمّیه مانع از آن شـد که افکار باطل او به عنوان یک مـذهب مطرح شود؛ اگر چه شـاگردش ابن قیّم برای ترویـج افکـار او تلاش بسـیاری کرد. ذهبی (م ۷۷۴) در نـامه ای خطـاب به ابن تیمّیه می نویسد:

«یا خیبه! من اتّبعک فإنّه معرض للزندقه والإنحلال، و لاسـیّما اذا کان قلیل العلم و الدین باطولیّاً، شـهوانیّاً لکنّه ینفعک و یجاهد عنک بیده و لسانه و فی الباطن عدوٌّ لک بحاله و قلبه، فهل معظم أتباعک إلا قعید مربوط،

خفیف العقل، أو عامیّ کذّاب بلید الذهن، أو غریب واجم قویّ المکر، أو ناشف صالح عدیم الفهم، فإن لم تصدّقنی ففتّشهم و زنهم بالعدل.

إلی متی تمدح کلامک بکیفیه لاتمدح بها واللّه أحادیث الصحیحین، یا لیت أحادیث الصحیحین تسلم منک، بل فی کلّ وقت تغیر علیها بالتضعیف و الاهدار أو بالتأویل والانکار.

أما ان لک أن ترعوی؟ أما حان لک أن تتوب و تُنیب؟ أما أنت فی عشرالسبعین و قد قرب الرحیل.

بلی واللّه ما اذکر انّک تذکر الموت، بل تزدری بمن یذکر الموت، فما اظنّک تقبل علی قولی و تصغی إلی وعظی، فإذا کان هذا حالک عندی و أنا الشفوق المحبّ الوادّ، فکیف حالک عند أعدائک، وأعداؤک واللّه فیهم صلحاء و عقلاء و فضلاء کما أنّ اولیاءک فیهم فجره کذبه و جهله و عور و بقر». (۱) «ای بیچاره، کسانی که از تو پیروی می کنند، در پرتگاه زندقه و کفر و نابودی قرار دارند.

نه این است که عمده پیروان تو را یا افرادی عقب مانده و گوشه گیر و کم عقل تشکیل می دهند و یا بی سوادانی دروغگو و کودن و یا بیگانگانی فرومایه و مکّار، و یا خشک مقدسانی ظاهرالصلاح و نفهم. اگر سخن مرا قبول نداری آنان را امتحان کن و با رعایت عدالت بسنج.

تا چه زمانی می خواهی سخنان ناشایست خود را طوری تمجید نمایی که به خدا سوگند احادیث صحیح مسلم و صحیح بخاری آن گونه تمجید نشده است؟! ای کاش احادیث این دو کتاب از دست تو در امان مانده بود! ولی تو در بعضی اوقات آنها را تضعیف کرده، بی ارزش می کنی و یا توجیه نموده، انکار می کنی!!

آیا وقت آن نرسیده که راه و روش خود را عوض کنی؟ آیا وقت آن نرسیده که توبه نموده، برگردی؟ بدان که مرگت نزدیک شده است. به خدا سوگند گمان نمی کنم تو به یاد مرگ باشی، بلکه کسانی را که به یاد مرگ هستند، کوچک می کنی! چگونه امیدوار

۱- السیف الصقیل، ۲۱۸.

باشم که سخنانم را پذیرفته، از نصیحت من پند گیری؟ دیدگاه من- که دوستت هستم- درباره تو چنین است، پس دشمنان تو درباره ات چه می گویند!

به خدا سوگند در میان دشمنان تو، افرادی صالح و شایسته و عاقل و دانشمند وجود دارند؛ همانطور که در میان دوستان تو، افراد آلوده، دروغگو و نادان زیاد به چشم می خورد».

ابن حجر عسقلانی درباره ابن تیمّیه می گوید:

«و منهم من ینسبه إلی النفاق، لقوله فی علیّ ما تقدم- أی أنّه أخطأ فی سبعه عشر شیئاً-؛ و لقوله: أنّه- أی علیّ- کان مخذولًا حیثما توجّه، و أنّه حاول الخلافه مراراً فلم ینلها، و إنّما قاتل للرئاسه لا للدیانه؛ و لقوله: أنّه کان یحب الرئاسه؛ و لقوله: أسلم ابوبکر شیخاً یدری ما یقول، و علیّ أسلم صبیّاً، و الصبیّ لا یصحّ إسلامه؛ و بکلامه فی قصه خطبه بنت أبی جهل، فإنّه شنع فی ذلک، فألزموه بالنفاق، لقوله ۹: و لا یبغضک إلّا منافق». (۱) «و بعضی به خاطر سخنان زشتی که درباره علی علیه السلام بیان داشته است او را منافق می دانند.

او گفته است: علی بن ابی طالب در هفده مورد اشتباه کرده است. و نیز گفته است: علی بن ابی طالب بارها برای به دست آوردن خلافت تلاش کرد ولی کسی او را یاری نکرد، جنگ های او برای دین نبود، بلکه برای ریاست طلبی بود، اسلام ابوبکر از روی آگاهی بود و اسلام علی بن ابی طالب در دوران طفولیت بود و ارزشی ندارد. نیز خواستگاری علی از دختر ابوجهل را نقص بزرگی برای او دانسته است. تمامی این سخنان موجب شده که او را منافق بدانند؛ زیرا پیامبر می فرماید: کسی جز منافق با تو دشمنی نمی کند».

تقی الدین سُبکی، ابن تیمّیه را شخصی بدعت گذار معرفی کرده است. او درباره ابن تیمّیه می گوید:

«لمّا أحدث ابن تیمیه ما أحدث فی أصول العقائد، و نقض من دعائم الإسلام الأرکان والمعاقد، بعد أن کان مستتراً بتبعیه الکتاب و السنه، مظهراً

۱- الدررالکامنه فی أعیان المائده الثامنه ۱: ۱۵۵.

أنّه داع إلی الحقّ، هاد إلی الجنّه، فخرج عن الاتّباع إلی الابتداع»(۱) «ابن تیمیّه آنگاه که در پوشش پیروی از کتاب و سنت و با تظاهر به دعوت دیگران به حق، در عقاید اسـلامی بدعت گذاشت و ارکان اسلام را درهم شکست، از پیروی کتاب و سنت به بدعت گذاری در دین روی آورد».

حصنی دمشقی، ابن تیمیّه را زندیق می داند و می گوید:

«أنّ ابن تیمیّه الذی کان یوصف بأنّه بحر فی العلم، لا یستغرب فیه ما قاله بعض الأئمه عنه: من أنّه زندیق، و سبب قوله ذلک أنّه تتّبع کلامه فلم یقف له علی اعتقاد، حتی أنّه فی مواضع عدیـده یکفّر فرقه و یضـلّلها، و فی آخر یعتقـد ما قالته أو بعضه. مع أنّ کتبه مشحونه بالتشبیه و التجسیم، والإشاره إلی الازدراء بالنبی صلّی اللّه علیه و آله و سلم و الشیخین و تکفیر عبداللّه بن عباس رضـی اللّه عنه، و أنّه من الملحـدین، و جعـل عبـداللّه بن عمر رضـی اللّه عنهما من المجرمین. و أنّه ضالّ مبتـدع، ذکر ذلک فی کتاب له سـمّاه (الصـراط المستقیم) والردّ علی أهل الجحیم، و قد وقفت فی کلامه علی المواضع التّی کفّر فیها الائمه الأربعه، و کان بعض أتباعه یقول: أنّه أخرج زیف الأئمه الأربعه یریـد بذلک اصـلاح هذه الأمّه، لأنّها تابعه لهذه الأئمه فی جمیع الأقطار و الأمصار، و لیس وراء ذلک زنـدقه». (۲) «ابن تیمیّه را دریـای دانش معرفی می کننـد، ولی اینکه بعضـی از پیشوایـان دین او را زندیق خوانده اند، ناآشـنا نیست. و علت گفتار این پیشوایان این است که آثار علمی ابن تیمیّه را بررسـی کرده، به یک اعتقاد صحیحی برخورد نکرده اند، بلکه در موارد گوناگونی برخی از مسلمانان را کافر دانسته، برخی دیگر را گمراه می داند. با این که کتاب های او آمیخته به تشبیه خداوند به مخلوقات و تجسیم ذات باریتعالی است و نیز در کتابهای او به

۱- السیف الصقیل، ۱۷۷، طبقات الشافعیه ۹: ۲۵۳.

۲- دفع الشبه عن الرسول: ۱۲۵- ۱۲۶.

ساحت مقدس پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و شیخین جسارت شده، عبداللّٰه بن عباس را تکفیر کرده و عبداللّٰه بن عمر را مجرم وگمراه و بدعت گزار دانسته است. این سخنان را در کتاب الصراط المستقیم بیان کرده است.

من در کتاب های ابن تیمیّه، با مواردی برخورد کردم که پیشوایان مذاهب چهارگانه اهل سنت را تکفیر کرده است. و برخی از طرفداران ابن تیمیّه در توجیه این عمل می گفتند:

از آنجا که در طول تاریخ، امت اسلامی پیرو این پیشوایان بودند، ابن تیمیّه خواسته با بیان انحرافات پیشوایان مذاهب، امت اسلامی را اصلاح کند. بنابراین نتیجه می گیریم که ابن تیمیّه بالاترین زندقه است».

ابن حجر مکّی، ابن تیمیّه را گمراه دانسته و سخنان او را فاقد ارزش می داند(۱) .

شوکانی اطلاق شیخ الاسلام به ابن تیمیّه را کفر می داند (۲).

ابن بطوطه، ابن تیمیّه را دیوانه می خواند(۳) .

موضع گیری به موقع اندیشمندان اهل سنت و شیعه در برابر افکار خطرناک ابن تیمیّه و عدم حمایت دولت ها از او، موجب انزوای ابن تیمیّه شد و افکار و عقاید او تا مدتی به فراموشی سپرده شد.

محمدبن عبدالوهاب، مجدد افکار ابن تیمیّه

در قرن دوازدهم دوباره افکار و عقاید ابن تیمیّه توسط محمدبن عبدالوهاب و به کمک خاندان آل سعود و پشتیبانی قدرت های استعماری منتشر شد. محمدبن عبدالوهاب در سال ۱۱۱۵، در شهر عُیَینه از توابع نجد عربستان به دنیا آمد و فقه حنبلی را در زادگاهش آموخت و برای ادامه تحصیل رهسپار مدینه منوره شد و نزد شیخ محمد سلیمان کردی شافعی و شیخ محمد حیاه سندی حنفی درس خواند. مهمترین کار او این بود که عقاید ابن تیمیّه را به صورت یک فرقه و مذهب جدید- که با تمام مذاهب اسلامی تفاوت داشت- درآورد.

۱- الفتاوی الحدیثه: ۸۶.

۲- البدرالطالع ۲: ۲۶۰.

۳- رحله ابن بطوطه ۱: ۵۷.

محمدبن عبدالوهاب ترویج عقاید ابن تیمیّه را در قالب مذهبی به نام وهابیت از شهر بصره آغاز کرد. مردم بصره و اندیشمندان اسلامی در مقابل افکار او قیام کرده، او را از بصره بیرون کردند. او سپس به بغداد و کردستان و همدان و اصفهان رفت و سرانجام به حُریمله، اقامتگاه پدرش باز گشت. محمدبن عبدالوهاب تا زمانی که پدرش زنده بود، جرأت اظهار عقاید خویش را در زادگاهش نیافت، ولی پس از درگذشت پدرش در سال ۱۱۵۳، محیط را برای اظهار عقاید خویش مناسب دید و مردم را به پیوستن به فرقه وهابیت دعوت نمود.

اعتراض عمومی مردم او را ناگزیر کرد تا به زادگاه خویش، عُیَینه باز گردد. ولی طولی نکشید که حاکم عُیینه او را از شهر اخراج کرد. محمدبن عبدالوهاب ناچار شد به شهر دِرعیه رود و با محمدبن سعود پیمان بندد که حکومت از آن محمدبن سعود و تبلیغ به دست محمدبن عبدالوهاب باشد. او با همکاری خاندان آل سعود مسلمانان را به جرم توسل به انبیا و اولیای الهی و بعضی عقاید دینی مشرک دانست و فتوا به کافر بودن آنان داد و خونشان را حلال دانست. و متأسفانه هم اکنون نیز پیروان او در راستای تخریب چهره مذاهب اسلامی و به خصوص مذهب شیعه، از هر راهی جز راه منطق و استدلال فرو گذاری نکرده اند و با شبهه افکنی و تکفیر شیعیان، سعی در نابودی وحدت و انسجام اسلامی میان مذاهب گوناگون دارند.

تفکر وهابی و تفکر شیعی

تفکر وهابیون از زمان تأسیس و ظهور فرقه وهابیت تاکنون چیزی جز بی منطقی و فرار از رویارویی با استدلال و برهان و گرایش به تکفیر فرقه های اسلامی و به خصوص شیعه نبوده است. آنان با شعار توحید، به استفاده از خشونت و تهاجم روی آوردند. به مدینه منوره یورش بردند و حرم پیامبر صلی الله علیه و آله را غارت کردند. در سال ۱۲۱۶ ق. به عراق حمله کردند و با یورش به کربلا، بسیاری از اهالی این شهر را در کوچه و بازار کشتند، اموال آنان را غارت کرده، بارگاه امام حسین علیه السلام را ویران کردند. در همان سال به نجف اشرف نیز حمله کردند.

و اکنون نیز همایش های ضد شیعی تشکیل داده، کشتار شیعیان را واجب می دانند. توجه شما را به گزارشی جلب می کنیم که در پایگاه اینترنتی شبکه خبر صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، در تاریخ ۳/ ۷/ ۱۳۸۶ درباره همایش ضد شیعی مفتی های سلفی در شهر ریاض

درج شده است:

«به گزارش المرصد العراقی، سلمان بن عبدالعزیز امیر منطقه ریاض، در این همایش که در آن مفتیانی چون: صالح الفوزان، عبداللّه بن جبرین، ناصر العمر و برخی از چهره های مشهور ضد شیعی دیگر حاضر بودند در سخنانی التزام عربستان به مذهب سلفی را از اصول کشور خود دانست و از چنین اندیشه ای به عنوان تنها اندیشه صحیح اسلامی نام برد.

در این همایش سخنرانان به جای دعوت به وحدت در جهان اسلام، حاضران را به دوری و حتی قتل مسلمانانی که اندیشه سلفی را نمی پسندند ترغیب کردند.

شیخ صالح الفوزان در سخنانی در این همایش، خواستار دوری از شیعیان شد و پیروان مذهب شیعه را خطری اصلی برای کشور عربستان دانست و خواستار آن شد تا هیئت حاکمه کشور، شیعیان مقیم مناطقی چون القطیف، مدینه منوره و نجران را به اسلام (اندیشه سلفی) دعوت کنند و در صورتی که نپذیرفتند، آنان را برای پذیرش اندیشه سلفی مجبور نمایند.

عبداللّه بن جبرین در سخنان خود در این همایش خواستار دشمنی با شیعیان و اهانت و تحقیر آنان شد و گفت: نباید به شیعیان اجازه داد تا در مساجد نماز بخوانند، باید با آنان برخورد شدید داشت.

وی ادامه داد باید روش ملک عبدالعزیز در برخورد با شیعیان را ادامه داد و شیعیان را در سلک دیپلماتیک و نظامی نپذیرفت و به آنان اجازه نداد تا سمتهای مهمی را در کشور به دست گیرند، ضمن آنکه باید قربه الی اللّه با فرزندان شیعه در دانشگاه ها سخت گیری کرد و در صورت لزوم حتی کشتار شیعیان واجب است.

ناصرالعمر نیز در سخنان خود خواستار برخورد با شیعیان عراق شد. وی پیشاپیش در یادداشتی خواستار ممانعت از حج شیعیان، تخریب مساجد و حسینیه های شیعیان و همچنین جلوگیری از انتشار کتاب، روزنامه و یا مجله هایی در کشور عربستان شد که شیعیان در نگارش آن نقش دارند، ضمن آنکه تعطیلی دادگاه شیعیان در منطقه القطیف و جلوگیری از مشغول شدن شیعیان در مشاغلی چون: مشاغل امنیتی، بهداشت و درمان، رسانه باید به شدت مورد توجه باشد و نباید اجازه داد که شیعیان در هیچ مقطعی به تدریس مشغول باشند».

تفکر شیعی درست در مقابل تفکر وهابی و عبارت است از تفکر منطق، گفت وگو و تحقیق و تفحّص در متون اصیل اسلامی و دعوت به انسجام اسلامی.

شیعیان همواره وحدت و برادری میان مسلمانان را به عنوان شعار اصلی خویش قرار داده، با استفاده از منطق و استدلال از کیان مذهب شیعه و باورهای دینی خویش- با حفظ احترام مسلمانان دیگر- دفاع کرده اند. در حالی که وهابیون همایش ضد شیعی تشکیل داده، بر طبل تکفیر شیعیان می کوبند، رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیت اللّه خامنه ای دام ظله، امسال را سال انسجام اسلامی نام گذاری می کند و در ایران اسلامی همایش های برقراری وحدت و مبارزه با تکفیریها برگزار می گردد. نتیجه تفکر وهابی و ترویج آن پیدایش گروه های خشونت طلب و تروریستی مانند طالبان و القاعده است که با کشتار و ترور، خون بسیاری از مسلمانان را در نقاط مختلف جهان می ریزند و از دین اسلام- که دین رأفت و مهربانی است- چهره ای خشن نزد جهانیان ترسیم نموده، موجب سرافکندگی مسلمانان شده اند. نتیجه تفکر شیعی و ترویج آن، پیدایش گروه های اصلاح طلب و شجاع و آزاده ای مانند حزب اللّه لبنان است که از یک سو خواستار وحدت مسلمانان است و از سوی دیگر در مقابل دشمن تمام مسلمانان با تمام توان مقاومت نموده، موجب ذلت و خواری اسرائیل و عزت و افتخار تمام مسلمانان جهان می شود.

اکنون وقت آن رسیده که تمام اندیشمندان شیعه و سنّی در یک صف و با یک صدا در مقابل تندروی های وهابیون قیام نموده، ضمن نقد و بررسی منطقی افکار و عقاید آنان، نارضایتی و انزجار خویش را از این فرقه افراطی به گوش جهانیان برسانند.

پاسخگویی به پرسشها و شبهات

وظیفه تمام اندیشمندان شیعه در این موقعیت حساس این است که به طور معقول و بدون تعصّب به پرسش های معقول برادران اهل سنت و نیز به شبهات نامعقول و مغرضانه وهابیون پاسخ داده، ضمن حفظ انسجام اسلامی در یک فضای سالم و آرام، به پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام با قوّت تمام از کیان مذهب تشیّع و عقاید پیروان مکتب اهل

بیت دفاع نموده، از حرکت های افراطی و نامعقول و راه یابی خرافات به جامعه اسلامی جلوگیری نمایند. در این راستا معاونت امور روحانیون بعثه مقام معظم رهبری با اجرای طرح ره آورد حج، اقدام به جمع آوری پرسش ها و شبهاتی نمود که روحانیون حج در ایام حج و عمره با آنها برخورد دارند و دشمنان اسلام با ترویج آنها سعی در تخریب چهره شیعیان و ایجاد تفرقه میان مسلمانان دارند. پس از جمع آوری، این پرسش ها و شبهات توسط کمیته تدوین برای پاسخ گویی در اختیار اینجانب قرار داده شد. و توفیق پیدا کردم با رعایت نکات ذیل به آنها پاسخ دهم:

۱. در پاسخ به پرسش ها و شبهات فقط از منابع اهل سنت استفاده شده است. در واقع سعی شده حقانیّت دیدگاه های شیعه با استفاده از متون حدیثی، تفسیری و رجالی اهل سنت ثابت شود. و در این راستا حدود سیصد منبع از منابع و مآخذ اهل سنت مورد استفاده قرار گرفته است.

۲. هر یک از پرسش ها و شبهات، آنگونه که توسط پرسشگران یا طراحان شبهه مطرح شده ذکر می شود و پس از پرورش پرسش و شبهه و بیان استدلال پرسشگر، به نقد و بررسی آن پرداخته می شود.

۳. از هرگونه اظهارات نابخردانه و متعصبانه و دور از فضای منطق و گفت وگو پرهیز می گردد.

آنچه اکنون در اختیار شما عزیزان قرار گرفته، جلد اول از این مجموعه دو جلدی است که با همّت «معاونت آموزش و پژوهش بعثه مقام معظم رهبری» به چاپ رسیده است.

امیدوارم این حرکت علمی پاسخ گوی پرسش برادران اهل سنت و شبهات وهابیون بوده، گامی در راستای تحقق انسجام اسلامی و نزدیکی پیروان مذاهب اسلامی باشد.

عباسعلی زارعی سبزواری

حوزه علمیه قم

۱۳۸۶ /۷ /۱۰

۱. زیارت قبور

شبهه

زیارت قبور یکی از مسائلی است که همواره مورد اختلاف شیعه و سنّی بوده که نیازمند بررسی و تحقیق بیشتری است؛ اگر چه اهل سنت در مسئله زیارت قبور دیدگاهی نزدیک به دیدگاه شیعیان دارند، ولی وهّابیون همواره در تبلیغات خود نسبت به دو موضوع حسّاسیت داشته، شیعیان را تخطئه می کنند:

۱. می گویند: شما شیعیان به زیارت قبرهای مردگان می روید و گریه می کنید و این زیارت را برای مردان و زنان مستحب می دانید؛ در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله از رفتن زنان به کنار قبرها نهی نموده و فرموده است:

«لَعَن اللَّه زوّارات القبور.(۱) »

«خداوند زنانی را که به زیارت قبرها می روند، نفرین کرده است.»

و در روایتی دیگر نقل شده است:

«لعن رسول اللَّه صلی الله علیه و آله زوّارات القبور. (۲)»

۱- کنز العمّال، ج ۱۶، ص ۳۸۸؛ إرواء الغلیل، ج ۳، ص ۲۳۲؛ مسند أبی داود الطیالسی، ص ۳۱۱؛ مسند أبی یعلی، ج ۱۰، ص ۳۱۴.

۲- مسند أحمد، ج ۲، ص ۳۳۷؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۰۲؛ سنن الترمذی، ج ۲، ص ۲۵۹؛ المستدرک، ج ۱، ص ۳۷۴؛ السنن الکبری للبیهقی، ج ۴، ص ۷۸؛ مسند أبی داود الطیالسی، ص ۳۵۷؛ المعجم الکبیر، ج ۴، ص ۴۲؛ تفسیر القرطبی، ج ۲۰، ص ۱۷۰.

«رسول خدا صلی الله علیه و آله زنهایی را که به زیارت قبرها می روند نفرین کرده است.»

۲. می گویند: شما مسافرت نمودن به قصد زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان و امامزادگان را مستحب می دانید؛ در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله شدّ رحال (بار بستن) برای زیارت خود و دیگران را اجازه نداده و فرموده است:

«لاتشدّ الرِحال إلّاإلی ثلاثه مساجد، إلی المسجد الحرام، ومسجد الأقصی، ومسجدی.»

«باربندی و مسافرت نکنید مگر به سه مسجد: مسجدالحرام، مسجد الاقصی و مسجد من. (۱)»

و نیز می فرماید:

«ولاتجعلوا قبری عیداً، وصلّوا علیَّ، فإنّ صلاتکم یبلغنی حیثما کنتم. (۲)»

«قبر مرا مکان جشن و سرور قرار ندهید، بلکه بر من صلوات بفرستید؛ زیرا صلوات شما هر کجا باشید به من می رسد.»

پاسخ شبهه

حکم زیارت اهل قبور برای مردان

زیارت اهل قبور نزد فقها و اکثر مذاهب اهل سنّت مستحب است و غرض از زیارت اهل قبور، عبرت گرفتن، توجّه به آخرت، دل نبستن به این دنیا، دعا برای اموات و قرائت قرآن در کنار قبور است.

برای استحباب زیارت قبور چند دلیل وجود دارد:

۱- مسند أحمد، ج ۲، ص ۳۶۷؛ سنن أبی داود السجستانی، ج ۱، ص ۴۵۳؛ مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۳.

۲- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۰۲ و ۱۲۶؛ صحیح البخاری، ج ۲، ص ۵۸ و ۲۵۰؛ مسند أحمد، ج ۳، ص ۷ و ج ۶، ص ۷؛ سنن الدارمی، ج ۱، ص ۳۳۰؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۵۲؛ سنن الترمذی، ج ۱، ص ۲۰۵؛ سنن النسائی، ج ۲، ص ۳۷؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج ۱۰، ص ۸۲.

۱. روایات

از پیامبر مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله با سندها و عبارات گوناگون روایت شده است که آن حضرت ابتدا از زیارت قبور نهی می فرمودند، ولی بعدها مسلمانان را به زیارت قبور امر کردند.

روایاتی که در کتب حدیثی اهل سنّت در خصوص این مطلب از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است، سه دسته اند:

الف) روایاتی که تنها بیانگر این مطلب است که پیامبر صلی الله علیه و آله زیارت قبرها را اجازه داده است. در این روایات این گونه نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«نهیتکم عن زیاره القبور فزوروها.(۱) »

«من شما را در گذشته از زیارت قبرها نهی می کردم و اکنون [می گویم که] قبرها را زیارت کنید.»

ب) دسته دوم روایاتی است که علاوه بر دستور به زیارت قبرها، فواید و عواقب زیارت را نیز بیان کرده اند. در این روایات در ادامه فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله آمده: «نهیتکم عن زیاره القبور فزوروها» یکی از عبارات ذیل آمده است:

۱. «فانّها تزهد فی الدنیا وتذکّر الآخره(۲) ؛ زیرا زیارت قبور موجب زهد در دنیا و یادآوری آخرت می گردد.»

۱- صحیح مسلم، ج ۶، ص ۸۲، سنن النسائی، ج ۴، ص ۸۹ و ج ۸، ص ۳۱۱؛ السنن الکبری (النسائی)، ج ۱، ص ۶۵۴ و ج ۳، ص ۲۲۵؛ المعجم الأوسط، ج ۳، ص ۱۳۳؛ نصب الرایه، ج ۶، ص ۲۳۹؛ کنز العمّال، ج ۱۲، ص ۴۴۳؛ المصنّف (ابن أبی شعیبه)، ج ۳، ص ۲۲۳.

۲- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۰۱؛ مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۳۷۵؛ صحیح ابن حبّان، ج ۳، ص ۲۶۱؛ سنن الدارقطنی، ج ۴، ص ۱۷۳؛ موارد الظمآن، ص ۲۰۱؛ مسند الشامیّین، ج ۳، ص ۳۴۷؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۲۹۷؛ کنز العمّال، ج ۱۵، ص ۶۴۶.

۲. «فانّ فیها تذکره(۱) ؛ زیرا در زیارت قبور یادآوری هست.»

۳. «فانّها تذکّرکم الموت (۲) ؛ زیرا زیارت قبور یادآوری مرگ را به همرا دارد.»

۴. «فإنّها تذکّرکم الآخره(۳) ؛ زیرا زیارت قبور شما را به یاد آخرت می اندازد.»

۵. «فانّ فیها عبره(۴) ؛ زیرا در زیارت قبور پندآموزی وجود دارد.»

۶. «انّهـا ترّق القلـب وتـدمع العین وتـذکّر الآـخره فزوروهـا (۵) ؛ زیرا زیـارت قبـور مـوجب دلسـوزی و اشـکبار شـدن چشـم و یادآوری آخرت می گردد، پس قبرها را زیارت کنید.»

و از این رو قرطبی ذیل تفسیر فرمایش خداوند متعال: «الهکم التکاثر حتی زرتم المقابر» می گوید:

«لم یأت فی التنزیل ذکر المقابر إلّافی هـذه السوره. وزیارتها من أعظم الدواء للقلب القاسـی، لأنّها تذکّر الموت والآخره وذلک یحمل علی قصر الأمل والزهد فی الدنیا وترک الرغبه فیها.(۶) »

در قرآن کریم فقط در این سوره ازمقبره ها یاد شده است. و زیارت مقبره ها بهترین دارو برای دلهای سخت است. زیرا زیارت آنهـا یـادآور مرگ و آخرت است و یـادآوری مرگ و آخرت، موجب کوتـاه شـدن آرزوها و زهـد در دنیا و ترک اشتیاق به ماندن در آن می گردد.»

۱- سنن أبی داود السجستانی، ج ۲، ص ۸۷؛ السنن الکبری البیهقی، ج ۹، ص ۲۹۲؛ کنز العمّال، ج ۱۵، ص ۶۴۸.

۲- مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۳۷۵؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۶۷۷؛ کنز العمّال، ج ۵، ص ۶۴۷.

۳- مسند أحمد، ج ۱، ص ۱۴۵؛ مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۵۸؛ المصنّف (ابن أبی شیبه)، ج ۳، ص ۲۲۳؛ مسند أبی یعلی، ج ۱، ص ۲۴۰؛ کنز العمّال، ج ۱۵، ص ۶۵۲.

۴- مسند أحمد، ج ۳، ص ۳۸؛ مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۳۷۵؛ مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۵۸؛ المعجم الکبیر، ج ۲۳، ص ۲۷۸.

۵- مسند أحمد، ج ۳، ص ۲۳۷؛ مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۳۷۶؛ السنن الکبری البیهقی، ج ۴، ص ۷۷؛ مسندأبی یعلی، ج ۶، ص ۳۷۳- ۳۷۴؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۲۹۷؛ کنز العمّال،، ج ۱۵، ص ۶۴۶.

۶- تفسیر القرطبی، ج ۲۰، ص ۱۷۰.

قرطبی در ادامه می گوید:

«قـال العلمـاء: ينبغی لمن أراد علاـج قلبه وانقياده بسـلاسل القهر إلی طاعه ربّه أن يكثر من ذكر هادم اللـذات ومفرّق الجماعات وموتم البنين والبنات ويواظب علی مشاهده المحتضـرين وزياره قبور أموات المسـلمين. فهذه ثلاثه امور ينبغی لمن قسا قلبه ولزم ذنبه أن يسـتعين بها علی دواء دائه ويستصـرخ بها علی فتن الشيطان وأعوانه، فإن انتفع بالإكثار من ذكر الموت وانجلت به قساوه قلبه فذاک، وإن عظم عليه ران قلبه واسـتحكمت فيه دواعی الذنب، فإنّ مشاهده المحتضـرين وزياره قبور أموات المسـلمين تبلغ فی دفع ذلک ما لا يبلغه الأوّل، لأنّ ذكر الموت إخبار للقلب مما إليه المصير وقائم له مقام التخويف والتحذير. وفی مشاهده من احتضر وزياره قبور من مات من المسلمين معاينه ومشاهده، فلذلک كان أبلغ من الأوّل، قال صلی الله عليه و آله:

(الخبر كالمعاينه) رواه ابن عبّاس.

فأمّا الاعتبار بحال المحتضرين فغير ممكن فی كلّ الأوقات، وقد لا يتّفق لمن أراد علاج قلبه فی ساعه من الساعات.

وأمّا زياره القبور فوجودها أسـرع والانتفاع بها أليق وأجدر، فينبغی لمن عزم علی الزياره أن يتأدّب بآدابها ويحضر قلبه فی اتيانها ولا يكون حظّه منها التطواف علی الأجـداث فقط، فإنّ هذه حاله تشاركه فيها بهيمه ونعوذ باللَّه من ذلک، بل يقصد بزيارته وجه اللَّه واصـلاح فساد قلبه أوتقع الميّت بما يتلوا عنده من القرآن والدعاء، ويتجنّب المشـی علی المقابر والجلوس عليها، ويُسَلّم عليه أيضاً وأتاه من تلقاء وجهه، لأنّه فی زيارته كمخاطبته حيّاً، ولو خاطبه حيّاً لكان الأدب استقباله بوجهه فكذلک هنا أيضاً»(۱) .

۱- تفسير القرطبی، ج ۲۰، ص ۱۷۱.

تمام سخن قرطبی در این قسمت در چند نکته خلاصه می شود:

الف) راه علاج سنگدلی و تسلیم در برابر اوامر خداوند، عبارت است از:

۱. یادآوری مرگ. ۲. مشاهده افراد در حال مرگ. ۳. زیارت قبور اموات.

ب) از این سه امر، زیارت قبور، بهترین راه برای علاج سنگدلی و دفع فتنه های شیطان است؛ زیرا یادآوری مرگ موجب توجّه نفس به عاقبت خویش است، ولی به اندازه مشاهده افراد در حال مرگ مؤثّر نخواهد بود. و مشاهده افراد در حال مرگ نیز برای همه افراد در هر ساعتی ممکن نیست. پس زیارت قبرها بهترین راه است؛ چون هم قابل دیدن است و هم در دسترس!

ج) باید هدف از رفتن به مقبره ها اصلاح قلب و توجّه به خدا و قیامت باشد و یا به قصد تلاوت قرآن و قرائت فاتحه و دعا برای اموات.

وهمه می دانند که تمام شیعیان در رفتن به مقبره ها هدفی جز اصلاح قلب و توجّه به خدا و قیامت و تلاوت قرآن و قرائت فاتحه و دعا برای اموات ندارند.

۲. سیره پیامبر صلی الله علیه و آله

بی شکّ زیارت قبور سیره پیامبر صلی الله علیه و آله است. در کتب حدیثی اهل سنّت نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله به زیارت قبر مادرش، آمنه می رفت و در آنجا می گریست.

از ابوهریره چنین نقل شده است:

«زار رسول اللّه صلی الله علیه و آله قبر امّه، فبکی وأبکی من حوله، وقال: استأذنت ربّی أن استغفر لها فلم یأذن لی، واستأذنته أن أزور قبرها فأذِنَ لی، فزوروا القبور، فإنّها تذکّرکم الموت(۱) .»

«رسول خدا صلی الله علیه و آله قبر مادرش را زیارت کرده و در آنجا گریست و دیگران را نیز گریانید و

۱- مسند أحمد، ج ۲، ص ۴۴۱؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۶۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۰۱؛ سنن أبی داود السجستانی، ج ۹، ص ۸۷؛ سنن النسائی، ج ۴، ص ۹؛ مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۲۷۵، السنن الکبری، ج ۴، ص ۷۰ و ۷۴.

فرمود: از خداوند خواستم به من اجازه دهد برای مادرم طلب آمرزش کنم، ولی خداوند به من اجازه نداد؛ و از او خواستم قبر او را زیارت کنم و اجازه داد. پس قبرها را زیارت کنید، زیرا زیارت قبور یادآور مرگ است.»

روایات زیادی درباره زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله به صورت مکرّر از بقیع نقل شده است.

عایشه گفته است:

«فقدتُ رسول اللّهَ صلی الله علیه و آله فاتّبعُته، فأتی البقیع، فقال: السلام علیکم دار قوم مؤمنین. (۱)»

رسول خدا صلی الله علیه و آله از خانه بیرون رفت، من او را دنبال کردم تا به بقیع رسید و فرمود: السلام علیکم دار قوم مؤمنین.»

و نیز از عایشه نقل شده است:

«کان رسول اللّه صلی الله علیه و آله کلّما کانت لیلتها من رسول اللّه صلی الله علیه و آله یخرج من آخر اللیل إلی البقیع، فیقول: السلام علیکم دار قوم مؤمنین، أتاکم ما توعدون غداً مؤجّلون، وأنّا إن شاء اللّه بکم لاحقون، اللّهمّ اغفر لأهل بقیع الغرقد (۲).»

هر شب که پیامبر صلی الله علیه و آله نزد او می آمد، آخر شب به بقیع می رفت و می فرمود: السلام علیکم دار قوم ....»

ج) دسته سوم روایاتی است که در ادامه فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله که: «نهیتکم عن زیاره القبور فزوروها»، یکی از دو عبارت ذیل وجود دارد:

۱. «ولاتقولوا هجراً (۳)؛ و زبان به فحش و ناسزا نگشایید.»

۱- مسند أبی یعلی؛ ج ۸، ص ۶۹.

۲- صحیح مسلم، ج ۳، ص ۶۳؛ السنن الکبری البیهقی، ج ۴، ص ۷۹ و ج ۵، ص ۲۴۹؛ السنن الکبری النسائی، ج ۱، ص ۶۵۶؛ مسند أبی یعلی، ج ۸، ص ۱۹۹؛ صحیح ابن حبّان، ج ۷، ص ۴۴۴؛ ریاض الصالحین، ص ۳۰۸؛ ارواء الغلیل، ج ۳، ص ۲۱۳.

۳- کنز العمّال، ج ۵، ص ۸۵۹؛ مسند أحمد، ج ۳، ص ۲۳۷؛ مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۳۷۶.

۲. «واجعلوا زيارتكم لها صلاةً عليهم واستغفاراً لهم (۱)؛ و زيـارت خويش را همراه بـا نمـاز بر آنان و طلب آمرزش آنها قرار دهيد.»

از مجموع اين روايات استفاده مى شود كه اگرچه پيامبر صلى الله عليه و آله ابتدا مسلمانان را از زيارت قبور نهى كرده است، ولى اين نهى، مصلحتى و به هـدف اظهـار مخالفت با مشركانى بوده كه به كنار قبرها مى رفتنـد و قبرها را معبود خويش قرار داده، بر آنان سجده مى نمودند. پس از ارتقاى فرهنگ دينى مردم و آشنايى آنان با معارف الهى، زيارت قبرها را اجازه دادند و يـادآور فوايـد مهمّ اين عمل شدنـد. با صـرف نظر از اين مطلب مى گوييم: حكم اوّلى زيارت قبور در سنّت پيامبر صلى الله عليه و آله حرمت آن بوده است، سپس اين حكم را پيامبر صلى الله عليه و آله نسخ كرده و جواز آن و بلكه استحباب آن را صادر فرموده است. در حقيقت اين مورد يكى از موارد نسخ سنّت به سنّت است و بسيارى از انديشمندان اصولى اهل سنّت نيز اين مورد را از مصاديق نسخ سنّت به سنّت دانسته اند.(۲) در دلالـت اين روايـات بر استحباب زيارت براى مردان، ميان تمام فقهاى اسلام اتّفاق نظر وجود دارد و بعضى ادّعاى اجماع كرده اند. (۳) و امّا در دلالت آنها بر استحباب يا جواز زيارت براى زنان اختلاف دارند و تفصيل آن خواهد آمد.

بشير بن خصاصه مى گويد:

«أتيت النبى صلى الله عليه و آله فلحقتُه بالبقيع، فسمعته يقول: السلام على أهل الديار من المؤمنين. (۴)»

۱- كنز العمّال، ج ۱۵، ص ۶۵۲- ۶۵۳؛ المعجم الكبير، ج ۲، ص ۹۴.
۲- الفصول فى الاـصول (الجصّاص)، ج ۲، ص ۳۴؛ الإحكـام (ابن حزم)، ج ۴، ص ۴۵۹؛ الإحكام (الآمـدى)، ج ۳، ص ۱۴۶؛ اصول السرخسـى، ج ۲، ص ۷۷؛ المستصـفى، ج ۱، ص ۱۰۳؛ المحصـول، ج ۳، ص ۳۳۱؛ إرشـاد الفحـول، ج ۱، ص ۲۹۳؛ المعتمد، ج ۱، ص ۳۹۰؛ روضه الناظر، ص ۸۸.
۳- المجموع نووى، ج ۵، ص ۳۱۰؛ الإقناع، ج ۱، ص ۱۹۲؛ مغنى المحتاج، ج ۱، ص ۳۶۵؛ الشرح الكبير، ج ۲، ص ۴۲۷.
۴- المعجم الكبير، ج ۲۲، ص ۳۴۷.

«به دنبال پیامبر صلی الله علیه و آله رفتم و در بقیع به او رسیدم، شنیدم که می فرمود: السلام علی اهل الدیار من المؤمنین.»

در روایت دیگری نقل شده که:

«انّ رسول اللَّه صلی الله علیه و آله خرج فی جوف اللیل یدعوا بالبقیع- ومعه أبورافع- فدعا بما شاءاللَّه .... (۱)»

«رسول خدا صلی الله علیه و آله در نیمه شب به بقیع رفت و در بقیع دعا کرد.»

ابومویهبه، غلام پیامبر صلی الله علیه و آله نیز نقل می کند: به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله به بقیع رفتم، او برای آمرزش اهل قبور دعا کرد.(۲) ابن ابی الحدید می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در هر سال به زیارت شهدای احد می رفت وبا صدای بلند می فرمود: «السلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار»(۳) .

همه این روایات بیانگر این است که زیارت قبور و دعا برای اموات، سنّت و سیره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بوده است.

۳. سیره متشرّعه

بی شکّ امّت پیامبر صلی الله علیه و آله همواره به زیارت قبرها می رفتند و برای اموات دعا می کردند و کسی آنها را از این عمل نهی نمی کرد.

ابوبکر کاشانی در کتاب «بدائع الصنائع» برای اثبات جواز زیارت قبور به این فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله «نهیتکم عن زیاره القبور فزوروها» استدلال نموده و سپس می گوید:

۱- المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۳۲۲.

۲- المعجم الکبیر، ج ۲۲، ص ۳۴۶.

۳- شرح نهج البلاغه ابن أبی الحدید، ج ۱۵، ص ۴۰.

«ولعمل الأمّه من لدن رسول اللّه صلی الله علیه و آله الی یومنا هذا. (۱)»

«و نیز به دلیل اینکه امّت پیامبر صلی الله علیه و آله از زمان آن حضرت تاکنون به زیارت قبور می رفته اند.»

حکم زیارت قبرها توسّط زنان

اشاره

درباره حکم زیارت قبرها توسّط زنان چهار نظریه وجود دارد:

نظریه اوّل: حرمت زیارت قبرها

اشاره

ابن تیمیّه نخستین کسی است که زیارت قبرها را برای زنان به طور مطلق حرام می دانـد. دلیل ایشان بر حرمت، فرمایش رسول خـدا صـلی الله علیه و آله است که می فرمایـد: «لعن اللّه زوّارات القبور.» خلاـصه اسـتدلال ایشان در کتاب «مجموع الفتاوی» و «الفتاوی الکبری» از این قرار است: «دو روایت در کتابهای حـدیثی از پیامبر صـلی الله علیه و آله نقل شـده است که در ظاهر با همدیگر تعارض دارند:

۱. «لعن اللّه زوّارات القبور.»

۲. «نهیتکم عن زیاره القبور فزوروها فإنّها تذکّر الآخره.»

بعضی گفته اند: روایت اوّل توسّط روایت دوم نسخ شده است؛ بنابراین روایت دوم دلالت بر جواز زیارت برای عموم مردان و زنان دارد.

ولی این گفتار غلط است، زیرا:

اوّلًا: روایـت دوم بطـور کلّی شامـل زنـان نمی شـود تـا بتوانـد روایـت اوّل را نسـخ کنـد؛ زیرا در این روایت کلمه «نهیتکم» و «فزوروها» جمع مذکّر آورده شده است و شامل زنان نمی شود.

ثانیـاً: بر فرض بپـذیریم که روایت دوم عمومیّت دارد و شامل زنان نیز می شود، در این صورت با یک روایت عامّ «نهیتکم عن زیاره القبور فزوروها» که شامل زنان نیز

۱- بدائع الصنائع، ج ۱، ص ۳۲۰.

می شود و زیـارت قبور را برای آنـان جایز می دانـد و یک روایت خاصّ که فقط شامل زنان شـده و زیارت قبور را برای آنان حرام می داند «لعن اللّه زوّرات القبور.» و در چنین صورتی از سه حالت خارج نیست:

الف) می دانیم روایت خـاصّ پس از روایت عـامّ صـادر شـده است. در این صورت روایت خاصّ روایت عامّ را تخصـیص می زند. نتیجه این که در اینجا روایت اوّل، روایت دوم را تخصیص می زند و حرمت زیارت برای زنان ثابت می گردد.

ب) می دانیم روایت عامّ پس از روایت خاصّ صادر شـده است. در این صورت اصولیون عامّ را ناسـخِ خاصّ نمی دانند. و در نتیجه حرمت زیارت قبور برای زنان ثابت است.

ج) نمی دانیم روایت عامّ بعـد از روایت خاصّ صادر شـده است. در این صورت عموم اهل علم از اصولیون، خاصّ را مقدّم بر عامّ می کنند. در نتیجه، اینجا دلالت روایت اوّل بر حرمت زیارت قبور برای زنان پابرجاست.»(۱)

پاسخ استدلال ابن تیمیّه

پاسخ اوّل

ادّعـای اختصاص روایت دوّم (نهیتکم، فزوروها) به مردان به دلیل مـذکّر بودن این دو لفظ ادعای بی اساس و ناآگاهانه است، زیرا:

اوّلًا: بسـیاری از خطابات قرآنی و روایی با لفظ جمع مـذکّر وارد شـده است. اگر مجرّد مذکّر بودن کلمه ای دلیل بر اختصاص آن به مردان باشد، لازم است که اکثر خطابات قرآنی و روایی شامل زنان نشود، مانند: «يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ» (۲) و «وَأَقِيمُواْ الصَّلَوةَ وَءَاتُواْ الزَّكَوةَ» (۳) و «الْيَوْم احِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبات» (۴). بدون شکّ این آیات اختصاص به مردان ندارد.

۱- مجموع الفتاوی، ج ۲۴، ص ۳۶۰؛ الفتاوی الکبری، ج ۳، ص ۴۲.

۲- البقره/ ۱۸۳.

۳- البقره/ ۴۴۳.

۴- المائده/ ۵.

ثانیاً: در روایت دوم سه جمله وارد شده است:

۱. «نهیتکم عن زیارهالقبور، فزوروها، لأنّها تذکّر الآخره؛ من شما را از زیارت قبرها نهی کرده بودم، اکنون به زیارت قبرها بروید، زیرا زیارت قبور موجب یادآوری آخرت است.»

۲. «ونهیتکم عن لحوم الأضاحی فوق ثلاث، فکلوا وامسکوا ماشئتم؛ من شما را از خوردن بیشتر از سه گوشتِ قربانی نهی کرده بودم، اکنون هر مقدار که می خواهید بخورید.»

۳. «ونهیتکم عن الأشربه فی الأوعیه، فاشربوا فی أیّ وعاء شئتم، ولاتشربوا مسکراً؛ شما را از آشامیدن در هر ظرفی نهی کرده بودم، اکنون در هر ظرفی که خواستید بیاشامید، فقط مشروبات مست کننده را نیاشامید.»

ابن تیمیّه ادّعا می کند که در جمله اوّل کلمه «نهیتکم» خطابِ مذکّر است و اختصاص به مردان دارد. و کلمه «فزوروها» نیز جمع مذکّر است و اختصاص به مردان دارد. در نتیجه اگر چه ابتدا پیامبر صلی الله علیه و آله زیارت قبور را برای عموم حرام کرد، ولی با این روایت، نهی از زیارت قبور برای خصوص مردان را نسخ کرده است، لذا حکم به حرمت زیارت برای زنان باقی است.

ایشان باید در جمله دوم نیز همین استدلال را پیاده کند، یعنی بگوید: کلمه «نهیتکم» و «فکلوا وامسکوا» لفظ مذکّر است و اختصاص به مردان دارد. لذا پیامبر صلی الله علیه و آله خوردن بیش از سه قربانی را برای مردان جایز نموده و حکم گذشته را در خصوص مردان نسخ کرده است، بنابراین خوردن بیش از سه قربانی در حال حاضر برای زنان حرام است.

و نیز در جمله سوم با همین استدلال باید خوردن مشروبات مباح را برای زنان در هر ظرفی حرام بداند و در ظرف مخصوص پوست دبّاغی شده جایز بداند.

هیچ فقیهی از فقهای اسلامی چنین احکامی را صادر نکرده است.

ثالثاً: در آخر روایت دوم این جمله وجود دارد: «لأنّها تذکّرکم الآخره؛ زیرا زیارت

قبرها یادآور آخرت است.» در حقیقت پیامبر صلی الله علیه و آله زیارت قبرها را برای هر کسی که متذکّر آخرت شود، جایز دانسته است و فرقی ندارد؛ چه مرد باشد چه زن. و به تعبیر اصولیون علّت عام است و شامل زنان نیز می شود.

بنابراین نتیجه می گیریم: روایت دوم (نهیتکم عن زیاره القبور، فزوروها) عامّ است و شامل زنان نیز می شود.

پاسخ دوم

با توجّه به پاسخ پیشین می توانیم از دو روایت گذشته سه حکم را استنباط کنیم:

۱. نهی از زیارت قبور برای مردان و زنان در صدر اسلام. این حکم از جمله «نهیتکم عن زیاره القبور» استفاده می شود.

۲. نهی از زیارت قبور برای زنان. این حکم از روایت «لعن اللّه زوّارات القبور» استفاده می شود.

۳. امر به زیارت قبور برای مردان و زنان پس از نهی سابق. و این حکم از جمله «فزوروها» استفاده می شود.

در اینجا دو احتمال وجود دارد:

احتمال اوّل: روایت نخست (لعن اللّه زوّارات القبور) قبل از روایت دوم «فزوروها» صادر شده باشد. در این صورت این روایت در حقیقت نهی از زیارت قبور را- که در صدر اسلام نسبت به عموم صادر شده- تأکید می کند، در واقع رسول خدا صلی الله علیه و آله در صدر اسلام فرموده است: «تمام مردم، بخصوص زنان را از زیارت قبرها نهی می کنم.» در نتیجه ما در صدر اسلام یک حکم عامّ مبنی بر نهی از زیارت قبور داشته ایم و این حکم عامّ درباره زنان مورد تأکید قرار گرفته است. و یک حکم عامّ مبنی بر جواز زیارت قبور برای مردان و زنان داریم که بعداً صادر شده است. در این صورت به اتّفاق همه علمای اصولی حکم دوم ناسخ حکم اوّل است.

و همین احتمال را بسیاری از اندیشمندان اهل سنّت تأیید کرده اند. ترمذی می گوید:

«وقد رأی بعض أهل العلم أنّ هذا کان قبل أن یرخّص النبی صلی الله علیه و آله فی زیاره القبور، فلمّا رخّص دخل فی رخصته الرجال والنساء. (۱)»

«بعضی از دانشمندان معتقدند حدیث (زوّارات القبور) قبل از صدور اجازه پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به زیارت قبور، صادر شده است و هنگامی که زیارت قبور را اجازه داد، مردان و زنان داخل در این اجازه شدند.»

و محمدبن اسماعیل کحلانی و مبارکفوری، سخن ترمذی را با دو نکته تأیید کرده اند: ۱. اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله به عایشه چگونه زیارت کردن را آموخت. ۲. اینکه فاطمه علیها السلام بارها به زیارت قبر حمزه علیه السلام می رفت.(۲) درباره این دو نکته بعداً سخن خواهیم گفت.

احتمال دوم: روایت اوّل (لعن اللّه زوّارات القبور) پس از روایت دوم (فزوروها) صادر شده باشد. در این صورت لازم می آید حکم اوّل (نهی عمومی از زیارت قبور) یک مرتبه توسّط حکم سوم (امر به زیارت عمومی) نسخ شود و مرتبه دوم با حکم دوم (نهی خصوص زنان از زیارت قبور) نسخ گردد. و صدور چنین امری شایسته مولا و شارع حکیم نیست.

پاسخ سوم

بر فرض بپذیریم که روایت اوّل و دوم متعارض هستند، باید میان آنها جمع نمود؛ چنانکه قرطبی و قاری و شوکانی و دیگران انجام داده اند.

شوکانی در کتاب «نیل الأوطار»، ابتدا کلامی را از قرطبی نقل کرده و می گوید:

۱- سنن الترمذی، ج ۲، ص ۲۵۹.

۲- سبل السلام، ج ۲، ص ۱۱۴؛ تحفه الأحوذی، ج ۴، ص ۱۳۷.

«قال القرطبی: اللعن المذکور فی الحدیث إنّما هو للمکثّرات من الزیاره، لما تقتضیه الصیغه من المبالغه. ولعلّ السبب ما یفضی إلیه ذلک من تضییع حقّ الزوج والتبرّج وما ینشأ من الصیاح ونحو ذلک، وقد یقال: إذا أمن جمیع ذلک فلا مانع من الإذن لهنّ، لأنّ تذکّر الموت یحتاج إلیه الرجال والنساء.(۱) »

«قرطبی گفته است: نفرینی که در این حدیث آمده، اختصاص به زنانی دارد که زیاد به زیارت قبور می روند، صیغه مبالغه (زوّارات) به این معنا دلالت دارد. و شاید سبب نهی چنین زنانی از زیارت قبور عواقب آن باشد؛ مانند از بین رفتن حقّ همسر، زینت و خودنمایی، فریاد زدن و امثال آن. لذا گفته می شود: چنانچه از تحقّق نیافتن این عواقب مطمئن باشیم، مانعی ندارد که زنان به زیارت قبور روند. زیرا یادآوری آخرت چیزی است که هم مردان و هم زنان نیازمند به آن هستند.»

و سپس می گوید:

«وهذا الکلام هو الّذی ینبغی اعتماده فی الجمع بین أحادیث الباب المتعارضه فی الظاهر.(۲) »

«سخن قرطبی شایسته اعتماد در جمع بین احادیثی است که به ظاهر متعارض می باشند.»

مبارکفوری نیز در کتاب «تحفه الأحوذی» پس از نقل سخن قرطبی می گوید:

«آنچه قرطبی می گوید چیزی است که ظاهر حدیث بر آن دلالت دارد.» (۳)پاسخ چهارم

حدیث «لعن اللّه زوّارات القبور» یا «لعن رسول اللّه صلی الله علیه و آله زوّارات القبور» از سه طریق روایت شده است:

۱- نیل الأوطار، ج ۴، ص ۱۶۶.

۲- همان.

۳- تحفه الأحوذی، ج ۴؛ ص ۱۳۷.

۱. أبو عوانه عن عمر بن أبی سلمه عن أبیه عن أبی هریره. (۱)۲. سفیان عن عبداللَّه بن عثمان بن خثیم عن عبدالرحمن بن بهمان عن عبدالرحمن بن حسان بن ثابت عن أبیه.(۲) ۳. عبدالوارث بن سعید عن محمد بن جحاده عن أبی صالح عن ابن عبّاس.(۳) در سند اوّل عمر بن ابی سلمه وجود دارد که توسّط علمای رجالی تضعیف شده است.

ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب» در شرح حال عمر بن ابی سلمه می نویسد:

«قال ابن سعد: کان کثیر الحدیث، و لیس یحتجّ بحدیثه.

وقال ابن المدینی عن یحیی بن سعید: کان شعبه یضعّف عمرَ بن أبی سلمه.

وقال ابوقدامه: قلت لابن مهدی: إنّ شعبه أدرکه ولم یحمل عنه؟ قال:

أحادیثه واهیه.

وقال ابن أبی خیثمه: سألت أبی عنه، فقال: صالحٌ ان شاءاللَّه، وکان یحیی بن سعید یختار محمدَ بن عمروعلیه.

وقال أحمد: لم یسمع شعبه منه شیئاً.

وقال ابن معین: لیس به بأس. وفی روایه: ضعیف الحدیث.

وقال أبوحاتم: هو عندی صالح صدوق فی الأصل، لیس بذلک القوی، یکتب حدیثه ولایحتجّ به.

وقال العجلی: لابأس به.

۱- مسند أحمد بن حنبل، ج ۲، ص ۳۳۷؛ سنن الترمذی، ج ۲، ص ۲۵۹؛ السنن الکبری، ج ۴، ص ۷۸؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۰۲.

۲- مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۳۷۴؛ مسند أحمد، ج ۳، ص ۴۴۲- ۴۴۳؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۰۲؛ السنن الکبری البیهقی، ج ۴، ص ۷۸؛ المعجم الکبیر، ج ۴، ص ۴۲.

۳- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۰۲.

وقال الجوزجانی: لیس بقویّ فی الحدیث.

وقال النسائی: لیس بالقوی.

وقال ابن خزیمه: لایحتجّ بحدیثه.» (۱) ملاحظه می کنید که از عمر بن ابی سلمه با این عناوین یاد شده است: «کسی که نمی شود به حدیثش استدلال نمود»، «شعبه او را تضعیف کرده است»، «احادیث او پوچ است»، «ضعیف الحدیث است»، «قوی نیست، حدیثش نوشته نمی شود و قابل استدلال نیست» و «او در حدیث قوی نیست.» با وجود چنین شخصی در سند حدیث، این حدیث از اعتبار ساقط می شود.

و در سند دوم عبدالرحمن بن بهمان وجود دارد و از علی بن مدینی درباره شخصیّت او پرسیدند، او گفت: «شناخته شده نیست.»(۲) در سند سوم ابوصالح قرار دارد، نام او باذان یا باذام است. این شخص را فقط عجلی توثیق کرده است(۳) و سایرین یا او را تضعیف کرده اند و یا نسبت به او بی تفاوت اند.

احمد بن حنبل می گوید: «عبدالرحمن بن مهدی به حدیث ابوصالح عمل نمی کرد.» (۴) ابن عدی می گوید: «آنچه ابوصالح روایت می کند، تفسیر است نه روایت و در تفسیرش نیز اهل تفسیر از او متابعت نکرده اند. و هیچ کس از گذشتگان را ندیدم از او راضی باشد (۵).»

۱- تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۴۰۱. و نیز ر. ک: به کتابهای الجرح والتعدیل، ج ۱، ص ۱۴۶؛ العلل أحمد بن حنبل، ج ۱، ص ۴۱۹ و ج ۳، ص ۱۸۷؛ معرفه الثقات العجلی، ج ۲، ص ۱۶۸.

۲- تاریخ مدینه دمشق، ج ۱، ص ۲۸۹.

۳- معرفهالثقات، ج ۲، ص ۴۰۸.

۴- العلل ج ۲، ص ۵۰۲.

۵- الکامل ابن عدی، ج ۲، ص ۷۱.

زکریّا بن ابی زائده گفته است: «روزی شعبی از کنار ابوصالح می گذشت، گوش او را کشید و گفت: وای بر تو! قرآن را تفسیر می کنی در حالی که آن را حفظ نیستی.»(۱) ابوحاتم گفته است: «حدیث اونوشته می شود، ولی به آن استدلال نمی شود.» (۲) نسائی گفته است: «ضعیف است.» (۳) عقیلی گفته است: «مغیره گفته که: ابوصالح فقط کودکان را تعلیم می داد، و تفسیرش ضعیف است.» (۴)جوزقانی گفته است: «ابوصالح متروک است.» (۵)ابن جوزی از ازدی نقل کرده است که او گفت: «ابوصالح بسیار دروغگو است.» (۶) ابن حبّان گفته است: «ابوصالح از ابن عبّاس روایت کرده است، ولی روایاتش نشنیده گرفته می شود.» (۷)بنابر این، بر فرض دلالت این حدیث کامل باشد، سند آن بسیار مخدوش است.

علاوه بر ابن تیمیّه، بن باز نیز زیارت قبرها توسط زنان را حرام و گناه کبیره دانسته است، ایشان گفته است:

«امّا زیاره المرأه للقبور فهی محرّمه، بل من کبائر الذنوب، لأنّ النبیّ صلی الله علیه و آله لعن زائرات القبور والمتّخذین علیها المساجد والسرج.»(۸) «زیارت زنان از قبرها حرام و از گناهان کبیره است، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله زنانِ زیارت کننده قبرها و کسانی را که بر روی قبرها مسجد می سازند و چراغ روشن می کنند، نفرین کرده است.»

۱- تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۳۶۴؛ ضعفاء العقیلی، ج ۱، ص ۱۶۵.

۲- تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۳۶۵.

۳- کتاب الضعفاء والمتروکین، ص ۱۵۸.

۴- ضعفاء العقیلی، ج ۱، ص ۱۶۶.

۵- تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۳۶۵.

۶- الموضوعات، ج ۱، ص ۳۷۳؛ تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۳۶۵.

۷- کتاب المجروحین، ج ۱، ص ۱۸۵.

۸- فتاوی مهمّه، ج ۱، ص ۷۲ و ۱۴۹- ۱۵۰.

بـا پاسـخی که از کلاـم ابن تیمیّه دادیم، بی اساسـی کلاـم بن باز روشن می شود، و نیازی به تکرار نیست؛ بخصوص اینکه در سند روایتی که بن باز به آن استدلال کرده نیز ابوصالح وجود دارد، و روایات او همانطور که گذشت، قابل استدلال نیست.

نظریه دوم: کراهت زیارت قبرها

اشاره

بسیاری از فقهـای اهـل سنّت زیارت قبور برای زنان را مکروه دانسـته انـد. (۱)و در مقـام اسـتدلال، بـه یکی از دو دلیـل ذیل تمسّک کرده اند:

۱. روایت «لعن اللّه زوّارات القبور» دلاـلت بر کراهت دارد، زیرا در این روایت چنـد احتمـال وجود دارد و در حقیقت مفاد آن دائر مدار حرمت یا جواز است که در این صورت روایت را حمل بر کراهت می کنیم.

۲. زنان در مصیبتها کم صبر و بی طاقتی می کنند. به همین دلیل رفتن آنان به زیارت قبرها مکروه است.

ردّ نظریه دوم

این نظریه از آن جهت مردود است که دلیلهای آنها بی اساس و مردود می باشد.

امّا دلیل اوّل، پاسخ آن در ردّ نظریه اوّل ذکر شد.

و دلیـل دوم نیز بی اساس است؛ زیرا این دلیل اخصّ از مـدّعاست، مـدّعای آنان این است که زیارت قبرها به طور کلّی، در هر زمـان و هر مکـانی، مکروه است. و دلیـل آنـان نیز این است که زنـان کم صـبری و ناشـکیبایی می کننـد. این دلیـل- بر فرض بپـذیریم که بی صـبری زیـاد در مصـائب مکروه است- تنهـا در صورتی دلاـلت بر کراهت می کنـد که زنـان کم صبری زیـاد نموده، بی اندازه شیون نمایند.

۱- فتح العزیز، ج ۵، ص ۲۴۸؛ الاقناع، ج ۱، ص ۱۹۲؛ مغنی المحتاج، ج ۱، ص ۳۶۵؛ المغنی، ج ۲، ص ۴۳۰؛ کشف القناع، ج ۲، ص ۱۷۴؛ الکافی فی فقه ابن حنبل، ج ۱، ص ۲۷۵.

نظریه سوم: جواز زیارت قبرها

برای اثبات این نظریّه به چند دلیل استدلال شده است:

۱. هیچ دلیلی بر حرمت یا کراهت زیارت برای زنان وجود ندارد، بلکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که آن حضرت فرمود: «کنت نهیتکم عن زیاره القبور فزوروها.» این روایت دلالت دارد بر اینکه آن حضرت ابتدا همه مسلمانان- زن و مرد- را از زیارت قبرها نهی فرموده و سپس برای همه آنان- چه زن و چه مرد- جایزه کرده اند.

و روایت دیگری که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است: «لعن اللَّه زوّارات القبور» (۱) قبل از روایتِ «فزوروها» صادر شده است. ترمذی می گوید:

«قد رأی بعض أهل العلم أنّ هذا کان قبل أن یرخّص النبیّ فی زیاره القبور، فلمّا رخّص دَخَلَ فی رخصته الرجال والنساء.(۲)

«بعضی ازدانشمندان معتقدند روایت (لعن اللَّه زوّارات القبور) قبل از این بوده که پیامبر صلی الله علیه و آله زیارت قبور را اجازه دهند و هنگامی که زیارت قبرها را اجازه دادند، تمام مردان و زنان در این اجازه داخل شدند.»

علاوه بر آن، حدیث «لعن اللَّه زوّارات القبور» هم از نظر سند و هم از نظر دلالت بسیار ضعیف است.

۲. پیامبر صلی الله علیه و آله چگونه زیارت کردن را به همسرش عایشه تعلیم داد.

در روایتی عایشه از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که آن حضرت به من فرمود:

«انّ ربَّک یأمرک أن تأتی أهل البقیع، فتستغفر لهم. قلت: کیف أقول لهم یا رسول اللَّه؟ قال: قُولی السلام علی أهل الدیار من المؤمنین والمسلمین، یرحم اللَّه المستقدمین منّا والمستأخرین، وانّا إن شاءاللَّه بکم لاحقون. (۳)»»

۱- مدرک این حدیث نیز قبلًا ذکر شد.

۲- سنن الترمذی، ج ۲، ص ۲۵۹.

۳- صحیح مسلم، ج ۳، ص ۶۴؛ مسند أحمد بن حنبل، ج ۶، ص ۲۲۱؛ سنن النسائی، ج ۴، ص ۹۳؛ السنن الکبری البیهقی، ج ۴، ص ۷۹؛ المصنف الصنعانی، ج ۳، ص ۵۷۶؛ السنن الکبری النسائی، ج ۱، ص ۶۵۶؛ صحیح ابن حبّان، ج ۱۶، ص ۴۶.

«پروردگارت به تو أمر می کند که به قبرستان بقیع آمده و برای آنان طلب آمرزش کنی.

عرض کردم: در کنار قبرها چه چیزی بگویم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بگو: السلام علی اهل الدیار ....»

این روایت دلالت بر جواز زیارت قبرهای برای زنان دارد.

۳. عایشه به زیارت قبر برادرش عبدالرحمن بن ابی بکر می رفت.

عبداللّه بن ابی ملیکه می گوید:

«إنّ عائشه أقبلت ذات یوم من المقابر. فقلت لها: یا أمّ المؤمنین من أین أقبلت؟ قالت: من قبر أخی عبدالرحمن بن أبی بکر. فقلت لها: ألیس کان رسول اللّه صلی الله علیه و آله نهی عن زیاره القبور؟! قالت: نعم کان نهی، ثمّ أمر بزیارتها(۱) .»

روزی عایشه از قبرستان برمی گشت، به او گفتم: از کجا می آیی؟ گفت: از کنار قبر برادرم عبدالرحمن بن ابی بکر. گفتم: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله از زیارت قبور نهی نکرده بود؟! گفت:

آری، ابتدا نهی کرده بود و سپس دستور به زیارت قبور داد.»

سیّد سابق در کتاب «فقه السنّه» می گوید:

«رخّص مالك وبعض الأحناف وروایهٌ عن أحمد وأكثر العلماء فی زیاره النساء للقبور، لحدیث عائشه: كیف أقول .... (۲)»

«مالک بن انس و بعضی از حنفی ها و به نقلی احمد بن حنبل و بیشتر علما زیارت زنان از قبرها را جایز دانسته اند؛ به دلیل حدیث عایشه که گفته است: در زیارت قبور چه بگویم؟! ....»

در کتاب «التمهید» نقل کرده است که احمدبن حنبل به دلیل زیارت عایشه از قبر برادرش، زیارت قبور را برای زنان جایز دانسته است.(۳)

۱- مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۳۷۶؛ السنن الکبری البیهقی، ج ۴، ص ۷۸؛ أحکام الجنائز، ص ۱۸۱، مسند أبی یعلی، ج ۸، ص ۲۸۴.

۲- فقه السنّه، ج ۱، ص ۵۶۶.

۳- التمهید ابن عبدالبرّ، ج ۳، ص ۲۳۴.

محمـدبن اسـماعیل کحلانی نیز روایت عبـداللّه بن ابی ملیکه را دلیـل بر جواز زیارت قبور دانسته است. (۱) ۴. حضرت زهرا علیها السلام هر جمعه به زیارت قبر حمزه و شهدای احُد می رفت.

در روایتی امام سجّاد از امام حسین علیه السلام روایت کرده است:

«انّ فاطمه بنت النبیّ صلی الله علیه و آله کانت تزور قبر عمّها حمزه کلّ جمعه، فنصلّی وتبکی عنده. (۲)»

«فاطمه علیها السلام دختر پیامبر صلی الله علیه و آله هر جمعه به زیارت قبر عمویش حمزه می رفت و در آنجا نماز می خواند و در کنار قبر گریه می کرد.»

طحطاوی در «حاشیه مراقی الفلاح» برای اثبات جواز زیارت قبور برای زنان به این روایت استدلال کرده است. (۳)بعضی- مانند محمّدبن اسماعیل کحلانی- در مقام تضعیف این روایت گفته اند:

«وهو حدیث مرسل، فإنّ علیّ بن الحسین لم یدرک فاطمه بنت محمّد صلی الله علیه و آله (۴).»

این حدیث مرسل است. زیرا علی بن حسین، زمانِ فاطمه را درک نکرده است.»

جای بسیار تعجّب است که چنین سخنی از مثل چنین شخصی صادر شود؛ زیرا در کتاب «مستدرک الصحیحین» و «السنن الکبری» سند روایت «علی بن الحسین عن أبیه» است. در واقع این روایت از امام حسین علیه السلام نقل شده است و مرسل دانستن این حدیث ناشی از بی دقّتی است.

۵. پیامبرمکرّم اسلام صلی الله علیه و آله زنی را که درکنار قبری گریه می کرد، فقط توصیه به صبر کرد و او را از این عمل نهی نفرمود. و این دلالت بر جواز زیارت قبرها توسّط زنان دارد.

۱- سبل السلام، ج ۲، ص ۱۱۵.
۲- مستدرک الصحیحین ۱: ۳۷۷ و ۳: ۲۸، السنن الکبری البیهقی ۴: ۷۸، أحکام الجنائز البانی: ۱۸۳.
۳- حاشیه مراقی الفلاح، ج ۲، ص ۶۱۹.
۴- سبل السلام، ج ۲؛ ص ۱۱۵.

انس بن مالک گفته است:

«مرّ النبیّ صلی الله علیه و آله بامرأه عند قبر وهی تبکی، فقال: اتّقی اللَّه واصبری. قالت:

إلیک عنّی، فانّک لم تصب بمصیبتی ولم تعرفه. فقیل لها: إنّه النّبیّ صلی الله علیه و آله. فأتت باب النبی صلی الله علیه و آله، فلم تجد عنده بوّابین، فقالت: لم اعرفک. فقال: إنّما الصبر عندالصدمه الاولی (۱)«روزی پیامبر صلی الله علیه و آله زنی را در کنار قبری دید که گریه می کند. به او فرمود: تقوای الهی پیشه کن و صبر نما. آن زن گفت: دور شو، تو که مبتلا به مصیبت من نشده ای تا بدانی گرفتار چه مصیبتی شده ام. شخصی به آن زن گفت: او پیامبر صلی الله علیه و آله بود. آن زن به درِ خانه پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، هیچ نگهبانی نبود، به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: من شما را نشناختم.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: صبر حقیقی صبر در مصیبت اوّل است.»

عینی در کتاب «عمدهالقاری» می گوید: «این حدیث دلالت بر جواز زیارت قبرها دارد؛ فرقی میان زن و مرد نیست.» (۲) البانی نیز این حدیث را دلیلی بر جواز زیارت قبور برای تمام مردان و زنان دانسته است.(۳)

نظریه چهارم: استحباب زیارت قبرها

تحقیق در روایات بیانگر این مطلب است که زیارت قبرها نه تنها برای زنان جایز است، بلکه استحباب نیز دارد؛ زیرا:

اوّلًا: در روایت «نهیتکم عن زیارهالقبور فزوروها» کلمه «فزوروها» امر است. و از آنجا که قرینه های گوناگون و اجماع فقها قائم است بر عدم وجوب زیارت قبور،(۴) این

۱- صحیح البخاری، ج ۲، ص ۷۹؛ السنن الکبری البیهقی، ج ۴، ص ۷۸؛ السنن الکبری النسائی، ج ۶، ص ۲۶۴؛ مسند أبی یعلی، ج ۶، ص ۱۷۶ و ج ۱۰، ص ۴۵۳.

۲- عمدهالقاری، ج ۸، ص ۶۸.

۳- أحکام الجنائز، ص ۱۸۴.

۴- تنها شخصی که زیارت قبرها را یک بار واجب دانسته، ابن حزم در کتاب «المحلّی، ج ۵، ص ۱۶۰» است.

کلمه حمل بر استحباب می شود. لذا این روایت دلالت بر استحباب زیارت قبرها برای همه مسلمانان دارد.

ثانیاً: در همین روایت علّت امر به زیارت قبور، «یادآوری آخرت»، «یادآوری مرگ»، «پند آموزی» و «زهد در دنیا» معرّفی شده و همه این فواید قرینه است بر ظهور امر بعد از نهی در استحباب زیارت قبور.

ثالثاً: در روایت عایشه نیز این عبارت نقل شده است: «انّ ربَّک یأمرک أن تأتی أهل البقیع ....» در اینجا نیز سخن از امر خداوند به زیارت قبور بقیع مطرح شده است. و باید حمل بر استحباب شود.

رابعاً: از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است:

- «من زار قبر والدیه أو أحدهما فی کلّ جمعه غفر [اللّٰه] له وکان بارّاً لوالدیه (۱).»

«هر کسی که قبر پدر و مادرش یا یا یکی از آنها را در روز جمعه زیارت کند، خداوند گناهانش را آمرزیده، او را از نیکی کنندگان به پدر و مادر خواهد شمرد.»

- «من زار قبر والدیه أوأحدهما فی کلّ جمعه فقرأ عنده یس غفراللّٰه له بعدد کل کلّ حرف منها (۲).»

«هر کسی که قبر پدر و مادرش یا یکی از آنان را روز جمعه زیارت کند و سوره یس را در کنار قبر آنها قرائت نماید، خداوند به عدد هر حرفی از این سوره گناهانش را می آمرزد.»

- «من زار قبر والدیه أو أحدهما احتساباً کان کعِدْل حجّهٍ مبروره، ومن کان زوّاراً لهما زارت الملائکه قبرَه (۳).»

۱- الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۶۰۵؛ مجمع الزوائد الهیثمی، ج ۳، ص ۵۹؛ المعجم الصغیر، ج ۲، ص ۶۹؛ کنز العمّال، ج ۶، ص ۴۶۸؛ الدرّ المنثور، ج ۴، ص ۱۷۴.

۲- کنز العمّال، ج ۱۶، ص ۴۷۹؛ الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۵۷.

۳- کنز العمّال، ج ۱۶، ص ۴۷۹.

«هر کسی که قبر پدر و مادرش یا یکی از آنها را زیارت کند، ثواب حجّ را کسب کرده است. و هر کسی که زیاد به زیارت آنها رود، ملائکه نیز در آینده قبر او را زیارت می کنند.»

این روایات، اگر چه توسّط بعضی از نظر سند مخدوش دانسته شده، ولی قاعده «تسامح در ادلّه سنن» به ما کمک می کند که با استناد به این احادیث، زیارت قبور برای همه مسلمانان- چه مردان و چه زنان- را مستحب بدانیم.

بنابر این نتیجه می گیریم که زیارت قبور برای زنان نه تنها حرام نیست، بلکه کراهت ندارد و مستحب هم است.

شرنبلانی و البانی از کسانی هستند که صراحتاً تفاوتی میان مرد و زن در استحباب زیارت قبرها نگذاشته اند. (۱)

زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله

شایسته است پیش از بررسی ادلّه جواز و استحباب زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله نظریه ابن تیمیّه و دلیلهای او را برشمریم:

نظریّه ابن تیمیّه: حرمت زیارت قبر پیامبران

بعضی تلاش می کنند ابن تیمیّه را در فتوا به حرمت زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله تبرئه کنند. از این رو لازم است کلمات ابن تیمیّه و اظهارات بعضی از اندیشمندان اهل سنّت در باب اعتقادات او در زیارت پیامبر مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله و سایر پیامبران گفته شود تا باورهای فاسد او بر همگان روشن شود.

ایشان در کتاب «مجموع الفتاوی» در پاسخ به سئوال از زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید:

«وأمّا الزیاره البدعیّه فمن جنس زیاره الیهود والنصاری وأهل البدع الّذین یتّخذون قبور الأنبیاء والصالحین مساجد ... فالزیاره البدعیّه مثل قصد قبر

۱- مراقی الفلاح، ج ۱، ص ۲۳۳؛ أحکام الجنائز، ج ۱، ص ۱۸۰.

بعض الأنبياء والصالحين للصلاه عنده والدعاء عنده أوبه أوطلب الحوائج منه أومن اللّٰه تعالی عند قبره أو الاستغاثه به أو الإقسام علی اللّٰه تعالی به ونحو ذلک هو من البدع الّتی لم یفعلها أحد من الصحابه ولاالتابعین، ولاسنّ ذلک رسول اللّه، ولا أحد من خلفائه الراشدین، بل قد نهی عن ذلک أئمّه المسلمین الکبار (۱) «زیارتی که بدعت است مانند زیارت یهودیان و مسیحیان و بدعت گذارانی که بر روی قبرهای پیامبران و صلحا مسجد می سازند ... زیارتی که بدعت است، مانند اینکه شخصی قصد کند کنار قبر بعضی از پیامبران و افراد صالح برود تا در کنار قبر آنها نماز بخواند، یا دعا کند، یا به آنها متوسّل شود و نیازهایش را از آنها یا از خدا در کنار قبر آنها بخواهد یا از آنها مدد جسته، یا خداوند را به آنها سوگند دهد. این کارها بدعتهایی است که هیچیک از صحابه و تابعین انجام نداده اند و رسول خدا صلی الله علیه و آله یا یکی از خلفای راشدین دستور به آن نداده اند، بلکه پیشوایان بزرگ مسلمانان از انجام این کارها نهی کرده اند.»

در این عبارت ابن تیمیّه تصریح می کند زیارت کسی که به قصد زیارت پیامبران و افراد صالح مسافرت می کند بدعت است و بدعت حرام است؛ لذا زیارت او حرام خواهد بود.

و در جای دیگر می گوید:

«فمَن قَصَد قبورَ الأنبیاء والصالحین لأجل الصلاه والدعاء عندها فقد قَصَد نفسَ المحرّم الّذی سدّ اللّٰه ورسوله ذریعته.(۲) »

«هر کسی که به قصد نماز و دعا به کنار قبرهای پیامبران و صلحا برود، در واقع حرامی را قصد کرده که خدا و رسولش مانع از واسطه قرار دادن آن شده اند.»

و نیز گفته است:

۱- مجموع الفتاوی، ج ۲۴، ص ۳۳۴.

۲- همان، ج ۱، ص ۲۳۷.

«الأحاديث المرويّه فی زیاره قبره کلّها ضعیفه، بل کذب.(۱) »

«تمام احادیثی که درباره زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده ضعیف و دروغ است.»

همچنین گفته است:

«نفس السفر لزیاره قبرٍ من القبور- قبر نبیٍّ أو غیره- منهی عنه عند جمهور العلماء، حتّی أ نّهم لا یجوّزون قصر الصلاه فیه بناءً علی أ نّه سفر معصیه، لقوله الثابت فی الصحیحین: (لاتشدّ الرحال إلّاإلی ثلاثه مساجد: المسجد الحرام، والمسجد الأقصی، ومسجدی هذا) .... (۲)»

«به نظر علما از مسافرت نمودن به قصد زیارت قبری- چه قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و چه سایر قبرها- نهی شده است، طوری که جایز نمی دانند کسی در این سفر نماز را شکسته بخواند؛ چون مسافرتش مسافرت معصیت است! به دلیل اینکه پیامبر فرموده است:

باربندی و مسافرت نمی شود مگر به سه مسجد: مسجدالحرام، مسجد الاقصی ومسجد من.»

و نیز گفته است:

«وأمّا الحدیث المذکور فی زیاره قبر النبیّ صلی الله علیه و آله فهو ضعیف، ولیس فی زیاره قبر النبیّ صلی الله علیه و آله حدیث حسن ولاصحیح، ولاروی أهل السنن المعروفه کسنن أبی داود والنسائی وابن ماجه والترمذی، ولا أهل المسانید المعروفه کمسند أحمد ونحوه، ولاأهل المصنّفات کموطأ مالک وغیره فی ذلک شیئاً، بل عامّه ما یروی فی ذلک أحادیث مکذوبه موضوعه، کما یروی عنه صلی الله علیه و آله أنّه قال: (من زارنی وزار أبی ابراهیم فی عام واحد ضمن له علی اللَّه الجنّه)، وهذا حدیثٌ موضوعٌ کذبٌ باتّفاق أهل العلم. وکذلک ما یروی أنّه قال: (من زارنی بعد مماتی فکأ نّما زارنی فی حیاتی) و (من زارنی بعد مماتی ضمنتُ

۱- همان، ج ۱، ص ۳۵۵.

۲- همان، ج ۴، ص ۵۲۰.

له علی اللَّه الجنّه) لیس لشی ء من ذلک أصل. وإن کان قد روی بعض ذلک الدارقطنی والبزار فی مسنده، فمدار ذلک علی عبداللَّه بن عمر العمری أومن هو أضعف منه ممّن لا یجوز أن یثبت بروایته حکم شرعیٌ. وانّما اعتمد الأئمّه فی ذلک علی ما رواه أبوداود فی السنن عن أبی هریره عن النبیّ صلی الله علیه و آله أ نّه قال: (ما من رجل یسلّم علیّ إلّاردّ اللَّه علیّ روحی حتّی أرد علیه السلام) وکما فی سنن النسائی عن النبیّ صلی الله علیه و آله أنّه قال: (إنّ اللَّه وکّل بقبری ملائکه تبلغنی عن امّتی السلام)، فالصلاه والسلام علیه ممّا أمر اللَّه به ورسوله، فلهذا استحبّ ذلک العلماء(۱) .»

امّا حدیثی که درباره زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله ذکر شده است ضعیف می باشد. درباره زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ حدیثِ نیکو و صحیح وجود ندارد. و اهل سنن- مانند ابوداود و نسائی و ابن ماجه- و مسانید- مانند مسند احمد و دیگران- و مصنّفات- مانند موطأ مالک و غیر او- روایتی درباره زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله ذکر نکرده اند. بلکه تمام روایاتی که در خصوص زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده دروغ و جعلی است. مثلًا از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که آن حضرت فرمود: «هر کسی که من و پدرم ابراهیم را در یک سال زیارت کند، تعهّد می کنم خداوند او را به بهشت ببرد.» این حدیث به اتّفاق همه علما ساختگی و دروغ است. و نیز روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کسی که پس از مُردن، مرا زیارت کند به مانند این است که مرا در حال زنده بودن زیارت کرده است»، این حدیث نیز اصل واساسی ندارد. البتّه بعضی از این احادیث را دارقطنی و بزار در مسندشان روایت کرده اند، ولی در سند آن احادیث، عبداللَّه بن عمر عمری یا کسانی ضعیف تر از او وجود دارد که نمی شود با روایت آنها حکم شرعی را ثابت نمود.

آری! پیشوایان دین در باب زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله فقط به روایتی که ابوداود در سنن ابی داود از ابوهریره نقل می کند اعتماد کرده اند. ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است که آن حضرت فرمود: «هیچ مردی نیست که به من سلام کند، مگر اینکه خداوند روح من

۱- همان، ج ۲۴، ص ۳۵۶ و ۳۵۷.

را به جسدم برمی گرداند تا من جواب سلام او را بدهم.» و نیز در سنن نسائی از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که آن حضرت فرمود: «خداوند در کنار قبر من فرشتگانی را گمارده تا سلام امّت مرا به من ابلاغ کنند.» لذا درود و سلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی است که خداوند و رسولش به آن امر کرده اند و به همین دلیل علما سلام دادن به پیامبر صلی الله علیه و آله را مستحب دانسته اند.»

از مجموع کلمات ابن تیمیّه استفاده می شود که ایشان در باب زیارت پیامبران مدّعی چند نکته است:

۱. زیارت قبر پیامبران در صورتی که شخصی به قصد زیارت آنان برود، عملی ساختگی و بدعت است.

این سخن در حرمت زیارت قبر پیامبران برای هر کسی که قصد زیارت کند کاملًا صراحت دارد؛ زیرا به اعتقاد ابن تیمیّه این زیارت بدعت است و بدعت حرام می باشد.

۲. کسی که به قصد زیارت قبر پیامبران و افراد صالح و برای انجام نماز و دعا به آنجا مسافرت کند، قصد انجام فعل حرام را کرده است.

این کلام نیز صراحت دارد که «زیارت قبر پیامبران و افراد صالح» حرام است.

۳. کسی که برای زیارت قبر پیامبران و افراد صالح مسافرت کند، سفر معصیت انجام داده و باید نمازش را تمام بخواند.

مسافرت زمانی سفرِ معصیت می شود که در آن مسافرت فعل حرام انجام گیرد، مثلًا به قصد فروش شراب مسافرت انجام گیرد، یا به قصد غارت اموال مردم مسافرت انجام شود؛ از این رو این قسمت از سخن ابن تیمیّه صراحت دارد که زیارت قبر پیامبران و اولیا از دیدگاه ابن تیمیّه حرام است.

۴. تمام احادیثی که درباره زیارت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده، ساختگی و دروغ است، و هیچ یک از اهل علم متعرّض آن نشده اند.

۵. دلیل بر حرام بودن سفر برای زیارت قبر پیامبران و أئمّه علیهم السلام فرمایش رسول

خدا صلی الله علیه و آله است که می فرماید: «لاتشدّ الرحال ....»

گفتنی است که این اظهارات نه تنها باطل و بی اساس است، بلکه بسیار زشت و بی ادبانه است. ابن حجر عسقلانی در کتاب «فتح الباری» می گوید:

«وهی من أبشع المسائل المنقوله عن بن تیمیّه (۱).»

«سخن ابن تیمیّه در منع زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله از زشت ترین مسائلی است که تاکنون از او نقل شده است.»

و تعجّب است از کسانی که سعی می کنند ابن تیمیّه را تبرئه نموده، انتساب مطالب مذکور را به ایشان تهمت می دانند و می گویند: «ابن تیمیّه تنها مسافرت نمودن به قصد زیارت را حرام دانسته است، نه زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله را، بلکه ایشان زیارت قبر پیامبران را مستحب می داند.»(۲) چگونه ابن تیمیّه مدعّی استحباب زیارت قبر پیامبران است، ولی قصد زیارت آنان را حرام می داند و مسافرت برای زیارت آنان را سفر معصیت می داند؟! آیا این تناقض گویی نیست؟! آیا تضعیف روایات زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله توسط ابن تیمیّه بهترین گواه بر عدم اعتقاد ایشان به استحباب زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله نیست؟ بسیاری از اندیشمندان اهل سنّت از فتوای ابن تیمیّه به معصیت بودن زیارت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سایر پیامبران پرده برداشته اند.(۳)

پاسخ به ابن تیمیّه

اشاره

بی اساس بودن سخنان ابن تیمیّه زمانی روشن می شود که دومطلب بررسی گردد:

۱. حدیث «لاتشدّ الرحال» و دلیل ابن تیمیّه بر گفتارش.

۲. دلیل بر مستحب بودن زیارت قبور پیامبران- به خصوص قبر پیامبر مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله- و سایر اولیاء اللّه و سفر برای این زیارت.

۱- فتح الباری، ج ۳، ص ۵۴.

۲- شرح قصیده ابن القیّم، ج ۲، ص ۳۶۳ و ۳۶۴.

۳- رفع المناره، ص ۷۱؛ دفع شبه من شبّه و تمرّد، ص ۴۷؛ ال

مطلب اوّل: حدیث «لاتشدّ الرحال ...»

اشاره

این حدیث در «صحیح البخاری» و «صحیح مسلم» با دو سند از ابوسعید خدری و ابوهریره نقل شده است:

۱. سفیان عن الزهری عن سعید عن أبی هریره عن النبیّ صلی الله علیه و آله، قال: لا تشدّ الرحال إلّاإلی ثلاثه مساجد: المسجدالحرام، و مسجدالرسول و مسجدالأقصی (۱) «پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: باربندی نمی شود مگر به قصد سه مسجد: مسجدالحرام، مسجدالرسول و مسجدالاقصی.»

۲. شعبه عن عبدالملک عن قزعه عن أبی سعید الخدری عن النبیّ صلی الله علیه و آله قال:

ولاتشدّ الرحال إلّاإلی ثلاثه مساجد: مسجدالحرام و مسجدالأقصی ومسجدی.» (۲) این حدیث در سایر کتابهای حدیثی اهل سنّت نیز با سندهای دیگری روایت شده است، (۳) و در صدور آن اتفاق نظر دارند.

ابن تیمیّه- همانطور که گذشت- بر حرمت سفر برای زیارت قبور پیامبران و أئمّه علیهم السلام به این حدیث استدلال می کند، با این توضیح که در حدیث نبوی از هر گونه باربندی و سفر منع شده است، جز مسافرت به مساجد سه گانه. پس اگر کسی برای زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله باربندی و مسافرت کند، با نهی پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت کرده و سفر معصیت انجام داده است. متن کلام ایشان در «مجموع الفتاوی» این است:

۱- صحیح البخاری، ج ۲، ص ۵۶ و ۵۸؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۰۲.

۲- صحیح البخاری، ج ۲، ص ۵۶؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۲۶.

۳- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۵۲؛ مسند أحمد بن حنبل، ج ۶، ص ۷ و ۳۴ و ۴۵؛ سنن الدارمی، ج ۱، ص ۳۳۰؛ سنن أبی داود السجستانی، ج ۱، ص ۴۵۱؛ سنن الترمذی، ج ۱، ص ۲۰۵؛ مسند أبی داود الطیالسی، ص ۱۹۲؛ مسند الحمیدی، ج ۲، ص ۳۳۰؛ المصنّف (ابن أبی شیبه)، ج ۲، ص ۲۶۸ و ج ۴، ص ۵۱۸- ۵۱۹؛ السنن الکبری (النسائی)، ج ۱، ص ۲۵۸؛ مسند أبی یعلی، ج ۲، ص ۲۸۸؛ صحیح ابن حبّان، ج ۴، ص ۴۹۶.

«وربما كان مقصوده بالحج من زياره قبره أكثر من مقصوده بالحج، وربما سوّى بين القصدين، وكلّ هذا ضلال عن الدين باتّفاق المسلمين، بل نفس السفر لزياره قبرٍ من القبور- قبر نبيٍّ أوغيره- منهى عنه عند جمهور العلماء، حتّى أ نّهم لايجوّزون قصر الصلاه فيه بناءً على أنّه سفر معصيه، لقوله الثابت فى الصحيحين: لا تشدّ الرحال إلّاإلى ثلاثه مساجد: المسجد الحرام والمسجد الأقصى ومسجدى هذا (۱).»

بعضی در سفر حج مقصود اصلی را زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله قرار می دهند، یا هر دو [یعنی زیارت خانه خدا و زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله] را قصد می کنند، و تمام این کارها به اتّفاق تمام مسلمانان خروج از دین است. بلکه خود سفر برای زیارت قبری- چه قبر پیامبری از پیامبران و چه قبر سایرین- در نظر جمهور علما نهی شده است، طوری که شکسته خواندن نماز در این سفر را اجازه نداده اند، زیرا این سفر، سفر معصیت است، به دلیل فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده است: باربندی و سفر نمی شود مگر به قصد سه مسجد: مسجد الحرام، مسجد الاقصی و مسجد من، اینجا.»

جواب از حدیث «لاتشدّ الرحال»

اشاره

این حدیث هیچ ارتباطی به مسئله زیارت قبر پیامبران و اولیا ندارد؛ زیرا:

اوّلًا: استثنا در این حدیث استثنای مفرّغ است و نیازمند تقدیر در مستثنی منه می باشد و در اینجا سه احتمال متصوّر است:

۱. احتمال اوّل این است که در مستثنی منه، یک کلمه عامّ و فراگیری در تقدیر گرفته شود، مثلًا کلمه «شی ء» در تقدیر باشد. در این صورت معنای حدیث این است:

«مسافرت و باربندی به قصد هر چیزی انجام نمی شود مگر به قصد مساجد سه گانه.»

طبق این احتمال، حدیث مذکور دلالت بر حرمت سفر برای زیارت قبر پیامبران و امامان دارد. ولی به طور قطع، این احتمال مردود است و هیچ یک از علمای

۱- مجموع الفتاوی، ج ۴، ص ۵۲۰.

اسـلام این احتمال را مطرح نکرده انـد؛ زیرا طبق این احتمال، حـدیث «لاتشدّ الرحال» دلالت دارد بر حرمت هر مسافرتی به جز مسافرت به مساجد سه گانه. در نتیجه باید گفت: مسافرت به قصد تجارت، تحصـیل علم، صله رحم، تفریح و ... جایز نباشد، و یا بایـد همه این موارد حـدیث «لاتشـدّ الرحال» را تخصـیص بزنند. و معلوم است که مسافرت به قصد تجارت و تحصـیل علم و صله رحم و ... جایز و گاهی واجب و یا مسـتحب است؛ و تخصـیص این امور نیز تخصـیص اکثر است و تخصیص اکثر در نزد علما و فقها مستهجن و مرجوح است. بنابر این، چنین احتمالی از اساس مردود است.

۲. احتمال دوم این است که کلمه «مکان» در تقـدیر باشـد؛ یعنی در واقع رسول خدا صـلی الله علیه و آله فرموده است: «لاتشـدّ الرحـال إلی مکـان إلّما ....» در این صورت حـدیث مـذکور دلالـت دارد بر اینکه باربنـدی و مسـافرت به قصـد هر مکانی جایز نیست، مگر به قصد مکانهای سه گانه مسجدالحرام و مسجدالنبی و مسجدالاقصی.

ابن تیمیّه نیز همین احتمال را پذیرفته است و می گوید:

«إنّ قوله: (لاتشدّ الرحال إلّاإلی ثلاثه مساجد) یتناول المنع من السـفر إلی کل بقعه مقصوده. بخلاف السـفر للتجاره وطلب العلم ونحو ذلک(۱) .»

«سـخن پیامبر صـلی الله علیه و آله: (لاتشـدّ الرحال) شامل سـفر به هر بقعه ای می شود که به قصـد آن بقعه مسافرت شود. ولی شامل سفر برای تجارت و تحصیل علم و امثال آن نمی گردد.»

این احتمـال نیز مردود است؛ زیرا اگر چه گفته انـد: «در مسـتثنای مفرّغ لازم است عمومی ترین مفهوم در مقایسه با مسـتثنا در تقدیر گرفته شود»، ولی هم نوع و هم صنف بودن مقدَّر با مستثنا لازم و ضروری است.

و بر فرض بپـذیریم که کلمه مقـدَّر «مکـان» است، در این صورت حـدیث دلالـت دارد بر اینکه برای زیارت بقعه یا مکانی جز مساجد سه گانه باربندی و مسافرت نشود. امّا اگر کسـی به قصد زیارت رسول خدا صـلی الله علیه و آله و اولیای الهی و سـلام دادن به آن حضرات

۱- همان، ج ۲۷، ص ۲۱.

مسافرت کنـد، نه به قصد زیارت ضـریح و مکانی که آن حضـرات در آنجا مدفون اند، این حدیث شامل آن نمی شود. شکّی نیست که مسـلمانان از دورترین شـهرهای اسـلامی بـا اعتقاد به زنـده بودن رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و امامان و به قصـد عرض ارادت و اخلاص و سـلام، به مدینه و شـهرهای دیگر می روند، نه برای زیارت ضریح و یا مکانی که آنان در آنجا دفن شده اند.

۳. احتمـال سوم این است که کلمه «مسـجد» در تقـدیر باشـد. در این صورت معنای حـدیث این است: «باربنـدی و مسافرت به قصد مسجدی نکنید، مگر به قصد مساجد سه گانه.»

طبق این احتمال حـدیث مـذکور هیـچ ارتباطی به زیارت قبور و اولیا ندارد. بدون شکّ این احتمال به واقع نزدیکتر است؛ زیرا هیچ یک از محذورات دو احتمال گذشته را ندارد، علاوه بر اینکه دو قرینه بر تأیید این احتمال وجود دارد:

الف) پیامبر صـلی الله علیه و آله در این حدیث در مقام معرّفی اهمّیت و برتری مساجد سه گانه نسبت به مساجد دیگر است و در حقیقت می خواهـد بفرمایـد که این مساجـد سه گانه به حدّی فضـیلت دارند که شایسـته است انسانها کار و زندگی را رها کرده، برای درک فضـیلت آنها بار بسـته، مسافرت کنند، همچنان که درک فضیلت حج و عمره چنین است و امّا مساجد دیگر این اهمّیت را ندارند و شایسته نیست که افراد زندگی را رها کرده، به قصد آنها مسافرت کنند.

و گواه بر این مطلب این است که در تمـام کتابهـای اهـل سـنّت- جز در یک مورد- این حـدیث به صورت نفی «لاتشـدّ» وارد شـده و این قرینه است بر نفی فضـیلت شـدّ رحال به قصـد مساجـد دیگر. علاوه بر اینکه در بعضـی از نقلها این روایت با کلمه «لا-ینبغی الرحـال» (مسافرت شایسـته نیست) آمـده است. البتّه در خصوص این دو موضوع در پاسـخ بعـدی بطور مفصّل سـخن خواهیم گفت.

ب) مسـتثنا در این روایت، «مساجـد ثلاثه» است و تقـدیر کلمه «مسـجد» در مسـتثنا منه از جنس خودِ مسـتثنا بوده و مناسب می باشد.

ابن حجر عسقلانی در کتاب «فتح الباری» می گوید:

«ومنها: أنّ المراد حکم المساجد فقط، وأنّه لاتشدّ الرحال إلی مسجدٍ من المساجد الولاء فیه غیر هذه الثلاثه. وأمّا قصد غیر المساجد لزیاره صالح أو قریب أو صاحب أو طلب علم أوتجاره أونزهه فلا یدخل فی النهی. ویؤیّده ما روی أحمد من طریق شهر بن حوشب، قال: سمعت أباسعید وذکرت عنده الصلاه فی الطور، فقال: قال رسول اللَّه صلی الله علیه و آله: (لا ینبغی للمصلّی أن یشدّ رحاله إلی مسجد تبتغی فیه الصلاه غیر المسجد الحرام والمسجد الأقصی ومسجدی). وشهر حسن الحدیث وإن کان فیه بعض الضعف(۱) .»

«و یکی از پاسخهای حدیث «لاتشدّ الرحال» این است که مراد از این حدیث فقط بیان حکم مساجد سه گانه است. و معنای حدیث این است که باربندی و مسافرت نمی شود به مسجدی از مساجدی که دوست دارید، مگر به این مساجد سه گانه. و امّا اگر کسی قصد سفر به غیر از این مساجد را کند تا شخص صالح یا قریب یا دوستی را زیارت کند و یا مقصودش تحصیل علم یا تجارت و یا گردش تفریحی باشد، داخل در این حدیث نمی شود. و مؤیّد آن، روایتی است که احمد بن حنبل از طریق شهر بن حوشب نقل کرده است. شهر بن حوشب گفته است: از ابوسعید خواستم نظرش را درباره نماز در کوه طور بگوید. از او شنیدم که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «شایسته نیست که نمازگزار قصد رفتن به مسجدی و آرزوی نماز در آن مسافرت کند، مگر به قصد رفتن به مسجدالحرام و مسجدالاقصی و مسجد من.» شهربن حوشب حسن الحدیث است، اگر چه مقداری ضَعف هم دارد.»

در ادامه می گوید:

«قال بعض المحقّقین: فی قوله: (إلّا إلی ثلاثه مساجد) المستثنی منه محذوف. فإمّا أن یقدّر عامّاً فیصیر: (لاتشدّ الرحال إلی مکان فی أیّ أمر کان إلّاإلی الثلاثه)، أو أخصّ من ذلک. لا سبیل إلی الأوّل، لإفضائه إلی سدّ

۱- فتح الباری، ج ۳، ص ۵۳.

باب السفر للتجاره وصله الرحم وطلب العلم وغيرها. فتعيّن الثاني. والأولى أن يقدّر ما هو أكثر مناسبهً، وهو (لا تشدّ الرحال إلى مسجد الولاء فيه إلّا إلى الثلاثه) فيبطل بذلک قول من منع شدّ الرحال إلى زياره القبرالشريف وغيره من قبور الصالحين (۱).»

«بعضی از محقّقين گفته اند: در فرمايش رسول خدا صلی الله عليه و آله (إلّا إلى ثلاثه مساجد) مستثنی منه محذوف است. لذا يا يک مفهوم عامّی در تقدير گرفته می شود و معنای حديث اين است: «باربندی و مسافرت نمی شود به مکانی به قصد هر امری مگر به مساجد سه گانه»، و يا يک مفهومی اخّص از آن در تقدير گرفته می شود. احتمال اوّل ممکن نيست، زيرا موجب می شود باب سفر برای تجارت، صله رحم، تحصيل علم و ساير موارد بسته شود.

پس احتمال دوم درست است. و بهتر اين است که لفظی در تقدير گرفته شود که با مستثنا مناسبت بيشتری داشته باشد و آن لفظ اين است که «باربندی و مسافرت نمی شود به مسجدی مگر مساجد سه گانه.» در اين صورت نظر کسانی که مسافرت به قصد زيارت قبر پيامبر صلی الله عليه و آله و صلحا را ممنوع می دانند، باطل می شود.»

ثانياً: حديث «لاتشدّ الرحال» در صحيح بخاری از ابوهريره و ابوسعيد خدری به صورت نفی «لاتشدّ» وارد شده است. (۲)و در صحيح مسلم از ابوسعيد به صورت نهی «لاتشدّوا» و از ابوهريره به صورت نفی «لاتشدّ» روايت شده است.(۳) و به احتمال بسيار زياد روايت مسلم از ابوسعيد به صورت نهی غلط است و امکان دارد نسخه نويسان اشتباه کرده باشند.

دليل بر اين مطلب اين است که در تمام کتابهای حديثی، تفسيری، فقهی و رجالی اهل سنّت اين حديث از ابوسعيد و ابوهريره به صورت نفی نقل شده است.(۴)

۱- فتح الباری، ج ۳، ص ۵۴.

۲- صحيح البخاری، ج ۲، ص ۵۶ و ۵۸ و ۲۲۰ و ۲۵۰.

۳- صحيح مسلم، ج ۴، ص ۱۰۲ و ۱۲۶.

۴- مسند أحمد بن حنبل، ج ۳، ص ۷ و ۳۴ و ۴۵ و ۷۸ و ج ۶، ص ۷ و ۳۹۸؛ سنن الدارمی، ج ۱، ص ۳۳۰؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۵۲؛ سنن أبی داود السجستانی، ج ۱، ص ۴۵۱؛ سنن الترمذی، ج ۱، ص ۲۰۵؛ سنن النسائی، ج ۲، ص ۳۷؛ السنن الکبری (البيهقی)، ج ۱۰، ص ۸۲؛ مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۳- ۴؛ مسند أبی داود الطيالسی، ص ۱۹۲؛ مسند الحميدی، ج ۲، ص ۳۳۰ و ۴۲۱؛ السنن الکبری (النسائی)، ج ۱، ص ۲۵۸.

تنها ابن ابی شیبه این حدیث را به چند طریق با کلمه «لاتشدّوا» به صورت نهی ذکر کرده است. ولی او نیز همین حدیث را در جای دیگر به همان سندهای پیشین به صورت نفی ذکر کرده است. (۱)نووی نیز در «شرح صحیح مسلم» روایت ابوسعید را از صحیح مسلم به صورت نهی ذکر کرده است. و در همین کتاب دوباره این حدیث را به صورت نفی ذکر کرده است. (۲)و کلمه نفی ظهور در تحریم ندارد، بلکه برای اثبات استعمال نفی در مقام نهی نیازمند به قرینه می باشیم. و در حدیث «لاتشدّ الرحال» هیچ قرینه ای بر استعمال نفی در مقام نهی وجود ندارد. بلکه وجود کلمه «لا تنبغی» در روایت شهر بن حوشب قرینه است بر اینکه کلمه «لاتشدّ» در این روایت جهتِ توصیه ای دارد و فضیلت سفر به مکان دیگر را نفی می نماید و هیچ دلالتی بر حرمت سفر برای زیارت قبور ندارد.

ملّا علی قاری می گوید:

«و (لاتشدّ الرحال) أی لاینبغی أن یسافر أحدٌ للتبرّک إلی المشاهد (۳).»

«معنای لاتشدّ الرحال این است که شایسته نیست کسی برای تبرّک جستن به مشاهد مشرّفه مسافرت کند.»

ابن قدامه نیز می گوید:

«فإن سافر لزیاره القبور والمشاهد، فقال ابن عقیل لایباح له الترخیص، لأنّه منهی عن السفر الیها، قال النبی صلی الله علیه و آله: (لاتشدّ الرحال إلّاإلی ثلاثه مساجد) متّفق علیه.

والصحیح اباحته وجواز القصر فیه، لأنّ النبیّ صلی الله علیه و آله کان یأتی قباء راکباً وماشیاً، وکان

۱- المصنّف ابن أبی شیبه، ج ۲، ص ۲۶۸ و ج ۴، ص ۵۱۸.

۲- شرح صحیح مسلم نووی، ج ۹، ص ۱۰۵ و ج ۹، ص ۱۶۷.

۳- شرح مسند أبی حنیفه، ص ۲۵۰.

یزور القبور وقال: (زوروها تذکّرکم الآخره). وأمّا قوله صلی الله علیه و آله (لاتشدّ الرحال إلّاإلی ثلاثه مساجد) فیحمل علی نفی التفضیل، لا علی التحریم (۱) .»

اگر کسی به قصد زیارت قبرها و مشاهد مسافرت کند، ابن عقیل آن را مباح نمی داند، به دلیل اینکه از مسافرت به قصد زیارت قبور و مشاهد نهی شده است، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «باربندی نمی شود مگر به سه مسجد»، و این حدیث مورد اتّفاق است.

ولی نظریّه صحیح این است که مسافرت به قصد زیارت قبرها و مشاهد مباح و در این مسافرت نماز شکسته است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله گاهی سواره و گاهی پیاده به مسجد قبا می رفت و قبرها را زیارت می کرد و می فرمود: «قبرها را زیارت کنید، زیرا زیارت قبرها یادآور آخرت است.» و امّا سخن دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله که می فرماید: «لاتشدّ الرحال ...» حمل بر نفی فضیلت می شود نه حرمت.»

بهوتی در کتاب «کشف القناع» می گوید:

«و اگر کسی به قصد مشهدی از مشاهد مشرّفه یا مسجدی غیر از مساجد سه گانه یا زیارت قبر پیامبری یا زیارت قبر یکی از اولیا مسافرت کند، اشکالی ندارد. و حدیث «لاتشدّ الرحال ...» معنایش این است که مسافرت به جایی غیر از مساجد سه گانه مانند مسافرت به مساجد سه گانه مطلوب نیست؛ از این رو این حدیث از باربندی و مسافرت به غیر مساجد سه گانه نهی نمی کند- به خلاف بعضی که چنین پنداشته اند- زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله گاه سواره و گاه پیاده به مسجد قبا مسافرت می کرد و نیز قبرها را زیارت می کرد و می فرمود: قبرها را زیارت کنید، زیرا زیارت قبرها شما را به یاد آخرت می اندازد»(۲) .

نووی در «شرح صحیح مسلم» درباره حکم سفر به قصد زیارت قبر پیامبران و أئمّه علیهم السلام می گوید: «نظریه صحیح نزد اصحاب ما که امام الحرمین و محقّقین نیز آن را برگزیده اند، این است که مسافرت به قصد زیارت قبور افراد صالح و مکانهای بافضیلت حرام و مکروه نیست. آنان گفته اند: مراد از حدیث «لا تشدّ الرحال» این

۱- المغنی، ج ۲، ص ۱۰۳ و ۱۰۴.

۲- کشف القناع، ج ۱، ص ۶۱۸.

است که فضیلت تامّ فقط در سفر به مساجد سه گانه است»(۱) .

کلام نووی صراحت دارد که نظر محقّقین اهل سنّت این است که در سفر به مساجد سه گانه فضیلت تامّ و کامل وجود دارد. و امّا در سفر به غیر مساجد سه گانه یعنی قبور انبیا و مشاهد مشرّفه فضیلت هست، ولی فضیلت تامّ نیست.

دو روایت دیگر وجود دارد که سخن نووی را تأیید می کند.

روایت اوّل روایتی است که جابر از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است:

«إنّ خیر ما رکبتْ إلیه الرواحل مسجدی هذا والبیت العتیق (۲).»

«بهترین مکانی که مسافران به قصد آنجا سوار بر وسائل نقلیه می شوند، مسجد من و بیت عتیق (خانه کعبه) است.»

سند این روایت از این قرار است: «اللیث بن سعد عن أبی الزبیر عن جابر بن عبداللّه عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله.» تمام افرادی که در سند هستند ثقه می باشند. هیثمی در مجمع الزوائد می گوید: «رجاله رجال صحیح (۳)؛ سند این حدیث صحیح است.» و البانی نیز این حدیث را در کتاب «السلسله الصحیحه (۴)» و «صحیح الترغیب والترهیب (۵)» از روایات صحیحه ذکر کرده است. ابن حبّان نیز آن را در کتاب «صحیح ابن حبّان » (۶)ذکر می کند.

این روایت گویای این واقعیّت است که مسجدالنبی و مسجدالحرام بهترین مقصد مسافرت اند، نه تنها مقصد مسافرتی. پس مسافرت به قصد زیارت اماکن و مشاهد مشرّفه اگر چه بهترین مسافرت نیست، ولی مسافرتِ خوبی است.

۱- شرح صحیح مسلم نووی، ج ۹، ص ۱۰۵.

۲- مسند أحمد بن حنبل، ج ۳، ص ۳۵؛ السنن الکبری النسائی، ج ۶، ص ۴۱۱؛ مسند أبی یعلی، ج ۴، ص ۱۸۳.

۳- مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۴.

۴- السلسله الصحیحه، ج ۴، ص ۲۰۴.

۵- صحیح الترغیب و الترهیب، ج ۲، ص ۲۸.

۶- صحیح ابن حبّان، ج ۴، ص ۴۹۵.

روایت دوم روایتی است که عایشه از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است:

«قال رسول اللَّه صلی الله علیه و آله: أنا خاتم الأنبیاء ومسجدی خاتم مساجد الأنبیاء. أحقّ المساجد أن یُزار وتشدّ إلیه الرواحل المسجد الحرام ومسجدی. صلاه فی مسجدی أفضل من ألف صلاه فیما سواه من المساجد إلّاالمسجدالحرام (۱).»

«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من خاتم پیامبران و مسجد من، خاتَم مسجدهای پیامبران است.

شایسته ترین مسجد برای زیارت و مسافرت مسجدالحرام و مسجد من است. نماز در مسجد من برتر از هزار رکعت نماز در مساجد دیگر، جز مسجدالحرام است.»

این روایت نیز مسجدالحرام و مسجدالنبی را شایسته ترین مکان برای باربندی و سفر به قصد زیارت معرّفی کرده و شایستگی سایر اماکن و مشاهد مشرّفه- مانند قبر پیامبران بخصوص بارگاه رسول مکرّم اسلام- که (أفضل بقاء الأرض) معرّفی شده- یا بارگاه امامان معصوم و اولیاء را نفی نکرده است، بلکه اشاره به شایستگی این اماکن برای مسافرت و زیارت دارد.

اینجا است که می بینیم کسانی مانند ابن تیمیّه برای اثبات نظریات خویش از بسیاری روایات صحیحه چشم پوشی نموده، به دروغ پردازی و فریبکاری رویگردان می شوند. ابن قدامه (م. ۶۲۰) نظریّه حرمت سفر به قصد زیارت قبور پیامبران را تنها به ابن عقیل نسبت می دهد. و نووی (م. ۶۷۶) که مورد توجّه تمام اندیشمندان اهل سنّت است می گوید: «نظریّه محقّقین اهل سنّت این است که سفر به قصد زیارت اماکن و مشاهد مشرّفه حرام یا مکروه نیست، بلکه تنها فضیلت سفر به قصد مساجد سه گانه را ندارد.» و ابن تیمیّه (م. ۷۲۸) که توسّط بسیاری از علمای اهل سنّت فاسق و کافر و بدعت گذار معرّفی شده، می گوید: «محقّقین اهل سنّت سفر به قصد زیارت قبر پیامبران و دیگران را سفر معصیت و حرام می دانند»!.

۱- مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۴؛ کنز العمّال، ج ۱۲، ص ۲۷۰؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۵۴؛ تهذیب الکمال، ج ۸، ص ۴۵۱.

مطلب دوم: استحباب سفر برای زیارت قبر پیامبران و اولیا

۱. استحباب سفر به قصد زیارت قبر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

در استحباب سفر به قصد زیارت پیامبر مکرّم اسلام دلیلهای گوناگونی وجود دارد:

دلیل اوّل: قرآن کریم

خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

«وَلَو أَنَّهُمْ اذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُم جاؤكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّه وَاسْتَغْفَر لَهُمُ الرَّسولُ لَوَجَدوا اللَّه تَوّاباً رَحيماً» (۱)«و اگر آنان هنگامی که به خود ستم کردند به نزد تو می آمدند و از خدا آمرزش می خواستند و پیامبر برای آنان آمرزش می خواست، خداوند را توبه پذیر و مهربان می یافتند.»

این آیه دلالت بر ترغیب مردم به آمدن نزد رسول اللَّه صلی الله علیه و آله و استغفار نزد آن حضرت و استغفار رسول خدا صلی الله علیه و آله برای آنان دارد. و در این جهت تفاوتی میان زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله در میان مردم بود و زمانی که در ظاهر از دنیا رفته، وجود ندارد. زیرا در حدیث است که «الأنبياء أحياءٌ فی قبورهم (۲) ؛ پیامبران در قبرها [يشان] زنده هستند.»

علاوه بر آن در جمله «إذ ظلموا» فعل در سیاق شرط واقع شده است و به اعتراف علمای علم اصول، یکی از صیغه های عموم عبارت است از صیغه ای که در سیاق شرط واقع شود، (۳) بنابر این آیه شریفه عامّ است و شامل حالت زنده بودن پامبر صلی الله علیه و آله و

۱- النساء/ ۶۴.

۲- مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۱۱؛ مسند أبی یعلی، ج ۶، ص ۱۴۷؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۴۷۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۳، ص ۳۲۶.

۳- الإبهاج، ج ۲، ص ۱۰۶؛ الاعتصام، ج ۱، ص ۴۶۷؛ البرهان فی اصول الفقه، ج ۱، ص ۲۳۲؛ التمهید الأسنوی، ج ۱، ص ۳۲۴.

حالت رحلت او می شود.

و مفسّران نیز از آیه شریفه عموم را فهمیده اند، و بسیاری از آنان در تفسیر این آیه، داستان اعرابی را نقل کرده اند. و آن داستان این است که علی علیه السلام- و به نقلی عتبی- می گوید:

«السلام علیک یا رسول اللَّه! سمعت اللَّه یقول: «ولو أنّهم إذ ظلموا أنفسهم جاؤک فاستغفروا اللَّه واستغفَرَ لهم الرسول لوجدوا اللَّه توّاباً رحیماً» وقد جئتک مستغفراً لذنبی مستشفعاً بک إلی ربّی ....(۱) »

«سلام بر تو ای رسول خدا! از خداوند متعال شنیدم که می فرماید: (و لو أنّهم إذ ظلموا ...). و من آمدم در حالیکه آمرزش گناهانم را می طلبم و تو را شفیع خود در نزد پروردگارم قرار می دهم.»

دلیل دوم: روایات

روایات گوناگونی درباره زیارت پیامبر مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده است. در اینجا ترجمه بعضی از آنها را می آوریم:

۱. «ابن عبّاس گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کسی که مرا پس از مردنم زیارت کند، مانند کسی است که در حال زنده بودنم زیارتم نماید. و هر کسی که به زیارت من آید و به کنار قبر من برسد در روز قیامت برای او گواهی می دهم.» (۲)۲. عبداللَّه بن عمر از قول پیامبر گفته: «هر کسی که به حجّ آید و سپس قبر مرا پس از وفات من زیارت کند، گویا مرا در زندگی زیارت کرده است.»(۳)

۱- تفسیر القرطبی، ج ۵، ص ۲۶۵- ۲۶۶؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۵۳۲، الدرّ المنثور، ج ۱، ص ۲۳۸؛ تفسیر الثعالبی، ج ۲، ص ۲۵۷.

۲- الضعفاء العقیلی، ج ۳، ص ۴۵۷؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۳۴۸.

۳- شعب الإیمان، ج ۳، ص ۴۸۶؛ السنن الکبری البیهقی، ج ۵، ص ۲۴۶؛ الکامل ابن عدی، ج ۲، ص ۳۸۲؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۵۵۹؛ الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۳۷؛ المعجم الأوسط، ج ۳، ص ۳۵۱؛ المعجم الکبیر، ج ۱۲، ص ۳۱۰؛ کنز العمّال، ج ۵، ص ۱۳۵

۳. «انس بن مالک گفته است: رسول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمود: هر کسـی که با توجّه و قصـد زیارت به مدینه آمده، مرا زیـارت کنـد، در قیـامت شـفیع او خـواهم بود و به نفع او گواهی خواهم داد.» (۱) ۴. «رسول خـدا صـلی الله علیه و آله فرموده است: هر کسـی که پس از مردنِ من به زیارتم آیـد، گویا در حال حیات من به زیارتم آمـده است. و هر کسـی که در یکی از دو حرم (مسجدالحرام، مسجدالنبی) بمیرد، در روز قیامت با آسوده خاطرها برانگیخته می شود.» (۲) ۵. «عمر گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرماید: هر کسی که قبر مرا زیارت کند- یا گفت: هر کسی که مرا زیارت کند- شفیع او- یـا گـواه بر او- خواهم بود.» (۳) ۶. «رسول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمود: هر کسـی که بـا قصـد [نه به صورت اتّفاقی و گذرا] به زیارت من آید، در قیامت همسایه من خواهد بود.»(۴) ۷. «ابن عمر گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کسـی که به حـج آیـد و مرا زیارت نکند، به من جفا کرده است.» (۵) ۸. «ابن عمر از پیـامبر صـلی الله علیه و آله نقل کرده است که آن حضرت فرمود: هر کسی که قبر مرا زیارت کند، شفاعتِ من برای او واجب می شود.»(۶)

۱- شعب الإیمان، ج ۳، ص ۴۸۹؛ تاریخ جرجان، ص ۲۲۰؛ الشفاء، ص ۸۲؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۶۰۵؛ الدرّ المنثور، ج ۱، ص ۲۳۷؛ کنز العمّال، ج ۱۲، ص ۲۷۲؛ میزان الاعتدال، ج ۱،، ص ۵۳.

۲- شعب الإیمان، ج ۳، ص ۴۸۸؛ کنز العمّال، ج ۵، ص ۱۳۵؛ الدرّ المنثور، ج ۱، ص ۲۳۷؛ لسان المیزان، ج ۶، ص ۱۸؛ میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۲۸۵.

۳- السنن الکبری البیهقی، ج ۵، ص ۲۴۵؛ مسند أبی داود الطیالسی، ص ۱۳؛ شعب الإیمان، ج ۳، ص ۴۸۸؛ الدرّ المنثور، ج ۱، ص ۲۳۷.

۴- شعب الإیمان، ج ۳، ص ۴۸۸؛ کنزالعمّال، ج ۵، ص ۱۳۶؛ میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۲۸۵؛ لسان المیزان، ج ۶، ص ۱۸۰.

۵- الدرّ المنثور، ج ۱، ص ۲۳۷.

۶- مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۲؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۶۰۵.

این احادیث از دو زاویه قابل بررسی و دقّت است:

الف) بـدون شـکّ، این روایـات دلالـت براسـتحباب زیارت قبر پیامبر صـلی الله علیه و آله دارد؛ زیرا در آنهابرای زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله فوایـد و برکات معنوی زیادی ذکر شده، و هیچ اثری از وجود تفاوت میان ساکنان مدینه و سایر شـهرها در این روایات مشاهده نمی شود، بلکه بعضی از آنها به زیارت ساکنان سایر شهرهای دور اشاره دارند.

ب) اگر چه بسیاری از این روایات از نظر سند مورد نکوهش قرار گرفته اند، ولی به چند دلیل قابل اعتماد و استدلال اند:

۱. این احـادیث اگر چه به صورت جـداگانه قابـل اعتماد نیسـتند، ولی بعضـی از آنها سـندهای مناسبی دارنـد و موجب تقویت بعضی دیگر می شوند.

درباره حـدیث اوّل، عقیلی می گوید: «این حدیث با سـند دیگری از طریقی که کمترین ضـعف را دارد نقل شده است.» (۱) و نیز ذهبی می گوید: «این حدیث با سندی بهتر از این سند نقل شده است.»(۲) ابن حجر عسقلانی می گوید: «تمام سندهای این احادیث ضـعیف است، ولی این حدیث را ابوعلی بن سـکن به اسناد ابن عمر صحیح دانسته و آن را در کتاب «السنن الصحاح» نقـل کرده است. عبـدالحقّ نیز در کتـاب «الاحکـام» آن را صـحیح دانسـته است، به دلیـل این که آن را نقل می کنـد و درباره ضعف سندی آن سخن نمی گوید.

و شـیخ تقی الدین سـبکی نیز به اعتبار مجموعه سـندها آن را صـحیح دانسـته است.» (۳) عبدالحی لکنوی از اندیشـمندان قرن دوازدهم نیز در کتاب «شرح موطأ مالک» می گوید: «اگر چه بیشتر سندهای این احادیث ضعیف است، ولی بعضی از سندهای آن از چنان ضـعفی برخوردار نیست که به اعتبار حدیث ضـرر برساند، بلکه با در نظر گرفتن مجموع سـندها برخوردار از قوّت می شود، همانطور که ابن حجر در کتاب

۱- الضعفاء العقیلی، ج ۳، ص ۴۵۷.

۲- میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۴۴۹.

۳- تلخیص الحبیر، ج ۷، ص ۴۱۷.

«تلخیص الحبیر» و تقی الدین سبکی در کتاب «شفاء السقام فی زیاره خیر الأنام» چنین گفته اند. و بعضی از معاصرین سبکی- یعنی ابن تیمیّه- که گمان کرده است تمام این احادیث ضعیف یا ساختگی می باشد سخت در اشتباه است.»(۱) ۲. بسیاری از فقهای اهل سنّت به این احادیث برای اثبات استحباب سفر به قصد زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله استدلال کرده اند.

رافعی در کتاب «فتح العزیز» می گوید:

«ویستحبّ أن یشرب من ماء زمزم وأن یزور بعد الفراغ من الحجّ قبرَ رسول اللَّه صلی الله علیه و آله. وقد روی عنه أنّه قال: من زارنی بعد موتی فکأ نّما زارنی فی حیاتی و ... من زار قبری فله الجنّه .... (۲)»

«مستحب است کسی که به حج می رود، از آب زمزم بیاشامد، و پس از انجام مناسک حجّ قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله را زیارت کند؛ زیرا از آن حضرت روایت شده است که فرمود:

هر کسی که پس از مرگ من، به زیارت من آید، مثل این است که در زندگی به زیارت من آمده است و ... هر کسی که قبر مرا زیارت کند، پاداشش بهشت است ....»

ابن قدامه می گوید: «و زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله مستحب است، به دلیل روایتی که دار قطنی از ابن عمر نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کسی پس از مرگ من، قبر مرا زیارت کند، مانند این است که مرا در زندگی زیارت کرده است. و در روایتی وارد شده است (هر کسی که قبر مرا زیارت کند شفاعت من برای او لازم می شود) ....» (۳) بهوتی نیز در «کشف القناع» می گوید: «هر گاه حاجی مناسک حج را تمام کرد، مستحب است به زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله و دو همراه او ابوبکر و عمر- برود، به دلیل حیث دار قطنی از ابن عمر که می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کسی حج انجام دهد و

۱- شرح موطأ مالک الکنوی، ج ۳، ص ۴۴۸.

۲- فتح العزیز، ج ۷، ص ۴۱۷.

۳- المغنی، ج ۳، ص ۵۸۸.

پس از آن قبر مرا- پس از مرگ من زیارت- کند، مانند آن است که مرا در زندگی زیارت کرده است. و در روایتی دیگر فرموده است: هر کسی که قبر مرا زیارت کند شفاعت من برای او لازم می شود ....» (۱)ایشان در ادامه می گوید: «ابن نصراللّه گفته است: لازمه استحباب زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله استحباب باربندی و مسافرت به قصد زیارت آن حضرت است؛ زیرا برای حاجی پس از حج زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله بدون باربندی و مسافرت به مدینه ممکن نیست.»(۲) و در جایی دیگر زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله را برای زنان و مردان مستحب می داند به دلیل عموم روایت ابن عمر. (۳) ملّا علی قاری در «مراقی الفلاح» می گوید: «از آنجا که زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله از برترین راههای نزدیک شدن به خدا و از نیکوترین اعمال مستحبی است و بلکه مرتبه ای نزدیک به واجبات دارد، پیامبر صلی الله علیه و آله امّت خویش را به زیارت قبرش واداشت و در استحباب آن تأکید ورزید و فرمود: هر کسی که بتواند و مرا زیارت نکند، به من جفا کرده است، و نیز فرمود: کسی که قبر مرا زیارت کند، شفاعت من بر او لازم می شود، و فرمود: هر کسی که مرا پس از مرگم زیارت کند، مانند آن است که در حیاتم مرا زیارت کرده است و ...»(۴) محمّد بن شربینی نیز می گوید: «زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله مستحب است، به دلیل فرمایش آن حضرت که می فرماید: هر کس قبر مرا زیارت کند، شفاعت من برای او واجب می شود. ابن خزیمه این روایت را در صحیح خودش از ابن عمر نقل کرده است.»(۵)

۱- کشف القناع، ج ۲، ص ۵۹۸.

۲- کشف القناع، ج ۲، ص ۵۹۸.

۳- همان، ج ۵، ص ۳۷.

۴- مراقی الفلاح، ج ۱، ص ۲۹۸.

۵- مغنی المحتاج، ج ۱، ص ۵۱۲.

بسیاری دیگر از فقهای اهل سنّت نیز به این روایت استدلال کرده اند. و این دلیل بر آن است که ضعف سندی این روایات، در حدّی نیست که بتواند آنان را از اعتبار ساقط کند.

۳. بر فرض بپذیریم که سند این احادیث ضعیف است، قاعده «تسامح در ادلّه سنن» حکم می کند که برای اثبات استحباب سفر به قصد زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله به این روایات استدلال شود.

نووی در مقام بیان مستحبات مسجدالحرام به چند روایت ضعیف السند استدلال می کند و می گوید:

«وقد سبق مرّات أنّ العلماء متّفقون علی التسامح فی الأحادیث الضعیفه فی فضائل الأعمال ونحوها (۱).»

«و به صورت مکرّر در گذشته عرض کردیم که علما بر تسامح در احادیث ضعیفی که درباره فضیلت اعمال و مانند آن وارد شده، اتّفاق نظر دارند.»

دلیل سوم: عمل اصحاب و تابعین

مسافرت نمودن به قصد زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی است که صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و تابعین در طول تاریخ به آن عمل می کرده اند.

از کسانی که به قصد زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله از شام به مدینه مسافرت نمود، بلال ابن ریاح (معروف به بلال حبشی) مؤذّن رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

ابن عساکر می گوید:

«بلال، پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب دید که به او می فرماید: این چه جفایی است که تو می کنی؟! آیا وقت آن نرسیده که مرا زیارت کنی؟ بلال از خواب برخاست در حالی که غمگین بود و بر خود می ترسید. سپس سوار بر مرکب شد و به قصد مدینه حرکت

۱- المجموع، ج ۸، ص ۲۶۱.

کرد و نزد قبر پیامبر آمد. در کنار قبر گریه می کرد و صورت خود را به قبر می مالید که ناگهان حسن و حسین آمدند و بلال آنها در آغوش گرفت و بوسید. حسن و حسین به او گفتند:

«علاقه داریم أذانی را که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله در سحر می خواندی از تو بشنویم ....» (۱) شوکانی در «نیل الأوطار» به داستان مسافرت بلال برای زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله به نقل از ابن عساکر اشاره می کند و می گوید: «سند داستانی که ابن عساکر نقل می کند سند خوبی است.»(۲) بکری دمیاطی در کتاب «إعانه الطالبین» (۳) و ابن اثیر در «اسدالغابه»(۴) و ذهبی در «سیر أعلام النبلاء» (۵) نیز این داستان را آورده اند.

معروف است که عمر بن عبدالعزیز، همواره از شام قاصدی به مدینه می فرستاد تا به مدینه برود و بر پیامبر صلی الله علیه و آله سلام کند و برگردد. (۶) و نیز مشهور است که عمر بن خطاب به کعب الاحبار- که تازه مسلمان شده بود- گفت:

«آیا دوست داری با من به مدینه آمده، قبر پیامبر صلی الله علیه و آله را زیارت کنی و از زیارت او بهره مند شوی؟.»

او گفت: «آری! این کار را انجام می دهم» وبه همراه عمر به مدینه مسافرت کرد.(۷)

۱- تاریخ مدینه دمشق، ج ۷، ص ۱۳۷.

۲- نیل الأوطار، ج ۵، ص ۱۸۰.

۳- إعانه الطالبین، ج ۱، ص ۲۶۷.

۴- أسدالغابه، ج ۱، ص ۲۰۸.

۵- سیر أعلام النبلاء، ج ۱، ص ۳۵۸.

۶- البدایه والنهایه، ج ۹، ص ۲۱۴.

۷- دفع الشبه عن الرسول، ص ۱۳۰.

اینها نمونه هایی از مسافرت اصحاب و تابعین به قصد زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله است که در تاریخ ثبت شده است.

۲. استحباب سفر برای زیارت قبر امامان و اولیا

اگر چه در کتابهای حدیثی اهل سنّت روایتی درباره زیارت قبر امامان معصوم علیهم السلام و سایر اولیا به طور صریح ذکر نشده، ولی- پس از چشم پوشی از روایات گوناگون و معتبری که از طریق شیعه در خصوص زیارت قبور امامان وارد شده است، و نیز چشم پوشی از آثار و برکاتی که بسیاری از مسلمانان شیعه و سنّی در مسافرت به این مشاهد مشرّفه دیده اند-، سفر برای زیارت اولیاءاللَّه- بخصوص امامان معصوم علیهم السلام- به چند دلیل استحباب دارد:

الف) در روایت «نهیتکم عن زیاره القبور فزوروها» فلسفه و علّت تأکید پیامبر صلی الله علیه و آله به زیارت قبرها، پندآموزی، یادآوری آخرت و مرگ، زهد در دنیا، دلسوزی و اشک آلود شدن چشم معرّفی شده بود. و شکّی نیست که این آثار در زیارت قبر امامان معصوم علیهم السلام و اولیا بیشتر احساس می شود؛ زیرا زیارت آنها یادآور مبارزات شهادت طلبانه و زهد و پارسایی آنان می شود و نیز یادآور مظلومیت آنان و موجب دلسوزی و اشک آلود شدن چشم ها می شود.

بنابر این روایت «فزوروها» به طریق اولی و به طور مؤکّد، دلالت بر استحباب زیارت این بزرگواران دارد.

و لازمه استحباب زیارت آنان، استحباب سفر به قصد زیارت آن بزرگواران است.

ب) بی شکّ اهتمام به زیارت اولیای خداوند- بخصوص امامان معصوم علیهم السلام- و مسافرت نمودن برای زیارت قبور آنان، بزرگداشت نام و سیره آن بزرگواران است و بزرگداشت آنها یکی از مصادیق قطعی بزرگداشت شعائر خداوند متعال است؛ زیرا بزرگداشت علی بن ابیطالب علیه السلام یعنی بزرگداشت عدالت، تقوا، پارسایی، شهامت،

کمک به تهیدستان؛ و بزرگداشت امام حسن و امام حسین علیهما السلام یعنی بزرگداشت مبارزه با ظلم، احیای امر به معروف و نهی از منکر، فرهنگ شهادت و نپذیرفتن ذلّت؛ و بزرگداشت امام سجّاد علیه السلام یعنی بزرگداشت تقوی، زهد، پارسایی، عبادت خالصانه خداوند، سجده در برابر خداوند؛ و بزرگداشت امام باقر و امام صادق و سایر ائمّه علیهم السلام یعنی بزرگداشت علوم اسلامی و مبارزه با هجمه های فرهنگی دشمنان. و همه این اوصاف از شعائر خداوند متعال است و خداوند فرموده است: «وَمَن یُعَظّم شَعائرَ اللّه فإنَّها مِنْ تَقْوی القلوب» (۱)؛ و هر کسی که شعائر خداوند را بزرگ شمارد، این بزرگداشت از پرهیزکاری دلهاست.»

ج) زیارت قبور اولیا و بخصوص امامان معصوم علیهم السلام همواره به عنوان سیره عملی مسلمانان بوده است.

ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب» به نقل از حاکم نیشابوری می گوید:

«قال: وسمعت أبابکر محمّد بن المؤمّل بن الحسن بن عیسی یقول: خرجنا مع إمام أهل الحدیث أبی بکر بن خزیمه وعدیله أبی علیّ الثقفی مع جماعه من مشایخنا، وهم إذ ذاک متوافرون إلی زیاره قبر علیّ بن موسی الرضا بطوس قال: فرأیت من تعظیمه- یعنی ابن خزیمه- لتلک البقعه وتواضعه لها وتضرّعه عندها ما تحیّرنا(۲) »

«ابوبکر محمدبن مؤمّل بن حسن بن عیسی می گوید: به همراه پیشوایان اهل حدیث؛ ابوبکر بن خزیمه و ابو علی ثقفی و گروه زیادی از بزرگان به زیارت قبر علی بن موسی الرضا در طوس حرکت کردیم. وقتی به کنار قبر آن حضرت رسیدیم، ابن خزیمه را دیدم که طوری در برابر بارگاه او تعظیم و تواضع و تضرّع می کرد که همه ما تعجّب کردیم.»

۱- حج/ ۳۲.
۲- تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۳۹.

۲. ایجاد گنبد و بارگاه روی قبرها

شبهه

اشاره

یکی از موضوعاتی که همواره در قالب یک شبهه توسّط وهّابی ها مطرح شده، مسئله ساختن بنا و گنبد بر روی قبور پیامبران و اولیا و علما و سایرین است. آنان در تبلیغات خویش- بخصوص در موسم حج و عمره- این مسئله را از ابداعات شیعه دانسته بر حرمت آن تأکید کرده و تخریب مزار بزرگوارانی مانند: ابن عبّاس در طائف، عبدالمطلب و ابوطالب و خدیجه در مکّه و ائمّه شیعه در بقیع و سایر اصحاب در مدینه را مطابق با احکام اسلام و از واجبات می دانند. آنان برای اثبات مدّعای خویش به چند دلیل استدلال می کنند:

دلیل اوّل: اجماع

در سال ۱۳۴۴ ق. از علمای مدینه درباره ساختن بنا بر قبور چنین سئوال شد:

«ما قول علماء المدینه (زادهم اللّٰه فهماً وعلماً) فی البناء علی القبور واتّخاذها مساجد، هل هو جائز أم لا؟ ...»

«نظر علمای مدینه درباره بنای بر قبور و مسجد قرار دادن آنها چیست؟ آیا جایز است یا نه؟.»

پانزده نفر از علمای مدینه در پاسخ به این سئوال نوشتند:

«أمّا البناء علی القبور فهو ممنوع إجماعاً ... (۱).»

«امّا بنای بر قبور، به اجماع علما ممنوع است.»

دلیل دوم: روایت ابی الهیّاج

در کتاب «صحیح مسلم» روایت ابی الهیّاج را چنین نقل کرده است: «از أبی الهیّاج أسدی نقل شده است: علی بن ابیطالب علیه السلام به من فرمود:

«آیا تو را برنینگیزم به کاری که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا بدان برانگیخت؟ و آن اینکه از هیچ تمثالی نگذری، مگر اینکه آن را نابود سازی و از هیچ قبرِ برآمده ای عبور نکنی، مگر این که آن را مساوی و مسطّح گردانی.» (۲)این روایت در بسیاری از کتابهای حدیثی اهل سنّت با اندکی اختلاف در عبارات نقل شده است. (۳) و دلالت دارد بر اینکه جایز نیست هیچ بنا و ساختمانی بر روی قبرها ساخته شود.

دلیل سوم: روایات دیگر

روایات دیگری نیز وجود دارد که به حرام بودن بنا بر روی قبور و واجب بودن تخریب آنها دلالت دارد.

در کتاب «صحیح مسلم» نوشته است: «ابوبکر ابن ابی شیبه از حفص بن غیاث از ابن جریج و او نیز از ابی الزبیر از جابر روایت کرده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله از گچ کاری قبر و نشستن بر روی قبر و ایجاد ساختمان بر روی آن نهی فرموده است.»(۴) این روایت در بسیاری از کتابهای اهل سنّت نقل شده است.(۵)

۱- به نقل از کتاب کشف الإرتیاب، ص ۲۸۷.
۲- صحیح مسلم، ج ۳، ص ۶۱.
۳- مسند أحمد بن حنبل، ج ۱، ص ۹۶ و ۱۲۹؛ سنن النسائی، ج ۴، ص ۸۸؛ مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۳۶۹؛ السنن الکبری للنسائی، ج ۱، ص ۶۵۳.
۴- صحیح مسلم، ج ۳، ص ۶۲.
۵- نیل الأوطار، ج ۲، ص ۱۳۸ و ج ۴، ص ۱۳۳؛ فقه السنّه، ج ۱، ص ۵۵۴؛ المصنَّف ابن أبی شیبه ج ۳، ص ۲۱۸؛ إرواء الغلیل، ج ۳، ص ۲۰۷؛ سنن النسائی، ج ۴ ، ص ۸۸؛ مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۳۶۹؛ السنن الکبری (للنسائی)، ج ۱، ص ۶۵۳.

احمد بن حنبل نیز از امّ سلمه نظیر این حدیث را روایت کرده است. متن حدیث در کتاب «مسند احمد» چنین است:

«حدّثنا عبداللَّه حدّثنی أبی حدّثنا حسن حدّثنا ابن لهیعه حدّثنا یزید بن أبی حبیب عن ناعم مولی امّ سلمه عن امّ سلمه، قالت: نهی رسول اللَّه صلی الله علیه و آله أن یبنی علی القبر أو یجصّص (۱)«عبداللَّه از پدرم، از حسن، از ابن لهیعه، از یزید بن ابی حبیب، از ناعم از امّ سلمه روایت کرده است که امّ سلمه گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله از ساختن بنا بر قبر و یا گچ کاری آن نهی کرده است.»(۲)

و ابن ماجه نیز از ابوسعید نقل کرده که: «پیامبر صلی الله علیه و آله از ساختن بنا بر روی قبر نهی کرده است.» این روایات دلالت دارد بر اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله از ایجاد بنا و ساختمان بر روی قبر نهی کرده است، و این نهی ظهور در حرمت دارد.

دلیل چهارم: ایجاد بنا بر قبور شرک است

بعضی ایجاد بنا و گنبد بر روی قبور را مانند ساختن لات و عزّا (دو بت معروف زمان جاهلیت) دانسته، آن را موجب شرک می دانند.

ابن تیمیّه (۳)و ابن قیّم (۴) و شوکانی (۵) و ابن حجر (۶) کسانی هستند که نابود کردن مشاهد و گنبدها را واجب دانسته اند؛ به این دلیل که چنین بناهایی مانند لات و عزّا بود، موجب شرکی عظیم می باشند.

۱- مسند أحمد بن حنبل، ج ۶، ص ۲۹۹.
۲- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۹۸.
۳- منهاج السنّه، ج ۲، ص ۳۹.
۴- چنانکه در کتاب کشف القناع، ج ۲، ص ۱۶۲ نقل شده است.
۵- نیل الأوطار، ج ۴، ص ۱۳۱.
۶- همانطور که در کتاب فقه السنّه، ج ۱، ص ۵۴۹ نقل شده است.

پاسخ شبهه

اشاره

همـانطور که گـذشت، وهّـابیون برای اثبات حرمت ایجاد بنا بر قبور و توجیه تخریب مزار بزرگان دین، به چهار دلیل اسـتدلال کردند. اما تمام این استدلالها بی اساس و پوچ است.

الف) بررسی ادّعای اجماع در تخریب قبور

یقیناً منظور مـدّعیان اجماع این است که همه فقهای مذاهب چهارگانه شافعیّه، مالکیّه، حنفیّه و حنابله، فتوا به حرمت ساختن بنا و گنبـد بر روی قبور داده اند و تخریب هر گنبد و مزاری را واجب می دانند. با مراجعه به کتب فقهی و روایی، بی اساسـی این ادّعا وگزاف بودن آن روشن می شود.

در کتـاب «رساله ابن أبی زیـد» می نویسـد: «ساختن بنا بر قبرها و گچکاری آنها مکروه است.» (۱)و در شرح این رساله نوشته شـده است: «در صـورتی بنـا بر روی قبرهـا مکروه است که در زمین مـوات یـا مملـوک باشـد و مقصـود از سـاختن بنـا، تعظیم صاحب قبر یا تشـخیص قبر او نباشـد. امّا در صورتی که مقصود فقط تشـخیص قبر باشـد ساختن بنا بر روی آن جایز است و در صورتی که مقصود تعظیم صاحب قبر باشـد، حرام است.» (۲)در کتاب «الفقه علی المذاهب الأربعه» آمده: «مکروه است که بر قبر، اتـاق یـا گنبـد یـا مـدرسه یـا مسـجد یا دیواری ساخته شود که آن را احاطه کنـد.» (۳)منـاوی در کتاب «فیض القـدیر» می نویسد:

«نهی أن یقعـد علی القبر وأن یجصّـص وأن یُبنی علیه قُبَّهٌ أو غیرهـا، فیکره کـلّ من الثلاـثه تنزیهاً، فإن کان فی مسبَّله أوموقوفه حرم بناؤه والبناء علیه (۴).»

۱- رساله ابن أبی زید، ص ۲۷۵.
۲- الثمر الدانی شرح رساله ابن أبی زید، ص ۲۷۵.
۳- الفقه علی المذاهب الأربعه، ج ۱، ص ۵۳۶.
۴- فیض القدیر، ج ۶، ص ۴۰۲.

«از نشستن روی قبر و گچ کاری آن و ساختن گنبد یا چیز دیگری بر روی آن نهی شده است. لذا هر یک از این سه امر مکروه است. و اگر قبر در زمین وقفی، باشد ساختن بنا بر روی آن حرام است.»

نوَوی در «شرح صحیح مسلم» می نویسد:

«وأمّاالبناء علیه فإن کان فی ملك البانی فمکروه، وإن کان فی مقبره مسبّله فحرام، نصّ علیه الشافعی والأصحاب. (۱)»

«اگر کسی در ملک خودش بر روی قبر ساختمانی بسازد، مکروه است و اگر در گورستانی وقفی بسازد، حرام است. شافعی و اصحاب به این مطلب تصریح کرده اند.»

در کتاب «مواهب الجلیل» نام بسیاری از علمای اهل سنّت که ساختن بر روی قبر را به قصد تشخیص قبر جایز دانسته اند، ذکر می کند. (۲)بنابر این بسیاری از فقهای اهل سنّت ساختن بنا بر روی قبر را فقط در دو مورد حرام می دانند:

۱. در صورتی که قبر در گورستان وقفی باشد. و شاید دلیل آن این باشد که در این صورت گورستان فقط برای دفن کردن افراد وقف شده و ساختن بنا بر روی قبر، خارج از موقوف له می باشد، و الوقوف علی حسب ما یوقف اهلها؛ یعنی: اموال وقفی در همان مواردی که وقف شده، قابل تصرّف می باشند.

۲. در صورتی که ساختن بنا به منظور تعظیم در برابر قبر و مباهات کردن به آن باشد.

و در غیر این دوصورت یا حکم به کراهت کرده اند و یا حکم به جواز نموده اند.

سئوال ما از مدّعیان اجماع این است که با وجود مخالفت بسیاری از فقهای اسلام، چگونه ادّعا می کنید که همه فقهای اسلام ساختن بنا بر روی قبور را حرام می دانند و تخریب آنها را نیز واجب می دانند؟!

۱- شرح صحیح مسلم، ج ۷، ص ۲۷.

۲- مواهب الجلیل، ج ۳، ص ۶۰- ۶۱.

ب) بررسی استدلال به روایت ابی الهیّاج

استدلال به این روایت از دو جهت مخدوش است:

۱. سند روایت

در سند این روایت نام پنج روای وجود دارد که در کتابهای حدیثی و رجالی اهل سنّت مورد مذمّت قرار گرفته اند.

الف) وکیع: اگرچه در کتابهـای رجـال اهل سـنّت از حافظه وکیع بن جرّاح تمجیـد شـده، ولی عبـداللّه بن احمـد بن حنبل می گوید:

«سمعت أبی یقول: أخطأ وکیع ابن الجرّاح فی خمسمائه حدیث (۱) .»

«از پدرم احمد بن حنبل شنیدم که می گوید: وکیع بن جرّاح در پانصد مورد نقل حدیث اشتباه کرده است.»

و از محمّـد بن نصـر مروزی نیز نقل شـده که: «وکیع بن جرّاح حدیث را تا آخر از حفظ می خواند و الفاظ حدیث را تغییر می داد؛ گویا نقل به معنا می کرد و از اهل زبان عربی نبود.» (۲) ب) سفیان: درباره سفیان ثوری نقل شده است که او در احادیث تـدلیس می کرد. (۳) ج) حـبیب بن ابی ثـابت: در مورد او نیز گفته شـده است: در احـادیث تـدلیس می کرد. (۴) د) ابووائل: شقیق بن سـلمه ابووائل اسدی در بسیاری از کتابهای رجالی اهل سنّت توثیق شده است، (۵) ولی در بعضی از کتابها به عنوان یکی از منحرفین از

۱- تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۳۴۸؛ تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۱۱۰؛ سیر أعلام النبلاء، ج ۹، ص ۱۵۴؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۶۳، ص ۹۸؛ تهذیب الکمال، ج ۲۳، ص ۲۰۸ و ج ۳۰، ص ۴۷۱.

۲- تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۱۱۴.

۳- همان، ج ۴، ص ۱۰۲ و ج ۱۱، ص ۱۹۲.

۴- . التبیین لأسماء المدلّسین، ص ۱۹؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۵۷.

۵- الجرح و التعـدیل، ج ۴، ص ۳۷۱؛ الثقات ابن حبّان، ج ۴، ص ۳۵۴؛ معرفه الثقات، ج ۱، ص ۴۵۹؛ تهذیب الکمال، ج ۱۲، ص ۵۴۷- ۵۵۴؛ سیر أعلام النبلاء، ج ۴، ص ۱۶۱- ۱۶۴؛ تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۳۱۷.

علی علیه السلام مطرح شده است. (۱)ه) ابوالهیّاج: حیّان بن حصین ابوالهیّاج اسدی نیز توثیق شده است و از اصحاب امیرالمؤمنان علی علیه السلام معرّفی گشته است. (۲) ولی اگر در تمام کتابهای حدیثی جست وجو کنیم، تنها این حدیث از او نقل شده است. سیوطی نیز در «شرح سنن النسائی» می گوید: «در تمام کتابهای حدیث تنها همین حدیث از او نقل شده است.» (۳) با توجّه به آنچه بیان شد، یک فقیه و محقّق در مقام استناد نمی تواند به حدیثی که راویان آن در کتابهای رجال مورد جُرح و قدح واقع شده اند، اعتماد کند.

۲. دلالت روایت

این روایت از نظر دلالت نیز مخدوش است و مدّعای وهّابی ها را اثبات نمی کند.

آنان مدّعی هستند ساختن بنا بر روی قبر حرام است و تخریب قبور و گنبدها وبناها واجب! ولی این روایت هیچ دلالتی برمدّعای آنان ندارد؛ زیرا:

اوّلًا: در این روایت هیچ اشاره ای به تخریب قبور و بناهای ساخته شده بر روی آنها نشده است، بلکه می فرماید: «ولا قبراً مشرفاً إلّاسویّته.» توضیح مفهوم این روایت، نیازمند بررسی معنای «مُشرف» و «تسویه» است.

کلمه «مشرف» از «الشَّرَف» اشتقاق یافته است. و کلمه «الشَّرَف» به معنای بلندی و مکان بلند است. (۴)

و بعضی گفته اند:

«الشَّرَفُ کلُّ نشرٍ من الأرض قد أشرف علی ما حوله (۵) .»

«هر برآمدگی از زمین که نسبت به اطرافش بلندتر باشد، شَرَف است.»

و کلمه «تسویه» به معنای برابر قرار دادن، مساوی و متعادل ساختن است.(۶)

۱- شرح نهج البلاغه ابن أبی الحدید، ج ۴، ص ۹۹.

۲- معرفه الثقات العجلی، ج ۲، ص ۴۳۵؛ الثقات ابن حبّان، ج ۴، ص ۱۷۰.

۳- شرح سنن النسائی، ج ۴، ص ۸۹؛ حاشیه السندی علی النسائی، ج ۴، ص ۸۸.

۴- الصحاح، ج ۴، ص ۱۳۷۹،؛ النهایه ابن أثیر، ج ۲، ص ۴۶۲؛ القاموس المحیط، ج ۳، ص ۱۵۷.

۵- لسان العرب، ج ۹، ص ۱۷۰.

۶- القاموس المحیط، ج ۴، ص ۳۴۵.

با توجّه به معنای این دو کلمه، روشن می شود منظور از قبر مُشرِف، قبری است که ارتفاع زیادی داشته و قسمتهایی از آن بلندتر از قسمتهای دیگر آن باشد، مثل کوهان شتر. و منظور از تسویه قبر مشرِف این است که سطح این قبر منظم و متعادل و برابر شود و از حالت کوهانی شکل خارج گردد؛ بنابر این، روایت ابی الهیّاج دلالت بر مسطّح نمودن برآمدگی قبر دارد و هرگز از این روایت تخریب قبرها و یا لزوم انهدام بناهای ساخته شده بر روی آنها استفاده نمی شود. از این رو همه فقهای مسلمین در استحباب مرتفع ساختن قبور به مقدار چهار انگشت یا یک وجب اتّفاق نظر دارند. شیعه (۱) و شافعیّه (۲) فتوا به استحباب مسطّح کردن روی قبر داده اند و حنابله و حنفیّه ومالکیّه (۳)فتوا به استحباب تسنیم قبر (کوهانی شکل قرار دادن قبر) داده اند.

و مستند فقها در استحباب اصل مرتفع ساختن قبر علاوه بر روایت ابی الهیّاج، روایت ابوداود از قاسم بن محمّد بن ابی بکر است.

قسطلانی در کتاب «ارشاد الساری» (۴)، ابن حجر عسقلانی در «تلخیص الحبیر»(۵) ، نووی در کتاب «المجموع» (۶) و ابن قدامه در «المغنی» (۷) به این روایت استناد کرده اند.

متن روایت چنین است:

«روی أبوداود بإسنادٍ صحیحٍ أنّ القاسم بن محمّد بن أبی بکر قال: دخلتُ

۱- تذکره الفقهاء، ج ۲، ص ۹۷؛ ریاض المسائل، ج ۲، ص ۲۲۳.

۲- الأمّ، ج ۱، ص ۳۱۷.

۳- الفقه علی المذاهب الأربعه، ج ۱، ص ۵۳۵.

۴- إرشاد الساری، ج ۲، ص ۴۷۷.

۵- تلخیص الحبیر، ج ۵، ص ۲۲۵.

۶- المجموع، ج ۵، ص ۲۹۵.

۷- المغنی ابن قدامه، ج ۲، ص ۳۸۴.

علی عائشه، فقلت لها: اکشفی لی عن قبر النبیّ صلی الله علیه و آله وصاحبَیْه فکشفتْ عن ثلاثه قبور، لامشرِفهً ولا لاطئهً مبطوحه ببطحاء العرصه الحمراء.»

«ابوداود به سند صحیح روایت کرده است که قاسم بن محمّد بن ابی بکر گفت: به نزد عائشه رفتم و به او گفتم: پرده را از روی قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و دو قبر دیگر بردار. او چنین کرد و دیدم آن سه قبر نه مشرف (با ارتفاع زیاد) و نه آنچنان صاف بود که با زمین یکسان باشد.»

شیعه معتقد است مسطّح کردن روی قبر و خارج کردن آن از حالت کوهانی شکل سنّت بوده و کوهانی شکل کردن آن- چنانکه اهل سنّت انجام می دهند- بدعت است.

و محیی الدین نووی، از فقهای بزرگ اهل سنّت، به این مطلب اعتراف کرده و می گوید:

«الثالثه: تسطیح القبر وتسنیمه، وأیّهما أفضل؟ وجهان: الصحیح التسطیح أفضل، وهو نصّ الشافعی فی الامّ ومختصر المزنی، وبه قطع جمهور أصحابنا المتقدّمین وجماعات من المتأخّرین، منهم الماردی والفورانی والبغوی وخلائق. وصحّحه جمهور الباقین، کما صحّحه المصنّف، وصرّحوا بتضعیف التسنیم کما صرّح به المصنّف ... وادّعی القاضی حسین اتّفاق الأصحاب [علی أفضلیّه التسنیم]، ولیس کما قال. وردّ الجمهور علی ابن أبی هریره فی دعوه أنّ التسنیم أفضل، لکون التسطیح شعار الرافضه. فلا یضرّ موافقه الرافضی لنا فی ذلک (۱).»

«امر سوم: مسطّح نمودن قبر و کوهانی شکل کردن آن است، و اینکه کدام افضل است، دو نظریه وجود دارد: نظریه صحیح این است که مسطّح کردن افضل است و به این مطلب شافعی در کتاب الامّ و در مختصر مزنی تصریح کرده است. و جمهور اصحاب ما از متقدّمین و گروه هایی از متأخّرین یقین به افضل بودن تسطیح دارند، مانند: مارودی فورانی و بغوی و دیگران- مانند مصنّف این کتاب- نیز این مطلب را پذیرفته و استحباب کوهانی شکل قرار دادن قبر را تضعیف کرده اند. و قاضی حسین، مدّعی استحباب کوهانی شکل قرار دادن قبر به اتّفاق اصحاب است، ولی این ادّعا درست نیست. و جمهور فقها در برابر ابن ابی هریره- که مدّعی افضل بودن تسنیم بود و دلیلش این بود که مسطّح کردن شعار رافضی هاست- مقاومت کرده اند. از این رو موافقت با

۱- المجموع، ج ۵، ص ۲۹۷.

رافضی در این حکم ضرری به ما نمی رساند.»

و در جای دیگر می گوید: «سنّت این است که قبر بسیار بلندتر از سطح زمین و مانند کوهان شتر ساخته نشود، بلکه آن را یک وجب از زمین بالاتر و به طور مسطّح بسازند.» (۱) از تمام مطالبی که تاکنون درباره سند و دلالت روایت ابی الهیّاج گفته شد، روشن می شود که این روایت هیچ ارتباطی به ادعای وهابیّون و حرمت ساختن بنا بر قبور و وجوب انهدام آنها ندارد.

ثانیاً: بر فرض بپذیریم که تسویه قبر، به معنای انهدام و ویران کردن قبور باشد، این احتمال وجود دارد که مراد خصوص قبرهای مشرکان باشد، به قرینه عطف جمله: «ولا تمثالًا إلّاطمسته»؛ زیرا مشرکان بر روی قبرها بت می گذاشتند و آنها را مورد پرستش قرار می دادند. پیامبر مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله می خواست با دستور خراب کردن آنها، آثار شرک و بت پرستی را محو کند. ماردینی در کتاب «الجوهر النقی»(۲) همین احتمال را مطرح کرده و پذیرفته است.

ج) بررسی روایات نهی از بنای بر قبر

این روایات نیز از دو جهت قابل بررسی است:

۱. سند روایات

امّا روایت جابر به لحاظ وجود «ابن جریج» و «ابی الزبیر» از نظر سند ضعیف است.

در مورد ابن جریج (عبدالملک بن عبدالعزیز بن جریج) سخنان متضاد و گوناگونی وجود دارد. بعضی- مانند عجلی و ابن حبّان و ابن معین- او را ثقه و مورد اطمینان دانسته اند و بسیاری دیگر- مانند یحیی ابن سعید، احمدبن حنبل، مالک بن انس و

۱- شرح صحیح مسلم، ج ۷، ص ۳۶.
۲- الجوهر النقی، ج ۴، ص ۲.

دارقطني- او را ضعيف ومدلِّس و بی دقّت می دانند. (۱) و در مورد ابی الزبير از احمد بن حنبل نقل شده است که گفت: «از پدرم پرسيدم آيا ايّوب، ابوالزبير را در نقل حديث ضعيف می دانست؟ اوگفت: آری.» (۲) اگر چه ابوالزبير نيز توسّط بعضی توثيق گشته، ولی تضعيف او توسّط بعضی ديگر اعتماد به روايت او را متزلزل می سازد.

وامّا روايت احمد بن حنبل به لحاظ وجود «ابن لهيعه» ازنظر سند ضعيف است.

در کتاب «تاريخ ابن معين» آمده است:

«قلت: كيف روايه ابن لهيعه عن أبى الزبير عن جابر؟ فقال: ابن لهيعه ضعيف السند (۳).»

«گفتم: روايه ابن لهيعه از ابی الزبير از جابر چگونه است؟ گفت: ابن لهيعه ضعيف السند است.»

از يحيی بن سعيد درباره تضعيف ابن لهيعه اين عبارات نقل شده است:

۱. ضعيف الحديث. ۲. ضعيف. ۳. لايتحجّ بحديثه. ۴. لايراه شيئاً. ۵. ضعيف قبل ان يحترق كتبه و بعد ما احترقت.(۴)ابن حبّان می گويد:

«كان شيخاً صالحاً، ولكنّه يدلّس عن الضعفاء قبل احتراق كتبه (۵).»

«ابن لهيعه شيخ صالحی بود، ولی در نقل روايت از افراد ضعيف تدليس می کرد.»(۶)و امّا روايت ابن ماجه از آن جهت که در سند آن شخصی بنام «وهب» ذکر شده و

۱- تهذيب التهذيب، ج ۶، ص ۳۵۷- ۳۶۰.
۲- همان، ج ۹، ص ۳۹۱.
۳- تاريخ ابن معين، ص ۱۵۳.
۴- الكامل ابن عدی، ج ۴، ص ۱۴۴- ۱۴۶؛ تهذيب التهذيب، ج ۵، ص ۳۲۷- ۳۳۱.
۵- كتاب المجروحين ابن حبّان، ج ۲، ص ۱۱.
۶- منظور از تدليس اين است که او خبری را که با واسطه شنيده بود و افراد ضعيفی در سند آن روايت وجود داشت، بدون ذکر واسطه های ضعيف نقل می کرد.

این نام میان هفده نفر- که بعضی کذّاب و وضّاع هستند- مشترک می باشد، این روایت از نظر سندی مورد اعتماد نیست.

۲. دلالت روایات

اینگونه روایات با متنهای متفاوتی که دارند، دلالت بر مدّعای وهّابیون- مبنی بر حرمت ساختن بنا بر روی قبور یا وجوب انهدام آنها- ندارد؛ زیرا:

اوّلًا: در این روایات چند چیز نهی شده است: ۱. ساختن بنا بر روی قبرها. ۲.

گچ کاری قبرها. ۳. راه رفتن بر روی آنها. ۴. نشستن روی آنها.

بی شکّ انجام هر یک از این امور در نظر مردم بی احترامی به صاحب قبر است و نهی شارع مقدّس، بیانگر این است که اسلام همانطور که احترام به اشخاص را در زندگی لازم می داند، احترام به جسد بی روح آنان را نیز لازم می داند. از این رو برای حفظ احترام میّت دستور به غسل دادن، کفن کردن، تشییع، نماز خواندن و دفن نمودن آن می دهد. و از همین رو، از راه رفتن بر روی قبر و نشستن بر روی آن که موجب تخریب و نابودی قبر می گردد، منع کرده است. بعید نیست منظور از ساختن بنا بر روی قبر، ساختن خانه و ساختمان شخصی باشد؛ زیرا این امر مستلزم راه رفتن بر روی قبر و نشستن بر روی آن و نابودی تدریجی آن و در نهایت، باعث بی احترامی به قبر و صاحب آن خواهد شد. و امّا اگر ایجاد ساختمان برای حفظ حرمت قبر و یا راحتی زائران قبر و یا به عنوان علامت قبر انجام گیرد، مشمول این روایات نخواهد بود.

و مؤیّد آن این است که قبل و بعد از اسلام قبور پیامبرانی- مانند: ابراهیم، اسحاق، یعقوب و یوسف در بیت المقدّس و بعضی از پیامبران در عراق، و حضرت حوّا در جدّه- دارای بنا بوده است و هیچ اشاره ای در متون اسلامی به لزوم تخریب آنها نشده است.

و مؤیّد دیگر آنکه در طول هزار و سیصد سال پس از اسلام، مسلمانان بر روی قبور انبیا و اولیا و ائمّه و علما، گنبد و بارگاه می ساختند و یاد و خاطره آنها را زنده نگه می داشتند و تا زمان عبدالوهّاب هیچ کس از علمای اسلام به ساختن گنبد و بارگاه اعتراض نکرد.

و مؤیّد سوم اینکه جسد مبارک پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر، در داخل خانه عایشه دفن شد و اکنون پس از گذشت چهارده قرن، آن مکان بدون هیچ گونه تغییری، بلکه پس از تعمیر و آبادانی پابرجاست. از طرفی هیچ یک از علما و فقهای اسلام لزوم تخریب آن را از روایات استنباط نکرده اند.

و مؤیّد چهارم این است که در حدیث دیگری ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است که آن حضرت فرمود: «لاتجعلوا بیوتکم مقابر (۱)و این قرینه است بر اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله از احداث خانه های شخصی بر روی قبر و مقبره قرار دادن آنها- که موجب بی احترامی به قبر می گردد- نهی نموده است، نه از احداث هر بنا و ساختمانی.

ثانیاً: بر فرض بپذیریم که این روایات از پیامبر صلی الله علیه و آله صادر شده و بپذیریم که جمله «یُبنی علیه» انصراف به ساختمان مسکونی ندارد، بلکه هر گونه بنا و ساختمانی را شامل می شود، یقیناً نهی در این روایات حمل بر کراهت می شود، زیرا متفاهم از این جمله، کراهت بنا بر روی قبر است و بسیاری از فقهای مذاهب اربعه اهل سنّت ایجاد بنا بر روی قبر را مکروه دانسته اند. و در گذشته ثابت کردیم که نه تنها اجماعی بر حرمت ساختمان بنا بر روی قبور وجود ندارد، بلکه اکثر فقهای اهل سنّت فتوا به کراهت داده اند.

بنابر این معلوم می شود این روایات- پس از چشم پوشی از سند آنها و بعضی

۱- مسند أحمد بن حنبل، ج ۲، ص ۲۸۴؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۸۸؛ سنن الترمذی، ج ۴، ص ۲۳۲؛ فتح الباری، ج ۱، ص ۴۴۱؛ السنن الکبری النسائی، ج ۶، ص ۲۴۰؛ کنز العمّال، ج ۱۵، ص؛ خانه های خود را مکانی برای قبرها قرار ندهید.»

اشکالهای دیگر- تنها ممکن است دلالت بر کراهت ایجاد بنا بر روی قبور داشته باشد. و هرگز دلالت بر حرام بودن آن و وجوب تخریب آنها ندارد.

د) بررسی دلیل چهارم: شرک بودنِ بنا بر روی قبور اولیا

وهّابی ها می گویند: شیعیان بر روی قبور پیامبران و امامان و امامزادگان و علما ساختمان های مجلّل و گنبدهای بزرگ و بارگاه های عظیم می سازند و با حضور در این مکانها در و ضریح را می بوسند و در مقابل قبور آنان تعظیم می کنند و به تضّرع و گریه می پردازند، همه این کارها شرک به خداوند و بزرگتر از پرستش «لات و عزّا» است.

در پاسخ این تهمت بزرگ می گوییم: بی شک در دین اسلام جنازه افراد پس از مردن مورد احترام ویژه ای است و در شرع مقدّس اسلام دستور داده شده که:

۱. مرده را غسل بدهید و حنوط کنید. ۲. او را با پارچه ای تمیز کفن کنید. ۳. بر جنازه او نماز بخوانید. ۴. جنازه او را تشییع کنید. ۵. برای میّت عزاداری کنید. ۶.

روی قبر را به اندازه یک وجب یا چهار انگشت مرتفع قرار دهید.(۱) آیا همه این امور حکایت از لزوم حفاظت از میّت و رعایت احترام و تکریم آن نیست؟ بی شکّ رعایت احترام جنازه اولیا و امامزادگان از اهمیّت بیشتری برخوردار است. بنابراین چه اشکالی دارد که از باب احترام و تکریم از قبور آنها حفاظت شده، بر روی آنها بارگاه بسازند؟!

اکنون از آنان می پرسیم: منظور شما از تعظیم شیعیان در برابر قبور و شرک بودن آن چیست؟

اگر منظور شما این است که شیعیان به این اماکن پناه می برند و به جای پرستش خداوند یکتا، این قبور را پرستش می کنند و از خداوند متعال غافل می شوند، یقیناً

۱- أحكام الجنائز الألبانی، ص ۴۷- ۱۶۲.

چنین چیزی اگر وجود خارجی داشت، شرک است و همه مسلمانان موظّف به مقابله با آن هستند، ولی به طور قطع چنین چیزی وجود خارجی ندارد، بلکه فقط تبلیغات دروغینی است که ابن تیمیّه و ابن قیّم و بعضی دیگر از متعصّبین اهل سنّت، کورکورانه به آن دامن زده اند. ما وقتی به حرم پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان و امامزادگان ومقابر اولیای خدا مراجعه می کنیم، چیزی جز عبادت خداوند یکتا در این اماکن مشاهده نمی کنیم. مردم با حضور در این اماکن نه تنها از عبادت خداوند غافل نمی شوند، بلکه با یادآوری حالات روحی و معنوی و مجاهدتهای آنان در راه خدا مشغول دعا و پرسش خداوند می شوند. در زیارتنامه خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله یا امام علیه السلام می گویند: «اشهد أنّک قد أقمت الصلاه وآتیت الزکاه وأمرت بالمعروف ونهیت عن المنکر.» چگونه شما این بندگان خدا را متّهم به شرک می کنید، در حالیکه همه آنان در این اماکن به سمت یک قبله (کعبه) نماز می گذارند؟! و چگونه ساختن این اماکن را شرک می دانید، در حالیکه بر در و دیوار آنها آیات قرآن و نام خداوند متعال نوشته شده است؟!

و اگر منظور شما این است که ایجاد ساختمان بر روی قبور و ساختن گنبد و بارگاه موجب تعظیم و تکریم آنها و پاس داشتن مقام آنان و بزرگداشت نام آنان می شود، این نه تنها قابل مذمّت نیست، بلکه امری پسندیده و لازم است؛ زیرا تعظیم و تکریم قبور پیامبران و امامان و اولیاءاللّه- که یادآور جهاد در راه خدا و ترسیم کننده بندگی خالص خداوند می باشد- در واقع تعظیم شعائر اللّه است و خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

«وَمَن یُعَظِّمْ شَعائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِن تَقْوَی الْقُلُوبِ» (۱) «و کسی که نشانه های خداوند را بزرگ دارد، این بزرگداشت از پرهیزگاری دلهاست.»

۱- . حج/ ۳۲.

و نیز از آنان می پرسیم: چرا در حرم پیامبر صلی الله علیه و آله نام رسول اللَّه و خلفای چهارگانه و صحابه و تابعین پس از نام مبارک اللَّه بر روی دیوارها نوشته شده است؟ و چرا در بیت اللَّه الحرام نام پیامبر صلی الله علیه و آله و خلفای اربعه نوشته شده است؟ و چرا نام بسیاری از خیابانهای مکّه و مدینه و سایر شهرهای اسلامی به نام اصحاب و تابعین نام گذاری شده است؟ آیا همه اینها جز به خاطر ابراز علاقه به آنان و تکریم و تعظیم نام آنان و پاس داشتن مقام آنان است؟! ساختن بنا و گنبد و بارگاه بر روی قبور آنان نیز تکریم و تعظیم مقام آنان و نوعی ابراز علاقه به مرام و راه آنان است. آیا شایسته است شیعیان به خاطر تعظیم و تکریم پیامبران و امامان و اولیاءاللَّه- که در حقیقت تکریم و تعظیم خداوند و سبب خوشنودی پروردگار می شود، متهّم به شرک شوند؟!

و نیز از آنان می پرسیم: اگر ساختن بنا و گنبد بر روی قبور اولیاءاللَّه حرام است، چرا در طول هزار و سیصد سال و تا زمان عبدالوهّاب، مسلمانان بر روی قبور انبیا، امامان و علما گنبد و بارگاه می ساختند و هیچ شخصیّت علمی و مذهبی از آن جلوگیری نمی کرد؟ مگر قبر ابوحنیفه در بغداد بارگاه ندارد؟ مگر قبر مالک در بقیع گنبد نداشت؟ (۱) مگر قبر شافعی در مصر بارگاه ندارد؟ مگر قبور أئمه بقیع- امام حسن، امام سجّاد، امام باقر و امام صادق علیهم السلام- سالها گنبد و بارگاه نداشت؟ مگر قبر عبدالمطلب، ابوطالب و خدیجه علیهم السلام در قبرستان ابوطالب (معلاه) دارای ساختمان نبود؟ مگر قبر امثال احمد بن محمد بن غالب و ابن الباجی گنبد نداشت؟(۲) .

ساختن گنبد و بارگاه بر روی قبور بزرگان دین سیره عملی مسلمانان بوده است.

چطور ممکن است ساختن همه این گنبدها شرک و حرام بوده باشد و علمای اسلام در کشورهای اسلامی نسبت به آن سکوت کرده باشند؟!

۱- مواهب الجلیل، ج ۱، ص ۳۹.

۲- تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۲۸۵؛ لسان المیزان، ج ۱، ص ۲۷۳؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۴۲؛ سیر أعلام النبلاء، ج ۲۳، ص ۲۹.

نقد استدلال به روایات ارتفاع قبر

در پایان شایسته است به نقد و بررسی استدلال دیگری بپردازیم که نابخردانه و مغرضانه در جهت تقویت افکار وهّابیون و اثبات حرمت ایجاد گنبد و بارگاه برروی قبور پیامبران و امامان علیهم السلام در کتابی به نام «المزار عند أئمّه الأطهار علیهم السلام» نوشته شده است. این کتاب در سالهای أخیر ترجمه شده و باعنوان «زیارت از دیدگاه ائمه علیهم السلام» بطور گسترده ای منتشر و میان زائران بیت اللّه الحرام توزیع می گردد.

در قسمتی از این کتاب روایاتی که دلالت دارند بر مستحب بودن بلند ساختن قبر به اندازه چهار انگشت یا یک وجب، در مسیر استدلال بر جایز نبودن ایجاد گنبد وبارگاه بر روی قبور پیامبران و امامان علیهم السلام مطرح شده است.

با کمی دقّت دراین نوشتار، روشن می شود نویسنده و مترجم آن نسبت به فهم متون روایی و اجتهاد در آنها کاملًا بیگانه بوده و هدف آنها فقط فریب افکار عمومی با تحریف لفظی و معنوی در روایات موجود در کتابهای شیعه است. از این رو شایسته است متن این نوشتار را ذکر کرده و سپس به نقد و بررسی آن بپردازیم.

متن استدلال

نویسنده در قسمتی از این کتاب نوشته است:

«از خلال روایات وارده درکتب تشیع آنچه بر می آید این است که قبر فقط از چهار انگشت تا یک وجب بلند میشود، که از چهار انگشت کمتر، و از یک وجب بیشتر جایز نیست.

روشن است که اگر بلند ساختن قبر طوری که در بعضی جوامع رایج است درست بود، نیازی نبود که امامان از بلند کردن آن منع کنند، یا برای آن مقداری مشخّص کنند، ما در اینجا چند روایت بر می گزینیم.

روایت اول: از امام باقر علیه السلام روایت است که گفت: رسول گرامی صلی الله علیه و آله به امیر المؤمنین علیهم السلام فرمودند:

«یا علی، ادفنی فی هذا المکان وارفع قبری من الأرض أربع أصابع، ورشّ

علیه الماء». (۱) «ای علی مرا در اینجا دفن کن، و قبرم را چهار انگشت از زمین بلند کن، آنگاه بر آن آب بپاش».

روایت دوم: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که ایشان از پدرش امام باقر علیه السلام نقل می کند:

«أنّ قبر رسول اللَّه صلى الله عليه و آله رفع شبراً من الأرض، و أنَّ النبی صلى الله عليه و آله أمر برشّ القبور».(۲) «قبر رسول اللَّه صلى الله عليه و آله یک وجب از زمین بلند شد، و پیامبر صلى الله عليه و آله دستور دادند که پس از دفن مُرده بر قبر آب پاشیده شود».

روایت سوم: از امام صادق و ایشان از پدرش و پدرش از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت می کند که قبر پیامبر صلى الله علیه و آله یک وجب و چهار انگشت از زمین بلند شد و برآن آب پاشیده شد، و فرمود:

«و السنّه أن يرشّ على القبر الماء»(۳). «سنت این است که بر قبر آب پاشیده شود».

روایت چهارم: از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

«إنَّ أبی قال لی ذات يوم فی مرضه: أذا أنا متّ فغسّلنی وكفّنی وارفع قبری أربع أصابع ورشّه بالماء».(۴) «هنگامی که پدرم مریض بود روزی به من فرمود: هرگاه مُردم مرا بشوییـد و کفن کنیـد و قبرم را چهار انگشت از زمین بلند کن و آنگاه بر آن آب بپاش».

روایت پنجم: امام صادق علیه السلام فرمود:.

«إنَّ أبی أمرنی أن أرفع القبر عن الأرض أربع أصابع مفرّجات، و ذكر أنَ

۱- وسائل الشيعه، ج ۲، ص ۸۵۶

۲- همان، ج ۲، ص ۸۵۷

۳- همان، ج ۲، ص ۸۵۸

۴- وسائل الشيعه، ج ۲، ص ۸۵۷

رشّ القبر بالمـاء حسن». (۱) «پـدرم به من دسـتور داده است که قـبرش را چهـارانگشت جـدا از یکـدیگر از زمین بلنـد کنم، و فرمود که آب پاشیدن بر قبر خوب است».

روایت ششم: همچنین از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

«إنَّ أبی أمرنی أن أرفع القبر عن الأرض أربع أصابع مفرّجات، و ذکر أنَّ رشّ القبر بالماء حسن، قال: توضّأ إذا أدخلت المیّت القبر».(۲) «پدرم به من دستور داد که ارتفاع قبر ایشان را از زمین چهار انگشت باز قرار دهم. و فرمودند: که پاشیدن آب بر قبر خوب است. و فرمود: پس از اینکه جنازه را داخل قبر گذاشتی وضو بگیر».

روایت هفتم: از محمّد بن مسلم روایت است که گفت: از یکی از دو امام (باقر وصادق) درباره میت پرسیدم، فرمود:

«تسلم من قبل الرجلین و تلزق القبر بالأرض إلّا قدر أربع أصابع مفرّجات، تربّع وترفع قبره». (۳) «ازطرف پاها بگیر و آنرا داخل قبر بگذار، و جز مقدار چهار انگشت باز، قبر را با زمین هموار کن».

روایت هشتم: از طریق محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت است که گفت:

«یُدعی للمیّت حین یـدخل حفرته و یرفـع القـبر فوق الأرض أربع أصـابع». (۴) «برای میت دعـا شود و قـبر به انـدازه ی چهـار انگشت از زمین بلند شود».

روایت نهم: از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

«یستحب أن یدخل معه فی قبره جریده رطبه، و یرفع قبره من الأرض قدر

۱- همان.

۲- همان.

۳- الکافی، ج ۳، ص ۱۹۵

۴- الکافی، ج ۳، ص ۲۰۱

أربع أصابع مضـمومه، و ینضـح علیه الماء و یخلی عنه»(۱) «مسـتحب است که بـا او شاخه تری در قبر گذاشـته شود و قبرش به اندازه چهار انگشت بسته، از زمین بلند شود، آنگاه بر او آب پاشیده شود، سپس به حال خودش رها شود».

محمـد آخونـدی شـارح کـافی در شـرح جملـه «یخلی عنـه» مینویسـد: «أی لایعمـل علیـه شـی ء آخر من جصّ و آجر و بنـاء و لایتوقف عنده بل ینصرف عنه».

«هیچ چیز دیگری بر او گذاشته و ساخته نشود، نه گچ، نه آجر، و نه دیوار، و کنار قبر نایستند بلکه بلافاصله برگردند».

سپس اضافه می کند روایات دیگری وجود دارد که هر کدام از این امور را تأیید می کند.

روایت دهم: در روایت طولانـی که درآن وفات موسـی بن جعفر علیه السـلام ذکر شـده، آمـده است: «فإذا حملت إلی المقبره المعروفه بمقابر قریش فألحدونی بها و لاترفعوا قبری فوق أربع أصابع مفرّجات»(۲) .

«هنگامی که جنازه مرا بر دوش گرفتیـد و به قبرسـتان معروف قریش بردیـد در قبری دفنم کنیـد که لحـد داشـته باشد و قبرم را چهار انگشتِ باز، بیشتر از زمین بلند نکنید».

روایت یازدهم: محمد بن جمال الدین عاملی معروف به شـهید اول می نویسد: «ورفع القبر عن وجه الأرض بمقدار أربع أصابع مفرجات إلی شبر، لا أزیـد، لیعرف فیزار فیحترم».(۳) «قبر فقط بایـد به انـدازه چهار انگشتِ باز تا یک وجب بلند شود از ترس اینکه مبادا شناخته شود و مورد رفت و آمد و احترام (خلاف شرع) قرار گیرد».

روایت دوازدهم: شیخ طائفه أبو جعفر طوسی می نویسد: «فإذا أراد الخروج من القبر فلیخرج من قبل رجلیه ثمّ یطم القبر و یرفع من الأرض مقدار أربع أصابع و لا یطرح فیه من غیر ترابه».(۴)

۱- وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۸۵۶

۲- وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۸۵۸

۳- شرح اللمعه، ج ۱، ص ۴۴۰

۴- النهایه، ص ۳۹

«کسـی که جنازه را در قبر می گـذارد هنگامی که می خواهد از قبر بیرون بیاید از طرف پا بیرون بیاید، سـپس قبر پر شود و به انـدازه ی چهـار انگشت از زمین بلنـد شود، وغیر از خـاک خود قبر چیز دیگری برآن ریخته یـا گذاشـته نشود». (۱) و در چند صفحه بعدی می نویسید:

«از بعضـی ها که از گنبـد و بارگاههای مـدرن امروز دفاع می کنند و به دلائل نامعلومی! آنرا وسـیله ی نزدیکی بسوی اللّه می داننـد، روایات ذکر شـده ای را که از ائمه اهل بیت علیهم السـلام نقل کردیم تأویل های جور واجور می کنند، از جمله اینکه: قبور ائمه و انبیاء علیهم السلام از روایات مذکور مستثنی هستند.

پاسـخ این است که درروایات مـذکور بارها ذکر شـده که پیامبران و امامان علیهم السـلام صـراحتاً از بلنـد کردن قبور شان منع کردنـد، و حـد آن را چهـار انگشت تـا یک وجب تعیین نمودنـد، پس با توجه به این صـراحت، چگونه می توان ادعا کرد که قبور پیامبران و امامان مستثنی است، بلکه قبور این بزرگواران بیش از قبور دیگران مورد نهی قرار گرفته است»(۲)

نقد استدلال

این نوشتار ازچند زاویه قابل نقد است:

۱- این روایـات از نظر موضوع هیـچ ارتبـاطی به ایجـاد گنبـد و بارگـاه بر روی قبرهـای پیـامبران و امامـان و أولیـا نـدارد، زیرا موضوع تمام این روایات بلند ساختن قبر- یعنی مکان دفن جسد- به مقدار چهار انگشت و یا یک وجب است. در حقیقت این روایات بیانگر تشویق مردم به مرتفع ساختن قبر از سـطح زمین و اجتناب از همسان سازی قبر با زمین به هدف امکان تشـخیص قبر در هنگام زیارت است.

نویسـنده به هـدف فریب افکار عمومی موضوع بلنـد ساختن قبر را به آن مقـدار خاص با موضوع ایجاد گنبد و بارگاه بر بالای قبر یکی دانسته و تعیین آن مقدار خاصّ را دلیل بر حرام بودن ایجاد گنبد و بارگاه بر بالای قبور پیامبران و امامان علیه السلام

۱- زیارت از دیدگاه ائمّه، ص ۱۲- ۲۶

۲- همان: ۴۲

معرّفی کرده، و این نوعی مغالطه است.

۲-/ اگر از نقد پیشین چشم پوشی نموده و بپذیریم که جمله «رفْع القبر/ بلند ساختن قبر» شامل ایجاد گنبد و بارگاه بر بالای قبرها نیز می شود، این روایاتی که نویسنده نقل می کند هیچ دلالتی بر ممنوعیت بلند ساختن قبر، بیش از چهار انگشت یا یک وجب، و ایجاد گنبد و بارگاه ندارد، زیرا آنچه ایشان در این نوشتار به عنوان دلیل بر ممنوع و حرام بودن ایجاد گنبد و بارگاه ذکر می کند به سه گروه تقسیم می شود:

گروه اوّل: روایاتی که در مجموع دلالت بر استحباب بلند ساختن قبر به مقدار چهار انگشت یا یک وجب دارند.

گروه دوم: روایاتی که نهی کرده است از بلند ساختن قبر بیش از مقداری که ذکر شد.

گروه سوم: بعضی از کلمات فقها که به عنوان روایت ذکر شده است.

هر کسی که آشنائی مختصری با مبانی اجتهادی داشته باشد پی به بی اساسی استدلال به این سه گروه برده و ازبیگانه بودن نویسنده نسبت به فهم متون روایی و تحریف لفظی و معنوی روایات توسّط او و مترجم پرده برمی دارد. ازاین رو شایسته است به نقد استدلال به هر یک از گروه های سه گانه بپردازیم.

گروه اوّل:

این گروه از روایات به پنج دسته تقسیم می شوند:

۱. روایت اوّل: دراین روایت، پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علی علیه السلام دستور می دهد قبر آن حضرت را به مقدارچهار انگشت از سطح زمین بلند کند.

۲. روایت دوم و سوم: در روایت دوم خبر داده شده است از بلند بودن قبر پیامبر صلی الله علیه و آله به مقدار یک وجب. و در روایت سوم خبر داده شده است از ارتفاع قبر پیامبر صلی الله علیه و آله به مقدار یک وجب و چهار انگشت.

۳. روایت چهارم، پنجم و ششم: در این روایات امام باقر علیه السلام به فرزندش امام

صادق علیه السلام امر می کند قبر آن حضرت را به مقدار چهار انگشت از سطح زمین بلند بسازد.

۴. روایت هشتم: دراین روایت توصیه شده است به بلند کردن قبر به مقدار چهار انگشت، همانطور که توصیه شده است به دعا برای میّت در هنگام دفن.

۵. روایت نهم: دراین روایت صراحتاً حکم به استحباب بلند کردن قبر به مقدار چهار انگشت شده است.

روایت هشتم و نهم حکایت دارد از اینکه دستور پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام و دستور امام باقر علیه السلام به امام صادق علیه السلام دستور وجوبی نبوده، بلکه دستور استحبابی بوده است. بنابراین از مجموع این گروه از روایات استفاده می شود که بلند ساختن قبر به مقدار چهار انگشت مستحب است. و امّا نسبت به بلند ساختن قبر بیش از چهار انگشت، این روایات ساکت بوده و هیچ دلالتی بر جایز نبودن آن ندارند، چنانکه هیچ دلالتی بر مستحب نبودن آن ندارند، زیرا درصورتی این روایات دلالت بر مستحب نبودن بلند ساختن قبر بیش از چهار انگشت و ایجاد گنبد و بارگاه بر روی آن خواهد داشت که معتقد به ثبوت مفهوم برای عدد و حجیّت مفهوم عدد باشیم. درحالی که بسیاری از اندیشمندان شیعه و اهل سنّت مفهوم عدد را حجّت نمی دانند.

ماردینی در «الجوهر النقی»(۱) ، ابن نجیم مصری در «البحر الرائق»، (۲) نووی در «شرح صحیح مسلم» (۳)، بیهقی در «السنن الکبری» (۴)، مبارکفوری در «تحفه الأحوذی» (۵)، مناوی در «فیض القدیر» (۶)، حجّت نبودن مفهوم عدد را نظریّه جمهور اندیشمندان علم اصول دانسته اند.

۱- الجوهر النقی، ج ۳، ص ۱۸۰.

۲- البحرالرائق، ج ۱، ص ۲۰۰.

۳- شرح صحیح مسلم، ج ۱۱، ص ۱۲۰ و ج ۱۳، ص ۸۸.

۴- السنن الکبری، ج ۳، ص ۱۸۰.

۵- تحفه الأحوذی، ج ۷، ص ۱۴۷.

۶- فیض القدیر، ج ۱، ص ۲۵۹ و ۴۹۷.

ابن حجر، (۱) کرمانی، (۲)امام رازی، (۳) جلال الدین سیوطی،(۴) مناوی (۵) و بسیاری دیگر از اندیشمندان اهل سنت مفهوم عدد را حجّت ندانسته و گفته اند: ذکر یک عدد (مانند چهارانگشت) دلیل بر نفی بیش از آن نیست.

شیخ حرّ عاملی (۶)، علّامه مجلسی (۷)، محقّق قمی،(۸) و بسیاری دیگر از دانشمندان اصولی شیعه نیز مفهوم عدد را حجّت نمی دانند.

علاوه بر آن، در روایت دوم، ارتفاع قبر پیامبر صلی الله علیه و آله یک وجب، و درروایت سوم یک وجب و چهار انگشت معّرفی شده است، و این دلالت دارد بر اینکه استحجاب بلند ساختن قبر اختصاص به چهار انگشت ندارند.

و بر فرض بپذیریم که عدد، مفهوم دارد، تنها چیزی که از این روایت استفاده می شود عبارت است از مستحب نبودن ارتفاع قبر بیش از مقدار چهار انگشت یا یک وجب، نه حرام بودن ارتفاع بیش از آن مقدار.

با این وجود، نویسنده در نوشتار خود با کمال بی شرمی نوشته است:

«از خلال روایات وارده در کتُب تشیع بر می آید که قبر فقط از چهار انگشت تا یک وجب بلند می شود که از چهار انگشت کمتر و از یک وجب بیشتر جایز نیست».

گروه دوم:

در گروه دوّم دو روایت در اثبات حرام بودن ایجاد گنبد و بارگاه بر روی قبرها ذکر شده است. ولی استدلال به هر دو روایت (روایت هفتم و روایت دهم)

۱- فتح الباری، ج ۳، ص ۹۷.

۲- فتح الباری، ج ۱۱، ص ۲۳۷.

۳- روح المعانی، ج ۱، ص ۲۱۷.

۴- الدیباج علی مسلم، ج ۵، ص ۲۵۵.

۵- فیض القدیر، ج ۱، ص ۱۹۸.

۶- وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۸۸.

۷- بحارالأنوار، ج ۶۱، ص ۲۶۳.

۸- قوانین الاصول، ج ۱، ص ۱۶۱.

مخدوش است.

در روایت هفتم نویسنده در لفظ روایت و مترجم درمعنای آن تحریف کرده اند.

آن دو می نویسند:

«از محمد بن مسلم روایت است که گفت از یکی از دو امام (باقر یا صادق) درباره میّت پرسید، فرمود: «تسلّم من قبل الرجلین و تلزق القبر بالارض إلّا قدر أربع أصابع مفّرجات تربّع و ترفع قبره؛ ازطرف پاها بگیر و آن را داخل قبر بگزار، و جز مقدار چهار انگشت باز، قبر را بازمین هموار کن».

مترجم و نویسنده، این روایت را از کتاب «الکافی» و «وسائل الشیعه» آدرس می دهند. در حالی که متن این روایت در کتاب «الکافی» و نسخه ای از «وسائل الشیعه» چنین است: «تسلّه من قبل الرجلین و تلزق القبر بالأرض إلی قدر أربع أصابع مفرّجات و تربّع قبره؛ میّت را از طرف پاها آهسته داخل قبر بگذار، و قبر را تا مقدار چهارانگشتِ باز به زمین بچسبان، وقبر را چهار گوش کن».

ملاحظه می کنید نویسنده، کلمه «تسلّم» را جایگزین کلمه «تسلّه» یا «یسلّ» کرده، و کلمه «إلّا» را دلالت بر حصر دارد جایگزین کلمه «إلی» نموده، و کلمه «ترفع» را اضافه کرده است.

البتّه در بعضی از نسخه ها کلمه «إلّا» وارد شده است، چنانکه در بعضی نسخه ها بجای کلمه «تربّع» کلمه «ترفع» وارد شده است، ولی در هیچ روایتی کلمه «تربّع» و «ترفع» در کنار همدیگر وارد نشده است.

و مترجم نیز درمعنای روایت تحریف کرده است.

علاوه برآن، بر فرض کلمه «إلّا» درست باشد، این روایت دلالت دارد بر حصر استحباب بلند ساختن قبر در اندازه چهار انگشت، و نسبت به بیش از آن اندازه ساکت است و هیچ دلالتی بر حرام بودن آن ندارد.

علاوه برآن، سند این روایت ضعیف است، چون درسند این روایت سهل بن زیاد وجود دارد و او ضعیف است.

و روایت دهم «لاترفعوا قبری فوق أربع أصابع مفرّجات» اگر چه در ظاهر دلالت دارد بر اینکه قبر امام علیه السلام نباید بیشتر از چهار انگشت ارتفاع یابد، و نهی دلالت برحرمت دارد، ولی این روایت از نظر سند بسیار ضعیف بوده و شایسته استدلال نیست، زیرا عمر بن واقد که در سند این روایت بوده مجهول است و در کتابهای رجالی درباره او سخن گفته نشده است.

گروه سوم:

در گروه سوم نویسنده و مترجم کلمات بعضی ازفقها را ذکر کرده و از آنها به عنوان روایت یازدهم و دوازدهم یاد می کنند. آنها می نویسند:

«روایت یازدهم: محمد بن جمال الدین عاملی معروف به شهید اول می نویسد: «رفع القبر عن وجه الأرض بمقدار أربع أصابع مفّرجات إلی شبر، لاأزید، لیعرف فیزار فیحترم؛ قبر فقط باید به اندازه چهار انگشت باز تا یک وجب بلند شود از ترس اینکه مبادا شناخته شود و مورد رفت وآمد و احترام (خلاف شرع) قرار گیرد».

توجّه شما را به چند نکته درمورد این سخن جلب می کنم:

۱. آنچه نویسنده و مترجم نوشته اند روایت نیست، بلکه سخن یک دانشمند شیعه است. از این رو طرح آن به عنوان روایت، غلط و دروغ است.

۲. این فرمایش، سخن شهید اوّل نیست. سخن شهید اول در مقام بیان مستحبات این است: «و رفع القبر أربع أصابع». آنچه نویسنده ذکر می کند سخن شهید ثانی (زین الدین جبعی عاملی) است. از این رو نسبتِ این سخن به شهید اوّل دروغ دیگری است.

۳. شیهد ثانی می فرماید: مستحب است قبر به مقدار چهار انگشتِ باز و تا یک وجب بلند ساخته شود، و زیادتر از آن مستحب نیست، نه آنکه زیادتر از آن خلاف شرع است.

۴-/ مترجم نفهمیده است که جمله «لیعرف فیزار فیحترم» متعلّق به «رفع القبر ... إلی شبر» است، و متعلّق به «لاـ أزید» نیست. معنای سخن ایشان این است:

«بلنـد ساختن قبر از روی زمین به مقدار چهار انگشتِ باز تا یک وجب مسـتحب است تا قبر شـناخته شده و بتوان آن را زیارت نموده و احترام کرد».

در ادامه، سخن شیخ الطائفه نیز به دروغ و به هدف فریب افکار به عنوان روایت دوازدهم معّرفی شده است.

از آنچه تا کنون ذکر شده، چند مطلب روشن می شود:

۱. کسانی که این نوشتار را تهیه کرده اند نسبت به فهم متون روایی کاملًا بیگانه و نا آشنا هستند.

۲. آنان با توسّل به تحریف لفظی و معنوی روایات معصومین علیه السلام قصد فریب افکار عمومی را دارند.

۳-/ آنچه در این نوشتار آمده هیچ دلالتی بر حرمت ایجاد گنبد و بارگاه بر روی قبور پیامبران و امامان و اولیا ندارد.

۳. احداث مسجد بر روی قبرها

شبهه

یکی دیگر از مسائلی که توسّط اهل سنّت مطرح می شود و وهّابی ها در تبلیغات خویش، بخصوص در موسم حج و عمره، به عنوان یک شبهه و به قصد تشویش ذهن مسلمانان مطرح می نمایند، ساختن مسجد بر روی قبرها و احداث عبادتگاه بر روی قبور پیامبران، امامزادگان و اولیا است.

آنان می گویند: ساختن مسجد بر روی قبور و یا دفن کردن میّت در مساجد و روشن نگه داشتن چراغ در جایی که قبر وجود دارد، مخالف با شریعت اسلام و سنّت رسول خدا صلی الله علیه و آله است. چرا شما شیعیان بر روی قبرها مسجد می سازید و تا پاسی از شب بر بالای آنها چراغ روشن می کنید و در آن اماکن نماز می گذارید؟! مسجدی که بر روی قبرها بنا شده، باید تخریب شود، همان طور که اگر مرده ای در مسجد دفن گردد باید نبش قبر شده، خارج گردد. در دین اسلام مسجد و قبر با یکدیگر جمع نمی شود، بلکه هر کدام بعد از دیگری احداث شده باشد، از آن منع شده و تخریب می گردد و هر کدام که زودتر بنا شده، باقی می ماند. و نماز در مسجدی که بر روی قبر احداث شود باطل است.(۱) دلیل بر این گفتار روایات گوناگونی است که از پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شده است.

یکی از آن روایات این است:

۱- زاد المعاد، ج ۱، ص ۵۰۶؛ الفتاوی الکبری، ج ۳، ص ۳۲.

«عن عطاء بن يسار، أنّ رسول اللّه صلی الله علیه و آله قال: اللّهم! لاتجعل قبری وَثَناً يُعبد.

اشتدّ غضب اللّه علی قوم اتّخذوا قبور أنبيائهم مساجد (۱).»

«از عطاء بن يسار روايت شده است كه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پروردگارا! قبر مرا بُتی قرار نده كه عبادت شود. غضب خداوند نسبت به قومی كه قبرهای پيامبرانشان را مسجد قرار دادند، بسيار شديد است.»

و در روايت ديگر، ابوعبيده بن جرّاح می گويد:

«آخر ماتكلّم به النبی صلی الله علیه و آله: اخرجوا يهود أهل الحجاز وأهل نجران من جزيره العرب، واعلموا أنّ شرار الناس الّذين اتّخذوا قبور أنبيائهم مساجد(۲) .»

«آخرين سخن پيامبر صلی الله علیه و آله اين بود: يهوديان حجاز و نجران را از جزيرهالعرب بيرون كنيد و بدانيد كه بدترين مردم در نزد خداوند كسانی هستند كه قبرهای پيامبرانشان را مسجد قرار داده اند.»

و ابوهريره می گويد: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنيدم كه می فرمايد:

«قاتل اللّه اليهود- والنصاری- اتّخذوا قبور أنبيائهم مساجد(۳) .»

«خداوند يهوديان را بكشد، آنان قبرهای پيامبرانشان را مسجد قرار داده اند.»

و نيز از پيامبر صلی الله علیه و آله روايت شده است كه فرمود:

«لعن اللّه اليهود- والنصاری- اتّخذوا قبور أنبيائهم مساجد (۴).»

۱- الموطأ، ج ۱، ص ۱۷۲؛ مسند أحمد، ج ۲، ص ۲۴۶؛ المصنَّف الصنعانی، ج ۱، ص ۴۰۶.

۲- مسند أحمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۹۵؛ كنز العمّال، ج ۴، ص ۳۸۲.

۳- صحيح مسلم، ج ۲، ص ۶۷؛ صحيح البخاری، ج ۱، ص ۱۱۳؛ مسند أحمد بن حنبل، ج ۲، ص ۲۸۴ و ۲۸۵ و ۳۹۶؛ سنن أبی داود السجستانی، ج ۲، ص ۸۵؛ السنن الكبری (البيهقی)، ج ۴، ص ۸۰؛ السنن الكبری (النسائی)، ج ۴، ص ۲۵۷؛ المصنَّف (الصنعانی)، ج ۱، ص ۴۰۶؛ الجامع الصغير، ج ۲، ص ۳۹۶؛ كنزالعمّال، ج ۷، ص ۱۴۷.

۴- صحيح مسلم، ج ۲، ص ۶۷؛ صحيح البخاری، ج ۱، ص ۱۱۰ و ۱۱۲ و ج ۲، ص ۹۱ و ج ۵، ص ۱۳۹؛ مسند أحمد، ج ۱، ص ۲۸۵ و ج ۵، ص ۲۰۴؛ سنن النسائی، ج ۲، ص ۴۱؛ السنن الكبری (البيهقی)، ج ۲، ص ۴۳۵؛ مجمع الزوائد، ج ۲، ص ۲۷- ۲۸؛ مسند أبی داود الطيالسی، ص ۸۸؛ السنن الكبری (النسائی)، ج ۱، ص ۲۶۰؛ كنز العمّال، ج ۷، ص ۲۳۶؛ المصنّف (ابن أبی شيبه)، ج ۲، ص ۲۶۹.

«نفرین خداوند بر یهود و نصاری باد؛ زیرا آنان قبرهای پیامبرانشان را مسجد قرار داده اند.»

و ابن عبّاس گفته است: «رسول خـدا لعنت کرده زنانی را که قبرها را زیارت کنند و کسانی را که بر قبرها مساجد می سازند و در کنار آنها چراغهایی می افروزنـد.» (۱) در این روایات، سازنـدگان مسـجد بر روی قبرها به عنوان «مغضوب/ مورد خشم» و «ملعون/ نفرین شده» و «شرار الناس/ بدترین مردم» در نزد خداوند و رسولش معرّفی شده اند و این دلالت دارد بر اینکه ساختن مسجد بر روی قبور حرام است.

پاسخ شبهه

پاسخ اوّل

در اینجا باید جمله «اتّخذوا قبور أنبیائهم مساجد» از نظر مفهومی مورد بررسی قرار گیرد.

این جمله به دو صورت ممکن است معنا شود:

۱. یهودیـان و نصـاری بر روی قبور یـا در کنـار قبور پیامبرانشان مسـجد می ساختنـد و در آنجا به سـمت قبله اصـلی و در برابر خداوند یکتا سجده می نمودند؛ بنابر این روایات دلالت دارد بر اینکه نباید در روی قبر و یا کنار قبر مسجد ساخت.

۲. یهودیان و نصاری قبر پیامبرانشان را قبله قرار می دادنـد و در برابر آنها سـجده می کردند؛ مانند بت پرسـتان که در برابر بت های چوبی و سـنگی سجده می نمودند. از این رو روایات، سجده شرک آمیز و پرستش قبور انبیا و اولیا را مورد نکوهش قرار می دهد، نه ساختن مسجد بر روی قبور و یا در کنار قبور را.

بی شکّ مراد از جمله مذکور، معنای دوم است. و شواهد و قرائن گوناگونی در

۱- مسـند أحمـد بن حنبـل، ج ۱، ص ۲۲۹؛ سـنن أبی داود ابـن الأشـعث، ج ۲، ص ۸۷؛ سـنن الترمذی، ج ۱، ص ۲۰۱؛ سنن النسائی، ج ۴، ص ۹۵؛ مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۳۷۴؛ السنن الکبری (النسائی)، ج ۱، ص ۶۵۷؛ صحیح ابن حبّان، ج ۷، ص ۴۵۲- ۴۵۳.

تأیید این مطلب وجود دارد.

اوّلًا: اگر معنـای کلمه «اتّخـاذ» و «مسـجد» از نظر لغوی و اصـطلاحی بررسـی گردد، روشن می شود که مراد از جمله مـذکور، معنای دوم است.

کلمه «اتّخاذ» هم در لغت و هم در اصطلاح قرآن و احادیث، به معنای «قرار دادن» و «گردانیدن» است.

در کتاب «المنجد» می نویسد: «اتَّخَذَه وتَخِذَه تَخْذاً: صیَّره. نقول: اتّخذه صدیقاً:

جعله صدیقاً له (۱) ؛ اتّخذه و تَخِذَه، یعنی: گردانید او را. می گوییم: اتّخذه صدیقاً، یعنی:

او را دوست خودش قرار داد.»

قرآن کریم نیز می فرماید:

- «أفَرَأیْتَ مَنْ اتَّخَذَ الِهَهُ هَواه»(۲) «آیا دیدی کسی را که خدای خود را هوای نفس خود قرارداد؟.»

«وَقالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَداً»(۳) «و گفتند: خداوند برای خویش فرزند قرار داده است.»

و نیز گفته می شود:

«الحمد للّه الّذی اتّخذ محمّداً نبیّاً.»

«سپاس خداوندی را که محمد را پیامبر قرار داد.»

و کلمه «مسـجد» در اصل به جایی گفته می شود که در آن سـجده می شود.(۴) و در عُرف به محلّی گفته می شـود که در آن دعا و سایر عبادات انجام می گیرد.

با توجّه به معنای این دو کلمه، نتیجه می گیریم که در معنای جمله «اتّخذوا قبور أنبیائهم مساجد» دو احتمال است:

الف) آنها بر قبور پیامبرانشان مسجد بنا کردند.

۱- المنجد فی اللغه، ص ۴.

۲- الجاثیه/ ۲۳.

۳- البقره/ ۱۱۶.

۴- تاج العروس، ج ۲، ص ۳۷۱؛ لسان العرب، ج ۳، ص ۳۰۴.

ب) آنها قبور پیامبرانشان را سجده گاه قرار می دادند و در برابر آنان خضوع می کردند.

سیاق روایت، همین معنای دوم را می فهمانـد. و اگر مراد معنـای اوّل باشـد، شایسته بـود بگویـد: «اتّخـذوا علی قبور أنبیـائهم مساجـد»، یعنی: «آنان بر قبور پیامبرانشان مسجدهایی ساختند.» همانطور که در قرآن کریم درباره داستان اصحاب کهف می فرماید:

«قالَ الَّذینَ غَلَبُوا عَلی أمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَیْهِم مَسْجِداً» (۱) «کسانی که بر امر آنها غلبه یافتنـد، گفتند: بر روی آنها مسجدی قرار می دهیم.»

بدیهی است که معنای سازگار با لعن و نفرین معنای دوم است، نه معنای اوّل.

یهود و نصـاری از آن جهت مورد لعن خـدا و رسولش هسـتند که قبرهـای پیامبرانشان را قبله خویش قرار می دادنـد و در برابر آنان سجده می نمودند؛ مانند سجده بت پرستان در برابر بتها.

بسیاری از اندیشمندان اهل سنّت نیز از روایاتی که ذکر شد همین معنای دوم را استنباط کرده اند.

از بیضاوی نقل شـده است: «چون یهود و نصاری به منظور بزرگـداشت مقام پیامبران بر قبور آنان سـجده می کردند و قبرها را قبله قرار داده. در نماز به سوی آنها می ایستادند و آنها را بُت قرار می دادند، پیامبر اسلام مسلمانها را از این کار منع کرد.

امّا اگر کسـی مسـجدی در کنار قبر شـخص صالحی بسازد و قصـدش تبرّک و نزدیک شدن به آن شـخص باشد، نه تعظیم در برابر قبر و قبله قرار دادن آن، این کس مشـمول وعـده عـذاب نیست.» (۲)و سـندی بن عبدالهادی در حاشـیه بر سنن نسائی می نویسد: «منظور پیامبر صلی الله علیه و آله این است که امّتش را از آنچه یهود و نصاری با قبرهای پیامبرانشان انجام دادند بر

۱- کهف/ ۲۱.

۲- . فتح الباری، ج ۱، ص ۴۳۸؛ شرح سنن النسائی، ج ۲، ص ۴۲.

حذر دارد، زیرا آنان قبرهای پیامبرانشان را مسجد قرار دادند، یا به سمت آن قبرها به قصد تعظیم سجده می کردند، و یا آنها را قبله قرار می دادند و در نماز به سمت آنها می ایستادند.» (۱)و بکری در کتاب «اعانه الطالبین» درباره معنای این روایت می نویسد: «آنچه از آن نهی شده است قبله قرار دادن این قبرها به قصد تبرّك و مانند آن است.»(۲) و در جای دیگر می نویسد: «آنان قبرهای پیامبرانشان را مسجد قرار می دهند، یعنی؛ با نماز خواندنشان به سمت آن قبرها. (۳)»

قرطبی در تفسیر آنچه ابومَرثد غنوی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند (لا تصلّوا إلی القبور ولاتجلسوا علیها) می گوید: «این قبرها را قبله قرار نده و بر آنها یا بسوی آنها نماز نخوانید چنانکه یهود و نصاری انجام داده اند.» (۴) ابن عبدالبر در کتاب «التمهید» می گوید: «و احتمال می رود معنای حدیث این باشد: قبرهای پیامبران را قبله ای که به سمت آن نماز خوانده می شود قرار نده.»(۵) ثانیاً: در روایت عطاء بن یسار، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ابتدا می فرماید: «اللّهم! لاتجعل قبری وَثَناً یُعبد؛ پروردگارا! قبر من را بُت قرار نده ....» و این قرینه است بر اینکه مرادش از «قوم اتّخذوا قبور أنبیائهم مساجد» این است که چون قوم یهود و نصاری قبرهای پیامبرانشان را بُت قرار می دادند، خداوند بر آنها غضب کرده است.

ثالثاً: وقتی پیشینه اعتقادی و عملی یهود و نصاری را بررسی می کنیم به این نتیجه می رسیم که آنان درباره پیامبران خویش غلوّ می کردند و به قصد تعظیم آنان، سخنهای شرك آمیز می گفتند، و به همین جهت همواره مورد نکوهش خداوند قرار می گرفتند؛ از این رو در قرآن کریم می فرماید:

۱- حاشیه السندی علی سنن النسائی، ج ۲، ص ۴۱.

۲- إعانه الطالبین، ج ۱، ص ۲۲۷.

۳- همان، ج ۲، ص ۱۵۱.

۴- تفسیر القرطبی، ج ۱۰، ص ۳۸۰.

۵- التمهید، ج ۶، ص ۳۸۳.

«قَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصـرَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَا لِکَ قَوْلُهُم بِأَفْوَا هِهِمْ يُضهُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُواْ مِن قَبْلُ قتَلَهُمُ اللَّهُ أَ نَّی يُؤْفَكُونَ»(۱) «قوم یهود: گفتند: عُزیر پسر خداوند است. و قوم نصارا گفتند: مسیح پسر خداوند است.

این چیزی که بر زبان می آوردند، همانند سخن کسانی است که بیش از این کافر شده بودند. خداوند آنها را بُکشد. به کدام بیراهه رانده می شوند؟!.»

توجّه دارید که جمله «قاتلهم اللَّه» در نکوهش یهود و نصاری صادر شده است، به خاطر اینکه آنان درباره پیامبرانشان غلوّ کرده، سخنان شرک آمیز می گفتند. و همین جمله نیز در حدیث ابوهریره درباره یهود نقل شده است و دلیل آن را «اتّخذوا قبور أنبیاهم مساجد» قرار داده است و این قرینه است بر اینکه منظور از «مساجد» ساختن مسجد بر روی قبر نیست، بلکه منظور این است که آنان به قصد تعظیم پیامبرانشان در کنار قبور آنان کارهای شرک آمیز انجام می دادند، این قبرها را مسجود قرار می دادند و برای آنها سجده می کردند.

پاسخ دوم

بر فرض بپذیریم که مراد از اتّخاذ مسجد این است که یهود و نصاری بر روی قبرهای پیامبرانشان مسجد می ساختند و به همین جهت لعن شده اند. ولی باید توجّه داشت که لعن در همه موارد دلالت بر حرمت ندارد؛ زیرا معنای لعن خداوند دور شدن شخص از رحمت خداوند است، بلکه در بسیاری از موارد کلمه «لعن» برای بیان کراهت استعمال شده است، مانند این روایت: «لعن اللَّه کلّ مذواق مطلاق(۲) ؛ خداوند هر کسی را که زیاد طلاق می دهد، نفرین می کند.» بی شکّ طلاق همواره جایز است، اگر چه زیاد طلاق دادن کراهت دارد.

بنابراین، روایات مذکور دلالت بر کراهت ساختن مساجد بر روی قبور و خواندن نماز در آنجا دارد. و کراهت در این گونه موارد به معنای اقلّ ثواباً (ثواب کمتر) است.

۱- التوبه/ ۳۰.

۲- البحر الرائق، ج ۳، ص ۴۱۲.

پاسخ سوم

چگونه ممکن است بگوییم: «قبر و مسجد قابل جمع نمی باشند»، در حالیکه قبر اسماعیل علیه السلام در مسجدالحرام داخل حجر اسماعیل است و قبر هفتاد پیامبر در مسجدالحرام بین حجرالأسود و چاه زمزم واقع شده است.

طحطاوی در حاشیه بر شرح مراقی الفلاح، در دفاع از کراهت نداشتن نماز در مقبره پیامبران می گوید:

«لأـنّهم أحیاء فی قبورهم، ألاـ تری أنّ مرقد اسماعیل علیه السلام فی الحجر تحت المیزاب وأنّ بین الحجر الأسود وزمزم قبر سبعین نبیّاً(۱) .»

«زیرا پیامبران در داخل قبرها نیز زنده اند. آیا نمی بینی که مرقد اسماعیل علیه السلام در حِجر زیر ناودان طلا و قبر هفتاد پیامبر در فاصله میان حجرالاسود و چاه زمزم می باشد؟.»

پاسخ چهارم

مسجدالنبی به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله در مکانی ساخته شد که گورستان مشرکان بود.

واین مطلبی است که تمام اندیشمندان اهل سنّت پذیرفته اند. (۲) در روایتی انس بن مالك گفته است: «پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه آمد و در بالای مدینه در منطقه ای به نام بنو عمرو بن عوف فرود آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله در آن منطقه چهارده شب اقامت کرد. سپس شخصی را به نزد قبیله بنی النجّار فرستاد و آنها را فراخواند. بنی النجّار شمشیرها را به کمر بسته، به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند. ناگهان دیدم پیامبر صلی الله علیه و آله حرکت کرد، ابوبکر پشت سر او بود و بزرگان بنی النجّار در اطراف آن حضرت حرکت می کردند، تا رسیدند به حیاط خانه ابوایّوب. پیامبر صلی الله علیه و آله دوست داشت هرگاه هنگام نماز می شود

۱- حاشیه الطحطاوی، ج ۲، ص ۳۱۵.
۲- ابن قدامه می گوید: «در مسجد رسول اللَّه صلی الله علیه و آله قبرهای مشرکان وجود داشت و این مطلب اتّفاقی است.» المغنی، ج ۱، ص ۷۱۸.

نماز بخوانـد و [اگر هنگام نماز می شـد] در آغل گوسـفندان هم نماز می خواند. از این رو پیامبر صـلی الله علیه و آله به یاران خویش دسـتور احداث مسـجدی را دادند. شخصـی را به نزد بنی النجّار فرسـتاد و به آنان فرمود: ای قبیله بنی النجّار! قیمت این مکان را که دیوارچینی کرده ایـد ارزیابی کنیـد. بنی النجّار گفتنـد: به خـدا سوگند قیمت آن را جز از خداوند نمی خواهیم.- أنس می گوید: در داخل آن محوطه قبرهای مشـرکان و خانه های خراب و درختان خرما وجود داشت- پیامبر صلی الله علیه و آله دسـتور داد قبرهـای مشـرکان ویران گردد و خرابه ها همسان شود و درختان خرما قطع گردد. اصـحاب درختان خرما را در قبله مسـجد به طور منظّم و در یک ردیف گذاشـتند و در دو طرف نخلها سـنگ ریزه هایی را جاسازی کردند (تا غلتیدن آنها آسان شود) و سـنگهای بزرگ را بر روی آنها به مکان دیگری منتقل ساختند، پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در کنار آنها بود و می فرمود:

پروردگـارا! خیر و نیکی جز نیکی آخرت نیست، پس انصـار و مهـاجرین را بیـامرز.»(۱) این روایت را بسـیاری از محـدّثین و فقهای اهل سنت ذکر کرده اند (۲) و گواه بر این است که ساختن مسجد بر روی قبور اشکالی ندارد.

بنابر این هیـچ دلیل معتبری بر حرام بودن احـداث مسـجد در روی قبور یا کنار قبور وجود نـدارد، بلکه احداث مسـجد بر روی قبرهای انبیا و امامان و اولیا امری پسندیده و از مصادیق تعظیم شعائر خداوند است.

آری، احداث مسـجد در گورسـتانی که فقط برای گورسـتان وقف شده است، یا احداث قبر در مسـجدی که فقط برای مسجد وقف شده جایز نیست؛ زیرا در موقوفات، آنگونه که وقف شده اند تصرّف جایز است.

۱- صحیح البخاری، ج ۱، ص ۱۱۱.

۲- مسـند أحمد بن حنبل، ج ۳، ص ۲۱۲ و ۲۴۴؛ نیل الأوطار، ج ۲، ص ۱۵۲؛ صحیح البخاری، ج ۴، ص ۲۶۶؛ سنن أبی داود السجستانی، ج ۱، ص ۱۱۱؛ سنن النسائی، ج ۲، ص ۴۰؛ السنن الکبری (البیقهی)، ج ۲، ص ۴۳۸؛ السنن الکبری (النسائی)، ج ۱، ص ۲۵۹؛ مسـند أبی یعلی، ج ۷، ص ۱۹۴؛ صـحیح ابـن خزیمه، ج ۲، ص ۶؛ صـحیح ابن حبّان، ج ۶، ص ۹۷؛ الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۴۰؛ البدایه و النهایه (ابن کثیر) ج ۳، ص ۲۶۱؛ السیره النبویّه (ابن کثیر)، ج ۲، ص ۳۰۳.

۴. دعا و نماز در کنار قبرها و مشاهد مشرّفه

شبهه

یکی از دیگر شبهاتی که توسّط مبلّغان اهل سنّت مطرح می شود، خواندن دعا و نماز در کنار مرقد پیامبران، امامان، علما و قبور سایر مسلمانان است. همواره در بقیع و مزار شهدای احد و سایر اماکن از خواندن نماز و دعا جلوگیری کرده، خواندن قرآن یا فاتحه برای اموات را کاری بیهوده و بلکه بدعت و حرام می دانند. البتّه اینگونه تبلیغات برگرفته از آموزه های ابن تیمیّه و ابن قیّم است.

ابن تیمیّه می گوید:

«نماز در کنار قبور مشروع نیست.»(۱) و نیز می گوید: «نماز در مقبره و یا به سوی مقبره صحیح نیست.» (۲) و ابن قیّم می گوید:

«از فرمایشات پیامبر صلی الله علیه و آله نیست که برای عزاداری اجتماع شود و برای میّت قرآن خوانده شود، نه در کنار قبرش و نه در جای دیگر. همه این کارها بدعتهای جدیدی است که اسلام نمی پسندد.»(۳)

۱- مجموع الفتاوی، ج ۳، ص ۳۹۸.

۲- الفتاوی الکبری، ج ۵، ص ۳۲۶؛ الاختیارات العلمیه، ص ۲۵ به نقل از أحکام الجنائز البانی، ص ۲۱۴.

۳- زاد المعاد، ج ۱، ص ۵۰۸.

آنان در مقام استدلال به چند روایت از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله استدلال کرده اند:

روایت اوّل: «ابوسعید خدری گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همه زمین مسجد است، جز مقبره و حمّام.»(۱) روایت دوم: «پیامبر صلی الله علیه و آله از نماز در میان قبرها نهی فرموده است.» (۲)روایت سوم: «ابن عمر از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند: در خانه های خود جایی را برای خواندن نماز اختصاص دهید و آنها را قبر قرار ندهید.»(۳) روایت چهارم: «ابوهریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است: خانه های خود را گورستان قرار ندهید.»(۴) روایت پنجم: «زید بن جبیره از داود بن حصین از ابن عمر روایت کرده است:

امبر صلی الله علیه و آله از اقامه نماز در هفت مکان نهی فرموده است: جای زباله، کشتارگاه، مقبره، وسط راه، حمام، آغلهای شتران و پشت بام کعبه.» (۵) از مجموع این روایات استفاده می شود که نماز خواندن در کنار قبرها حرام است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله از خواندن نماز در کنار قبرها نهی کرده است، و نهی پیامبر صلی الله علیه و آله ظهور در حرمت دارد. در این جهت تفاوتی میان قبرهای افراد معمولی و قبرهای پیامبران و امامان و شهدا نیست، زیرا روایات مطلق است و شامل همه این موارد می شود.

۱- نیل الأوطار، ج ۲، ص ۱۳۵؛ مسند أحمد، ج ۳، ص ۸۳؛ سنن الدارمی، ج ۱، ص ۳۲۳؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۴۶؛ سنن أبی داود (ابن الأشعث)، ج ۱، ص ۱۱۹؛ سنن الترمذی، ج ۱، ص ۱۹۹؛ مستدرک الحاکم، ج ۱، ص ۲۵۱، السنن الکبری (البیهقی)، ج ۲، ص ۴۳۵؛ کنز العمّال، ج ۷، ص ۳۴۳.
۲- صحیح ابن حبّان، ج ۶، ص ۹۰؛ کنز العمّال، ج ۸، ص ۱۹۵؛ مسند أبی یعلی، ج ۵، ص ۱۷۵؛ مجمع الزوائد، ج ۲، ص ۲۷.
۳- صحیح البخاری، ج ۱، ص ۱۱۲ و ج ۲، ص ۵۶، سنن أبی داود ابن الأشعث، ج ۱، ص ۲۳۵.
۴- مسند أحمد بن حنبل، ج ۲، ص ۲۸۴؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۸۸؛ سنن الترمذی، ج ۴، ص ۲۳۲.
۵- نصب الرایه، ج ۲، ص ۳۷۷؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۴۶؛ سنن الترمذی، ج ۱، ص ۲۱۶؛ السنن الکبری البیهقی، ج ۲، ص ۳۲۹

پاسخ شبهه

الف) نماز در کنار قبرها و مشاهد مشرّفه

۱. اصل اوّلی این است که اقامه نماز اختصاص به مکان خاصّی ندارد؛ پس هر مسلمانی می تواند در هر مکانی نمازهای واجب و مستحب خود را بخواند، مگر اینکه شارع مقدّس در مورد مکانی خاصّ از اقامه نماز نهی کرده باشد. مراجعه به قرآن کریم و احادیث، بیانگر وجود یک قاعده کلّی و اصل اوّلی در اسلام است به نام «صحّه الصلاه فی کلّ مکان إلّاما خرج بالدلیل»؛ «نماز در هر مکانی صحیح است مگر اینکه دلیل خاصّی درباره بطلان نماز در یک مکان خاصّ وجود داشته باشد.»

خداوند متعال می فرماید:

«أَقِمِ الصَّلاهَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلی غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرءانَ الْفَجْرِ»(۱) «نماز را در وقت زوال خورشید تا ابتدای تاریکی شب و هنگام طلوع فجر به پا دارید.»

«وَحَيْثُ ما كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَه»(۲) «و هر کجا بودید صورتتان را هنگام نماز بسوی قبله برگردانید»

در آیه اوّل برای اقامه نماز، وقت خاصّی را معیّن کرده است، ولی از مکان خاصّ هیچ سخنی به میان نیاورده، پس آیه نسبت به مکانها اطلاق دارد.

و در آیه دوم خداوند متعال تصریح کرده است که در هر مکانی که بودید، نماز را به سمت قبله اقامه کنید.

و همچنین- علاوه بر روایات موجود در کتابهای ما شیعیان- روایتی را اباذر از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است و بخاری و مسلم آن را در صحاح خود ذکر کرده اند که دلالت آن بر وجود این قاعده کلّی بسیار واضح و روشن است.

اباذر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده است که آن حضرت فرمود:

۱- الإسراء/ ۷۸.

۲- البقره/ ۱۴۴.

«حیثما أدرکتْک الصلاه فصلّ والأرض لک مسجد (۱).»

«هر کجا که هنگام نماز شد، نماز را اقامه کن؛ زیرا همه زمین برای تو مسجد است.»

این روایت با تعبیرهای گوناگون در کتابهای حدیثی اهل سنّت نقل شده است، در بعضی عبارتی را که ذکر کردیم، و در بعضی دیگر: «أینما ادرکتْک الصلاه فصلّ، فهو مسجد» یا «قال: جعلت لی الأرض مسجداً وطهوراً، فحیثما أدرکتْک الصلاه فصلِّ» یا «حیثما أدرکتک الصلاه فصلّ، فإنّه مسجد» وجود دارد. (۲) مضمون همه این عبارات یک مطلب است و آن مطلب عبارتست از صحیح بودن نماز در هر مکانی، مگر اینکه یک دلیل گویا و صریح درباره مکان خاصّی وارد شده باشد که ادای نماز در آن مکان حرام باشد.

فقهای اهل سنّت نیز روایت ابوذر را یک قانون کلّی و اصل اوّلی معرّفی کرده و برای اثبات صحّت نماز در بسیاری از مکانها به این روایت استناد کرده اند.

ابن حزم در کتاب «المحلّی» می نویسد:

«الصلاه فی البیعه والکنیسه وبین النار والمجزره ... وفی کلّ موضع جائزهٌ ما لم یأت نصٌّ أو إجماع متیقّن فی تحریم الصلاه فی مکان مّا، فیوقف عند النهی فی ذلک، ... عن أبی ذرّ، قال قلت: یارسول اللَّه! أیّ مسجدٍ وضع فی الأرض أوّل؟ قال: المسجدالحرام. قلت: ثمّ أیّ؟ قال: المسجد الأقصی.

قلت: کم بینهما؟ قال: أربعون سنه، ثمّ حیثما ادرکتْک الصلاه فصلِّ، فهو مسجد (۳).»

نماز در معبدِ یهودیان و کلیسای مسیحیان و میان آتش و کشتارگاه و ... در هر مکانی جایز

۱- صحیح البخاری، ج ۴، ص ۳۶.
۲- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۳؛ مسند أحمد بن حنبل، ج ۵، ص ۱۵۶ و ۱۶۰؛ نیل الأوطار، ج ۲، ص ۱۳۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۴۸؛ شرح صحیح مسلم (نووی)، ج ۵، ص ۲؛ السنن الکبری (النسائی)، ج ۱، ص ۲۵۶؛ صحیح ابن خزیمه، ج ۲، ص ۵؛ صحیح ابن حبّان، ج ۴، ص ۴۷۵؛ کنز العمّال، ج ۱۴، ص ۹۸.
۳- المحلّی، ج ۴، ص ۸۱- ۸۲.

است، تا زمانی که روایت یا اجماع مستحکمی بر حرام بودن نماز در مکان خاصّی وارد نشده باشد، در غیر این صورت باید از خواندن نماز در آن مکان خودداری کرد. ابوذر می گوید: به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم: یا رسول اللَّه! نخستین مسجدی که در روی زمین تأسیس شد کدام مسجد است؟ فرمود: مسجدالحرام. عرض کردم: پس از آن چه مسجدی تأسیس شد؟ فرمود: مسجدالاقصی، و شما باید هر کجا هنگام نماز شد، نماز را اقامه کنی؛ زیرا همانجا مسجد است.»

و نیز می گوید: «نماز جایز است در معابد و کلیساها و آتشکده ها و محلّ نگهداری بتها و خانقاه ها، در صورتی که آنچه اجتناب از آن در هنگام نماز واجب است- مانند خون یا شراب یا ...- در آنجا نباشد؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: زمین برای من مسجد و پاک قرار داده شده است، پس هنگام نماز هر کجا بودی نماز بخوان.» (۱)و نیز می گوید: «این مطلب درست است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: زمین برای من مسجد و پاک قرار داده شده، پس هر کجا وقتِ نماز رسید نماز بخوان. لذا جایز نیست کسی را از خواندن نماز در مکانی منع کرد، مگر مکانی که روایتی درباره منع نماز در آنجا وارد شده باشد.» (۲) سیّد سابق در کتاب «فقه السنّه» می نویسد: «از نعمتهای ویژه ای که خداوند به امّت اسلام داد، این است که زمین را برای آنان پاک و مسجد قرار داد. بنابراین هر کسی از مسلمانان در هر کجا که وقت نماز شد، در همانجا باید نماز بخواند، ابوذر گفته است ....» (۳) نووی در «شرح صحیح مسلم» می نویسد: «فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله (أینما ادرکتک ...)

۱- همان، ص ۱۸۵- ۱۸۶.

۲- همان، ج ۵، ص ۷۶.

۳- فقه السنّه، ج ۱، ص ۲۴۶.

دلالت بر جواز نماز در تمام مکانها دارد، مگر مکانهایی که شرع استثنا کرده است.» (۱) قرطبی نیز در «تفسیر القرطبی» درباره روایت ابوذر از پیامبر صلی الله علیه و آله مطالبی خواندنی و بدون تعصّب دارد. ایشان ابتدا اشاره ای به گفتار بعضی از علما دارد که از اقامه نماز در بعضی مکانها منع کرده اند. سپس روایت ترمذی از ابن عمر را نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله از اقامه نماز در هفت مکان نهی فرموده است: جای زباله، کشتارگاه، گورستان، وسط راه، حمّام، آغلهای شتران و بر بام خانه خدا. و در ادامه اشاره می کند به اقوال علما درباره نماز خواندن در این مکانها. آنگاه می گوید:

«الصحیح- إن شاء اللَّه- الّذی یدلّ علیه النظر والخبر أنّ الصلاه بکلّ موضعٍ طاهرٍ صحیحهٌ.

وما روی- من قوله صلی الله علیه و آله: (إنّ هذا وادٍ به شیطان)، وقد رواه معمّر عن الزهری، فقال: (واخرجوا عن المواضع الّذی أصابتکم فیه الغفله)، وقول علی: (نهانی رسول اللَّه صلی الله علیه و آله أن اصلّی بأرض بابل فإنّها ملعونه)، وقوله علیه السلام حین مرّ بالحجر من ثمود: (لا تدخلوا هؤلاء المعذّبین إلّاأن تکونوا باکین)، ونهیه عن الصلاه فی معاطن الإبل، إلی غیر ذلک ممّا فی الباب- فإنّه مردود إلی الاصول المجتمع علیها والدلائل الصحیح مجیئها. قال الإمام الحافظ أبوعمر: المختار عندنا فی هذا الباب أنّ ذلک الوادی وغیره من بقاع الأرض جائز أن یصلّی فیها کلّها ما لم تکن نجاسه متیقّنه تمنع عن ذلک.

ولا معنی لاعتلال من اعتلّ بأنّ موضع النوم عن الصلاه موضع شیطان، وموضع ملعون لایجب أن تقام فیه الصلاه.

وکلّ ما روی فی هذا الباب من النهی عن الصلاه فی المقبره وبأرض بابل وأعطان الأبل وغیر ذلک ممّا فی هذا المعنی، کلّ ذلک عندنا منسوخ ومدفوع

۱- شرح صحیح مسلم النووی، ج ۵، ص ۲.

لعموم قوله صلی الله علیه و آله: (جعلت لی الأرض کلّها مسجداً وطهوراً).

وبقوله صلی الله علیه و آله: (جعلت لی الأرض مسجداً وطهوراً) أجزنا الصلاه فی المقبره والحمام وفی کلّ موضع من الأرض إذا کان طاهراً من الأنجاس. وقال صلی الله علیه و آله لأبی ذرّ: (حیثما ادرکتْک الصلاه فصلّ، فإنّ الأرض کلّها مسجد)، ذکره البخاری ولم یخص موضعاً من مواضع.

وأمّا من احتجّ بحدیث ابن وهب- قال: أخبرنی یحیی بن ایّوب عن زید بن جبیره عن داود بن حصین عن نافع عن أبی عمر- حدیث الترمذی الّذی ذکرناه، فهو حدیث انفرد به زید بن جبیره وأنکروه علیه، ولایعرف هذا الحدیث مسنداً إلّابروایه یحیی بن ایّوب عن زید بن جبیره. وقد کتب اللیث بن سعد إلی عبداللَّه بن نافع مولی ابن عمر یسأله عن هذا الحدیث، وکتب إلیه عبداللَّه بن نافع: لا أعلم من حدَّث بهذا عن نافع إلّاقد قال علیه الباطل (۱).»

نظریه صحیح و مستدل این است که نماز در هر مکانی که پاک باشد صحیح و جایز است.

و امّا اینکه می بینید روایت شده است از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: در این مکان شیطان وجود دارد، و یا معمّر از زهری روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از مکانهایی که موجب غفلت می شود خارج شوید، و یا از علی علیه السلام روایت شده که: پیامبر صلی الله علیه و آله مرا از خواندن نماز در سرزمین بابل نهی فرمود، زیرا این سرزمین نفرین شده است، و یا فرمایش آن حضرت در هنگام برخورد با فردی از قوم ثمود در کنار حجرالاسود: بر این عذاب شده گان وارد نشوید، مگر اینکه گریان باشید، و یا اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله از نماز در آغلهای شتران نهی کرده است، و یا احادیث دیگری که در این باب وارد شده است،

۱- تفسیر القرطبی، ج ۱۰، ص ۴۸- ۵۰.

همه اینها به احکام اصولی اسلام که مورد اتّفاق می باشد و نیز به دلیلهای درستی که در آینده می آید برگشت داده می شود. امام حافظ ابوعمر (۱)گفته است: نظر ما در این باب این است که نماز در آن وادی- درّه ای که قوم ثمود در آنجا می زیستند- و سایر مکانهای روی زمین جایز است، در صورتی که یقین به نجاست آن مکان نباشد.

و معنا ندارد که کسی عذر آورد که مکان خواب جای شیطان و نفرین شده است.

و هر آنچه در این باب روایت شده- مانند نهی از نماز در مقبره یا سرزمین بابل یا آغلهای شتران و ...- به نظر ما منسوخ و بی اساس است؛ زیرا عموم فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله: (جعلت لی الأرض کلّها مسجداً وطهوراً) شامل همه آن موارد می شود.

و به دلیل فرمایش آن حضرت: (جعلت لی الأرض ...) نماز در مقبره و حمّام و هر مکان دیگری که آلوده به نجاست نباشد را جایز می دانیم.

و پیامبر صلی الله علیه و آله به ابوذر فرمود: حیثما ادرکتْک الصلاه فصلّ، فإنّ الأرض کلّها مسجد.

این روایت را بخاری نقل کرده و اختصاص به مکان خاصّی نداده است.

در پاسخ از کسانی که برای اثبات عدم جواز، به حدیث ابن وهب- که گفته است: یحیی بن ایّوب، از زید بن جبیره، از داود بن حصین، از نافع از ابن عمر برای من روایت کرد- حدیثی که ترمذی ذکر کرده است، استدلال می کنند، می گوییم: این حدیث را تنها زید بن جبیره نقل کرده است و از او نپذیرفته اند. (۲) و نیز این حدیث فقط به روایت یحیی بن ایّوب از زید بن جبیره مسند است. لیث بن سعد به عبداللَّه بن نافع نامه ای می نویسد و از این حدیث می پرسد. عبداللَّه ابن نافع در جواب می نویسد: من کسی را که این حدیث را از نافع نقل کرده است، بهتان زننده به او می دانم.»

۱- منظورش ابن عبدالبر در کتاب «التمهید» است. ر. ک: کتاب التمهید ج ۵، ص ۲۰۳.

۲- در خصوص ضعف زید بن جبیره به طور مفصّل سخن خواهیم گفت.

در مجموع قرطبی معتقد به استواری قاعده کلّی (صحّت نماز در هر مکان) است و عموم فرمایش رسول اللَّه صلی الله علیه و آله «جعلت لی الأرض مسجداً وطهوراً، فحیثما ادرکتک الصلاه فصلّ» را پایدار می داند و روایات معارض را حمل بر کراهت می کند.

بنابر این از آیات قرآن کریم و روایت پیامبر صلی الله علیه و آله استفاده می شود که اصل اوّلی درباره اقامه نماز در مقبره و مشاهد مشرّفه و نیز هر مکان دیگری جواز آن است.

مگر اینکه روایت معتبر و دلیل مستحکمی در خصوص موردی عدم جواز را ثابت کند؛ مانند روایاتی که اقامه نماز در مکان غصبی یا نجس را ثابت می کند.

و امّا روایات پنجگانه ای که درباره نهی اقامه نماز در کنار قبور ذکر شده- همانطور که خواهد آمد- از استحکام لازم برخوردار نبوده، قدرت تخصیص عمومات را نداشته و دلالت بر حرمت ندارند.

۲. در خصوص روایت اوّل (روایت ابو سعید خدری) باید گفت که این روایت با سندهای نامتوازن و مضطرب از ابو سعید نقل شده است. ترمذی می گوید: «حدیث أبوسعید از عبدالعزیز بن محمّد به دو روایت نقل شده است. بعضی ابوسعید را در سند روایت ذکر کرده اند، و بعضی ذکر نکرده اند و این حدیث اضطراب دارد.»(۱) البتّه این حدیث در منابع حدیثی شیعه با سند معتبر نقل شده است. عبید بن زراره می گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرماید: تمام زمین مسجد است، مگر چاه مدفوع یا مقبره یا حمّام.» (۲)بنابر این باید از ضعف سندی این روایت چشم پوشی کنیم. ولکن دلالت آن بر مشروع نبودن نماز در کنار قبور و مشاهده مشرّفه پذیرفتنی نیست، زیرا:

اوّلًا: کلمه (مسجد) در اصل به معنای مکانی است که بر روی آن در برابر خداوند سجده می شود، لذا معنای (الأرض کلّها مسجد) این است که تمام نقاط روی زمین شایسته سجده کردن در برابر خداوند متعال است. از این رو معنای جمله (إلّا المقبره

۱- سنن الترمذی، ج ۱، ص ۱۹۹.

۲- وسائل الشیعه، الباب ۱ من أبواب مکان المصلّی، ح ۴.

أو الحمّام) این است که بر روی قبر یا در حمام که در معرض نجاست می باشند، سجده نشود. امّا درباره سجده کردن در برابر خداوند در کنار قبور و مشاهد مشرّفه، این روایت ساکت است.

ثانیاً: در روایت زراره جمله «بئر غائط» اضافه شده است و جمله «مقبره أو حمام» بر آن عطف شده است. و در روایت ابن عمر کلمه «مقبره» عطف بر «مزبله و مجزره» شده است. اینها قرینه است بر اینکه مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله از نهی در این موارد اشاره به در امان ماندن از نجاست در هنگام نماز می باشد، پس این روایت اقامه نماز در این اماکن را، در صورتی که به همراه نجاست باشد، حرام و باطل می داند و در غیر این صورت حمل بر کراهت می شود.

ابن قدامه نیز می گوید: «علّت نهی از نماز در این مکانها این است که احتمال نجس شدن لباس یا بدن نمازگزار بسیار زیاد است، لذا شارع مقدّس حکم به بطلان نماز را مشروط به نجس شدن کرده است، نه وجود نمازگزار در آن مکانها.» (۱)ثالثاً: در این حدیث کلمه «مقبره» ذکر شده است. و مقبره به معنای گورستان است. این روایت تنها دلالت بر کراهت اقامه نماز در گورستان دارد و شامل مشاهد مشرّفه- مانند مشهد امام علی علیه السلام و مشهد امام حسین علیه السلام و ...- نمی شود؛ زیرا گورستان بر آنها صدق نمی کند.

۳. روایت دوم (روایت أنس) نیز نمی تواند حرمت نماز خواندن در کنار قبرها را ثابت کند؛ زیرا این روایت اگر چه موافق با مضمون بعضی روایات در کتابهای حدیثی ماست- مانند روایت عمّار ساباطی از امام صادق که می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره مردی که میان قبرها نماز می خواند پرسیدم؟ آن حضرت فرمود: «جایز نیست مگر اینکه از چهار طرف ده ذراع با قبر فاصله داشته باشد.» (۲)- ولی روایات دیگری نیز

۱- المغنی، ج ۱، ص ۷۱۸.

۲- الکافی، ج ۳، ص ۳۹۰، ح ۱۳.

وجود دارد که نماز میان قبرها را جایز دانسته است، مانند روایت معمّربن خلّاد (۱) یا روایت علی بن یقطین (۲) از امام رضا علیه السلام. این روایات متعارض هستند، و راه علاج تعارض آنها حمل روایت أنس و عمّار بر کراهت است.

البتّه کلمه «بین القبور» اشاره به گورستانی دارد که در آنجا قبرهای فراوانی وجود دارد. پس شامل نماز در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان و قبرهای انفرادی نمی شود.

۴. روایت سوم (روایت ابن عمر) و روایت چهارم (روایت ابوهریره) نیز ربطی به مدّعای شما ندارد؛ زیرا مضمون این دو روایت این است که در خانه های خویش نماز بخوانید و مشغول ذکر شوید، این خانه ها را مانند قبرها و گورستانهایی که اموات را در درون خود جای داده و اثری از عبادت و ذکر خداوند در آنها نیست، قرار ندهید.

و روایات دیگری که در همین باب وارد شده است همین معنا را تأیید می کند.

متقی در «کنز العمّال» روایت کرده است:

«اجعلوا فی بیوتکم من صلاتکم واعمروها بالقرآن، فإنّ أفقر البیوت بیتٌ لا یقرأ فیه کتاب اللّه (۳).»

«در خانه ها نماز بخوانید و آنها را با قرائت قرآن آباد کنید؛ زیرا فقیرترین خانه ها، خانه ای است که در آن کتاب خدا قرائت نشود.»

و بعضی از محقّقین اهل سنّت نیز روایت ابن عمر و ابوهریره را آنگونه که ذکر شد معنا کرده اند.(۴) ۵. روایت پنجم به لحاظ وجود زید بن جبیره در سند آن، ضعیف است. درباره زید بن جبیره این عبارات از فقها و محدّثین نقل شده است: «منکر الحدیث»،

۱- التهذیب، ج ۲، ص ۲۲۸، ح ۸۹۷.
۲- همان، ص ۳۷۴، ح ۱۵۵۵.
۳- کنز العمّال، ج ۱۵، ص ۳۹۳.
۴- تنویر الحوالك سیوطی، ص ۱۸۵؛ تحفه الأحوذی، ج ۲، ص ۴۳۶.

«اتفّقت الناس علی ضعفه»، «لیس بثقه»، «ضعیف الحدیث»، «عامّه ما یرویه لایتابعه علیه أحد»، «متروک»، «منکر الحدیث جدّاً، لا یکتب حدیثه.» (۱) ۶. در صحیح بخاری می گوید:

«رأی عمرُ أنسَ بن مالک یصلّی عند قبر، فقال: القبر القبر! ولم یأمره بالإعاده(۲) .»

«عمر دید که انس بن مالک در کنار قبری نماز می خواند. به او گفت: قبر قبر!. ولی دستور نداد نماز را اعاده کند.»

این حدیث نیز گویای این حقیقت است که اقامه نماز در کنار قبر در گورستان موجب بطلان نمی شود.

۷. و نیز روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز عید قربان به بقیع آمد ودورکعت نماز خواند. (۳) واین دلالت بر جوازاقامه نماز درگورستان است.

ب) دعا در کنار قبرها و مشاهد مشرّفه

دعا در کنار قبرها چند صورت دارد:

۱. اینکه کسی به گورستان برود و در کنار قبرها برای آمرزش گناهان خود ومردگان طلب مغفرت نماید و برای شادی ارواح آنان قرآن بخواند.

بدون شکّ دعا و طلب آمرزش برای خود و سایرین در هر مکانی که باشد، ستودنی و جایز است؛ زیرا خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

«ادْعُونی أسْتَجِب لَکُمْ» (۴)

۱- نیل الأوطار، ج ۲، ص ۱۴۲؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۵۹ و ج ۱۰، ص ۵۳؛ التأریخ الکبیر، ج ۳، ص ۳۹۰؛ التأریخ الصغیر، ج ۲، ص ۶۰؛ ضعفاء العقیلی، ج ۲، ص ۷۱؛ کتاب المجروحین (ابن حبّان)، ج ۱، ص ۳۰۹؛ تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۳۲۷؛ تحفه الأحوذی، ج ۲، ص ۲۷۱؛ نصب الرایه، ج ۲، ص ۳۷۷؛ الجرح و التعدیل، ج ۳، ص ۵۵۹؛ الکامل (ابن عدی)، ج ۳، ص ۲۰۲؛ تهذیب الکمال، ج ۱۰، ص ۳۴- ۳۵؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۹۹؛ تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۳۴۶.
۲- صحیح البخاری، ج ۱، ص ۱۱۰.
۳- مسند ابن الجعد، ص ۳۹۸؛ أحکام القرآن الجصّاص، ج ۳، ص ۶۴۴؛ السنن الکبری البیهقی، ج ۳، ص ۳۱۱.
۴- الغافر/ ۶۰.

«شما مرا بخوانید تا اجابت کنم.»

در این آیه شریفه برای انجام دعا، مکان خاصّی را معیّن نفرموده است. و در هیچ روایتی از دعا و قرائت قرآن در کنار قبور نهی نشده، بلکه در بسیاری از روایات دعا و قرآن در کنار قبور موجب تخفیف عذاب برای صاحب قبر و ثواب برای دعاکننده دانسته شده است.

از پیامبر مکرّم اسلام نقل شده است:

«مَن دَخَل المقابر فقال: اللّهمّ ربّ الأجساد الباليه والعظام النخره الّتی خرجت من الدنيا وهی بک مؤمنه، ادخل عليها رَوْحاً من عندک وسلاماً منّی استغفر له کلّ مؤمن مذ خلق اللّه (۱).»

«هر کسی که داخل گورستان ها بگوید: ای پروردگار، جسدها و استخوانهای پوسیده ای که از دنیا خارج شدند، در حالیکه به تو ایمان داشتند! بر آنان آسودگی را از طرف خود و سلام را از طرف من عنایت کن برای این شخص، هر مؤمنی که تا آن زمان خلق شده استغفار می کند.»

و در روایت دیگری انس بن مالک می گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کسی وارد گورستان ها شود و سوره «یس» را بخواند، خداوند در آن روز عذاب را از صاحبان قبر برمی دارد و برای خودش به تعداد قبرها نیکویی و حسنه نوشته می شود.(۲) »

و در روایت دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل شده است: «هر کسی به گورستان رود و سوره های: فاتحه الکتاب، قل هو اللّه أحد و الهکم التکاثر را بخواند و بگوید:

پروردگارا! ثواب آیاتی را که قرائت کردم به اهل این قبرها- مؤمنین و مؤمنات- هدیه می کنم آنان در نزد خداوند برای او وساطت می کنند.»(۳)

۱- إعانه الطالبين، ج ۲، ص ۱۶۳؛ المصنّف ابن أبی شيبه، ج ۷، ص ۱۸۸؛ التمهيد، ج ۲۰، ص ۲۴۱؛ مراقی الفلاح، ج ۱، ص ۲۳۳؛ المستطرف، ج ۲، ص ۵۳۳.
۲- مراقی الفلاح، ج ۱، ص ۲۳۳؛ المغنی، ج ۲، ص ۴۲۵؛ کشف القناع، ج ۲، ص ۱۷۱؛ عمده القاری، ج ۳، ص ۱۱۸.
۳- تحفه الأحوذی، ج ۳، ص ۲۷۵.

و نیز روایات دیگری در کتابهای اهل سنّت نقل شده است (۱)که حاکی از استحباب دعا در کنار قبور دارد.

۲. کسی به گورستان رود و با اعتقاد به اجابت دعا در گورستان، اموات را واسطه قرار داده، دعا نماید.

یقیناً شیعیان معتقد به این موضوع نیستند، بلکه تنها زیارت قبور و دعا برای اموات را مستحب می دانند.

۳. کسی به مشاهد مشرّفه- مانند حرم پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان و اولیا- برود و حضور در این اماکن را مبارک دانسته، و پیامبران و امامان و اولیا را- که به اعتقاد همه مسلمانان زنده هستند- شاهدِ خود بداند و از آنان به اعتبار مقامی که در نزد خداوند دارند، تمنّای دعا برای آمرزش گناهانش داشته باشد. یقیناً این عمل یک عمل عقلایی و پسندیده است. ذهبی در کتاب «سیر أعلام النبلاء» می نویسد:

«الدعاء مستجاب عند قبور الأنبیاء والأولیاء وفی سایر البقاع، لکن سبب الاجابه حضور الداعی وخشوعه وابتهاله. وبلا ریب فی البقعه المبارکه وفی المسجد وفی السحر ونحو ذلک، یتحصّل ذلک الداعی کثیراً، وکلّ مضطر فدعاؤه مجاب (۲).»

«دعا در کنار قبور پیامبران و اولیا و سایر بارگاه ها مستجاب است. ولی سبب اجابت، حضور و خشوع و تضرّع دعاکننده است و بدون شکّ در بقعه مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله و در مسجد و در وقت سحر، دعا مستجاب است. و دعای هر مضطرّی اجابت می شود.»

بنابراین نتیجه می گیریم که نماز در کنار قبور در گورستانها جایز و مکروه است و در مشاهد مشرّفه جایز است و کراهت ندارد، بلکه روایاتی در کتب حدیثی شیعه وجود دارد که چه بسا دلالت بر استحباب نماز در این مشاهد داشته باشد. و دعا در کنار قبور و مشاهد مشرّفه جایز و پسندیده است.

۱- التمهید، ج ۲۰، ص ۲۴۱.
۲- سیر أعلام النبلاء، ج ۱۷، ص ۷۷.

۵. ازدواج موقّت

شبهه

اشاره

در مذهب شیعه، ازدواج موقّت با زنان جایز است و در مذهب اهل سنّت، این ازدواج حرام! اهل سنّت همواره شیعیان را تخطئه نموده، بخصوص در موسم حج و عمره شبهه افکنی کرده، می گویند: «شما شیعیان، حرامِ خداوند را حلال کرده اید.» آنان در دفاع از نظریه خویش و برای تشویش افکار مسلمانان به چند دلیل استدلال می کنند:

دلیل اوّل: قرآن کریم و نسخ آیه متعه

در قرآن کریم می فرماید:

«فَمَا اسْتَمْتَعْتُم بِهِ مِنْهُنَّ فَاتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً» (۱) «و زنانی را که متعه کرده اید، مهرشان را به عنوان فریضه ای به آنان بدهید.»

مراد از «ما استمتعم به منهنّ» نکاح متعه است. (۲)این آیه اگر چه دلالت بر جواز ازدواج موقّت دارد، ولی روایات گوناگونی دلالت بر نسخ این آیه به آیات دیگر دارد.

در زیر به برخی از آنها می پردازیم:

۱- نساء/ ۲۴.

۲- جامع البیان، ج ۵، ص ۱۸؛ الناسخ و المنسوخ ابن حزم، ص ۳۳؛ تفسیر القرطبی، ج ۵، ص ۱۳۰؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۴۸۵.

۱. آیات سوره مؤمنون

در سوره مؤمنون خداوند متعال می فرماید:

«وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حفِظُونَ* إِلَّا عَلَى أَزْوَا جِهِمْ أَوْ مَـا مَلَكَتْ أَيْمَنُهُمْ فَـإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ* فَمَنِ ابْتَغَى وَرَآءَ ذَا لِـكَ فَأُوْلَكَ هُمُ الْعَادُونَ»(۱) «و کسانی که شـهوات خود را حفظ می کننـد* مگر از همسـران یا مالکان خود، زیرا آنان قابل سـرزنش نیسـتند* پس اگر کسانی غیر از آن را برگزینند، برگشت کنندگان هستند.»

ابن عبّاس گفته است: متعه در اوّل اسـلام وجود داشت، هر گـاه مردی از دیـاری به شـهری دیگر مسافرت می نمود و در آنجا آشـنایی نـداشت، با زنی ازدواج موقّت می کرد تا اثاث او را حفظ نموده، سـرمایه اش را زیر نظر داشـته باشـد و زنـدگی او را اداره کند.

این حکم ادامه داشت تا هنگامی که آیه: «إِلّاعَلی أَزْواجِهِمْ أَوْما مَلَكَتْ أَيْمانُهُم ...» نازل شـد. خداونـد آیه پیشـین را به این آیه نسخ کرد و متعه حرام گردیـد. و به حکم این آیه هر زنی که غیر از همسـر دائم یـا کنیز باشـد، حرام است. (۲)عبداللّه بن ابی ملیکه نیز گفته است: من از عایشه درباره متعه زنان پرسیدم. او گفت:

«بین من و شـما کتاب خـدا حکم می کند، خداوند در قرآن می فرماید: «والّذينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُون* إِلَّا عَلى أَزْواجِهِمْ ...»، پس کسـی که از این دو (همسـری دائم و کنیزی) تجـاوز کنـد، مشـمول آیه «فَمَنْ ابْتَغى وَراءَ ذلِـكَ فَأُولئـك هُمُ الْعادُون» می گردد (۳).»

۱- المؤمنون/ ۵- ۷.

۲- السـنن الكـبرى البيهقى، ج ۷، ص ۲۰۶؛ الـدرّ المنثور، ج ۲، ص ۱۳۹ - ۱۴۰؛ مسـتدرك الصحيحين، ج ۲، ص ۲۰۵؛ سنن الترمذى، ج ۲، ص ۲۹۵.

۳- الدرّ المنثور، ج ۵، ص ۶؛ مستدرك الصحيحين، ج ۲، ص ۳۰۵.

۲. آیات طلاق و عدّه

آیه متعه به آیات طلاق و عدّه نسخ گردیده است؛ زیرا در متعه نیازی به طلاق و عدّه نبوده است. ابن عبّاس می گوید:

«آیه «فَما اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنّ ...» به آیه «یا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النّسَآءَ فَطَلّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ» (۱) و آیه «والْمُطَلَّقات یَتَرَبَّصْنَ بِأنْفُسِهِنَّ ثَلاثَهَ قُرُوء» (۲) و آیه «وَالِی یَئِسْنَ مِنَ ا لْمَحِیضِ مِن نّسَآکُمْ إِنِ ارْتَبْتُم فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَثَهُ أَشْـهُرٍ» (۳) نسخ شده است. (۴)۳. آیه میراث زن ومرد

زنی که با ازدواج موقّت به همسری شخصی درآید، وارث آن مرد نخواهد بود، چنانکه آن مرد نیز از آن زن ارث نمی برد. لذا آیه متعه با آیه میراث زن از مرد و مرد از زن نسخ گردیده است.

سعید بن مسیّب گفته است: آیه میراث، آیه متعه را نسخ کرده است.(۵) نتیجه: بنابراین استدلال بر جواز متعه به آیه «فما استمتعتم به منهنّ ...» باطل است.

دلیل دوم: روایات

روایات گوناگونی در اثبات حرمت ازدواج موقّت نقل شده است.

از علی علیه السلام روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز فتح قلعه خیبر، از متعه نهی

۱- الطلاق/ ۱.

۲- البقره/ ۲۲۸.

۳- الطلاق/ ۴.

۴- الدرّ المنثور، ج ۲، ص ۱۴۰.

۵- همان.

کرده است.(۱) ابن عبّاس متعه را اجازه می داد، علی علیه السلام به او فرمود:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز خیبر از دو چیز نهی نمود: گوشت الاغهای اهلی و متعه زنان» (۲).

در روایت دیگری از سبره جهنی نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در فتح مکّه ازدواج موقّت با زنان را اجازه داد. لکن قبل از خروج از مکّه دوباره ازدواج موقّت را حرام گردانید.(۳) و نیز روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله در فتح مکّه فرمود: «ای مردم! من به شما اجازه دادم زنان را متعه کنید، اکنون بدانید که خداوند متعه زنان را تا روز قیامت حرام گردانید، لذا هر کسی که زنی متعه نموده است و در کابین دارد، رها کند.»(۴)

دلیل سوم: دلیل عقلی

غرض از تشریع ازدواج، زاییدن فرزندان و محافظت از نسل انسان است، در متعه، تنها برآوردن نیازهای شهوانی دنبال می شود و در حقیقت متعه شبیه زنا است.(۵)

دلیل چهارم: تحریم متعه توسّط عمر، و مخالفت نکردن اصحاب

عمر بن خطّاب در هنگام خلافت، متعه را حرام کرد و صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله در این جهت با او مخالفت نکردند؛ این دلیل است بر اینکه عمر بن خطاب در صدور

۱- سنن النسائی، ج ۶، ص ۱۲۶.

۲- سنن النسائی، ج ۶، ص ۱۲۶؛ صحیح البخاری، ج ۵، ص ۷۸؛ صحیح مسلم، ج ۶، ص ۶۳؛ سنن الترمذی، ج ۳، ص ۱۶۳؛ مسند أحمد، ج ۱، ص ۱۴۲؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج ۷، ص ۲۰۱؛ شرح صحیح مسلم (نووی)، ج ۹، ص ۱۸۹؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۳۰.

۳- نیل الأوطار، ج ۶، ص ۲۶۹.

۴- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۳۱.

۵- فقه السنّه، ج ۲، ص ۴۲.

حکم اشتباه نکرده، زیرا اگر این حکم اشتباه بود، صحابه با او مخالفت می کردند(۱)

پاسخ شبهه

الف) جواز متعه در قرآن

یکی از مهمترین دلیلها بر جواز عقد و ازدواج موقّت این آیه شریفه است که می فرماید:

«وَا لْمُحْصَنتُ مِنَ النّسَآءِ إِلَّا مَامَلَكَتْ أَيْمنُكُمْ كِتبَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُم مَّاوَرَآءَ ذَا لِكُمْ أَن تَبْتَغُواْ بِأَمْوَا لِكُم مُّحْصِنِينَ غَيْرَ مُسفِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُم بِهِ ى مِنْهُنَّ فَاتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَاجُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَا ضَيْتُم بِهِ مِن بَعْدِ ا لْفَرِيضَهِ»(۲) «و زنان شوهردار بر شما حرام شده است، به جز زنانی که مالک آنها شده اید، این فریضه الهی است که بر شما مقرّر گردیده. و سایر زنان برای شما حلال است که با اموال خود آنها را طلب کنید تا پاکدامن باشید و زناکار نباشید. و زنانی را که متعه کرده اید، واجب است مهرشان را بدهید و بر شما گناهی نیست که پس از وقت مقرّر با یکدیگر توافق کنید.»

مراد از «فما استمتعتم به منهنّ» به طور قطع نکاح متعه است. علاوه بر روایات گوناگونی که از طریق شیعه در تفسیر این آیه شریفه وارد شده است، چند نکته دیگر نیز این مطلب را تأیید می کند:

۱. بسیاری از اندیشمندان و مفسّران اهل سنّت تصریح کرده اند که مقصود از آیه شریفه، نکاح متعه است.

نووی در کتاب «المجموع» می گوید: «در تفسیر کلام خدا؛ «فما استمتعتم ...» گفته

۱- همان.

۲- نساء/ ۲۴.

شـده است: مراد از آن نکاح متعه است.»(۱) طبری و ابن کثیر از مجاهـد روایت کرده انـد که مقصود از آیه شـریفه نکاح متعه است. (۲) قرطبی می گویـد: «جمهور گفته انـد: مراد از آیه شـریفه، نکاح متعه است که در صدر اسـلام عملی می شد.» ۲(۳). در روایـتی از عبـداللَّه بـن مسـعود و عبـداللَّه بـن عبّـاس نقـل شـده است که آن دو این آیه را اینگـونه قرائت می نمودنـد: «فَما اسْـتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إلی أَجَلٍ مُسَـمّی». ودر این صورت دلالـت آیه بر نکـاح متعه بسـیار واضـح است. این روایت را بسـیاری از مفسّران و محدّثان اهل سنّت نقل کرده اند. (۴)و نیز از أبی بن کعب و سعید بن جبیر و سدی نیز این قرائت روایت شده است. (۵)۳. در اوّل سوره خداونـد متعال حکم ازدواج دائم را بیان فرموده است: «فَانكِحُواْ مَاطَابَ لَكُم مِّنَ النِّسَآءِ مَثْنَى وَثُلَٰثَ وَرُبَعَ ... وَءَاتُواْ النِّسَآءَ صَدُقَتِهِنَّ نِحْلَةً»(۶) . اگر مراد از این آیه نیز نکاح دائم باشد، تکرار مطلب لازم می آید.

بنابر این در اصلِ دلالت این آیه بر جواز نکاح متعه، اکثر مفسّـِران و محدّثان اهل سـنّت نیز با شـیعه موافقت دارند. تنها در این جهت اختلاف دارند که آیا این آیه شریفه با سایر آیات نسخ گردیده است یا نه؟

۱- المجموع، ج ۱۶، ص ۲۵۳.

۲- جامع البیان، ج ۵، ص ۱۸؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۴۸۶.

۳- تفسیر القرطبی، ج ۵، ص ۱۳۰.

۴- همان؛ الکشّاف، ج ۱، ص ۵۱۹؛ أحکام القرآن (ابن عربی)، ج ۱، ص ۳۸۹؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۴۸۶؛ التفسیر الکبیر، ج ۱۰، ص ۵۰؛ الدرّ المنثور، ج ۲، ص ۱۴۰؛ نیل الأوطار، ج ۶، ص ۲۷۵؛ مستدرک الصحیحین، ج ۲، ص ۳۰۵؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج ۷، ص ۲۰۶؛ المعجم الکبیر، ج ۱۰، ص ۳۲۰؛ جامع البیان، ج ۵، ص ۱۸- ۱۹.

۵- الدرّ المنثور، ج ۲، ص ۱۴۰؛ فتح القدیر، ج ۱، ص ۴۴۹؛ جامع البیان، ج ۵، ص ۱۸.

۶- النساء/ ۳ و ۴.

ما معتقدیم هیچ دلیلی بر نسخ این آیه شریفه به وسیله آیات طلاق و میراث و عدّه وجود ندارد. و امّا روایاتی را که اهل سنّت به عنوان دلیل بر نسخ این آیه به آیات مذکور ذکر کرده اند، از چند جهت مخدوش می دانیم:

اوّلاً: این روایات که به عنوان دلیل بر نسخ ذکر شده، اخبار آحادی است که قدرت اثبات نسخ را ندارند. فخر رازی و ابن جوزی نیز به این مطلب تصریح کرده اند. (۱)ثانیاً: این اخبار با روایاتی که دلالت بر نسخ نشدن آیه شریفه دارند، در تعارض است، پس از اعتبار ساقط می شوند.

روایت کرده اند که ابن عبّاس برای اثبات جواز متعه به این آیه شریفه «فَما اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ ...» استدلال می کرد و می گفت: «نکاح متعه، رحمتی از طرف پروردگار بود که به امّت محمّد صلی الله علیه و آله داده بود و اگر عمربن خطاب از انجام آن ممانعت نمی کرد، هیچ شخصی بجز افراد شقی زنا نمی کردند.» (۲)در تفسیر طبری و الدرّ المنثور این حدیث را از عبدالرزاق، و ابن جوزی در کتاب «نواسخ» از حِکَم روایت کرده اند که شخصی از او پرسید: آیا این آیه نسخ شده است؟

گفت: «نه. علی علیه السلام فرمود: اگر عمر بن خطاب از متعه نهی نکرده بود، هیچ کس گرفتار زنا نمی شد، مگر شقی ترین افراد» (۳).

و نیز از ابن عبّاس پرسیدند که آیا متعه زنا است یا نکاح؟ او گفت: «نه نکاح است و نه زنا.» پرسیدند: پس چیست؟ گفت: «متعه است، همانطور که خداوند متعال فرموده است: «فما استمتعتم ...»» (۴).

۱- التفسیر الکبیر، ج ۱، ص ۵۴؛ نواسخ القرآن، ص ۱۲۵.

۲- بدایه المجتهد، ج ۲، ص ۴۷؛ المصنَّف «الصنعانی»، ج ۷، ص ۴۹۷.

۳- جامع البیان، ج ۵، ص ۱۹؛ الدرّ المنثور، ج ۲، ص ۱۴۰؛ نواسخ القرآن ابن جوزی، ص ۱۲۴.

۴- نیل الأوطار، ج ۶، ص ۲۷۰؛ تفسیر القرطبی، ج ۵، ص ۱۳۲.

ثالثاً: شواهد و دلیلهای فراوانی وجود دارد بر اینکه نکاح متعه در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله رایج بوده و در زمان خلافت ابوبکر و ابتدای خلافت عمر نیز عمل می شده است.

تفصیل این شواهد در صفحه های بعدی می آید. و این مهمترین شاهد بر عدم نسخ آیه نکاح متعه است.

رابعاً: بعضی از اندیشمندان اهل سنّت تصریح کرده اند که آیه «فَما اسْتَمْتَعْتُمْ ...» محکّمه است، یعنی این آیه ثابت است و تا قیامت به آن عمل می شود. نووی در «المجموع» و فیّومی در «المصباح المنیر» از کسانی هستند که به این موضوع اعتراف کرده اند. (۱) نتیجه: بنابراین آنچه اهل سنّت به عنوان دلیل قرآنی بر حرمت نکاح متعه ذکر کرده اند، کاملًا بی اساس و باطل است.

ب) بررسی نکاح متعه در روایات و سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله

روایاتی که در توضیح شبهه مورد اشاره قرار گرفت، هیچ دلالتی بر حرمت ابدی نکاح متعه ندارد؛ زیرا:

اوّلًا: وجود نکاح متعه در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله امری قطعی است.

عطا می گوید: جابر بن عبداللّٰه از سفر عمره آمد، ما به دیدنش رفتیم. هر کسی از او چیزی می پرسید، تا آن که سخن درباره متعه مطرح شد. جابر گفت: ما در عهد رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله و در عهد ابوبکر و عمر متعه می کردیم، و عمر از آن نهی کرد. (۲) از عمر بن خطّاب نقل شده است که در یکی از خطبه هایش گفت:

«متعتان کانتا علی عهد رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله وأنا أنهی عنهما واعاقب علیهما: متعه

۱- المجموع، ج ۱۶، ص ۲۵۳؛ المصباح المنیر، ج ۲، ص ۹۷.

۲- مسند أحمد بن حنبل، ج ۳، ص ۳۸۰؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۳۱؛ فتح الباری، ج ۹، ص ۱۴۱؛ المصنّف «الصنعانی»، ج ۷، ص ۴۹۷؛ کنز العمّال، ج ۱۶، ص ۵۲۳.

الحجّ ومتعه النساء(۱) .»

«دو متعه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله وجود داشت و من شما را از آن دو نهی می کنم و کسی که مرتکب شود، مجازاتش می کنم: متعه حجّ و متعه زنان.»

این سخن عمر بهترین شاهد بر سنّت بودن نکاح متعه در زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است.

در کتاب «کنز العمّال» از سلیمان بن یسار، از امّ عبداللّه، دختر ابوخیثمه نقل کرده که او گفت: مردی از شام به مدینه آمد و در خانه امّ عبداللّه منزل کرد و به او گفت:

تنهایی مرا در فشار قرار داده، از تو می خواهم زنی را برای من متعه کنی. امّ عبداللّه می گوید: من او را به [متعه با] زنی راهنمایی کردم. مرد شامی با او قرار بست و چند نفر عادل را شاهد گرفت و مدّتی را با او گذراند و از مدینه خارج شد. عمر بن خطّاب از این موضوع آگاه شد و مأموری را نزد من فرستاد و پرسید: آیا این مطلب صحّت دارد؟ گفتم: آری. گفت: پس هر گاه آن مرد از شام آمد، مرا خبر کن. وقتی مرد شامی آمد، به عمر اطّلاع دادم. عمر مأموری را نزد آن مرد فرستاد تا او را به نزد خود آورد.

سپس به او گفت: چه چیز تو را وادار به چنین کاری نمود؟ او گفت: من در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله متعه می کردم و آن حضرت تا زنده بود مرا از این کار نهی نکرد؛ و بعد از درگذشت آن حضرت، در عهد ابوبکر نیز متعه می کردم و او نیز مرا از این کار نهی نکرد؛ و در زمان تو نیز مرتکب این عمل شده بودم و تاکنون مرا نهی نکرده بودی.

عمر گفت: قسم به آن کسی که جانم در دست اوست، اگر با آگاهی از نهی من اقدام به این عمل کرده بودی، تو را سنگسار می کردم. (۲)مسلم القری می گوید: من از ابن عبّاس درباره متعه پرسیدم. ابن عبّاس گفت:

۱- المبسوط السرخسی، ج ۴، ص ۲۷؛ المغنی ابن قدامه، ج ۷، ص ۵۷۲؛ المحلّی ابن حزم، ج ۷، ص ۱۰۷؛ کنز العمّال، ج ۱۶، ص ۵۲۱؛ تفسیر القرطبی، ج ۲، ص ۳۹۲.

۲- کنز العمّال، ج ۱۶، ص ۵۲۲.

هیچ اشکالی ندارد. این در حالی بود که عبداللَّه بن زبیر از متعه نهی می کرد. ابن عبّاس در تأیید فتوای خویش گفت: مادر عبداللَّه بن زبیر زنده است و شهادت می دهد که رسول خدا صلی الله علیه و آله متعه را اجازه داده است، بروید و از او بپرسید.

مسلم القری می گوید: ما به خانه مادر عبداللَّه بن زبیر (دختر ابوبکر) رفتیم، او زنی تنومند و نابینا بود. از او پرسیدیم. در جواب گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله متعه را اجازه داد. (۱)ثانیاً: روایاتی که درباره نهی پیامبر صلی الله علیه و آله از متعه وارد شده، مختلف و مضطرب است. بعضی دلالت دارند بر اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله از انجام متعه در روز فتح خیبر نهی کرد.

و بعضی دلالت دارند بر اینکه در روز فتح مکّه از آن نهی نمود. و بعضی روایات بیانگر این معناست که پیامبر صلی الله علیه و آله در غزوه تبوک از متعه نهی کرد. و بعضی حاکی از نهی پیامبر صلی الله علیه و آله در حجّه الوداع است. (۲) در تحلیل این روایات سه احتمال وجود دارد:

۱. پیامبر مکرّم اسلام متعه را- که قبل از روز خیبر حلال بود- در این روز حرام کرد و پس از آن روز حلال نمود، همچنین سه سال بعد در فتح مکّه حرام نمود و سپس حلال کرد و در حجّه الوداع حرام نمود.

این احتمال مستلزم آن است که بگوییم پیامبر صلی الله علیه و آله چند بار حکم به حلال بودن متعه را نسخ کرده است. ولی کسی آن را نگفته است.

۲. پیامبر صلی الله علیه و آله در روز خیبر متعه را حرام کرد و سه سال بعد، در فتح مکّه آن را تأکید و تأیید نمود.(۳)

۱- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۵۵، مسند أحمد بن حنبل، ج ۶، ص ۳۴۸؛ المعجم الکبیر، ج ۲۴، ص ۷۷ و ۷۸.

۲- بدایه المجتهد، ج ۲، ص ۴۷.

۳- شرح صحیح مسلم نووی، ج ۹، ص ۱۷۹.

این احتمال اگر چه معقول است، ولی در صورتی صحیح خواهد بود که حکم به حرمت متعه از روز خیبر تا فتح مکه تداوم داشته باشد و ابن سبره جهنی- همانطور که گذشت- تصریح کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله در فتح مکّه، متعه را اجازه داد و قبل از خروج از مکّه آن را حرام کرد.

۳. پیامبر صلی الله علیه و آله در چند مورد- روز فتح قلعه خیبر و فتح مکه و ...- بطور مصلحتی و به صورت موقّت به امر حکومتی مانع از انجام متعه شده است، در حالیکه متعه، فی نفسه در همان موارد جایز بوده است. البتّه مخالفت امر پیامبر صلی الله علیه و آله از آن جهت که مخالفت امر اوست، حرام می باشد. ولی این حرمت ابدی متعه را ثابت نمی کند.

بنابراین، روایات مذکور نمی تواند حرمت ابدی متعه را اثبات کند.

ج) بررسی نکاح متعه از دیدگاه عقل

اگر کسی بدون تعصّب و با انصاف، نکاح متعه را از منظر عقل مورد بررسی قرار دهد، یقیناً حکم به جواز آن می کند، بلکه وجود آن را در جامعه های کنونی ضروری می داند. اگر کورکورانه با این مسئله برخورد نکنیم و لجبازی را کنار بگذاریم، خواهیم دید که هر فایده ای که بر ازدواج دائم مترتّب است، بر ازدواج موقّت نیز مترتّب می شود.

با ازدواج دائم، عفاف بر جامعه حاکم می شود و جوانان از چشم داشت به ناموس مردم منصرف می شوند؛ با ازدواج موقّت نیز مرد و زن به همسری همدیگر درمی آیند و عفاف و پاکدامنی و حفظ ناموس دیگران تحقّق می یابد.

با ازدواج دائم از اختلاط نطفه ها جلوگیری می شود؛ ازدواج موقّت نیز چنین است.

در ازدواج دائم، راه تولید نسل و تشکیل خانواده فراهم می گردد؛ با ازدواج موقّت نیز افراد دارای فرزند شده، زمینه تشکیل خانواده های بیشتر در جامعه محقّق می گردد.

با ازدواج دائم از رواج زنا در جامعه جلوگیری می شود؛ با ازدواج موقّت نیز چنین می شود.

در این راستا جای این سؤال است که اگر کسی فقط برای نیاز شهوانی و دفع شهوت اقدام به ازدواج موقّت کند، گناه و حرام است؟! ولی اگر کسی به همین قصد اقدام به ازدواج دائم نماید، گناه و حرام نیست؟!

د) بررسی مخالفت یا موافقت صحابه با فتوای عمر

شکّی نیست که عمر بن خطاب، حکمِ خداوند و سنّت رسول اللَّه صلی الله علیه و آله را در مورد حجِّ تمتّع و نکاح متعه تغییر داده است. عامّه و خاصّه با سندهای مختلف و به طور متواتر روایت کرده اند که عمر بر روی منبر با صدای بلند گفت:

«متعتان کانتا علی عهد رسول اللَّه صلی الله علیه و آله و سلم، وأنا أنهی عنهما واعاقب علیهما:

متعه الحج ومتعه النساء.»

این سخن صراحت دارد در اینکه حجّ تمتّع و نکاح متعه، در زمان پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله حلال بوده و به آنها عمل می شده است. ولی عمر، این دو حکم را تغییر داد و مردم را از انجام آن نهی کرده است. شیعیان و بسیاری از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و تابعین، هم در فتوا و هم در عمل با او مخالفت کردند.

کسانی که در میان صحابه با فتوای عمر به حرمت نکاح متعه مخالفت کرده اند عبارتند از: امیر مؤمنان علی علیه السلام، جابر بن عبداللَّه انصاری، مسلمه بن أکوع، اسماء بنت ابی بکر، ابن مسعود، ابن عبّاس، معاویه بن ابی سفیان، عمرو بن حریث، مغیره ابن شعبه و ابوسعید خدری.

و کسانی که در میان تابعین با این فتوا مخالفت کرده اند عبارتند از: ابن جریج،

عطاء، مجاهد، طاووس، سعید بن جبیر، گروهی از اهل مکّه و مدینه و اهل کوفه. (۱)و در فتوای عمر به حرمت حجّ تمتّع، همه مسلمانان هم در فتوا و هم در عمل، با او مخالفت کرده اند.

عجیب است کسانی که در فتوا به حرمت نکاح متعه به کلام عمر استناد کرده انـد، در حج تمتّع کاملًا کلام او را نادیده گرفته و مردود دانسته اند!

فتوای مذاهب اربعه اهل سنّت در حجّ تمتّع از این قرار است:

شافعیّه گفته انـد: شخص مخیّر است حجّ إفراد یا تمتّع یا قران انجام دهد، و افضل إفراد است، پس از آن تمتّع افضل است.(۲) مالکیّه گفته اند: افضل إفراد است و پس از آن قران. (۳) حنابله گفته اند: افضل، تمتّع است و پس از آن إفراد. (۴)حنفیّه گفته انـد: قران افضل است، و پس از آن تمتّع. (۵)بنابر این حمایت صحابه از فتوای عمر و تأییـد او در حکم به حرمت حج تمتّع و نکـاح متعه مردود است، بلکه در فتوا به حرمت نکـاح متعه، بسیاری از صحابه و تابعین و در حرمت حجّ تمتّع تمام فرقه های اسلامی با او مخالفت کرده اند.

از تمام آنچه تاکنون بحث شـد، روشن می شود که نظریه شیعیان دربـاره ازدواج موقّت و حکم به حلال بودن، یـک نظریه استدلالی و موافق بـا کلام خـدا و سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله است. و تبلیغات مسموم وهّابیون با هدف تخریب چهره شیعیان و ایجاد تفرقه میان مسلمانان انجام می گیرد.

۱- نیل الأوطار، ج ۲، ص ۱۳۵ و ج ۶، ص ۲۷۰- ۲۷۱؛ المغنی (ابن قدامه)، ج ۷، ص ۵۷۱؛ شرح صحیح مسلم (نووی)، ج ۹، ص ۱۷۹؛ نصب الرایه، ج ۳، ص ۱۸۱؛ الجامع لأحکام القرآن، ج ۵، ص ۱۳۰؛ تفسیر الطبری، ج ۵، ص ۱۰؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۴۸۶؛ فتح القدیر، ج ۱، ص ۴۵۵.

۲- الفقه علی المذاهب الأربعه، ج ۱، ص ۶۸۸.

۳- همان، ج ۱، ص ۶۹۰.

۴- همان، ج ۱، ص ۶۹۲.

۵- همان، ج ۱، ص ۶۹۳.

۶. اسناد خیانت به جبرئیل

شبهه

در بعضی از کتابهای اهل سنّت اعتقاد به خیانت جبرئیل را یکی از باورهای دینی شیعیان دانسته اند. مؤلّف کتاب «تبدید الظلام» می نویسد:

«یَزْعَمُون أَنَّ اللَّه أَمَرَ (أی جبرئیل الأمین) بِأَنْ یُبلِغَ رسالَه الإسلام إلی عَلِیّ علیه السلام فَخالَفَ أَمْرَ اللَّه وأبلَغَها إلی مُحَمَّد صلی الله علیه و آله(۱) .»

«شیعیان می پندارند که خداوند به جبرئیل امین دستور داد تا رسالت اسلام را به علی علیه السلام ابلاغ نماید، ولی جبرئیل توجّهی به دستور خداوند ننمود و رسالت را به محمّد صلی الله علیه و آله ابلاغ کرد.»

و ابن تیمیّه در کتاب «منهاج السنّه» در صدد تشابه بین شیعه و یهود برآمده و می گوید: همانطور که یهود نقص و عیب بر جبرئیل وارد کرده اند و او را دشمن خود می دانند، شیعه نیز جبرئیل را متّهم به خیانت در وحی کرده است (۲).

و نیز در محافل اهل سنّت شایع است که شیعیان پس از سلام هر نمازی سه مرتبه دستهای خود را بلند کرده و می گویند: «خان الأمین.»

از این رو اعتقاد به خیانت جبرئیل در اعتراض به باورهای دینی شیعیان، بخصوص در موسم حج توسّط اهل سنّت مطرح می شود.

۱- تبدید الظلام، ص ۲۲۲.

۲- منهاج السنّه، ج ۱، ص ۲۷.

پاسخ شبهه

۱. بـدون شک اعتقاد به خیانت جبرئیل یکی از تهمتهای بزرگی است که گروهی متعصّب برای ایجاد تفرقه میان مسـلمانان در کتابهای خود نسبت به شـیعه روا داشته اند و وهّابیون آن را در کشورهای اسلامی ترویج داده اند. دلیل و گواه این مطلب این است که در اکثر قریب به اتّفاق کتابهای اهل سـنّت، هیچ اثری از طرح این اعتقاد و منسوب نمودن آن به شـیعیان وجود ندارد. بلکه بعضی از اندیشمندان اهل سنّت، طرح این اعتقاد و منسوب کردن آن را به شیعه توطئه ای برای ایجاد تفرقه میان مسلمانان دانسته اند. شیخ محمد غزالی در کتاب «دفاع عن العقیده والشریعه» (۱)می نویسد:

«گروهی از دروغ پردازان، کسـانی هسـتند که این مطـالب را انتشـار می دهنـد که شـیعه پیروان علی علیه السـلام و اهـل سـنّت پیروان محمّد صـلی الله علیه و آله می باشند، و شیعه معتقدند علی علیه السلام برای رسالت شایسته تر از محمّد صلی الله علیه و آله بوده است و مقام رسالت اشتباهاً به محمّد صلی الله علیه و آله ابلاغ شده است. و این مطالب زشت و ساختگی، بی اساس و با هدف بدنام کردن شیعه مطرح شده است.

در حقیقت کسانی که همواره پی گیر تقسیم امّت اسـلامی به گروههای گوناگون هسـتند و برای تقسـیم امّت اسلام به پیروان علی علیه السلام و پیروان محمّد صلی الله علیه و آله دلیل معقولی نیافتند، متوسّل به پردازش اسباب تفرقه میان مسلمانان شدند؛ از این رو وقتی میدان راستگویی بر آنها تنگ آمد میدان دروغگویی را روبه روی خویش باز دیدند.»

۲. شیعه معتقد به عصمت ملائکه است؛ زیرا خداوند متعال در قرآن می فرماید:

«عَلَيْهَـا مَلائِكَةٌ غِلَاظٌ شِـدَادٌ لايَعْصُونَ اللَّهَ مَآ أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُون» (۲)«برآتش جهنم فرشـتگانی درشت خو و سخت گیر هستند که با آنچه خداوند به آنها فرمان

۱- دفاع عن العقیده والشریعه، ص ۲۵۳ و ۲۶۴- ۲۶۵.

۲- التحریم/ ۶.

دهد مخالفت نمی کنند و به فرمان او عمل می نمایند.»

و نیز می فرماید:

«بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ* لَايَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»(۱) «بلکه فرشتگان بندگانی گرامی اند که بر گفتار خداوند پیشی نمی گیرند وبه فرمان او عمل می کنند.»

ملائکه خداوند طوری آفریده شده اند که جز آنچه را که خداوند بخواهد انجام نمی دهند. و جبرئیل نیز یکی از ملائکه است و به اعتقاد شیعه، دارای ملکه عصمت می باشد و امکان ندارد در امر خداوند خیانت کرده باشد.

با توجّه به این مطلب، ناروا بودن این نسبت که شیعه معتقد به خیانت جبرئیل است روشن می شود.

۳. مراجعه به روایات و فتاوای فقهای شیعه، ناروا بودن این نسبت را کاملًا روشن می سازد. شیخ طوسی در کتاب «النهایه» می فرماید:

«فإذا انصرف من صلاته يستحبّ له أن يقول قبل قيامه من مصلّاه: اللَّه أكبر ثلاث مرّات يرفع بها يديه إلى شحمتي اذنيه. ثمّ يقول: لا إله إلّااللَّه واحداً ونحن له مسلمون ... ثُمّ يُسَبِّح تَسبيح الزهراء عليها السلام وهو أربع وثلاثون تكبيره وثلاث وثلاثون تحميده وثلاث وثلاثون تسبيحه .... (۲)»

«برای نمازگزار مستحب است که پس از تمام شدن نماز و پیش از برخاستن از مکانی که نماز خوانده، سه مرتبه «اللَّه اکبر» بگوید و در هر تکبیر دست هایش را تا لاله های گوش بالا ببرد؛ و سپس بگوید: لا إله إلّااللَّه واحداً ونحن له مسلمون؛ و آنگاه تسبیح حضرت زهرا علیها السلام را بخواند؛ تسبیح حضرت زهرا علیها السلام سی و چهار مرتبه «اللَّه اکبر»، سی و سه مرتبه «الحمدللَّه» و سی و سه مرتبه «سبحان اللَّه» است ....»

۱- الأنبیاء/ ۲۶ و ۲۷.

۲- النهایه، ص ۸۴- ۸۵.

در هیـچ روایتی از روایات موجود در کتابهای روایی و در هیچ مسـئله ای از مسائل موجود در کتابهای فقهی شـیعه، توصـیه به گفتن جمله «خان الأمین» بعد از سلام نماز نشده است.

۴. به کسانی که این گونه تهمتها را به شیعیان نسبت می دهند، توصیه می کنیم تا در موسم حجّ و در هنگام نماز کنار حاجیان بنشینند، آنگاه درمی یابند که هیچ یک از شیعیان، پس از سلامِ نماز، جمله «خان الأمین» را نمی گویند.

۷. نام گذاری فرزندان به نام عبدالنبی و مانند آن

شبهه

یکی از شبهات یـا پرسشـهایی که در اعتراض به شیعیان مطرح می شود، این است که شیعیان، نام فرزنـدان خود را عبـدالنبی (بنـده پیامبر)، عبدالحسـین (بنـده حسـین)، عبدالعلی (بنده علی) و امثال آن می گذارند. می گویند که این نام گذاری ها حرام است، زیرا پرستش و عبودیّت مختصّ به خداست و معنا ندارد کسی خود را بنده پیامبر یا هر شخص دیگری بنامد.

سلیمان بن عبداللَّه بن محمّد بن عبدالوهّاب می نویسد: «تمام علما اجماع کرده اند بر حرام بودن نام گذاری افراد به عبدالنبی و عبدالرسول و عبدالمسیح و عبدالعلی و عبدالحسین و عبدالکعبه.»(۱) و نیز از ابن حزم نقل شده: «تمام علما اتّفاق دارند بر حرام بودن هر اسـمی که کلمه (عبـد) در آن به غیر خداونـد اضافه شود، مانند عبد عزّی و عبد هبل و عبد عمرو و عبدالکعبه و مانند آن، مگر اسم عبدالمطلب.» (۲)

پاسخ شبهه

کلمه «عبد» از نظر کاربردی به اعتبار مضاف الیه خودش دارای دو معناست:

اگر این کلمه به «اللَّه»، «الرحمن»، «الرحیم»، «الخالق» و سایر نام های خداوند

۱- تیسیر العزیز الحمید، ج ۱، ص ۵۶۷.

۲- کشف القناع، ج ۳، ص ۲۸؛ فقه السنّه، ج ۳، ص ۳۲۹.

اضافه شود، یقیناً به معنای «پرستش» است.

و اگر این کلمه به اسم دیگری اضافه شود، به معنای «پرستش» نیست؛ بلکه به معنای «غلام و مملوک» در مقابل «مولا و سیّد» است.

در قرآن کریم کلمه «عبد» به معنای دوم نیز استعمال شده است؛ زیرا خداوند متعال می فرماید:

«وَانْكِحُوا الأيامى مِنْكُمْ وَالصّالِحينَ مِنْ عِبادِكُمْ وَإمائِكُم ...»(۱) «مردان و زنان بی همسرِ خود را همسر دهید، همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکارتان را ...»

شیعیان به جهت ابراز علاقه و اظهار محبّت خود به پیامبر صلی الله علیه و آله و پیشوایان معصوم علیهم السلام، فرزندان خود را غلامان و کنیزان این بزرگواران دانسته، نام فرزندان خود را منسوب به نام آنها نموده اند تا نام آن بزرگواران پاس داشته شود.

و ادّعای اتّفاق علما بر حرام بودن نام گذاری به عبدالنبی و عبدالحسین و مانند آن، ادّعایی پوچ و بی اساس است. بلکه بسیاری از اندیشمندان اهل سنّت نام گذاری فرزندان به نام عبدالنبی و مانند آن را جایز دانسته اند.

مناوی در کتاب «فیض القدیر» می گوید:

«قال الأذرعی من أجلّاء الشافعیّه: ووقع فی الفتاوی أنّ انسان یسمّی بعبدالنبیّ، فتوقّفتُ فیه، ثمّ ملتُ إلی أ نّه لایحرم إذا قصد به التشریف بالنسبه إلی النبیّ صلی الله علیه و آله. ویعبّر بالعبد عن الخادم. ویحتمل المنع من ذلک خوف التشریک من الجهله أو اعتقاد أو ظنّ حقیقه العبودیّه. وقال الدمیری: التسمّی بعبد النبیّ، قیل یجوز إذا قصد به النسبه إلی رسول اللّه صلی الله علیه و آله. ومال الأكثر إلی المنع خشیه التشریک واعتقاد حقیقه العبودیّه .... (۲)»

۱- النور/ ۳۳.

۲- فیض القدیر، ج ۱، ص ۲۱۹.

«اذرعی از بزرگان مذهب شافعیه گفته است: در میان فتاوی این مطلب وجود داشت که انسانی با نام عبدالنبی نام گذاری شده است. من ابتدا در حکم آن توقّف نمودم و سپس این نظریّه را برگزیدم که چنانچه به قصد مفتخر شدن به نام پیامبر صلی الله علیه و آله باشد حرام نیست، زیرا از خادم نیز با کلمه (عبد) یاد می شود. و احتمال حرمت از آن جهت است که ترس شرک ورزی از افراد نادان یا اعتقاد به حقیقت عبودیّت وجود دارد. و دمیری گفته است:

گفته اند: نام گذاری افراد به عبدالنبی در صورتی که قصد منسوب شدن به نام پیامبر صلی الله علیه و آله شود جایز است. و بیشتر فقها آن را از باب ترس شرک ورزی و اعتقاد به حقیقت عبودیّت حرام دانسته اند ....»

عبدالحمید شروانی در حواشی تحفه المحتاج می گوید:

«برهانی ترین نظریه جواز نام گذاری- به همراه کراهت- است، به خصوص در صورتی که مقصود، منسوب ساختن خود را به نام رسول اللّه صلی الله علیه و آله باشد.» (۱)شربینی نیز می گوید:

«نام گذاری افراد به عبدالنبی جایز است در صورتی که مقصود نام گذاری به نام پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، نه خود پیامبر صلی الله علیه و آله واکثر افرادی که آن را منع کرده اند از باب ترس از شرک ورزی در برابر حقیقت عبودیّت است.» (۲) از مجموعه این سخنان استفاده می شود که اگر مقصود از اضافه کلمه (عبد) به این اسامی، به معنای غلام و خادم باشد، نه پرستش و معبود قرار دادن آن اسامی، نام گذاری به این نامها هیچ اشکالی ندارد. از این رو بسیاری از راویان و علمای اهل سنّت موسوم به این اسامی هستند. مانند: عبدالنبی بن احمد القدّوسی الحنفی، عبدالنبی المغربی المالکی، عبدالنبی الرهان المکیّ الحنفی، قاضی ابو عبدالحسین بن علی البیهقی، ابوعبدالحسین بن عبدالرحمن، عبدالعلی بن أحمد، عبدالعلی محمد بن نظام الدّین الأنصاری و ....

۱- حواشی الشروانی، ج ۹، ص ۳۷۳.

۲- مغنی المحتاج، ج ۴، ص ۲۹۵.

۸. شهادت به ولایت علی علیه السلام در اذان و اقامه

شبهه

شما شیعیان در اذان و اقامه جمله «أشهد أنّ علیّاً ولیّ اللّه وأشهد أنّ علیّاً حجّه اللّه» را اضافه کرده اید. و این از سه جهت اشکال دارد:

۱. یقیناً این جمله در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و خلفا، در اذان و اقامه قرائت نمی شده است، پس این جمله جزء اذان و اقامه نبوده و اضافه نمودن آن بدعت است و بدعت نیز حرام است.

۲. اضافه نمودن این جمله به اذان و اقامه موجب می شود میان اجزای اذان فاصله شود و این فاصله به اذان و اقامه خلل می رساند.

۳. کلمه «ولیّ اللّه» به معنای این است که علی علیه السلام ولیّ و قیّم خداوند است، در حالی که خداوند ولیّ و قیّم ندارد، او قادر مطلق و ولیّ همه مخلوقات است.

پاسخ شبهه

۱. شیعه جمله «أشهد أنّ علیّاً ولیّ اللّه ...» را به عنوان جزئی از اجزای اذان و اقامه ذکر نمی کند تا بدعت لازم آید، بلکه اذان و اقامه بدون ذکر این جمله را نیز صحیح می داند، فقط این جمله را به عنوان شعار شیعه در اذان و اقامه ذکر می کند.

شیخ صدوق در کتاب «من لا یحضره الفقیه» می فرماید:

«روی أبوبکر الحضرمیّ وکلیب الأسدیّ عن أبی عبداللّه علیه السلام أ نّه حکی لهما الأذان فقال: اللّه أکبر، اللّه أکبر، اللّه أکبر، اللّه أکبر، أشهد أن لا إله الّا اللّه، أشهد

أن لا إله إلّااللّه، أشـهد أنّ محمّداً رسول اللّه، أشـهد أنّ محمّداً رسول اللّه، حيّ على الصلاه، حيّ على الصلاه، حيّ على الفلاح، حيّ على الفلاح، حيّ على خير العمل، حيّ على خير العمل، اللّه أكبر، اللّه أكبر، لا إله الّا اللّه، لا إله الّا اللّه، والإقامه كذلك .... (۱)»

و سپس می فرماید:

«هـذا هو الأذان الصـحيح، لا يُزادُ فيه ولا يُنْقَص منه. والمفوِّضـه(۲) لَعَنَهم اللّه قـد وَضَـعوا أخباراً وزادُوا فی الأذان (مُحمّـدٌ وآل مَحَمّـد خيرٌ البَرِيَّه) مرَّتين؛ وفی بعض رواياتِهم بعـد أَشْـهَد أنّ محمّـداً رَسُول اللّه (أشـهد أنّ عليّاً ولیّ اللّه) مرّتين؛ منهم من روی بدل ذلک (أشهد أنّ عليّاً أمير المؤمنين حقّاً) مرّتين.

ولا شکّ أنّ عليّاً ولیّ اللّه وأ نّه أميرالمؤمنين حقّاً وأنّ محمّداً وآله خَيرُ البريّه. ولکن لَيسَ ذلک فی أصل الأذان. (۳)»

شيخ طوسی نيز در کتاب «المبسوط» می فرمايد:

«فأمّـا قول أشـهد أنّ عليّاً أمير المؤمنين وآل محمّـد خَيرُ البَرِيّه عَلی ماوَرَد فی شَواذّ الأخبار فلَيس بِمُعَوَّل عليه فی الأَذان ولو فَعَله الإنسان لم يَأثِم به» (۴).

علّامه حلّی در کتاب «منتهی المطلب» می فرمايد:

«وأمّا ما رُوِی فی الشاذّ مِنْ قولِ أنّ عَلِيّاً ولیّ اللّه ومحمّداً وآل محمّد خيرُ البريّه فَمِمّا لا يُعَوّلُ عَليه» (۵).

۱- . من لايحضره الفقيه، الحديث ۸۹۷.

۲- مراد از مفوّضه، بعضـی از شـيعيانی هسـتند که معتقـد بوده انـد خداونـد امور عـالم را به علی عليه السلام و سـاير اهل بيت واگذار کرده است. و اعتقاد اين فرقه باطل است.

۳- من لا يحضره الفقيه، الحديث ۸۹۷.

۴- المبسوط، ج ۱، ص ۹۹.

۵- منتهی المطلب، ج ۴، ص ۳۸۱.

و صاحب کتاب «العروه الوثقی» می فرماید:

«وأمّا الشهادهُ لِعَلِیّ علیه السلام بالولایه وإمْرَهِ المُؤمِنین فلیست جزءاً منهما»(۱) .

بنابراین، مشهور فقهای شیعه، شهادت به ولایت علی علیه السلام را جزء اذان و اقامه نمی دانند. با این وجود ذکر شهادت به ولایت علی علیه السلام را در اذان به عنوان شعار شیعه (۲)و از باب اینکه ولایت از متمّمات رسالت و مقوّمات ایمان است، ممدوح دانسته اند.

۲. ذکر جمله «أَشْهد أنّ علیّاً ولیُّ اللّه وأَنّ عَلیّاً حجّهُ اللّه» هیچ خللی به ترتیب اذان و اقامه نمی رساند. و به تعبیر دیگر فصل مخلّ نیست. و گواه بر این مطلب وجدان و عرف است.

از ابویوسف، شاگرد ابوحنیفه این عبارت نقل شده است:

«لا أری بأساً بأن یقول المؤذّن السلام علیک أیّها الأمیر ورحمه اللّه وبرکاته، حیّ علی الصلاه، حیّ علی الفلاح، الصلاه یرحمک اللّه. »(۳)

«اشکالی ندارد مؤذّن (بعد از شهادت به رسالت) بگوید: السلام علیک أیّها الأمیر ورحمه اللّه وبرکاته (مراد از امیر ظاهراً خلیفه وقت بوده است) ....»

وقتی ذکر این جملات در اذان خللی به ترتیب اذان نمی رساند، چگونه ذکر شهادت به ولایت علی علیه السلام فصل مخلّ است؟

۳. تشکیک کنندگان در اذان شیعیان، شایسته است به این نکته توجّه داشته باشند که این صورت از اذان و اقامه که در میان اهل سنّت مرسوم است، در زمان حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله قرائت نمی شده است، بلکه آنان در اذان و اقامه ای که سنّت رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده، تصرّف نموده و تغییراتی داده اند.

۱- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۴۱۲.
۲- گفته شده از زمانی که معاویه دستور به لعن و سبّ علی علیه السلام بر بالای منبرها و مأذنه ها داد، شیعه برای جلوگیری از مکتوم شدن ولایت علی علیه السلام شهادت به آن را در اذان به عنوان شعار گنجانید.
۳- بدائع الصنائع، ج ۱، ص ۱۴۸.

اوّلًا: کلمه «حیّ علی خیر العمل» جزء اذان و اقامه بوده و امروزه اهل سنّت آن را حذف کرده اند و این بدعت است و بدعت حرام می باشد.

ابن ابی شیبه در کتاب «المصنّف» روایت کرده است:

«انّ عَلیّ بن الحسین کان یُؤذّن، فإذا بلغ حیّ علی الفلاح قال: حیّ علی خیر العمل، ویقول: هو الأذان الأوّل. وکان ابن عمر زاد فی أذانه: حیّ علی خیرِ العمل.(۱) »

«علی بن حسین در اذان، جمله (حیّ علی خیر العمل) را ذکر می کرد و می فرمود: این اذانی است که در صدر اسلام خوانده می شد. و ابن عمر در اذان، جمله (حیّ علی خیر العمل) را ذکر می کرد.»

و مُتْقی در کتاب «کنز العمّال» می گوید:

«عَنْ بِلال کانَ بِلال یُؤذّن بالصُبح فیقول: حیّ علی خیرالعمل. (۲)»

«از خود بلال روایت شده است که او در اذان صبح جمله «حیّ علی خیر العمل» را ذکر می کرد.»

ابن حزم در کتاب «المحلّی» می گوید:

«قد صحّ عن ابن عمر و أبی أمامه بن سهل بن حنیف انّهم کانوا یقولون فی أذانهم حیّ علی خیر العمل.(۳) »

«از ابن عمر و ابوامامه بن سهل بن حنیف با سند صحیح روایت شده است که آنان در أذان جمله حیّ علی خیر العمل را ذکر می کردند.»

و بیهقی نیز در کتاب «السنن الکبری» روایات گوناگونی با سندهای معتبر نقل می کند که گویای این واقعیّت است که جمله (حیّ علی خیر العمل) را بسیاری از صحابه و تابعین- مانند: ابن عمر و ابوامامه و بلال و امام سجّاد علیه السلام- در اذان ذکر

۱- المصنّف ابن أبی شیبه، ج ۱، ص ۲۴۴.
۲- کنز العمّال، ج ۸، ص ۳۴۲.
۳- المحلّی، ج ۳، ص ۱۶۰.

می کرده اند.(۱) ثانیاً: جمله: «الصلاه خیر من النوم» را در اذان صبح اضافه کرده اند. در حالی که یقیناً این جمله در زمان رسول اللّه صلی الله علیه و آله جزء اذان صبح نبوده است. اگر چه بعضی از علمای اهل سنّت ذکر این جمله را به جای (حیّ علی خیر العمل) از دستورهای پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته اند. ولی این دروغ است؛ زیرا مستند آنان روایتی است که در سند آن بعضی از راویان حذف شده اند، پس این روایت مرسَل است. علاوه بر آن در سند این روایت شخصی به نام عبد الرحمن بن سعد وجود دارد که مجهول می باشد. (۲)حذف جمله «حَیَّ عَلی خَیرِ العَمل» و اضافه جمله «الصلاهُ خَیرٌ من النّوم» از ابداعات عمر بن خطّاب، خلیفه دوم بوده است.

قوشجی در «شرح التجرید» می گوید: «عمر بالای منبر رفت و گفت: ای مردم! سه چیز در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله بود و من آنها را منع و حرام می کنم، وهر کس را که مرتکب آنها شود، عقاب می کنم و آنها عبارتند از: عقد موقّت، متعه حجّ و گفتن حیّ علی خیر العمل.»(۳) امام مالک در کتاب «الموطأ» می گوید: «مؤذّن نزد عمر آمد و اذان صبح گفت، در حالی که او خواب بود، مؤذّن گفت «الصلاه خیر من النوم» یعنی: نماز بهتر از خواب است. سپس عمر امر کرد که این جمله در اذان صبح گنجانده شود.»(۴) و شوکانی در «نیل الأوطار» به نقل از کتاب «البحر الزخّار» می گوید: «أَحْدَثَه عُمَر، فقال ابنُه: هذه بِدْعَه (۵)؛ جمله «الصلاه خیر من النوم» را عمر به اذان اضافه کرد. و پسرش به او گفت: این بدعت است.»

۱- السنن الکبری البیهقی، ج ۱، ص ۴۲۴.

۲- السنن الکبری البیهقی، ج ۱، ص ۴۲۵؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۳۳۰.

۳- شرح التجرید قوشجی، ص ۴۰۸.

۴- الموطأ، ج ۱، ص ۷۲.

۵- نیل الأوطار، ج ۱، ص ۱۹۲.

ودارقطنی نیز در کتاب «السنن» از عمری نقل کرده است که عمر بن الخطّاب به مؤذّن دستور داد جمله «الصّلاةُ خیرٌ مِنَ النّوم» را پس از جمله «حیَّ علی خَیر العمل» بگوید. (۱)در هر حال اگر جمله «الصلاه خیر من النوم» را به عنوان جزء اذان صبح ذکر کرده اند، بدعت و حرام است و اگر به عنوان شعار ذکر می کنند، خصوصیتی در این شعار دیده نمی شود. به خلاف شعار شهادت به ولایت علی علیه السلام که در حقیقت شعار رسول اللَّه صلی الله علیه و آله در روز غدیر است که فرمود: «مَنْ کُنتُ مَولاه فَهذا عَلیٌّ مَولاه.»

۴. در پاسخ از قسمت سوم شبهه عرض می کنیم: کلمه «ولیّ» در لغت، به معنای دوست در مقابل «عدوّ»، به معنای دشمن است (۲). و «ولیّ اللَّه» به کسی گفته می شود که دوست و فرمانبردار خداوند باشد.

در کتاب «المنجد» می گوید: «المُؤمِنُ وَلیُّ اللَّه، أی: مطیع له تعالی.»(۳) و در اصطلاح نیز ولیّ اللَّه به کسی گفته می شود که با اطاعت تامّ و رعایت تقوا مقرَّب عنداللَّه باشد.

حاکم نیشابوری در کتاب «مستدرک الصحیحین»(۴) روایتی را نقل کرده است که این مطلب را تأیید می کند. آن روایت این است:

«زید بن أسلم از پدرش روایت کرده است: عمر بن خطّاب به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله می رفت که دید معاذ بن جبل در کنار قبر پیامبر گریه می کند. عمر به معاذ گفت:

سبب گریه تو چیست؟ معاذ گفت: سبب گریه من چیزی است که از صاحب این قبر شنیدم.

۱- سنن الدارقطنی، ج ۱، ص ۲۴۳، ح ۴۰.

۲- الصحاح، ج ۶، ص ۲۵۲۸.

۳- المنجد فی اللغه، ص ۹۱۹.

۴- مستدرک الصحیحین، ج ۴، ص ۳۲۸.

عمر گفت: چه چیزی از صاحب این قبر شنیدی؟

معاذ گفت: از او شـنیدم که می فرماید: ریا، هر چند کم باشد شـرک است، و هر کسی که با ولیّ خدا دشمنی کند، آشکارا به جنگ با خداوند برخاسته است، چون خداوند پرهیزگاران پنهان کار را دوست دارد؛ آنان که غیبت ظاهری آنان سـبب فقدان واقعی آنها نیست و در صورت حضور در مکانی ناخوانده و ناشناخته می باشند، و قلبهای آنان چراغ هدایت بشر می باشد و از هر زمین تاریکی، نمایان می گردند.»

سپس حاکم نیشابوری می گوید: «هذا حدیثٌ صَحیح الإِسناد.»

در این روایت زیبا که به نوعی کنایه به عمر بن الخطّاب و غصب خلافت و گوشه نشین کردن علیّ ولیّ اللَّه علیه السلام است، جمله «ولیّ اللَّه» به معنای پرهیزگار و کسی که مصباح هدایت بشر است آورده شده است.

و ابن حجر در کتـاب «فتـح الباری» (۱) به نقـل از طوفی می گویـد: «لمّـا کـان ولیّ اللَّه من تولّی اللَّه بالطاعه والتقوی تولّاه اللَّه بالحفظ والنّصره؛ چون ولیّ اللَّه کسـی است که با اطاعت و تقوا به خدا نزدیک شده است، خداوند هم او را حفظ و یاری می کند.»

بنابراین ولیّ اللَّه یعنی دوست خداوند، فرمانبردار خداوند، نزدیک به خداوند.

و شکّی نیست که بهترین مصداق برای «ولیّ اللَّه» پس از پیامبر اسلام، علی بن ابیطالب علیه السلام می باشد.

۱- فتح الباری، ج ۱۱، ص ۲۹۴.

۹. استفاده از مُهر در سجده

شبهه

یکی از پرسشهایی که شیعیان با آن مواجه هستند، این است که چرا شما بر مُهر سجده می کنید؟ بعضی از دشمنان تشیّع و متعصّبین اهل سنّت مانند وهّابیون شایع کرده اند که شیعیان به جای سجده بر خداوند و خضوع در برابر او، بر مهر و بخصوص تربت حسین علیه السلام سجده می کنند؛ در حالیکه سجده بر غیر خداوند شرک است.

و بر همین اساس اگر کسی در مجامع و مساجد اهل سنّت از مُهر استفاده کند، شدیداً با او برخورد می کنند.

پاسخ شبهه

۱. هر فرد با انصافی با مراجعه به متون فقهی و حدیثی شیعه درمی یابد که شیعیان همانند سایر مسلمانان فقط برای خداوند سجده می کنند و در هر نمازی به جز خداوند متعال «مسجود له» آنان نیست. البتّه در فقه شیعه شرط صحّت نماز این است که «مسجود علیه» زمین باشد. ودلیل بر این شرط فرمایش پیامبر مکرّم اسلام است که می فرماید: «جُعِلَتْ لِيَ الأرضُ مسجداً وطهوراً» (۱) یعنی: «برای من زمین

۱- صحیح البخاری، ج ۱، ص ۱۱۳؛ مسند أحمد بن حنبل، ج ۱، ص ۲۵۰؛ سنن الترمذی، ج ۳، ص ۵۶؛ السنن الکبری النسائی، ج ۱، ص ۲۶۷؛ کنز العمّال، ج ۱۱، ص ۴۰۷.

محل سجده و تیمّم قرار داده شده است.» یقیناً مراد از «الأرض» خاک است.

بنابر این در شبهه مذکور میان تربت (مسجود علیه) و خدا (مسجود له) اشتباه شده است.

و در اینجا بایـد از کسانی که این گونه شـبهات را مطرح می کننـد، پرسـید: شـما چگونه ادّعای مسـلمانی داریـد، در حالی که برادران مسـلمان خود (شـیعیان) را مشـرک می دانیـد؟ مگر خداونـد متعـال در قرآن کریم نفرموده است: «وَلَا تَقُولُواْ لِمَنْ أَلْقَی إِلَيْكُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا» (۱)؟

در آیه شـریفه می فرمایـد: «به کسـی که اظهـار صـلح و اسـلام می کنـد نگوییـد تو مؤمن نیستی.» شـما چگونه شـیعیانی را که همواره در اذانها شـهادت به یگانگی خداونـد و رسالت پیامبر صـلی الله علیه و آله را بانگ می زننـد و همیشه قرآنی را تلاوت می کننـد که شـما تلاوت می کنیـد و به سوی قبله ای نماز می خوانند که شـما نماز می خوانید، مشـرک می خوانید؟ آیا نمی دانید که ورود مشرک به مکّه حرام است؟

۲. روایات گوناگونی از طریق اهل سنّت نقل شده که دلالت دارند بر اینکه سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و سنّت آن حضرت سجده بر زمین بوده است.

الف) «روی عن النبیّ صـلی الله علیه و آله یقول: إذا سَـجَدتَ فَمَكِّن جَبْهَتَك وأَنْفَكَ من الأرض (۲) ؛ از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است: هرگاه سجده کردی، پیشانی و بینی را بر زمین گذار.»

ب) «روی وائل بن حجر، قال: رأیتُ النّبیّ صـلی الله علیه و آله إذا سَجَد وضع جبهَتَه وأنفَه علی الأرض (۳) ؛ وائل بن حجر می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که در هنگام سجده پیشانی و بینی خود را بر زمین می گذاشت.»

ج) «روی أبوسلمه بن عبدالرحمن عن أبی سعید الخدری أنه رأی الطین فی أنف

۱- النساء/ ۹۴.

۲- أحکام القرآن الجصّاص، ج ۳، ص ۲۷۲؛ إعانه الطالبین، ج ۱، ص ۱۹۲؛ تلخیص الحبیر، ج ۳، ص ۴۵۱.

۳- أحکام القرآن الجصّاص، ج ۳، ص ۲۷۲.

رسول اللَّه صلى الله عليه و آله وأرنَبَتِه مِن أَثَر السُّجود، وكانوا مُطرِوا من اللَّيل(۱) ؛ ابوسعيد خدرى ديد كه بر اثر سجود، گِل روى بينى پيامبر صلى الله عليه و آله مانده است؛ و شب گذشته باران آمده بود.»

د) «روى جابر بن عبداللَّه الأنصارى، قال: كنت اصَلّى مع النبىّ صلى الله عليه و آله الظهرَ، فَآخذُ قَبضَةً من الحِصى، فَأَجْعَلها فى كفّى، ثُمّ أُحَوّلُها إلى الكفّ الآخر، حتّى تَبْرد ثمّ أضَعُها لِجَبينى حتّى أَسْجُدَ عليها مِن شِدّه الحَرّ (۲)؛ جابر بن عبداللَّه انصارى مى گويد: در هنگام ظهر خواستم به همراه پيامبر صلى الله عليه و آله نماز بگذارم، يک مشت ريگ برداشته، از اين دست به آن دست كردم تا خنک شد، سپس پيشانى را براى سجده بر آن ريگها گذاشتم، چون حرارت زياد بود.»

ه) «روى خباب بن الأرت، قال: «شكونا إلى رسول اللَّه صلى الله عليه و آله حَرَّ الرَّمضاء فى جِباهِنا واكُفِّنا فَلم يَشْكينا (۳)؛ خباب بن أرت مى گويد: از گرماى سوزان در پيشانى و دستهايمان، از پيامبر صلى الله عليه و آله دادخواهى كرديم، آن حضرت به ما توجّهى نكرد.»

سه روايت اوّل صراحت دارد كه بايد پيشانى را بر روى زمين گذاشت.

و روايت چهارم نيز دلالت بر اين مطلب دارد، زيرا اگر سجده بر غير زمين جايز بود، خنک كردن ريگها ضرورتى نداشت، بلكه مى توانست با گذاشتن عمامه و سجده بر آن از گرماى سوزان جلوگيرى كند.

و دلالت روايت پنجم هم واضح است. نَوَوى در كتاب «المجموع» مى گويد: «اسناده جيّدَه»، و سپس مى گويد: «ولو كان الكَشْفْ غير واجب لقيل لهم استُروُها، فلمّا لم يقل

۱- مسند أحمد بن حنبل، ج ۳، ص ۹۴؛ المصنَّف الصنعانى، ج ۲، ص ۱۸۱؛ أحكام القرآن، الجصّاص، ج ۳، ص ۲۷۲.

۲- مسند أحمد، ج ۳، ص ۳۲۷؛ سنن أبى داود (السجستانى)، ج ۱، ص ۱۰۰؛ مستدرک الصحيحين، ج ۱، ص ۱۹۵؛ السنن الكبرى (البيهقى)، ج ۲، ص ۱۰۵؛ المصنّف (ابن أبى شيبه)، ج ۱، ص ۳۵۸، صحيح ابن حبّان، ج ۶، ص ۵۳؛ كنزل العمّال، ج ۸، ص ۳۷.

۳- صحيح مسلم، ج ۲، ص ۱۰۹؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۲۲؛ سنن النسائى، ج ۱، ص ۲۴۷؛ السنن الكبرى (البيهقى)، ج ۱، ص ۴۳۸؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۳۰۶؛ السنن الكبرى، (النسائى)، ج ۱، ص ۴۶۶؛ المعجم الكبير، ج ۴، ص ۷۹؛ كنز العمّال، ج ۸، ص ۲۲۰.

ذلک لابدّ من کشفها(۱) ؛ اگر نپوشانیـدن پیشانی (حائل نشـدن بین پیشانی و زمین) واجب نبود، به آنها گفته می شد: پیشانی خود را با چیزی بپوشانید. چون پیامبر صلی الله علیه و آله این را نگفت پس باید پیشانی را نپوشانید.»

۳. هیچ یک از علمای اهل سنّت و فقهای سلف، سجده بر زمین و آنچه از زمین می روید را باطل نمی دانند، بلکه به اتّفاق آن را افضل می دانند. (۲) بنابر این سـجده بر زمین و آنچه از زمین می روید، هم در نزد فقهای شـیعه و هم نزد فقهای اهل سـنّت صحیح است. پس شیعه بر چیزی سجده می کند که همه سجده بر آن را صحیح می دانند.

۴. شکّی نیست که سجده بر زمین و خاک با مقام عبودیّت و پرستش، تواضع و خضوع در برابر خداوند سازگارتر است. هشام بن حکم از امام صادق علیه السـلام نقل کرده است: «سـجده بر زمین بهتر است؛ زیرا تواضع و خضوع در برابر خداونـد را بهتر جلوه می دهد.» (۳)بنابر این عمل شیعیان و پیشانی بر زمین ساییدن بهترین مظهر عبودیّت و پرستش خداوند متعال است.

۵. شـیعه سـجده بر تربت امام حسـین علیه السـلام را در صورتی که تربت آن حضـرت شـرایط محلّ سجده را داشته باشد- مثلًا پاک باشد- جایز می دانند. بعضـی از وهّابیون شایع کرده اند که شـیعیان شـرط صحّت نماز را سجده بر تربت امام حسین علیه السلام می دانند.

مؤلّف کتاب «تبدید الظلام» می نویسد: «شـیخ طوسـی در «مصـباح التهجّد» گفته است: سـجده بر تربت امام حسین علیه السلام هفت حجاب را می زدایـد و نماز کسـی که بر تربت حسـین علیه السـلام سـجده نکنـد قبول نمی افتد.»(۴) بـا مراجعه به کتاب «مصباح المتهجّد» دروغ بودن این نسبت روشن می شود.

۱- المجموع، ج ۳، ص ۴۸۳.

۲- تفسیر القرطبی، ج ۱، ص ۳۴۷؛ رسائل وفتاوی ابن تیمیّه، ج ۲۲، ص ۱۷۰.

۳- وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۶۰۸.

۴- تبدید الظلام، ص ۵۵.

۶. در روایات گوناگونی از طُرُق اهل سنّت وارد شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر خمره نماز می خواند. (۱)خمره به حصیر کوچکی به اندازه محلّ سجده از جنس شاخه خرما می گویند. (۲) عایشه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در هنگام نماز به من می فرمود: «ناولینی الخمره من المسجد (۳)؛ آن حصیری را که پیشانی بر آن می گذارم از مسجد برای من بیاور.»

بسیار واضح است که پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه می توانست بر روی فرش و پوست نماز بخواند و درخواست خمره اشعار دارد به اینکه بر هر چیزی نمی شود سجده کرد.

۱- صحیح البخاری، ج ۱، ص ۱۰۰؛ مسند أحمد، ج ۶، ص ۳۷۷؛ سنن الدارمی، ج ۱، ص ۳۱۹؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۲۸؛ سنن الترمذی، ج ۱، ص ۲۰۷؛ سنن النسائی، ج ۲، ص ۵۷؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج ۲، ص ۴۲۱؛ مجمع الزوائد، ج ۲، ص ۵۶- ۵۷.

۲- غریب الحدیث (ابن سلام)، ج ۱، ص ۲۷۷؛ الصحاح، ج ۲، ص ۴۸۴؛ النهایه (ابن الأثیر)، ج ۲، ص ۷۷؛ لسان العرب، ج ۳، ص ۲۰۵؛ مختار الصحاح، ص ۱۵۴؛ مجمع البحرین، ج ۱، ص ۷۰۱.

۳- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۶۸؛ مسند أحمد بن حنبل، ج ۶، ص ۴۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۰۷؛ سنن أبی داود السجستانی، ج ۱، ص ۶۵؛ سنن الترمذی، ج ۱، ص ۹۰؛ سنن النسائی، ج ۱، ص ۱۴۶؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج ۱، ص ۱۸۶؛ صحیح ابن حبّان، ج ۴، ص ۱۹۱.

۱۰. لعن و دشنام به صحابه

شبهه

در اعتراض به شیعیان، گفته می شود: چرا شما صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله را لعن (نفرین) و سبّ (دشنام) می نمایید؟ در حالی که صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله مورد احترام او بوده، آن حضرت از آنان با القاب و اوصاف ویژه ای تقدیر نموده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:

«لَعَنَ اللَّه مَن سَبّ أصحابی. (۱)»

«خداوند کسی را که اصحاب مرا دشنام دهد نفرین می کند.»

و نیز فرموده است:

«انّ النّاسَ یَکْثرون وأصحابی یَقِلّون فلا تَسُبُّوا أصحابی، فمَنْ سَبَّهم فَعَلیه لَعْنَه اللَّه (۲).»

«مردم زیاد می شوند و اصحاب من کم می شوند، پس اصحابم را دشنام ندهید، هر کسی آنان را دشنام دهد لعنت خداوند بر او باد.»

و در روایت دیگری فرموده است:

۱- مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۲۱؛ المعجم الأوسط، ج ۵، ص ۹۴؛ المعجم الکبیر، ج ۱۲، ص ۳۳۲؛ کنز العمّال، ج ۱۱، ص ۵۳؛ فیض القدیر، ج ۵، ص ۳۵۰.

۲- کنز العمّال، ج ۱۱، ص ۵۲۸.

«خداوند مرا به پیامبری برگزید و برای من اصحابی انتخاب نمود و از میان آنان وزرا و یاران و خویشانی برای من قرار داد؛ هر کسی به آنان دشنام دهد، لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر او باد.(۱)»

با توجّه به این احادیث شیعیان حقّ ندارند اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را لعن کنند، و دشنام به صحابه موجب کفر می گردد چنانکه لعن و نفرین آنها موجب فسق می شود (۲).

پاسخ شبهه

امّا لعن به صحابه

۱. اگر منظور این است که شیعیان همه اصحاب رسول اللّه صلی الله علیه و آله را لعن و سبّ می کنند، یقیناً این یک تهمت بزرگی به شیعیان است؛ زیرا علی علیه السلام یکی از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله است، ابوذر و مقداد و سلمان و عمّار و ... نیز از صحابه رسول اللّه صلی الله علیه و آله هستند و همه آنان از برگزیدگان مکتب اسلام و پیروان حقیقی پیامبر صلی الله علیه و آله و مورد احترام ویژه ای نزد شیعیان می باشند.

و اگر منظور این است که شیعیان بعضی از صحابه را لعن و سبّ می کنند، باید چند مطلب بررسی شود:

۱) آیا لعن و نفرین این اشخاص واقعیّت دارد؟

۲) در صورتی که واقعیّت دارد، چرا شیعیان آنان را نفرین می کنند؟

۳) آیا لعن این اشخاص موجب کفر می شود؟

۴) آیا شیعیان این اشخاص را سبّ می کنند ودشنام می دهند؟

۱- مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۶۳۲؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۷؛ المعجم الأوسط، ج ۱، ص ۱۴۴؛ المعجم الکبیر، ج ۱۷، ص ۱۴۰؛ کنز العمّال، ج ۱۱، ص ۵۲۸؛ الکامل ابن عدی، ج ۳، ص ۲۳۹؛ تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۲۲۴، اسد الغابه، ج ۳، ص ۲۴؛ البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۱۴۸.

۲- الصارم المسلول، ص ۵۷۵؛ إعانه الطالبین، ج ۴، ص ۳۳۳.

۵) آیا دشنام و سبّ این اشخاص موجب کفر می شود؟

۶) و از همه مهمتر، آیا حکمت لعن درقرآن و روایات دوری از زشتیها نیست؟

پاسخ همه این امور در ذیل جوابهای بعدی خواهد آمد.

۲. یقیناً القاب و اوصافی که پیامبر صلی الله علیه و آله برای صحابه نقل کرده است و نیز وعده های بهشتی که به آنان داده، درباره کسانی صادق است که تا واپسین لحظات عمر مرتکب عملی نشونـد که موجب سلب آن فضایل گردد، نه درباره کسانی که پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله به سفارش های آن حضرت بی توجّه بودند و منحرف شدند.

۳. لعن به صحابه نه موجب فسق می گردد و نه از گناهان محسوب می شود، زیرا کلمه «لعن» در صورتی که از طرف خداوند متعال صادر شود، به معنای طرد و دور ساختن شخص از رحمت الهی و گرفتار نمودن او به عذاب قیامت است، و در صورتی که از بندگان نسبت به همدیگر صادر شود، به معنای درخواست زیان برای شخص و نفرین اوست. (۱)خداوند متعال نخستین کسی است که در قرآن گروه های گوناگونی از بشر را لعن کرده است.(۲) در قرآن کریم می فرماید: «أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» (۳)، «لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُواْ مِن بَنِى إِسْرَائيلَ» (۴)، «إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ».(۵) و نیز در روایات پیامبر صلی الله علیه و آله بیش از سیصد مورد لعن وارد شده است (۶). و این دلیل بر این است که لعن به صورت کلّی ومطلق قابل مذمّت نیست.

۴. بعضی از صحابه توسّط خود پیامبر صلی الله علیه و آله لعن و نفرین شده اند؛ آنگاه که جیش اسامه آماده حرکت برای نبرد با کفّار بود و پیامبر صلی الله علیه و آله به همه اصحاب دستور پیوستن

۱- المفردات فی غریب القرآن، ص ۴۵۱.

۲- خداوند در قرآن ۳۷ بار لعن را با انتساب به خودش و یک بار با انتساب به مردم به کار برده است.

۳- هود/ ۱۸.

۴- المائده/ ۷۸.

۵- الأحزاب/ ۶۴.

۶- موسوعه أطراف الحدیث النبوی، ص ۵۹۴- ۶۰۶.

به جیش اسامه و حضور در اردوگاه لشکر اسلام را صادر کرده بود کسانی بودند که پس از دستور پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه ماندند و آن حضرت وقتی متوجّه نرفتن آنان شد فرمود:

«لَعَنَ اللّه مَنْ تَخَلّف عَنْ جیش اسامه. (۱)»

۵. چگونه شیعه را در نفرین و لعن به بعضی صحابه مذمّت می کنید، در حالی که شیعیان با استناد به مآخذ اهل سنّت معتقدند که بعضی از صحابه به علی و فاطمه علیهما السلام ظلم کردند و بذر تفرقه میان مسلمانان پاشیدند و به آرمانهای رسول اللّه صلی الله علیه و آله بی اعتنایی نمودند؛ طوری که حضرت زهرا علیها السلام نیز در نمازها آنان را لعن می کرد.

در اینجا مناسب است روایتی را که ابن قتیبه در کتاب «الإمامه والسیاسه» درباره وقایع پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده، مورد توجّه قرار دهیم.

ابن قتیبه دینوری می نویسد:

«فقال عمر لأبی بکر: انْطَلِق بنا إلی فاطِمَه، فأ نّا قَد أغْضَبْناها.

فَانطَلقا جمیعاً، فَاستَأذنا علی فاطمه، فَلَم تَأذَنِ لهما، فَأَتَیا عَلِیّاً، فَکلَّماه، فأدخلهما علیها. فلمّا قَعَدا عِنْدَها حَوَّلَتْ وَجْهَها إلی الحائِط، فَسَلّما علیها، فلم تَرُدَّ علیهما السلام.

فَتَکلَّم أبوبکر، فقال: یا حَبیبةَ رسول اللّه! واللّهِ إنَّ قَرابهَ رسُولِ اللّه احَبّ إلیّ من قَرابتی، وانّک لَاحبّ إلیّ مِن عایشَه ابْنَتی، ولَوَدَدْتُ یَومَ ماتَ أبُوک أ نّی مَتُّ ولا۔ أبقی بعده، أفتَرانی أعْرِفُکِ وأعرِفُ فضلکِ وشرفَک وامْنَعُکِ حقّکِ ومیراثِکِ من رسول اللّه، إلّاانّی سمعتُ أباک رسول اللّه صلی الله علیه و آله یقول: لا نُوَرِّث، ما تَرَکنا فهو صدقه.

۱- «خداوند لعنت کند کسانی را که به جیش اسامه نپیوستند.» شواهد التنزیل، ص ۳۳۸؛ شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۵۶.

فقالَتْ: أرأيتُكما إن حدّثتُكما حديثاً عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله تَعرفانه وتَعمَلان به؟

قالا: نعم.

فقالت: نشدتُكُما اللّهَ ألَم تَسْمَعا رسولَ اللّه صلی الله علیه و آله یقول: رضا فاطمه مِن رِضائی، وسَخَطُ فاطِمَه مِن سَخَطی، فَمَن أَحبَّ فاطمه ابنتی فَقَد أحبّنی، ومن أرضی فاطمه فَقَدأرضانی، ومن أسخَطَفاطمَه فقد أسخطنی؟

قالا: نعم، سمعَناه من رسول اللّه صلی الله علیه و آله.

قالَتْ: فإنّی اشهداللّه وملائکتَه أ نّکما أسخَطتُمانی وما أرضَیْتُمانی، ولئن لقَیتُ النبیّ لَاشْکُوَنّکُما إلیه.

فقال أبوبکر: أنا عائِذٌ باللّه تعالی من سخطِه وسخطِکِ یا فاطمه.

ثُمّ انتحب أبوبکر یَبْکی حتّی کادتْ نفسُه أن تزهَق، وهی تَقُول: واللّه لأدعُونّ اللّهَ علیک فی کلِّ صلاهٍ اصلّیها ....» (۱) «عمر به ابوبکر گفت: بیا با هم به نزد فاطمه رویم، زیرا ما او را خشمگین کردیم.

عمر و ابوبکر به نزد فاطمه رفتند و اجازه ورود خواستند. فاطمه به آنها اجازه نداد. به نزد علی آمده، با او در این زمینه صحبت کردند (تا فاطمه را راضی کند).

علی آنها را نزد فاطمه برد. وقتی وارد خانه شد، روبه روی فاطمه نشستند، فاطمه صورتش را به سمت دیوار کرد.

ابوبکر و عمر به فاطمه سلام کردند، ولی فاطمه جواب سلام آنها را نداد.

ابوبکر به فاطمه گفت: حبیبه رسول اللّه! به خدا سوگند نزدیکان رسول خدا صلی الله علیه و آله در نزد من از نزدیکان خودم محبوب تر هستند، و تو در نزد من از عایشه دخترم نیز محبوب تری.

روزی که پدرت از دنیا رفت، آرزو کردم من هم بمیرم و پس از او باقی نمانم. آیا تو بر این باوری که من فضل وشرف تو را می دانم ولی حقّ تو را از تو و میراث تو از

۱- الإمامه والسیاسه ابن قتیبه، ج ۱، ص ۲۰.

رسول خدا صلی الله علیه و آله را باز می دارم؟ ولی من از پدرت رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله شنیدم می فرماید: آنچه را ما واگذاریم ارث نیست، بلکه صدقه است.

فاطمه فرمود: آیا باور کنم که اگر حدیثی را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کنم آن را شناخته و بدان عمل می کنید؟

ابوبکر و عمر گفتند: آری.

فاطمه فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله نشنیدید که فرمود:

خشنودی فاطمه خشنودی من، و ناراحتی او ناراحتی من است؟ پس هر کس فاطمه را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس او را خشنود کند مرا خشنود کرده است، و هر کسی فاطمه را اذیّت و ناراحت کند من را اذیّت و ناراحت کرده است؟

ابوبکر و عمر گفتند: آری شنیده ایم.

فاطمه فرمود: خداوند و ملائکه اش را گواه می گیرم که شما مرا اذیت و ناراحت کردید و خشنودم ننمودید و هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله را ملاقات نمایم، از شما دو نفر به او شکایت خواهم نمود.

ابوبکر پس از شنیدن این سخنان گفت: ای فاطمه من از اذیّت کردن رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله و شما به خدا پناه می برم.

سپس ابوبکر آنقدر گریه کرد که نزدیک بود نفسش بند آید. و این در حالی بود که فاطمه فرمود: به خدا سوگند! در هرنمازی که بخوانم شما را نفرین خواهم نمود.»

شیعیان به پیروی از خداوند متعال و تبعیّت پیامبر صلی الله علیه و آله و دخترش فاطمه علیها السلام که دارای ملکه عصمت هستند، کسانی را که از رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله پیروی نکرده، او را اذیّت کردند، نفرین نموده و می گویند: «اللّهمّ العن مَنْ ظَلَم مُحَمّداً وآل محمّد»، زیرا در قرآن کریم می فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَهِ» (۱) «کسانی که پیامبر صلی الله علیه و آله را اذیّت می کنند، خداوند آنها در دنیا و آخرت نفرین می کند.»

آیـا اذیّت و آزار فـاطمه اذیّت و آزار پیـامبر صـلی الله علیه و آله نیست؟ و آیـا اذیّت بالاتر از اینکه به خانه فاطمه علیها السـلام هجوم بردند و او را تهدید به آتش زدن کردند؟! (۲) آیا اذیّت و آزار علی علیه السلام اذیّت و آزار پیامبر صلی الله علیه و آله نیست؟ و آیا اذیّت بالاتر از این که علی علیه السـلام را برای بیعت گرفتن تهدیـد به قتل کردنـد؟! ۶(۳). پیامبر صلی الله علیه و آله در مواردی بعضـی از صـحابه-ماننـد حکم بن أبی العاص- را لعن کرده انـد (۴) و شـجره ملعونه در آیه ۶۰ سوره إسراء، تفسـیر به حکم بن أبی العاص و فرزنـدان او شـده است. (۵) و نیز خود صـحابه بعضـی افراد را لعن کرده انـد،ماننـد علی علیه السلام که عبداللَّه بن زبیر را در روز قتل عثمان لعن کرد (۶)، و عمر بن الخطّاب که خالد بن ولید را به جهت کشتن مالک بن نویره مورد لعن قرار داد (۷)و نیز عبداللَّه بن عمر که فرزند خود را لعن نمود. (۸) و همه این امور گواه بر جواز لعن است.

و شاید حکمت لعن در قرآن و روایات این باشد که لعن در حقیقت بیزاری از

۱- الأحزاب/ ۵۷.

۲- الإمامه والسیاسه، ج ۱، ص ۱۹.

۳- همان، ص ۲۰.

۴- مستدرک الصحیحین، ج ۴، ص ۴۸۱؛ الصواعق المحرقه، ج ۲، ص ۵۲۸؛ کنزالعمال، ج ۱۱، ص ۳۵۷.

۵- فتح القدیر، ج ۳، ص ۲۴۰؛ الدرّ المنثور، ج ۴، ص ۱۹۱؛ تفسیر روح المعانی، ج ۱۵، ص ۱۰۷.

۶- مروج الذهب، ج ۲، ص ۵۴.

۷- تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۴۱؛ شرح نهج البلاغه، ج ۲۰ ص ۱۷-/ ۱۸.

۸- جامع بیان العلم وفضله، ج ۱۶، ص ۴۱۴.

بدیهاست و انسان با تکرار لعن دوری از زشتیها را به خود تلقین می کند.

و امّا سبّ و دشنام به صحابه

۱. در مورد ناسزا گویی به صحابه توسّط شیعیان، می گوییم: این تهمتی بیش نیست. شما با مراجعه به کتابهای شیعه درمی یابید که مکرّراً از عمر و ابوبکر و عثمان نام برده شده است، ولی اثری از دشنام به آنان نیست.

۲. دشنام به اشخاص زمانی موجب کفر می گردد که برگشت به دشنامِ خداوند متعال کند.

یقیناً دشنام به پیامبر صلی الله علیه و آله دشنام به خداوند است و دشنام به علی علیه السلام نیز دشنام به پیامبر صلی الله علیه و آله. پس دشنام به علی علیه السلام دشنام به خداوند است و موجب کفر می گردد.

و دلیل بر این مطلب روایتی است که با سندهای معتبر از امّ سلمه روایت شده است که او گفت:

«فإنّی سمعت رسول اللَّه صلی الله علیه و آله یقول: من سَبَّ علیّاً فقد سَبَّنی، ومن سبَّنی فقد سَبَّ اللَّه تعالی. (۱)»

«از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرماید: هر کسی که علی علیه السلام را دشنام دهد مرا دشنام داده است و هر کسی که مرا دشنام دهد خداوند را دشنام داده است.»

و نیز روایت شده است:

عن عبداللَّه بن عبّاس وکان سعید بن جبیر یَقُوده، فمَرَّ علی صُفَه زمزم، فإذاً قوم من أهل الشام یشتمون علیّاً علیه السلام. فقال سعید بن جبیر: رُدَّنی إِلَیهم، فَوَقَفَ علیهم، فقال: أیُّکم السابّ للَّه عزّوجلّ؟

فقالوا: سبحانَ اللَّه! ما فینا أحدٌ سَبّ اللَّه.

۱- مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۱؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۰؛ السنن الکبری (النسائی)، ج ۵، ص ۱۳۳؛ خصائص أمیر المؤمنین (النسائی)، ص ۹۹؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۶۰۸؛ کنز العمّال، ج ۱۱، ص ۵۷۳ و ۶۰۲؛ فیض القدیر، ج ۶، ص ۱۹۰؛ البدایه والنهایه، ج ۷، ص ۳۹۱؛ فضائل الصحابه، ج ۲، ص ۵۹۴؛ تاریخ دمشق، ج ۳۰، ص ۱۷۹؛ الصواعق المحرقه، ج ۲، ص ۳۶۰.

قال: فأيّكم السابُّ لرسول اللَّه صلی الله علیه و آله؟

قالوا: سبحان اللَّه ما فينا أحدٌ سبّ رسول اللَّه صلی الله علیه و آله؟

قال: فأيّكم السابّ لعليّ بن ابيطالب؟

قالوا: أَمَّا هذا فَقَد كان.

قال: فَاشْهَد عَلى رسولِ اللَّه صلی الله علیه و آله سَمعتُه باذناى ووَعاه قلبى، يقول لعليّ بن أبيطالب: يا عليّ! مَن سبّك فقد سَبَّنى ومن سبَّنى فقد سبَّ اللَّه ومن سبَّ اللَّه أَكبَّه اللَّه على مِنْخَريَه فى النار. (۱)»

«عبداللَّه بن عبّاس به همراه سعيد بن جبير از كنار زمزم مى گذشتند كه به گروهى از مردم شام برخورد كردند كه على عليه السلام را دشنام مى دادند.

سعيد بن جبير به عبداللَّه بن عبّاس گفت: پاسخ آنها را به من واگذار.

سعيد بن جبير نزد آنها رفت و گفت: چه كسى از شما جرأت ناسزاگويى به خداوند را دارد؟

گفتند: سبحان اللَّه! در ميان ما هيچ كسى نيست كه خداوند را دشنام داده باشد.

سعيد بن جبير گفت: چه كسى از شما جرأت ناسزاگويى به پيامبر صلی الله علیه و آله را دارد؟

گفتند: سبحان اللَّه! هيچ كس در ميان ما رسول خدا صلی الله علیه و آله را دشنام نداده است.

سعيد بن جبير گفت: چه كسى از شما به على بن ابيطالب ناسزا مى گويد؟

گفتند: ناسزا به على را انجام داده ايم.

سعيد بن جبير گفت: در نزد رسول اللَّه صلی الله علیه و آله حاضر بودم، گوشهاى من از ايشان شنيد و قلب من آن را ضبط نمود كه به على بن ابيطالب عليه السلام فرمود: اى على! هر كسى كه تو را دشنام دهد، مرا دشنام داده است و هر كسى كه مرا دشنام دهد، خدا را دشنام داده و هر كسى كه خدا را دشنام دهد، پروردگار او را به صورت واژگون در آتش جهنم مى اندازد.»

۱- ينابيع المودّه، ج ۲، ص ۲۷۸؛ جواهر المطالب، ج ۱، ص ۶۵، المناقب الخوارزمى، ص ۱۳۷.

از این رو دشنام به علی علیه السلام به طور قطع موجب کفر است و فقهای اهل سنّت نیز به اجماع دشنام دهنده به خداوند و پیامبرش را کافر و مرتد دانسته، قتل او را واجب می دانند(۱) . اکنون این پرسش از اهل سنّت و اندیشمندان آنان مطرح می شود که چرا از کافر دانستن معاویه امتناع می ورزید و بلکه او را تمجید می کنید، در حالی که او دشنام بر علی صلی الله علیه و آله را بر منبرها و در خطبه های جمعه لازم گردانید؟ چرا مسلمانان مدینه و سایر شهرهای اسلامی در برابر معاویه قیام نکرده او را به قتل نرسانیدند؟ مگر به فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله دشنام به علی علیه السلام دشنام به پیامبر صلی الله علیه و آله و دشنام به پیامبر صلی الله علیه و آله دشنام به خدا نبود؟

با این وجود ابن تیمیّه که چشمان خود را بر روی احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله بسته و با دلی آکنده از بغض نسبت به علی علیه السلام و خاندان او قلم فرسایی نموده و سخن می گوید، در کتاب «منهاج السنّه» می نویسد:

«ومن سبّ ابابکر وعمر وعثمان فهو أعظم إثماً ممّن سبّ عليّاً.(۲) »

«گناه کسی که به ابوبکر و عمر و عثمان ناسزا بگوید، بیشتر از گناه کسی است که علی را دشنام دهد؟!.»

علیها السلام. در پاسخ از روایت: صلی الله علیه و سلم مَنْ صدق الله العظیم بَّ أصْح الحمد لله تمهید ی فَعَليه لعنةُ اللَّه والملائکه رحمهما الله می گوییم:

اوّلًا: شیعیان به هیچ یک از صحابه دشنام نداده اند، و بلکه دشنام به هیچ انسانی گرچه کافر و مشرک باشد را جایز نمی دانند؛ زیرا خداوند متعال می فرماید:

«لَاتَسُبُّواْ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ» (۳) «کسانی که مشرک هستند و غیر خدا را می خوانند (و عبادت می کنند) مورد سبّ وناسزا قرار ندهید.»

۱- المحلّی، ج ۱۱، ص ۴۱۰ و ۴۱۵؛ أحکام القرآن للجصّاص، ج ۳، ص ۸۵.

۲- منهاج السنّه، ج ۴، ص ۴۶۸.

۳- الأنعام/ ۱۰۸.

بنابر این ناسزاگویی شیعیان به صحابه، تهمتی است که دشمنان اسلام برای ایجاد شکاف میان مسلمانان ترویج کرده اند.

ثانیاً: بعید نیست که مراد رسول اللَّه صلی الله علیه و آله این باشد که اگر کسی همه صحابه را دشنام دهد ملعون است.

ثالثاً: خوب است اهل سنّت همین حساسیّت را نسبت به بعضی از رهبران مذهبی خویش اعمال کنند؛ مثل ابن تیمیّه که تمام کتاب «منهاج السنّه» او را فحش و ناسزاگویی به بزرگان شیعه و مسلمان پر کرده است.

۴. چگونه ناسزاگویی به اشخاص عادی- غیر از رسول اللَّه صلی الله علیه و آله یا کسی که دشنام به او، دشنام به رسول اللَّه صلی الله علیه و آله می شود- موجب کفر است، در حالی که اگر چنین باشد باید شما ابوبکر را نیز کافر بدانید. احمد بن حنبل و دیگران در کتابهای روایی و تفسیری واقعه ای را نقل می کند که ثابت می کند ابوبکر به مسلمانی فحش داده است. او می نویسد:

«سعید بن أبی سعید عن أبی هریره: انّ رَجُلًا شَتَم أبابکر، والنبیّ جالسٌ، فجعل النبیّ یتبسّم، فلمّا أکثر ردّ علیه بعض قوله، فغضب النبیّ صلی الله علیه و آله وقام، فلحقه أبوبکر، فقال: یا رسول اللَّه! کان یَشْتِمُنی وأنتَ جالس، فلمَّا رَدَدْتُ عَلیه بعضَ قوله غَضبْتَ وقُمتَ؟! (۱)»

«مردی به ابوبکر دشنام داد. پیامبر صلی الله علیه و آله نیز نشسته بود و پس از شنیدن دشنام آن مرد، تبسّم کرد. وقتی دشنام آن مرد زیاد شد، ابوبکر بعضی از دشنامهای او را به خود او برگردانید، پیامبر صلی الله علیه و آله ناراحت شد و حرکت کرد. ابوبکر نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و گفت: یا رسول اللَّه! آن مرد به من دشنام داد در حالی که شما نشسته بودید، همین که من پاسخش را دادم و بعضی از دشنامهای او را به او برگرداندم، ناراحت شدید و حرکت کردید؟!»

۱- مسند أحمد بن حنبل، ج ۲، ص ۴۳۶؛ السنن الکبری البیهقی، ج ۱۰، ص ۲۳۶؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۸۹؛ مسند الشهاب ابن سلامه، ج ۲، ص ۳۰؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۲۹؛ الدرّ المنثور، ج ۶، ص ۱۱.

اگر دشنام به افراد عادی موجب کفر است، چرا پیامبر این دو را نهی نکرد، بلکه به حرف اوّلی تبسّم کرد و چون توقّع از ابوبکر نبود، پیامبر ناراحت شد و از مجلس بیرون رفت؟

اگر سبّ به صحابه موجب کفر بود، باید رسول اللّه صلی الله علیه و آله مردی را که به ابوبکر سبّ کرد کافر می شمرد، و اگر آن مرد از صحابه بود باید ابوبکر را هم کافر می دانست.

۵. شخصی در زمان خلافت ابوبکر به او ناسزا گفت: ابوبرزه اسلمی گفت: این شخص را به من واگذار تا گردن او را با شمشیر بزنم.

ابوبکر گفت: «لیس هذا الّا لمن شتم النبی صلی الله علیه و آله (۱)؛ بنشین، فقط ناسزای به پیامبر صلی الله علیه و آله موجب جواز کشتن گوینده آن است.»

ظاهراً مرادش این است که اگر کسی به پیامبر صلی الله علیه و آله دشنام دهد، مرتد می شود و باید به قتل برسد. ولی دشنام به اشخاص دیگر موجب کفر نخواهد شد.

در مجموع شایسته است برادران اهل سنّت میان لعن و سب تفکیک کنند و متوجّه توطئه دشمنان اسلام برای ایجاد تفرقه میان مسلمانان باشند.

۱- مستدرک الصحیحین، ج ۴، ص ۳۵۴ و ۳۵۵.

۱۱. دیدگاه شیعه درباره عایشه و حفصه

شبهه

یکی از پرسشهایی که اهل سنّت در اعتراض به مذهب شیعه مطرح می کنند، این است که چرا شیعیان به عایشه و حفصه، همسران پیامبر صلی الله علیه و آله بی احترامی می کنند، به آنان سبّ و ناسزا می گویند، آنان را لعن و نفرین می کنند؟ در حالی که عایشه و حفصه از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و مورد احترام آن حضرت بوده اند، بخصوص عایشه حافظ هزاران حدیث نبوی و محبوب پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است و مسلمانان او را «امّ المؤمنین» می خوانند!

پاسخ شبهه

۱. ناسزاگویی به عایشه و حفصه در محافل شیعی دروغ است، در حقیقت ترویج این مطلب و منسوب نمودن آن به شیعیان، توطئه دشمنان اسلام برای ایجاد تفرقه میان مسلمانان است.

و امّا لعن به عایشه و حفصه طبق ادلّه ای که در شبهه قبلی گذشت و ادلّه ای که خواهد آمد، قابل مذمّت نیست. البتّه شیعیان لعن آن دو را افضل اعمال نمی دانند، هر چند بعضی از متعصّبین اهل سنّت چنین مطلبی را به شیعیان نسبت داده اند.(۱)

۱- مؤلّف کتاب «تبدید الظلام» نوشته است: «شیعیان معتقدند نفرین صحابه و همسران پیامبر صلی الله علیه و آله از بزرگترین اعمال برای نزدیکی به خداوند است»؛ تبدید الظلام، ص ۴۹۶.

احترام به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله از سوی شیعیان بیشتر از اهل سنّت است.

خدیجه، سوده، امّ سلمه، زینب دختر خزیمه بن حارث، امّ حبیبه و ماریه قبطیه همگی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و مورد احترام شیعیان می باشند. احترام به آنان موجب شده که هرگاه به قبرستان بقیع می روند، قبر آنان را زیارت کنند و برای آنان طلب مغفرت نمایند و هرگاه به قبرستان معلاه می روند، یادآور فداکاریهای خدیجه شده، به او عشق بورزند و به پاس زحمات او قبرش را زیارت کنند و او را افضل همسران پیامبر صلی الله علیه و آله بدانند، و وقتی به مشربه امّ ابراهیم می روند، یادآور بزرگواری ماریه قبطیه شوند.

۲. اعتقاد شیعه در باره عایشه و حفصه این است که نزد خداوند و رسولش دارای منزلت و احترام نیستند، بلکه خداوند متعال با لحنی تهدیدآمیز آنان را مذمّت و سرزنش کرده و به خاطر فاش نمودن اسرار پیامبر صلی الله علیه و آله گناهکار دانسته است.

خداوند در قرآن کریم می فرماید:

«إِنْ تَتُوبَآ إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ» (۱) «اگر شما (دو زن) به خدا باز گردید و توبه کنید [بهتر است]، زیرا دلهای شما به گناه آلوده شده است. و اگر بر ضدّ پیامبر همپشتی کنید، همانا خداوند یاور اوست و جبرئیل و شایستگان از مؤمنان و فرشتگان پشتیبان او هستند.»

در این آیه، خداوند متعال دو تن از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را نکوهش نموده و گناهکار می داند.

و در آیه ای دیگر از آیات همین سوره و ادامه نکوهش آن دو زن می فرماید:

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا

۱- التحریم/ ۴.

النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ» (۱) «خداوند برای کسانی که کافر شدند، مثال زده است به زن نوح و زن لوط که زیر فرمان دو بنده شایسته ما بودند و آن دو خیانت کردند و ارتباط با این دو (پیامبر) سودی به حالشان (در برابر عذاب الهی) نداشت و گفته شد: به همراه دیگران وارد آتش شوید.»

در این آیه خداوند متعال عملِ آن دو زنِ پیامبر صلی الله علیه و آله را از سنخ عمل همسر نوح علیه السلام و همسر لوط علیه السلام شمرده است که اسرار حضرت نوح و لوط را فاش ساخته و برای کفّار جاسوسی می کردند.

این دو آیه شریفه در باره عایشه و حفصه نازل شده است.

این آیات حکایت از این دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله اسرار مهمّی را به حفصه و عایشه گفته و آنان آن اسرار را فاش کرده اند.

زمخشری در تفسیر آیه اوّل می گوید: «کلمه (إن تتوبا) خطاب به حفصه و عایشه است که به روش کنایه ذکر شده تا در سرزنش آنان رساتر باشد(۲) .

قرطبی می گوید:

«إن تتوبا إلی اللَّه یعنی حفصه وعائشه» (۳) «مراد از دو زنی که توبه کنند حفصه و عایشه است.»

همچنین شوکانی، بغوی، بیضاوی، جلال الدین محلّی، جلال الدین سیوطی، واحدی، ابوالسعود و ثعالبی در تفسیر این آیه شریفه کلمه «إن تتوبا» را خطاب به عایشه و حفصه دانسته اند. (۴)و روایتی از ابن عبّاس در بسیاری از کتابهای حدیثی و تفسیری اهلِ سنّت نقل

۱- التحریم/ ۱۰.
۲- الکشّاف، ج ۴، ص ۵۶۶.
۳- تفسیر القرطبی، ج ۱۸، ص ۱۸۸
۴- فتح القدیر، ج ۵، ص ۲۵۱؛ تفسیر البغوی، ص ۱۶۵؛ تفسیر البیضاوی، ج ۲، ص ۵۰۵؛ تفسیر الجلالین، ص ۷۵۲؛ الوجیز، ص ۱۱۱۲؛ تفسیر أبی السعود، ج ۸، ص ۲۶۷؛ تفسیر الثعالبی، ج ۵، ص ۴۵۱.

شده است که تأیید می کند مراد از آن دو زن در آیه شریفه، عایشه و حفصه می باشد.

آن روایت چنین است:

«ابن عبـاس گفته است: همواره در پی آن بودم تـا از آن دو زنی که در آیه شـریفه به آنان اشاره شـده، از عمر بپرسم؛ تا آنکه عمر به حجّ رفت و من نیز به همراه او به حجّ رفتم، در وسط راه به گوشه ای رفت تا وضو بگیرد، من نیز مشک آب را برداشته با او همراه شدم، آب روی دست او ریختم و او وضو گرفت. آنگاه پرسـیدم: آن دو زن چه کسانی هسـتند؟ عمر گفت: شگفتا از ابن عبّاس- گویا از پرسش ابن عبّاس ناراحت شده بود-؛ و سپس گفت: آن دو حفصه و عایشه هستند.(۱) »

و نیز زمخشری در تفسیر آیه دوم می گوید:

«وفی طِیِّ هـذین التمثیلَین تَعریضٌ بامَّیِ المؤمنین المذکورتین فی السوره، و ما فرط منهما من التظاهر علی رسول اللّه بما کرهه، وتَحـذیرٌ لهمـا علی أغْلَظ وجهٍ وأشـدّ، لما فی التمثیل من ذکر الکفر، والتعریض بحفصه أرجـح، لأنّ امرأهَ لُوط افْشَت علیه، کما افشت حفصه علی رسول اللّه. (۲)»

«این دو مثـال اشـاره دارنـد به عایشه و حفصه که در اول سوره نیز ذکر شـد. و نیز اشاره دارنـد به اشـتباه آن دو در همکاری بر انجام آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله از انجام آن ناراحت می شد.

و در حقیقت اخطـاری است به آنـان با شدیـدترین لحن و غلیظترین صورت؛ زیرا در مثال سـخن از کفر به میان آمـده است. و مناسب تر آن است که اشاره به حفصه باشد؛ زیرا همسـر لوط اسـرار او را فاش نمود همانطور که حفصه اسـرار پیامبر صلی الله علیه و آله را فاش کرد.»

با توجّه به آنچه در این آیه شـریفه در باره عایشه و حفصه وارد شده است، ثابت می شود آن دو گناهکار و فاش کننده اسـرار پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و خداوند متعال با لحنی شدید آنان را سرزنش کرده و به زنان نوح و لوط تشبیه نموده است. با این وجود نه تنها در نزد خداوند منزلت و مقام ویژه ای ندارند، بلکه نسبت به سایر همسران

۱- صحیح البخاری، ج ۳، ص ۱۰۳ و ج ۶، ص ۱۴۸؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۹۲؛ مسند أحمد بن حنبل، ج ۱، ص ۳۳.

۲- الکشّاف، ج ۴، ص ۱۳۱.

پیامبر صلی الله علیه و آله دارای هیچ گونه احترامی نیستند. پس بی توجّهی شیعیان به آن دو بدون علّت نیست.

۳. در خصوص عایشه یکی از عللی که موجب شد شیعیان به او ارج ننهند و بلکه همواره او را مورد سرزنش قرار دهند، این است که با فرمایش خداوند متعال «وَقَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ»(۱) مخالفت نموده، طلحه و زبیر را به بیعت شکنی با ولیّ امر و امام زمان خود علی علیه السلام ترغیب نمود و تعدادی از منافقان را جمع کرد و در جنگ جمل با علی علیه السلام جنگید؛ و جنگ با علی علیه السلام جنگ با پیامبر صلی الله علیه و آله است، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام فرموده است: «أنا حرب لمن حاربکم، وسلم لمن سالمکم»(۲) . چگونه انتظار دارید شیعه برای کسی که به جنگ با رسول اللّه صلی الله علیه و آله برخاسته است، ارزش و احترام قائل باشد؟!

عایشه با اقدام به این عمل زشت مورد بی توجّهی سایر همسران پیامبر صلی الله علیه و آله نیز قرار گرفت. امّ سلمه سوگند یاد کرد که تا ابد با عایشه سخن نگوید.

بیهقی در کتاب «المحاسن» می گوید: «از عایشه روایت شده است که پس از جنگ جمل به دیدار امّ سلمه رفت. امّ سلمه سوگند یاد کرده بود که تا ابد با عایشه سخن نگوید، زیرا به جنگ با علی بن ابیطالب رفته بود.

وقتی عایشه به نزد امّ سلمه رفت، گفت: سلام بر تو ای امّ المؤمنین.

امّ سلمه گفت: مگر تو را از جنگ با علی نهی نکردم؟! مگر به تو نگفتم نرو؟!

عایشه گفت: اکنون از خداوند طلب بخشش می کنم و توبه می نمایم، با من هم سخن شو.

امّ سلمه گفت: آیا نگفتم به جنگ با علی نرو؟! آیا تو را از این کار نهی نکردم؟!

(امّ سلمه تا هنگام مرگ با عایشه سخن نگفت).

۱- احزاب/ ۳۲.

۲- مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۹؛ مسند أحمد بن حنبل، ج ۳، ص ۴۴۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۹؛ کنزالعمّال، ج ۱۲، ص ۹۷؛ المعجم الکبیر الطبرانی، ج ۳، ص ۴۰.

و عایشه گریه کنان از نزد امّ سلمه بیرون رفت و با خود می گفت: تأسّف می خورم بر اشتباهی که انجام دادم. (۱)»

می بینید که امّ سلمه قسم می خورد با عایشه تا ابد سخن نگوید و عذر خواهی عایشه و اظهار توبه اش نیز نزد امّ سلمه پذیرفته نشد.

شیعیان نیز عذرخواهی و توبه عایشه را اصلاح کننده شخصیّت عایشه نمی دانند و همواره او را سرزنش نموده، مذمّت می کنند؛ زیرا جنگ جمل سرنوشت حکومت اسلامی را تغییر داد و مسلمانان را به گروههای مختلف تقسیم نمود و در حقیقت نخستین جنگ میان خود مسلمانان بود. با این وجود چگونه می شود عایشه را امّ المؤمنین خطاب کرد، در حالی که با بهترین فرزندان خود جنگید؟

۴. و در خصوص حفصه، پدرش عمر بن خطّاب اعتراف می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله حفصه را دوست نداشت.

در «صحیح مسلم» از عمر بن خطّاب نقل می کند که خطاب به دخترش حفصه گفت:

«واللَّه لقد علمت انّ رسول اللَّه صلی الله علیه و آله لا یحبّک، ولو لا أنا لطلّقک.(۲) »

«به خدا سوگند یقین دارم رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را دوست ندارد و اگر به خاطر من نبود، تو را طلاق می داد.»

با توجّه به اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله حفصه را دوست نداشت و در فاش نمودن اسرار پیامبر صلی الله علیه و آله همکار عایشه بود، بر چه اساسی شیعیان را بر سرزنش کردن او مذمّت می کنید؟

۱- المحاسن البیهقی، ج ۱، ص ۱۴۵- ۱۴۹.

۲- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۸۸.

۱۲. توسّل به اولیای الهی

شبهه

یکی دیگر از مسائلی که محور شبهه افکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان قرار گرفته، مسأله توسّل به اولیای الهی است.

بی شک مسأله توسّل از مسائلی است که در میان خدا پرستان و مسلمانان جهان و به خصوص در میان شیعیان رواج داشته است. در واقع همه انسانهای موحّد و پیروان ادیان و مذاهب به نوعی توسّل را پذیرفته اند. ولی در کیفیّت توسّل و آنچه وسیله قرار می گیرد، اختلاف است. و منشأ این اختلاف در میان مسلمانان چیزی جز تبلیغات مسموم و آموزه های غلط و نظریّات دور از واقع سردمداران مسلک وهّابیّت نیست، به گونه ای که آنان بعضی از انواع توسّل را که در میان شیعیان رواج دارد، کفر و شرک دانسته اند و بر همین اساس سایر مسلمانان را بر ضدّ شیعیان تحریک نموده، به خصوص در موسم حج و عمره با هدف ایجاد تفرقه و بدبینی نسبت به مذهب شیعه مسئله توسّل را مطرح کرده، شیعیان را متّهم به کفر و شرک می کنند.

آنان در تبلیغات خویش ادّعا می کنند: توسّل به پیامبر صلی الله علیه و آله و سایر اولیا پس از مرگ آنان، با آموزه های دین اسلام مخالفت دارد و بدعت است وبدعت حرام است.

این گونه تبلیغات ریشه در عقاید و آیین وهابیّت دارد که اشخاصی مانند ابن تیمیّه و بن باز، سالها آن را ترویج نموده و اسباب انحراف بعضی از مسلمانان را

ایجاد نموده اند. در اینجا شایسته است بعضی از سخنان آن دو را در باب توسّل ذکر کنیم تا اصل شبهه از زبان و قلم خودشان توضیح داده شود.

ابن تیمیّه می گوید:

«لفظ التوسّل قد یراد به ثلاثه امور. یراد به أمران متّفق علیهما بین المسلمین:

أحدهما: هو أصل الإیمان والإسلام، وهو التّوسل بالإیمان به وبطاعته.

والثانی: دعاؤه وشفاعته وهذا أیضاً نافع یتوسّل به من دعا له وشفع فیه باتّفاق المسلمین. (۱)»

«از کلمه توسّل سه معنا ممکن است اراده شود. دو معنای آن به اتّفاق تمام مسلمانان صحیح است:

۱. معنایی که اصل ایمان و اسلام است و آن عبارت است از توسّل با ایمان به پیامبر و اطاعت از او.

۲. دعا و شفاعت پیامبر. و این نیز مفید است؛ زیرا کسی که پیامبر برای او دعا کند و درباره او شفاعت کند، به پیامبر توسّل کرده است و به اتّفاق همه مسلمانان مفید است.»

و سپس معنای سوم توسّل را، توسّل به ذات پیامبر صلی الله علیه و آله و واسطه قرار دادن آن حضرت و سایر اولیا معرّفی کرده و می گوید:

«ومنهم من یتأوّل قوله تعالی: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُواْ أَنفُسَهُمْ جَآءُوکَ فَاسْتَغْفَرُواْ اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُواْ اللَّهَ تَوَّابًا رَّحِیمًا» ویقولون: إذا طلبنا منه الاستغفار بعد موته کنّا بمنزله الّذین طلبوا به الاستغفار من الصحابه. ویخالفون بذلک إجماع الصحابه والتابعین لهم بإحسان وسائر المسلمین، فإنّ أحداً منهم لم یطلب من النبیّ صلی الله علیه و آله بعد موته أن یشفع له ولا سأله شیئاً ولا ذکر ذلک أحدٌ من أئمّه المسلمین فی کتبهم. فهذه الأنواع من

۱- مجموع الفتاوی، ج ۱، ص ۱۵۳.

خطاب الملائکه والأنبیاء والصالحین بعد موتهم عند قبورهم وفی مغیبهم وخطاب تماثیلهم هو من أعظم أنواع الشرک الموجود. (۱)»

«و بعضی در تفسیر آیه شریفه «وَلو أنّهم إذ ظلموا ...» گفته اند: هر گاه ما پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله از او طلب استغفار نماییم، به منزله صحابه آن حضرت هستیم که در حال زنده بودن آن حضرت از او طلب استغفار می نمودند. اینها با این سخن به مخالفت با اجماع صحابه و تابعین و سایر مسلمانان برخاسته اند؛ زیرا هیچ یک از صحابه و تابعین پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله طلب شفاعت از او نکرده، چیزی از او درخواست ننمودند. و هیچ یک از پیشوایان مسلمین نیز آن را در کتابهای خویش ذکر نکرده اند. لذا این گونه خطاب به ملائکه و پیامبران و صالحان پس از مرگ آنها و در کنار قبر آنان از بزرگترین انواع شرک به خداوند متعال است.»

و در جایی دیگر می گوید:

«فلفظ التوسّل یراد به ثلاثه معان:

أحدها: التوسّل بطاعته. فهذا فرض لا یتمّ الإیمان إلّابه.

والثانی: التوسّل بدعائه وشفاعته. وهذا کان فی حیاته ویکون یوم القیامه یتوسّلون بشفاعته.

الثالث: التوسّل بمعنی الإقسام علی اللَّه بذاته والسؤال بذاته. فهذا هو الّذی لم تکن الصحابه یفعلونه فی الاستقاء ونحوه، ولا فی حیاته، ولا بعد مماته، ولا عند قبره ولا یعرف هذا فی شی ء من الأدعیه المشهوره بینهم، وإنّما ینقل من ذلک فی أحادیث ضعیفه مرفوعه وموقوفه أو عمن لیس قوله حجّه. (۲)»

«از کلمه توسّل سه معنا ممکن است اراده شود:

۱. توسّل به اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله. اینگونه توسّل واجب است، زیرا ایمان جز با آن کامل نمی شود.

۱- همان، ص ۱۵۹.

۲- همان، ص ۲۰۲.

۲. توسّل به دعا و شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله. و اینگونه توسّل در هنگام زنده بودن پیامبر صلی الله علیه و آله وجود داشته و در قیامت نیز به شفاعت او متوسّل می شوند.

۳. توسّل به معنای قسم دادن خداوند را به ذات پیامبر صلی الله علیه و آله و درخواست حاجت از خداوند با واسطه قرار دادن شخص پیامبر صلی الله علیه و آله. و این همان چیزی است که صحابه رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حیات ایشان، پس از رحلت او و در کنار قبر آن حضرت انجام نداده اند، و در هیچ دعای مشهوری نیز وارد نشده است، بلکه فقط یا در احادیث ضعیف و یا توسّط کسانی که سخنشان حجّت نیست نقل شده است.»

و بن باز می گوید:

«توسّل به صلحا دو قسم است:

قسم اوّل: توسّل به دعای آنها. و این اشکالی ندارد، زیرا صحابه رسول اللّه صلی الله علیه و آله در زمانی که آن حضرت زنده بود به دعای آن حضرت توسّل می جستند و پیامبر صلی الله علیه و آله درباره آنان دعا می کرد و آنان به فیض می رسیدند. و نیز عمر بن خطاب در طلب باران متوسّل به دعای عباس، عموی پیامبر صلی الله علیه و آله شد.

قسم دوم: توسّل به خود آنها. این گونه توسّل جایز نیست، بلکه از جهتی بدعت و از جهتی دیگر شرک است؛ زیرا هر کسی که معتقد باشد شخصی در تحقّق امری تأثیر گذار است، نوعی از انواع شرک را اظهار کرده است.

بنابر این توسّل به خود پیامبر صلی الله علیه و آله و اینکه کسی بگوید: «أسألك بنبيّك محمّد» جایز نیست، مگر اینکه منظورش این باشد که با ایمان به رسول اللّه صلی الله علیه و آله و محبّت به او توسّل به خدا می جوید؛ زیرا این گونه توسّل در دین خدا وارد شده و برای بندگان خدا مفید است. و امّا خود پیامبر صلی الله علیه و آله وسیله ای نیست که برای بندگان مفید باشد.

و همچنین به نظر من توسّل به مقام و منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله در نزد خداوند نیز جایز نیست، زیرا مقام و منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله برای خودش مفید است نه برای دیگران .... (۱)»

و در جای دیگر می گوید:

«توسّل به پیامبر صلی الله علیه و آله سه قسم است:

۱- فتاوی مهمّه، ج ۱، ص ۹۰.

قسم اوّل: توسّل به ایمان به پیامبر صلی الله علیه و آله و اطاعت از او. این گونه توسّل هم در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و هم پس از او جایز است.

قسم دوم: توسّل به دعای پیامبر صلی الله علیه و آله، یعنی: از رسول خدا صلی الله علیه و آله بخواهد تا در حقّ او دعا کند. این قسم از توسّل در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله جایز است، ولی پس از رحلت آن حضرت جایز نیست؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله پس از مردن نمی تواند برای او دعا کند.

قسم سوم: توسّل به مقام و منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله در نزد خداوند. این قسم چه در زمان زنده بودن پیامبر صلی الله علیه و آله و چه در زمان پس از رحلت او جایز نیست، زیرا مقام و منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله وسیله ای برای رسیدن به مقصود نیست، به این دلیل که مقام و منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله عمل او نیست.

اگر کسی بگوید: من به کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله آمدم و از او خواستم تا برای من در نزد خداوند استغفار و شفاعت کند، آیا این کار جایز است یا نه؟

می گویم: جایز نیست.

و اگر کسی بگوید: مگر خداوند متعال نفرموده است: «ولو أنّهم إذ ظلموا ...»؟

می گویم: آری خداوند متعال چنین فرموده است، ولی باید توجّه داشت که خداوند می فرماید: «لو انّهم إذ ظلموا»، و کلمه «إذ» ظرف برای گذشته است، نه ظرف برای آینده. خداوند نفرمود: «ولو انهم إذا ظلموا»، بلکه فرمود: «إذ ظلموا.» لذا آیه از آنچه در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله رخ داده سخن می گوید. رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مردن نمی تواند برای دیگران استغفار کند؛ زیرا هرگاه بنده خدا از دنیا برود، عملش نیز قطع می گردد .... (۱)»

سخنان ابن تیمیّه و بن باز در چند مطلب خلاصه می گردد:

۱. اگر کسی ایمان خود به پیامبر صلی الله علیه و آله و اطاعت از او را واسطه میان خود و خداوند قرار دهد، هیچ اشکالی ندارد.

۲. اگر کسی دعای پیامبر صلی الله علیه و آله را واسطه و وسیله برای بر آورده شدن حاجات

۱- همان، ص ۱۰۱ و ۱۰۲.

خویش توسّط خداوند قرار دهد و از پیامبر صلی الله علیه و آله درخواست کند تا برای او دعا نماید، جایز نیست؛ زیرا این عمل در صورتی ممکن است که پیامبر صلی الله علیه و آله زنده باشد و بتواند دعا کند. پیامبر صلی الله علیه و آله پس از مردن مانند سایر بندگان خدا از دنیا فاصله گرفته و نمی تواند برای کسی دعا کند.

۳. واسطه قرار دادن شخص پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سایر پیامبران و امامان و صلحا چه در زمان حیات و چه پس از مردن آنان جایز نیست. و دلیل بر آن عبارت است از:

الف) وسیله قرار دادن آنان برای برآورده شدن نیازها به معنای روی گرداندن از خداوند و روی آوردن به کسی دیگر است، و این شرک به خداوند متعال می باشد.

ب) توسّل به شخص پیامبران و اولیای در هیچ زمانی از صحابه صادر نشده است.

ج) توسّل به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله در هیچ یک از دعاهای مشهور وارد نشده است.

د) روایتی که دلالت بر جواز توسّل به شخص پیامبران و اولیای داشته باشد وجود ندارد.

۴. واسطه قرار دادن مقام و منزلت پیامبران و صلحا و قسم دادن خداوند را به مقام و منزلت آنان در نزد خود جایز نیست، زیرا مقام و منزلت آنان فقط برای خودشان مفید است و از این مقام سودی به دیگران نمی رسد.

نکات دیگری نیز در سخنان آن دو و بعضی دیگر از پیروانشان در دفاع از نظریّه خویش دیده می شود که در ذیل پاسخ به شبهه مورد اشاره قرار خواهد گرفت.

پاسخ شبهه

برای پاسخ به این شبهه لازم است معنای توسّل و بیگانگی آن با انواع شرک وجایگاه آن در قرآن و روایات و سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله و سیره مسلمانان مورد بررسی قرار گیرد.

معنای توسّل و وسیله

اشاره

کلمـه «توسّـل» در لغت به معنـای تقرّب و نزدیـک کردن است. و کلمه «وسـیله» به معنـای منزلت و درجه و نزدیکی به پادشـاه است.

ابن منظور در کتاب «لسان العرب» می گوید: «وسیله یعنی منزلت نزد پادشاه.

وسـیله یعنی درجه. وسیله یعنی نزدیکی. گفته می شود: وسل فلان إلی وسیله وقتی که شخص با انجام عملی خود را به شخص دیگری نزدیک کند. و گفته می شود:

وتوسّل إلیه بوسـیله وقتی که با انجام عملی خود را به شـخص نزدیک گردانـد. و گفته می شود: توسّل إلیه بکذا یعنی با رشـته محبّت و احـترامی کـه شخصـی در نزد شـخص دیگر دارد، خـود را به او نزدیـک کنـد. و وسـیله یعنی پیونـد و نزدیکی.» (۱) جوهری در کتاب «الصحاح» (۲) و فیروز آبـادی در کتاب «القاموس المحیط» (۳) نیز معنای توسّل را تقرّب و معنای وسـیله را منزلت و درجه دانسته اند.

بنابراین توسّل به خـدا به وسـیله چیزی یا شخصـی، یعنی تقرّب به خـدا به واسـطه آنچه که دارای مقام و منزلت و درجه در نزد خداونـد است. و نیز معنـای وسـیله بودن، مقام و منزلت داشـتن است؛ و معنای «صاحب الوسـیله» عبارتست از کسـی که مقام و منزلت دارد.

بی شـکّ مقـام و منزلت و درجه اوصـافی هسـتند که برای هر چیزی قابل ثبوت است. فرقی نـدارد که آن چیز یکی از اعمال-ماننـد نماز، روزه، حـج و ...- باشـد و یا یکی از اشـخاص باشـد؛ از این رو هر عمل و یا هر شخصـی که در نزد خداونـد متعال دارای مقـام و منزلت باشـد، «صـاحب الوسـیله» است و می توانیم به واسـطه مقام و منزلت و احترامش در نزد خداونـد تقرّب به ذات اقدس الهی جسته، او را برای

۱- لسان العرب، ج ۱۱، ص ۷۲۴.

۲- الصحاح، ج ۵، ص ۱۸۴۱.

۳- القاموس المحیط، ج ۴، ص ۶۴.

برآورده شدن حاجات التماس نماییم.

البتّه تفاوت عمل و شخص در این جهت است که هر عملی از اعمال صالحه خود به خود دارای مقام و درجه و منزلت در نزد خداست، طوری که انجام آن عمل مستلزم تقرّب به خداوند متعال است. مثلًا ایمان به خداوند یا ایمان به نبوت انبیا یا انجام نماز و روزه وسیله هایی برای تقرّب به خداوند هستند.

و امّا اشخاص دو گروه اند:

۱. کسانی که تنها با انجام اعمال صالحه برخوردار از مقام و منزلت و درجه در نزد خداوند می شوند، مانند عموم بندگان خدا که با ایمان به خدا و پیامبرش و انجام عملهای نیک در رحمت خداوند داخل شده، بارعایت تقوای الهی در نزد خداوند، گرامی می شوند؛ همانطور که خداوند متعال می فرماید:

«إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَلكُمْ»(۱) «گرامی ترین شما در نزد خداوند با تقواترین شما است.»

و نیز می فرماید:

«فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ الصلِحتِ فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِى رَحْمَتِهِ ذَا لِكَ هُوَ ا لْفَوْزُ ا لْمُبِينُ» (۲) «کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دهند، پروردگارشان آنان را در رحمت خویش داخل می کند، و این کامیابی آشکار است.»

این اشخاص هر مقدار که عمل کنند به درجات آنان در نزد خداوند افزوده می شود، خداوند متعال می فرماید:

«الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَوةَ وَمِمَّا رَزَقْنَهُمْ يُنفِقُونَ* أُوْلِبكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَّهُمْ دَرَجتٌ عِندَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ»(۳)

۱- الحجرات/ ۱۳.

۲- الجاثیه/ ۳۰.

۳- الأنفال/ ۳ و ۴.

«کسانی که نماز بر پا می دارند و از آنچه روزیشان کردیم انفاق می کنند، حقیقتاً مؤمن هستند و در نزد پروردگارشان درجاتی دارند و آمرزیده می باشند و از نعمت خداوند برخوردارند.»

۲. کسانی که علاوه بر برخورداری از درجات با انجام اعمال نیک، خداوند متعال ذاتِ آنان را بر سایر ذوات برتری داده و خود آن اشخاص از مقام و منزلت ویژه ای در نزد خداوند برخوردار هستند؛ مانند: پیامبران و امامان معصوم علیهم السلام و بعضی اولیای الهی.

خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى ءَادَمَ وَنُوحًا وَءَالَ إِبْرَا هِيمَ وَءَالَ عِمْرَا نَ عَلَى ا لْعَلَمِينَ»(۱) «خداوند حضرت آدم و نوح و خاندان ابراهیم و عمران را بر همه برگزیده است.»

و نیز درباره شخصیت والای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

- «وَمَآ أَرْسَلْنَكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَلَمِينَ» (۲) «تو را جز به عنوان رحمتی بر جهانیان نفرستادیم.»

- «وَأَنزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ ا لْكِتَبَ وَا لْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَالَمْ تَكُن تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا» (۳) «خداوند کتاب و حکمت را بر تو نازل گردانید و آنچه را نمی دانستی به تو آموخت. و فضل خدا بر تو بسیار بزرگ است.»

و درباره سایر پیامبران علیهم السلام می فرماید:

«وَإِسْمَعِيلَ وَا لْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى ا لْعَلَمِينَ» (۴)«اسماعیل و یسع و یونس و لوط، تمام آنها را بر جهانیان برتری دادیم.»

۱- آل عمران/ ۳۳.

۲- الأنبیاء/ ۱۰۷.

۳- النساء/ ۱۱۳.

۴- الأنعام/ ۸۶.

و درباره اهل بیت علیهم السلام می فرماید:

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (۱) «خداوند خواسته است هرگونه پلیدی را از شما اهل بیت بزداید و شما را پاک گرداند.»

یقیناً پیامبران و امامان معصوم علیهم السلام شخصیت های برتر عالم امکان هستند که خداوند متعال ذات اقدس آنان را با نور عصمت، معرفت و اعطای درجه نبوّت و امامت بر همه جهانیان برتری داده است. و این برتری به ذات این شخصیت ها بر می گردد. علاوه بر آن با انجام واجبات و مستحبات و ترک محرّمات و مکروهات و رعایت تقوای تامّ الهی به بالاترین درجه ای که ممکن است از این طریق کسب شود، دسترسی پیدا می کنند.

بنابر این پیامبران و امامان و اولیا از دو کانال دارای وسیله و منزلت و مقام در نزد خداوند می باشند و خداوند متعال از دو جهت به آنان وسیله و درجه عنایت فرموده است؛ از این رو یکی از بهترین راههای تقرّب به خداوند این است که صاحبان حقیقی وسیله و مقام و درجه- یعنی پیامبران و امامان و بعضی اولیا- را واسطه قرار دهیم و ازخداوند به واسطه مقام و منزلت آنان در نزد خودش آمرزش گناهان و بر آورده شدن حاجات و نزدیک شدن به خودش را طلب کنیم.

پس از روشن شدن معنای توسّل و وسیله، می پردازیم به پاسخ از شبهه ای که مطرح شد.

پاسخ اوّل: بیگانگی توسّل از شرک

یکی از شگردهای وهّابیون در مبارزه با عقاید شیعه این است که این عقاید را شرک به خداوند متعال می دانند. توسّل به شخصیتهای معنوی مانند پیامبران، امامان و صلحا را نوعی از انواع شرک دانسته اند. ابن تیمیّه و بن باز، طوری درباره توسّل قلم فرسایی می کند و آن را از انواع شرک می دانند که گویا درباره معنای توسّل

۱- الأحزاب/ ۳۳.

و آنچه در میان مسلمانان رواج دارد، فقط به تبلیغات مسموم دیگران بر ضد شیعه توجّه داشته، هیچ گونه تحقیقی در این خصوص نکرده اند.

ابن تیمیّه می گوید:

«این گونه خطاب به ملائکه و پیامبران و صلحا پس از مردن آنها بزرگترین نوع شرک است. (۱)»

و بن باز درباره توسّل می گوید:

«رفتن به کنار قبرها- چه قبر عموم مردم و چه قبر کسانی که آنان (شیعیان) گمان می کنند اولیای خدا هستند- به قصد کمک گرفتن از آنان و پناهنده شدن به آنان و مطالبه آسان شدن امور زندگی- شرک اکبر و خارج کننده از دین است، زیرا خداوند می فرماید: هر کسی که به همراه خداوند، پروردگار دیگری را بخواند هیچ دلیلی برای آن ندارد، و حساب او با خداوند است، به راستی که خداوند کافران را رستگار نمی گرداند. این آیه دلالت دارد بر این که هر کسی که به همراه خداوند، پروردگار دیگری را بخواند، هیچ برهان و دلیلی بر این کار ندارد. و نیز دلالت دارد بر این که خداوند این اشخاص را تهدید می کند. و دلالت دارد بر این که چنین اشخاصی جز با دعای خداوند رستگار نمی شوند. و نیز دلالت دارد بر اینکه این اشخاص کافر می باشند. (۲)»

و در جای دیگر می گوید: «یکی از انواع شرک عبارت است از شرک اکبر که انسان را از اسلام خارج می گرداند، مانند کمک خواستن از غیر خداوند در امور خارق العاده. و یکی دیگر از انواع شرک عبارت است از عملی که سبب شرک می گردد، مانند توسّل به خداوند به واسطه مقام و منزلت صلحا.» (۳) و در جای دیگر نیز گفته است: «قسم دوم از اقسام توسّل عبارت است از توسّل به خود پیامبران و اولیا، و این قسم از توسل جایز نیست، بلکه از جهتی بدعت و از

۱- مجموع الفتاوی، ج ۱، ص ۱۵۹.

۲- فتاوی مهمّه، ج ۱، ص ۷۶.

۳- فتاوی مهمّه، ج ۱، ص ۳۲ و ۳۳.

جهتی دیگر شرک است.»(۱) جای بسیار تأسّف است شخصی که مفتی یکی از کشورهای اسلامی است، با چشم پوشی از واقعیات موجود در جوامع اسلامی و بدون توجّه به توسّلِ رایج در میان مسلمانان، این گونه سخن بگوید و بسیاری از مسمانان و بزرگان دین و بعضی از علمای اهل سنّت مانند: شیخ عزالدین عبدالسلام و خطابی و آلوسی و ... و بلکه افرادی مثل: احمد بن حنبل و مالک را مشرک بشمارد.

در گذشته توضیح دادیم که معنای توسّل به خداوند عبارت است از تقرّب و نزدیکی به خداوند، و معنای وسیله عبارت است از مقام و منزلت؛ بنابراین معنای توسّل به خدا به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله عبارت است از تقرّب و نزدیکی به خداوند به واسطه مقام و منزلتی که پیامبر صلی الله علیه و آله در نزد خداوند متعال دارد.

روشن می شود که توسّل نه تنها با شرک به طور کامل بیگانه است، بلکه به نوعی تظاهر به وحدانیت خداوند متعال است؛ زیرا در توسّل «مسئولٌ عنه» در حقیقت کسی جز خداوند متعال نیست، وقتی می گوییم: «اللّهمّ أتوسّل إلیک بنبیّک أن تقضی حاجاتی» منظور این است که پروردگارا! مقام و منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله را که در نزد تو محترم است، واسطه قرار داده و می خواهم حاجاتم را برآورده سازی.

آیا شایسته است کسی که محبوب خداوند را واسطه فیض خداوند قرار می دهد، مشرک خوانده شود و در اعتراض به او از آیاتی که در مذمّت مشرکان و ملحدان نازل شده است استفاده گردد؟! و آیا کسی که مقام و منزلت اولیا و امامان و حرمت علما و صلحا را واسطه توجّه خداوند به خودش قرار داده و بر آورده شدن حاجاتش را از خداوند می طلبد، شایسته مقایسه با ملحدان و مشرکان است؟!

شوکانی برای اثبات واسطه بودن پیامبران و اولیا، در کتاب «نیل الأوطار» می گوید:

«أردف الحمدللّه بالصلاه علی رسوله صلی الله علیه و آله، لکونه الواسطه فی وصول

۱- همان، ص ۹۰.

الکمالات العلمیّه والعملیّه إلینا من الرفیع عزّ سلطانه وتعالی شأنه. وذلک لأنّ اللَّه تعالی لمّا کان فی نهایه الکمال ونحن فی نهایه النقصان لم یکن لنا استعداد لقبول الفیض الإلهی، لتعلّقنا بالعلائق البشریّه والعوائق البدنیّه وتدنُّسنا بأدناس اللذات الحسّیه والشهوات الجسمیّه وکونه تعالی فی غایه التجرّد ونهایه التقدّس، فاحتجنا فی قبول الفیض منه جلّ وعلا إلی واسطه له وجه تجرّد ونوع تعلّق، فبوجه التجرّد یستفیض من الحقّ وبوجه التعلّق یفیض علینا. وهذه الواسطه هم الأنبیاء، وأعظمهم رتبهً وأرفعهم منزلهً نبیّنا صلی الله علیه و آله (۱).»

«مصنّف کتابِ «منتقی الأخبار» پس از حمد خداوند شروع به صلوات بر پیامبرش می کند، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله واسطه در رسیدن کمالات علمی و عملی به ما از طرف خداوند است. و دلیل بر این مطلب این است که خداوند متعال در بالاترین مرتبه کمال قرار دارد، و ما در پایین ترین مرتبه کمال قرار داریم؛ از این رو استعداد پذیرش فیض الهی را به طور مستقیم نداریم، زیرا ما وابسته به دلبستگی های بشری، حجابهای بدنی و آلوده به لذّتهای ظاهری و شهوتهای جسمانی هستیم؛ در حالی که خداوند متعال در نهایت تجرّد و تقدّس است. پس در پذیرش فیض از خداوند نیاز به واسطه ای داریم که برخوردار از حقیقتی معنوی دنیوی باشد، تا با معنویت و تجرّدش از خداوند فیض را بطلبد و با دنیایی بودنش به ما فیض او را برساند. و این واسطه انبیا هستند و در میان انبیا بالاترین مرتبه و منزلت را پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دارد.»

اگر بن باز مقداری در حقیقت پیامبران و امامان و مقداری در معنای وسیله بودن آنان و مقداری در توسّل رایج میان مسلمانان می نگریست، هرگز کسانی را که به واسطه آنان توسّل می جویند متّهم به شرک نمی کرد.

شوکانی در کتاب «الدرّ النضید» نیز مطالبی دارد که در واقع پاسخ قاطعی به کسانی است که چشم های خود را بر روی واقعیتهای خارجی بسته اند و به همه چیز رنگ شرک می دهند. او می گوید: «به نظر من دلیلی بر اختصاص جواز توسّل به

۱- نیل الأوطار، ج ۱، ص ۸.

پیامبر صلی الله علیه و آله- آن گونه که شیخ عزّالدین عبدالسلام نوشته- وجود ندارد، زیرا:

اوّلًا: عرض کردیم که صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله اجماع دارند که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله به عباس عموی پیامبر علیه السلام توسّل جسته شد.

و ثانیاً: توسّل به خداوند به واسطه اهل فضل و دانش در واقع توسّل به عملهای نیک و امتیازات درونی آنان است؛ زیرا شخص فاضل و پاکدامن تنها با انجام کارهای نیک، فاضل و پاکدامن می گردد. اگر کسی بگوید: (اللّهمّ أتوسلّ إلیک بالعالم الفلانی) به خاطر جایگاه و منزلت علمی او است.

و در کتاب صحیح مسلم و صحیح بخاری و کتابهای دیگر وارد شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله حکایت کرده است که تخته سنگ بزرگی بر روی سه نفر فرود آمد و آنها را زندانی کرد، هریک از آنها به واسطه بهترین عمل نیکی که انجام داده بودند به خداوند متوسّل شدند و آن تخته سنگ کنار رفت.

اگر توسّل به کارهای نیک جایز نبوده و شرک باشد- آنگونه که تنگ نظرانی مانند ابن سلام و پیروانش پنداشته اند- خداوند خواسته آن سه نفر را اجابت نمی کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله پس از نقل آن، ساکت نمی شد.

و از همین جا در می یابیم کسانی که توسّل به خداوند را با واسطه قرار دادن پیامبران و صلحا جایز نمی دانند و استدلال می کنند به آیاتی مانند: «مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى اللَّهِ زُلْفَى» و «فَلَا تَدْعُواْ مَعَ اللَّهِ أَحَدًا» و «لَهُ و دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ لَايَسْتَجِيبُونَ لَهُم بِشَىْ ءٍ» ایرادهای این افراد با استدلال به این آیات مردود است؛ زیرا در آیه اوّل تصریح شده است که آنان بتها را فقط با هدف نزدیک شدن به خداوند می پرستیدند؛ و کسی هم که به عالِم متوسّل می شود، او را نمی پرستد، بلکه چون می داند برای دانشمندی که حامِل علم باشد، امتیاز و احترامی در نزد خداوند هست، به او متوسّل می شود تا خدا را عبادت کند. و در آیه دوم نیز نهی شده است از اینکه بندگان کسی دیگر را در کنار خداوند قرار داده و بگویند: (یا اللّه) (یا فلان)؛ و کسی که به عالم متوسّل می شود، تنها به واسطه عمل نیکی که بعضی

بنـدگان خدا انجام داده اند، به خداوند تقرّب می جوید، آن گونه که آن سه نفر به واسـطه عملهای نیکشان متوسّل به خداوند شدنـد. و در آیه سـوم تصـریح شـده است که آن افراد به کسـی روی آوردنـد که قـدرت پاسـخ گویی به آنـان را نـدارد و از پروردگارشـان که پاسخ گوی آنـان است، روی گردان شدنـد؛ و امّا متوسّل به علم کسـی، جز خداونـد را نمی خوانـد و هیچ کس دیگری را در مرتبه ای پایین تر و یا مساوی با خداوند قرار نمی دهد.(۱) »

شوکانی در حقیقت می خواهـد به کسانی مانند بن باز در «فتاوی مهمّه» و البانی در کتاب «التوسّل» و دیگران هشدار بدهد که واژه توسّل از نظر مفهومی و خارجی کاملًا با واژه شـرک مغایرت دارد و اتّهام شـرک به کسانی که جز خداونـد متعال را نمی پرسـتند و تنها برای تقرّب به خداونـد اشخاصـی را واسـطه قرار می دهنـد که یا با انجام اعمال نیک در نزد خداوند احترام پیدا کرده انـد و یـا علاـوه بر انجـام اعمـال نیـک به خـاطر امتیازات الهی ماننـد نبوّت و امامت دارای مقام و منزلت ویژه ای در نزد خداوند شده اند، بی اساس است.

پاسخ دوم: زنده بودن پیامبران و اولیا و شهدا

اشاره

ابن تیمیّه و بن باز و پیروان آنها معتقد بودند توسّل به خداوند به واسطه دعای پیامبر صلی الله علیه و آله در حال زنده بودن آن حضرت جایز است، ولی پس از رحلت آن حضـرت جایز نیست؛ زیرا «بعد مماته متعذّر»؛ پس از مردنش توان دعا کردن برای دیگران را ندارد، و «لأنّه اذا مات العبد انقطع عمله»؛ هر بنده ای که می میرد عملش نیز قطع می گردد.

اکنون از آنان می پرسـیم: اگر در حال حاضر پیامبران و امامان و شهدا زنده باشند، توسّل به خداوند به واسطه دعای آنان جایز است یا نه؟ یقیناً پاسـخی جز جواز توسّل ندارند؛ زیرا خودشان تصـریح کردند که دعا و شـفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله در حال

۱- الدرّ النضید، ص ۹ و ۱۰؛ تحفه الأحوذی، ج ۱۰، ص ۲۶.

زنده بودن، برای هر کسی که انجام گیرد مفید است و همه مسلمانان در این امر اتفاق نظر دارند.

و حقیقت این است که پیامبران و امامان و شهدا در حال حاضر زنده هستند.

امّا پیامبران

درباره زنده بودن پیامبران روایات گوناگونی نقل شده است:

۱. «عن أنس بن مالک: أنّ النبیّ صلی الله علیه و آله قال: الأنبیاء أحیاء فی قبورهم یصلّون (۱) .»

«انس بن مالک گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پیامبران زنده هستند و در قبرهایشان نماز می خوانند.»

ابن حجر عسقلانی در کتاب «فتح الباری» درباره سند این حدیث می گوید: «بیهقی کتاب زیبایی درباره زنده بودن پیامبران در قبرهایشان تألیف کرده است. در این کتاب حدیث انس بن مالک (الأنبیاء أحیاء ...) را ذکر کرده و آن را از طریق یحیی بن ابی کثیر- که از رجال صحیح مسلم محسوب می شود، از مسلم بن سعید که احمد بن حنبل و ابن حبّان او را ثقه دانسته اند، از حجّاج اسود که توسّط احمد بن حنبل وابن معین توثیق شده است، از ثابت، از انس بن مالک روایت می کند. و ابویعلی نیز این حدیث را در مسندش با همین سند ذکر می کند.» (۲)مناوی نیز در کتاب «فیض القدیر» می گوید: «این روایت از انس بن مالک روایت شده است و این حدیث صحیح است. (۳)»

هیثمی در کتاب «مجمع الزوائد» می گوید: «این روایت را ابویعلی و بزار روایت

۱- مسند أبی یعلی، ج ۶، ص ۱۴۷؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۴۷۷؛ فیض القدیر، ج ۳، ص ۲۳۹؛ الکامل ابن عدی، ج ۲، ص ۳۲۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۳، ص ۳۲۶؛ میزان الاعتدال، ج۱، ص ۴۶۰؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۱۱.

۲- فتح الباری، ج ۶، ص ۳۵۲.

۳- فیض القدیر، ج ۳، ص ۲۳۹.

کرده اند. راویانی که در سند روایتِ ابویعلی ذکر شده همگی ثقه می باشند.»(۱) عظیم آبادی نیز در کتاب «عون المعبود» و شوکانی در کتاب «نیل الأوطار» می گویند: «در حدیث ثابت شده است که پیامبران در قبرهایشان زنده هستند. این روایت را منذری ذکر کرده و بیهقی آن را روایت صحیحی دانسته است.» (۲) شعیب ارنؤوط در حاشیه بر «سیر اعلام النبلاء» می گوید: «حدیث الأنبیاء أحیاء فی قبورهم صحیح بطرقه (۳)؛ حدیث (الأنبیاء أحیاء فی قبورهم) با سندهای موجود، صحیح است.»

و ألبانی در کتاب «أحکام الجنائز» گفته است:

«ثبت عنه صلی الله علیه و آله انّه قال: (الأنبیاء أحیاء فی قبورهم یصلّون). أخرجه أبویعلی بإسناد جیّد. وقد خرجته فی الأحادیث الصحیحه.(۴) »

«ثابت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (الأنبیاء أحیاء ...). وابویعلی این روایت را با سند خوبی روایت کرده است. و من نیز آن را در حدیثهای صحیح ذکر کرده ام.»

بنابراین روایت مذکور از نظر سند مشکلی ندارد. و از نظر دلالت نیز بسیار واضح است.

۲. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «شبی که معراج رفتم موسی علیه السلام را در کثیب أحمر (توده ریگ سرخ) دیدم که در قبرش ایستاده و نماز می خواند.» (۵) ۳. بسیاری از روایات دلالت دارد بر اینکه صلوات بر پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله توسّط آن حضرت پاسخ داده می شود: اکنون بعضی از آنها را ذکر می کنیم.

۱- مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۱۱.
۲- عون المعبود، ج ۳، ص ۲۶۱؛ نیل الأوطار، ج ۳، ص ۳۰۵.
۳- سیر أعلام النبلاء، ج ۹، ص ۱۶۱.
۴- أحکام الجنائز الآلبانی، ص ۲۱۳.
۵- صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۰۲؛ مسند أحمد، ج ۳، ص ۱۴۸؛ سنن النسائی، ج ۳، ص ۲۱۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۵؛ صحیح ابن حبّان، ج ۱، ص ۲۴۲؛ مسند أبی یعلی، ج ۶، ص ۷۱؛ نیل الأوطار،، ج ۳، ص ۳۰۵؛ السنن الکبری (النسائی)، ج ۱، ص ۴۱۹؛ کنزالعمّال، ج ۱۱، ص ۵۱۱؛ الدرّ المنثور، ج ۴، ص ۱۵۰.

الف) «ابوهریره گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بر من صلوات فرستید، زیرا صلوات شما هرکجا باشید به من می رسد.» (۱) بسیاری از دانشمندان اهل سنّت این حدیث را حدیث صحیح دانسته اند(۲) .

ب) «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در روز جمعه زیاد صلوات بر من بفرستید، چون صلوات شما برمن عرضه می گردد. گفتند: چگونه صلوات ما بر تو عرضه می گردد، در حالیکه بدن شما پوسیده شده است؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند متعال به زمین اجازه نمی دهد بدنهای پیامبران را فاسد کند.» (۳) بسیاری از دانشمندان اهل تسنّن این روایات را گواه بر زنده بودن پیامبر مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله دانسته اند، مانند: ابن حجر عسقلانی در کتاب «فتح الباری»(۴) ، و جلال الدین سیوطی در کتاب «شرح سنن النسائی»(۵) ، و عظیم آبادی در کتاب «عون المعبود» (۶)، و مناوی در کتاب «فیض القدیر»(۷) ، و صالحی شامی در کتاب «سبل الهدی والرشاد» (۸)، و شوکانی در کتاب «نیل الأوطار» (۹) و ....

۱- مسند أحمد، ج ۲، ص ۳۶۷؛ سنن أبی داود السجستانی، ج ۱، ص ۴۵۳؛ مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۱۶۲؛ المعجم الأوسط، ج ۸، ص ۸۲.

۲- المجموع، ج ۸، ص ۲۷۵؛ فقه السنّه، ج ۱، ص ۶۱۲؛ أحکام الجنائز، ص ۲۱۹؛ فتح الباری، ج ۶، ص ۳۵۲؛ ریاض الصالحین، ص ۵۵۶.

۳- مسند أحمد، ج ۴، ص ۸؛ سنن الدارمی، ج ۱، ص ۳۶۹؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۴۵ و ۵۲۴؛ سنن أبی داود السجستانی، ج ۱، ص ۲۳۶ و ۳۲۴؛ سنن النسائی، ج ۳، ص ۹۱؛ مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۲۷۸ و ج ۴، ص ۵۶۰؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج ۳، ص ۲۴۹.

۴- فتح الباری، ج ۶، ص ۳۵۲.

۵- شرح سنن النسائی، ج ۴، ص ۸۲.

۶- عون المعبود، ج ۶، ص ۲۰۱.

۷- فیض القدیر، ج ۶، ص ۲۲۰.

۸- سبل الهدی والرشاد، ج ۱۲، ص ۳۶۰.

۹- نیل الأوطار، ج ۳، ص ۳۰۵.

شهدا و امامان

در قرآن کریم به طور صریح زنده بودن شهدا را متذکّر شده است. خداوند متعال می فرماید:

- «وَلَاتَقُولُواْ لِمَن یُقْتَلُ فِی سَبِیلِ اللَّهِ أَمْوَا تٌ بَلْ أَحْیَآءٌ وَلکِن لَّاتَشْعُرُونَ» (۱)«به کسانی که در راه خدا کشته می شوند مرده نگویید، بلکه آنان زنده هستند و شما نمی فهمید.»

- «وَلَاتَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُواْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ أَمْوَا تًا بَلْ أَحْیَآءٌ عِندَ رَبّهِمْ یُرْزَقُونَ»(۲) «کشته شدگان در راه خدا را مرده نپندارید، بلکه آنان زنده اند و نزد خداوند روزی داده می شوند.»

امامان معصوم علیهم السلام نیز شهید هستند.

البتّه معنای زنده بودن پیامبران، امامان و شهدا این است که آنان در قبرهایشان به اذن خداوند متعال شاهد کردار مردم هستند. در این صورت توسّل به خداوند به واسطه آنان، درخواست دعا در نزد خداوند و طلب مغفرت از خداوند در حال حاضر جایز است.

شوکانی در کتاب «نیل الأوطار» می گوید: «استاد ابومنصور بغدادی گفته است:

«محقّقین و متکلّمین گفته اند: پیامبر صلی الله علیه و آله پس از وفاتش زنده است.» و مؤیّد آن، فرمایش خداوند متعال است که می فرماید: «شهدا در قبرهایشان زنده هستند و روزی داده می شوند»، و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز از شهداست. و هنگامی که ثابت شد آن حضرت در قبرش زنده است، آمدن به نزد او پس از مرگش مانند آمدن به نزد او قبل

۱- البقره/ ۱۵۴.

۲- آل عمران/ ۱۶۹.

از مرگش است.» (۱) بکری دمیاطی می گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله در قبرش زنده است و به اذن خداوند از ظواهر و اسرار خلق اطلاع دارد.» (۲)نتیجه: افرادی مانند ابن تیمیّه و بن باز، توسّل به معنای درخواست دعا از پیامبر صلی الله علیه و آله را در حال زنده بودنش جایز دانستند. وقتی ثابت شد پیامبران و امامان اکنون نیز زنده اند، پس توسّل به خداوند متعال به واسطه آنان- به معنای درخواست دعا از آنان برای برآورده شدن حاجات- جایز است.

پاسخ سوم: توسّل نکردن صحابه دلیل بر حرمت نیست

در کلمات ابن تیمیّه مهمترین سند برای اثبات حرمت توسّل به خداوند به واسطه مقام و منزلت پیامبران، معهود نبودن این عمل در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و توسّل نکردن صحابه و تابعین و ائمّه چهارگانه مذاهب به مقام و منزلت آن حضرت معرّفی شده است. در پاسخ از این سند به ذکر دو مطلب بسنده می کنیم:

۱. توسّل نکردن صحابه رسول اللَّه صلی الله علیه و آله به واسطه مقام و منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله دلیل بر حرمت نیست، همانطور که آلوسی در تفسیر «روح المعانی» پس از نقد و بررسی بعضی از ادلّه ای که درباره جواز توسّل به مقام و منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله در نزد خداوند ذکر شده، اینگونه نتیجه گیری می کند: «پس از آنچه ذکر شد، به نظر من هیچ اشکالی در توسّل به خداوند به واسطه منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله در حال زنده بودن و یا پس از رحلت آن حضرت نیست. و منظور از جاه و منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله معنا و مفهومی است که به یکی از صفات خداوند برمی گردد، مثلًا منظور این است که محبّت تامّ خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله موجب می شود تا خواسته او را رد نکرده، شفاعتش را بپذیرد؛ بنابر این معنای «إلهی أتوسّل بجاه نبیّک أن تقضی لی حاجتی» این است: پروردگارا! محبتّ

۱- نیل الأوطار، ج ۵، ص ۱۷۸.

۲- إعانه الطالبین، ج ۲، ص ۳۵۶.

خود به پیامبر صلی الله علیه و آله را وسیله ای برای بر آوردن حاجت من قرار بده. و فرقی بین این جمله و جمله «أتوسّل برحمتک أن تفعل کذا» نیست، زیرا معنای این جمله نیز این است: پروردگارا! رحمت خویش را وسیله ای در انجام فلان کار قرار بده.

بلکه به نظر من اشکالی ندارد که انسان به جاه و منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله- به معنایی که ذکر شده- خداوند را قسم بدهد.

آری! توسّل به جاه و منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله از صحابه نقل نشده است. و شاید علّت دوری نمودن آنان از توسّل به منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله این بوده است که نمی خواستند پیامد بد و ترسناکی داشته باشد و در اذهان مردم آن زمان، طور دیگری نقش بندد؛ زیرا توسّل به منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله در زمانی تحقّق پیدا می کرد که نزدیک به زمان توسّل به بتها بود. از این رو سایر امامان پس از صحابه نیز به همین دلیل توسّل به پیامبر صلی الله علیه و آله را ترک کرده اند.

دو نکته دیگر باقی است:

اوّل: توسّل به مقام و منزلت کسانی دیگر غیر از پیامبر صلی الله علیه و آله نیز اشکالی ندارد، در صورتی که بدانیم آن شخص نزد خداوند دارای مقام و منزلت است، مثلًا یقین داشته باشیم شخص صالحی است و خداوند او را دوست دارد. و امّا کسانی که درباره آنان یقین به این موضوع نداریم توسّل به آنان جایز نیست.» ۲(۱). ابن تیمیّه در همان کتاب «مجموع الفتاوی»- که ادّعا می کند توسّل به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله از اصحاب و تابعین و ائمّه مذاهب نقل نشده است- به صدور توسّل به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله از سوی گذشتگان اعتراف می کند. ایشان می گوید: «و مطالبی در باره توسّل به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله از بعضی پیشینیان ذکر شده است، مانند حکایتی که ابن ابی الدنیا در کتاب «مجابی الدعاء» نقل کرده و گفته: ابوهاشم گفته است: از کثیر بن محمد بن کثیر بن رفاعه شنیدم که می گوید: مردی برای مداوا نزد عبدالملک بن سعید بن ابجر آمد. عبدالملک دستی به شکم او مالید و گفت: «تو مبتلا به مرضی

۱- تفسیر روح المعانی، ج ۶، ص ۱۲۸.

شده ای که مداوا نمی شود.» آن مرد گفت: «مریضی من چیست؟» عبدالملک گفت:

«دبیله (۱) است.»

ابوهاشم می گوید: آن مرد مبادرت به خواندن این جملات کرد: «اللَّه اللَّه اللَّه، پرودرگار من است که هیچ کس را شریک او قرار ندهم. پروردگارا! من به واسطه پیامبرت محمّد، پیامبر رحمت، به سوی تو روی آورده ام. ای محمّد! من به واسطه تو به سوی پروردگارت و پروردگارم روی آورده ام تا نسبت به مرضی که به آن مبتلا شدم بر من ترحّم نماید.»

ابوهشام می گوید: عبدالملک دوباره شکم او را مالید و گفت: تو اکنون خوب شده ای.

من می گویم: این دعا و مانند آن از دعاهایی است که پیشینیان در هنگام دعا استفاده می کردند. و در منسک مردوذی نیز نقل شده است که احمد ابن حنبل در هنگام دعا به پیامبر صلی الله علیه و آله متوسّل می شد.»(۲)

پاسخ چهارم: دلیل های قرآنی بر جواز توسّل

در قرآن کریم آیاتی وجود دارد که دلالت بر جواز توسّل دارد:

۱. خداوند متعال می فرماید:

«وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُواْ أَنفُسَهُمْ جَآءُوكَ فَاسْتَغْفَرُواْ اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُواْ اللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا» (۳) «اگر آنان هنگامی که به خود ظلم کرده بودند، نزد تو می آمدند و از خداوند طلب آمرزش می کردند و پیامبر برای آنان طلب آمرزش می نمود، خداوند را توبه پذیر و بخشنده می یافتند.»

۱- ابن اثیر در کتاب «النهایه، ج ۲، ص ۹۹» درباره معنای دبیله می گوید: «دبیله دمل بزرگی است که در داخل شکم پدیدار می شود و می ترکد و شخص را غالباً می کشد.»

۲- مجموع الفتاوی، ج ۱، ص ۲۶۳- ۲۶۴.

۳- النساء/ ۶۴.

بسیاری از مفسّران و محدّثان در تفسیر این آیه شریفه، داستان معروف اعرابی را نقل کرده اند که بیانگر این مطلب است که درخواست طلب آمرزش توسّط پیامبر صلی الله علیه و آله از خداوند متعال اختصاص به قبل از رحلت آن حضرت ندارد، بلکه شایسته است مردم پس از رحلت آن حضرت نیز به آن حضرت متوسّل شده و از پیامبر صلی الله علیه و آله درخواست استغفار نمایند.

عتبی- و به روایتی علی علیه السلام- نقل می کند: «در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودم که مردی اعرابی آمد و خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: السلام علیك یا رسول اللّه. از خداوند متعال شنیده بودم که می فرماید: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُواْ أَنفُسَهُمْ ...»، اکنون من در حالی آمده ام که طلب آمرزش گناهانم را نموده، به واسطه تو از پروردگارم طلب شفاعت می کنم.

سپس مرد اعرابی دو بیت شعر سرود که ترجمه آن چنین است:

ای بهترین کسی که در بهترین دشت دفن شدی از عطرش دشت و تپّه عطر آگین گشته

جانم فدای قبری که تو ساکن آن هستی که در این قبر پاکدامنی و جود و کرم هست

پس از سرودن این اشعار از آنجا رفت. در همان وقت بود که به خواب رفتم و پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که می فرمود:

«ای عتبی! خودت را به اعرابی برسان و به او مژده بده که خداوند او را آمرزیده است.» (۱) همانطور که گذشت بن باز (مفتی عربستان) در مقام ردّ دلالت این آیه شریفه بر جواز توسّل به واسطه مقام و منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «خداوند متعال این آیه را نازل کرده است، ولی فرموده: «ولو أنّهم إذ ظلموا.» و کلمه (إذ) ظرف برای گذشته است و

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۵۳۲؛ الدرّ المنثور، ج ۱، ص ۲۳۸؛ تفسیر الثعالبی، ج ۲، ص ۲۵۷؛ المجموع، ج ۸، ص ۲۷۴؛ إعانه الطالبین، ج ۲، ص ۳۵۷؛ المغنی ابن قدامه، ج ۳، ، ص ۵۸۹؛ الشرح الکبیر (ابن قدامه)، ج ۳، ص ۴۹۴، کشف القناع، ج ۲، ص ۵۹۹؛ الأذکار النوویّه، ص ۲۰۶.

به عنوان ظرف برای آینـده اسـتعمال نمی شود. خداوند نفرموده است: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذا ظَّلَمُواْ»، بلکه فرموده است: «إذ ظلموا.» لذا آیه از آنچه در زمـان پیـامبر صـلی الله علیه و آله رُخ داده، سـخن می گویـد.»(۱) ایشان طوری سـخن می گویـد که گویا هیچ اطّلاعی نسبت به ادبیّات عرب ندارد.

تمام اندیشـمندان ادبیّات عرب تصریح کرده اند که کلمه «إذ» اگر چه غالباً برای ظرف ماضی استعمال می شود، ولی گاه برای ظرف مسـتقبل (آینـده) نیز اسـتعمال می گردد، همانطور که کلمه «إذا» اگر چه غالباً برای ظرف مسـتقبل (آینده) اسـتعمال می شود، ولی گاه برای ظرف ماضـی نیز استعمال می گردد (۲)؛ از این رو تعیین یکی از دو وجه نیـاز به قرینه دارد. و دربـاره آیه شریفه قرینه وجـود دارد که کلمه «إذ» در مطلق زمـان ماضـی و مسـتقبل اسـتعمال شـده است، زیرا مراجعه اصـحاب به شـخص پیـامبر صـلی الله علیه و آله و درخواست دعـا از ایشـان قرینه برای زمـان گذشـته است، همـانطور که داستان اعرابی قرینه برای مستقبل است.

۲. خداوند متعال می فرماید:

«یأَیُّهَا الَّذِینَ ءَامَنُواْ اتَّقُواْ اللَّهَ وَابْتَغُواْ إِلَیْهِ الْوَسِیلَهَ وَجهِدُواْ فِی سَبِیلِهِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ»(۳) «ای کسانی که ایمان آورده ایـد، از خدا پروا کنید و به سوی او دستاویز بجویید و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار گردید.»

در گذشـته توضیح دادیم که وسیله عبـارت است از هر عمـل و یـا شخصـی که در نزد خداونـد دارای مقام و منزلت و احترام باشد.

پس معنای «وَابْتَغُواْ إِلَیْهِ ا لْوَسِیلَهَ» این است که در پی عمل و یا شـخص با ارزشی برای تقرّب به خداوند متعال باشید. بی شک همانطور که انجام یک عمل صالح

۱- فتاوی مهمّه، ج ۱، ص ۱۰۲.

۲- شرح الرضی علی الکافیه، ج ۳، ص ۱۸۴؛ مغنی اللبیب، ج ۱، ص ۸۰- ۸۶.

۳- المائده/ ۳۵.

انسان را به خداوند نزدیک می کند، دعای شخص محترمی مانند پیامبران و امامان معصوم علیهم السلام در تقرّب به سوی خدا و آمرزیده شدن گناهان توسّط خداوند بی تأثیر نیست.

۳. برادران حضرت یوسف پس از پشیمانی نزد حضرت یعقوب آمدند و گفتند:

«یأَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَآ إِنَّا كُنَّا خطِينَ* قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبّی»(۱) «پدر جان! ما خطاکار بودیم، تو درباره گناهان ما از خداوند طلب آمرزش کن. یعقوب گفت: به همین زودی برای شما از پروردگارم طلب آمرزش می کنم.»

این آیه دلالت دارد بر اینکه واسطه قرار دادن پیامبران و اولیا از دیرباز در میان مؤمنان وجود داشته است و پیامبران و اولیا این درخواست مردم را اجابت می کردند و میان آنان و خداوند واسطه می شدند.

از طرفی پیامبران و امامان و شهدا پس از مرگ نیز در قبرهایشان زنده هستند و ناظر کسانی هستند که به کنار قبرهای آنان می روند؛ از این رو واسطه قرار دادن آنها و درخواست استغفار از خداوند در حال حاضر نیز جایز است.

۴. خداوند متعال خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله درباره زنانی که در گذشته مرتکب گناهانی شده و می خواهند با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت نموده، کارهای گذشته را ترک کنند، می فرماید:

«وَاستَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» (۲) «از خداوند برای آنان طلب آمرزش کن، زیرا خداوند بخشنده و مهربان است.»

این آیه نیز بیانگر این است که خداوند متعال دعای پیامبر صلی الله علیه و آله را واسطه ای برای بخشیده شدن دیگران قرار داده است. و از این جهت تفاوتی میان زمانی که آن حضرت در دنیا زندگی می کرد و زمانی که از دنیا رفته وجود ندارد.

۱- یوسف/ ۹۷ و ۹۸.

۲- الممتحنه/ ۱۲.

پاسخ پنجم: دلیلهای روایی بر جواز توسّل

اشاره

روایات گوناگونی وجود دارد که دلالت بر جواز توسّل دارند.

روایت اوّل: حدیث غار

در صحیح بخاری روایتی را در چند مورد از عبداللَّه بن عمر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است.

متن روایت این است:

«بینما ثلاثه نفر یتماشون أخَذَهم المطر، فمالوا إلی غار فی الجبل، فانحطتْ علی فم غارهم صخره من الجبل، فأطبقتْ علیهم، فقال بعضهم لبعض: انظروا أعمالًا عملتموها للَّه صالحه فادعوا اللَّه بها لعلّه یفرّجها.

فقال أحدهم: اللّهمّ إنّه کان لی ولدان شیخان کبیران، ولی صبیّه صغار، کنت ارعی علیهم؛ فأذا رحتُ علیهم فحلبتُ بدأتُ بوالدیّ أسقیهما قبل ولدی.

وأنّه نأی بی الشجر، فما أتیتُ حتّی أمسیتُ فوجدتهما قد ناما، فحلبت کما کنت احلب، فجئت بالحلاب، فقمت عند رؤسهما، أکره أن اوقظهما من نومهما واکره أن أبدأ بالصبیّه قبلهما والصبیّه یتضاغون عند قدمی، فلم یزل ذلک دأبی ودأبهم، حتّی طلع الفجر. فإن کنت تعلم أنّی فعلت ذلک ابتغاء وجهک فافرج لنا فرجهً نری منها السماء. ففرَّجَ اللَّه لهم فرجه حتّی یرون منها السماء.

وقال الثانی: اللّهمّ إنّه کانت لی ابنه عمّ أحبها کأشدّ ما یحبّ الرجال النساء، فطلبت إلیها نفسها، فأبتْ حتّی آتیها بمائه دینار، فسعیت حتّی جمعت مائه دینار، فلقیتها بها، فلمّا قعدت بین رجلیها قالت: (یا عبداللَّه اتّق اللَّه ولا تفتح الخاتم)، فقمت عنها. اللّهمّ فإن کنت تعلم أنّی قد فعلت ذلک ابتغاء وجهک

فاخرج لنامنها. ففرَّجَ لهم فرجهً.

وقال الآخر: اللّهمّ إنّی کنت استأجرت أجیراً بفرق أرُز، فلمّا قضی عمله قال:

(اعطنی حقّی). فعرضت علیه حقَّه، فترکه ورغب عنه، فلم أزل أزرعه حتّی جمعتُ منه بقراً وراعیهـا، فجـاءنی فقال: (إتّق اللَّه ولا تظلمنی واعطنی حقّی).

فقلت: (اذهب إلی ذلک البقر وراعیها)، فقال: (إتّق اللَّه ولا تهزأ بی). فقلت:

(إنّی لا ـ أهزأ بـک، فخـذ ذلک البقر وراعیها) فأخَـذَه فانطلق. فإن کنتَ تعلم أنّی فعلتُ ذلک ابتغاء وجهک فافرج ما بقی. ففرّج اللَّه عنهم. (۱)»

«سه نفر در بین راه می رفتند که باران شروع به باریدن کرد؛ به داخل غاری که در دامنه کوهی بود پناه بردند. ناگهان از بالای کوه، سنگ بزرگی افتاد و دهانه غار را بست. آنها به همدیگر گفتند: هر کس عملهای نیکی را که برای رضای خداوند انجام داده، در نظر بگیرد و خداوند را به آن عملهای صالح بخواند تا شاید خدا گشایشی حاصل کند.

یکی از آنـان گفت: پروردگارا! من پـدر و مادری پیر و بچه هایی کوچک دارم که از آنها سر پرستی می کنم. هرگاه به آنها مهربانی می کنم و برای آنان شیر تهیه می نمایم، قبل از آنکه به بچه هایم بنوشانم ابتدا به پدر و مادرم می نوشانم. یک بار به علت دوری راه، شب به خانه برگشتم؛ پـدر و مادرم خوابیده بودند. من کاسه شیر را برداشته، بر بالین آنها حاضر شدم، ولی راضـی نشـدم آنها را از خواب بیـدار کنم. از طرفی راضـی نبودم که قبل از آنها به بچّه هایم- که به پاهای من چسبیده بودند- شیر بدهم، این عادت من و آنها نبود که پیش از پدر و مادر غذایشان را بدهم؛ از این رو صبر کردیم تا اینکه روز شد و پدر و مادرم بیـدار شدند. پروردگارا! اگر تو می دانی که این عمل را فقط به خاطر تو انجام داده ام، اکنون برای ما روزنه ای بگشا تا از آن جا آسمان را ببینیم. خداوند برای آنها روزانه ای گشود تا آسمان را ببینند.

نفر دوم گفت: پروردگـارا! من دختر عمویی داشـتم که او را بسـیار دوست داشـتم، از او خواسـتم تـا خود را در اختیار من قرار دهد، ولی او امتناع ورزید مگر اینکه صد دینار به

۱- صحیح البخاری، ج ۷، ص ۶۹.

او بـدهم. من تلاـش نمودم و صـد دینـار را جمع کرده، نزد او رفتم. هنگامی که خواسـتم عمل را انجام دهم به من گفت: «ای بنـده خـدا! از خـدا بترس و چیز مُهر شده را به ناحق باز نکن.» من از جا برخاسـتم و از انجام این عمل پرهیز کردم. پروردگارا! اگر می دانی که من این کـار را فقـط برای اطـاعت از تو انجام دادم، پس برای ما گشایشـی و راه نجاتی قرار ده. خداونـد یـک روزنه دیگر گشود.

نفر سوم گفت: پروردگـارا! من شخصـی را برای چیـدن برنـج اجیر نمودم. وقتی کارش تمام، شـد گفت: حقّ مرا بپرداز، و من حقّش را به او دادم، ولی او به آن مقـدار راضـی نشـد ونگرفت. من با آن مقـدار برنـج زارعت کردم و از ثمره آن یـک گاو و گاوچران خریدم.

پس از مدّتی آن مرد آمد و گفت: از خدا بترس و به من ظلم نکن و حقّ مرا بده. گفتم:

برو آن گـاو و گـاو چران را بردار. او گفـت: از خـدا بـترس و مـن را مسـخره نکن. گفتم: تـو را مسـخره نمی کنم، این گـاو و گـاوچران را بگیر. او گرفت و رفت. پروردگـارا! اگر تو می دانی که من به خاطر تو چنین کردم، پس گشایشـی در آنچه باقی مانده قرار بده.

خداوند برای آنها گشایشی ایجاد کرد و از غار بیرون رفتند.»

این روایت بـاکمی تغییر در بعضـی عبـارات و بـا سـندهای معتبر در سـایر کتابهـای حـدیثی اهل سنّت نقل شـده است (۱)و به «حدیث الغار» معروف است.(۲) و نیز در برخی کتابهـای ما نیز با کمی تغییر در بعضـی عبارات ذکر شـده است.(۳) بسیاری از محقّقین این روایت را بیـانگر جواز توسّـل به هر نوع عمـل صالـح و خالص دانسـته اند(۴) . ولی بی شـک یـک عمل صالـح تا انجام نشده است، موجبات

۱- صحیح مسلم، ج ۸، ص ۸۹؛ مسند أحمد، ج ۲، ص ۱۱۶؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج ۶، ص ۱۱۷؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۴۳؛ مسـند الشـامیّین، ج ۴، ص ۲۲۸؛ کنز العمّـال، ج ۱۵، ص ۱۵۴ – ۱۵۵؛ تاریـخ مـدینه دمشق، ج ۱۲، ص ۲۰۳؛ کرامات الأولیاء، ج ۱، ص ۸۴؛ کتاب الدعاء (الطبرانی)، ص ۸۲؛ الأحادیث الطوال، ص ۱۱۰؛ المعجم الأوسط، ج ۸، ص ۳۴.

۲- البتّه واقعه غار ثور نیز معروف به حدیث الغار می باشد.

۳- المحاسن، ج ۱، ص ۲۵۳؛ الأمالی الطوسی، ص ۳۹۶؛ بحارالأنوار، ج ۶۷، ص ۳۸۳.

۴- الدیباج علی مسلم، ج ۶، ص ۸۵؛ الأذکار النوویّه، ص ۳۹۸؛ تفسیر روح المعانی، ج ۶، ص ۱۲۵.

خوشنودی خداوند را فراهم نمی سازد. و هنگامی که انجام شود، ارزشی است که به انجام دهنده آن نورانیت داده، او را به خداوند نزدیک می کند و در ردیف «عباداللَّه المخلصین» یا «عباد مکرمون» ثبت نموده، او را دارای مقام و منزلت در نزد خداوند می سازد؛ زیرا خداوند متعال می فرماید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَلكُمْ» (۱)، و آنگاه به انجام دهنده آن عمل اجر و مزد می دهد. لذا اجر و مزد اخروی به اعتبار مقام و درجه ای است که بندگان با انجام عمل صالح کسب کرده اند، همانطور که خداوند متعال می فرماید: «وَلِكُلّ دَرَجتٌ مِمَّا عَمِلُواْ» (۲)؛ «برای هرکسی درجه ای است به لحاظ آنچه انجام داده»، «ا لْيَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ» (۳)؛ «آن روز هر شخصی در برابر درجه ای که کسب کرده، جزا داده می شود»، «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ» (۴)؛ «هر کسی در گرو آنچه است که کسب کرده است.»

این مطلب (حدیث غار) بیانگر این مطلب است که آن سه نفر در حقیقت، مقام و درجه ای را که با انجام آن عملهای صالح در نزد خداوند کسب کرده بودند، واسطه ای برای اجابت دعایشان قرار دادند؛ بنابراین این روایت دلالت بر جواز توسّل به شخصیتهای معنوی دارد.

روایت دوم: حدیث مرد نابینا

«عن عثمان بن حنيف أنّ رجلًا ضريراً أتى النبيّ صلى الله عليه و آله. فقال: يا نبى اللَّه! ادع اللَّه أن يعافينى. فقال صلى الله عليه و آله: وإن شئتَ دعوتُ لك وإن شئت أخّرت ذلك فهو خير.

۱- الحجرات/ ۱۳.

۲- الأحقاف/ ۱۹.

۳- غافر/ ۱۷.

۴- المدثّر/ ۳۸.

فقال: لا، بل ادع اللّه لی. فأمره أن یتوضّأ وأن یُصلّی وأن یدعو بهذا الدعاء:

(اللّهمّ إنّی أسئلك وأتوجّه إلیک بنبیّک محمّد نبیّ الرحمه. یا محمّد! إنّی توجّهت بک إلی ربّی فی حاجتی هذه فتقضی وتشفّعنی فیه وتشفّعه فیّ). قال (ابن حنیف): ففعل الرجل فبرأ.(۱) »

«مردی نابینا خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد: ای پیامبر خدا! از خداوند بخواه تا به من عافیت بخشد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر بخواهی دعا می کنم و اگر خواستی صبر کن که این بهتر است. آن مرد گفت: از خداوند بخواهید به من عافیت دهد. پیامبر صلی الله علیه و آله به او دستور داد تا وضو بگیرد و دو رکعت نماز بخواند و اینگونه دعا کند: «پروردگارا! من از تو درخواست می کنم به واسطه پیامبرت محمّد که پیامبر رحمت است، ای محمّد! من به واسطه تو به پروردگارم در مورد حاجتی که دارم روی می آورم تا حاجتم را برآورده سازی و شفاعت او را درباره من بپذیری و او را شفیع من قرار دهی.» عثمان بن حنیف می گوید: آن مرد این کار را انجام داد و خوب شد.»

این حدیث با اندکی اختلاف در بعضی عبارات، در بسیاری از کتابهای حدیثی و فقهی و اعتقادی اهل سنّت آمده است (۲).

این حدیث باید از نظر سند و دلالت مورد بررسی قرار گیرد.

اما سند روایت:

در صحّت سند این حدیث هیچ گونه اختلاف و ایرادی نیست. زیرا در سند حدیث «عن عثمان بن عمر عن شعبه عن أبی جعفر عن عمّاره بن خزیمه عن عثمان بن حنیف» یا «عن روح عن شعبه عن أبی جعفر ...» وجود دارد.

مقصود از «ابوجعفر» ابوجعفر خطمی است که ثقه می باشد. در بعضی از کتابها کلمه «ابوجعفر» به صورت مطلق در سند حدیث ذکر شده است (۳) . و در بعضی دیگر با

۱- مسند أحمد، ج ۴، ص ۱۳۸.
۲- سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۲۹؛ مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۳۱۳ و ۵۲۶؛ السنن الکبری النسائی، ج ۶، ص ۱۶۹؛ صحیح ابن خزیمه، ج ۲، ص ۲۲۶؛ الأربعین البلدانیه،، ص ۸۵؛ البدایه والنهایه (ابن الأثیر)، ج ۶، ص ۱۷۹؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۲۲۷؛ کنز العمّال، ج ۶، ص ۵۲۱؛ عمل الیوم واللیله، ص ۴۱۷.
۳- مسند أحمد، ج ۴، ص ۱۳۸؛ السنن الکبری النسائی، ج ۶، ص ۱۶۹.

وصف «الخطمی» آمده است (۱). و در بعضی دیگر با وصف «المدینی» یا «المدنی» ذکر شده است (۲). و منظور از «المدینی» یا «المدنی» همان ابوجعفر خطمی است.

و ترمذی در کتاب «سنن الترمذی» پس از تصریح به صحیح بودن این حدیث می گوید:

«لا نعرفه إلّامن هذا الوجه من حدیث أبی جعفر، وهو غیر الخطمی (۳).»

«این حدیث را تنها از طریق ترمذی از ابوجعفر می شناسم. و او غیر از ابوجعفر خطمی است.»

شاید منظور ترمذی از ابوجعفر در سند این روایت ابوجعفر رازی تیمی باشد و او نیز شیخ شعبه است و ثقه می باشد. (۴) حاکم نیشابوری می گوید:

«هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه.(۵) »

«این حدیث صحیح الاسناد است و آن را شیخین نقل نکرده اند.»

البانی در کتاب «التوسّل» می نویسد:

«أخرج أحمد وغیره بسند صحیح عن عثمان بن حنیف.(۶) »

«این حدیث را احمد و سایرین با سند صحیح از عثمان بن حنیف روایت کرده اند.»

ابن تیمیّه نیز این حدیث را ذکر می کند و در سند آن هیچ ایرادی نمی گیرد. بلکه می گوید: «مراد از ابوجعفر در این روایت ابوجعفر خطمی است.(۷) »

۱- مسند أحمد، ج ۴، ص ۱۳۸؛ تهذیب الکمال، ج ۱۹، ص ۳۵۹.
۲- صحیح ابن خزیمه، ج ۲، ص ۲۲۶؛ الأربعین البلدانیه، ص ۸۶؛ البدایه والنهایه، ج ۶، ص ۱۷۸؛ مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۵۱۹ و ۵۲۶.
۳- سنن الترمذی، ج ۵، ص ۲۲۹.
۴- معارج القبول، ج ۲، ص ۵۲۱.
۵- مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۵۱۹ و ۵۲۶.
۶- التوسّل، ص ۶۹.
۷- مجموع الفتاوی، ج ۱، ص ۱۰۵ و ۲۶۶.

رفاعی از نویسندگان معاصر وهّابیون می گوید:

«لا شکّ أنّ هذا الحدیث صحیح ومشهور وقد ثبت فیه بلا شکّ (۱).»

شکّی نیست که این حدیث صحیح، مشهور و ثابت است.»

بنابر این در سند این روایت هیچ اشکالی وجود ندارد.

و امّا دلالت روایت:

بعضی از اندیشمندان اهل سنّت و بخصوص پیروان آیین وهّابیت سعی کرده اند دلالت این روایت بر جواز و استحباب توسّل به شخصیّت مقام والا و صاحب منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله را ردّ کنند. آنان این روایت را دلیل بر جواز توسّل به دعای پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته اند.

ابن تیمیّه می گوید:

«وحدیث الأعمی لا حجّه لهم فیه، فإنّه صریح فی أنّه إنّما توسّل بدعاء النبیّ وشفاعته وهو طلب من النبیّ الدعاء. (۲)»

«در حدیث مرد نابینا هیچ برهانی برای کسانی که توسّل به شخصیّت پیامبر صلی الله علیه و آله را جایز می دانند نیست، زیرا این حدیث صراحت دارد به اینکه آن مرد متوسّل به دعا و شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله شده و از آن حضرت تقاضای دعا نموده است.»

و در جای دیگر نیز می گوید:

«انّ معنی قوله: اسألک وأتوجّه إلیک بنبیّک محمّد أی بدعائه وشفاعته. (۳)»

«معنای کلام مرد نابینا که می گوید: «أسألک واتوجّه ...» این است که به دعا و شفاعت پیامبر محمّد صلی الله علیه و آله از تو می خواهم و به تو روی می آورم.»

البانی سعی کرده است در دفاع از پندار ابن تیمیّه مسئله را به صورت برهانی مطرح کند، لذا می گوید: «مراد از دعای نابینا: (اللّهمّ إنّی أسألك ...) عبارت است از

۱- التوصل إلی حقیقه التوسّل، ص ۱۵۸.

۲- . مجموع الفتاوی، ج ۱، ص ۲۲۳.

۳- مجموع الفتاوی، ج ۱، ص ۳۲۵ و ۳۲۶؛ الفتاوی الکبری، ج ۲، ص ۴۳۹؛ اقتضاء الصراط، ج ۱، ص ۴۱۵.

«أتوسّل إليك بدعاء نبيّك»، یعنی مضاف در این جمله حذف شده است. و حذف مضاف در لغت معروف است. ما و مخالفینمان در این جهت که مضاف در این جمله در تقدیر است، اتّفاق نظر داریم. این جمله مانند جمله ای است که در توسّل عمر به عبّاس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است.

بنابراین در دعایی که از مرد نابینا نقل شده، یا یکی از کلمات: «جاه، ذات و منزلت» در تقدیر است و معنای آن دعا این است: «من به تو روی آور می شوم» و این همان معنایی است که مخالفین ما پنداشته اند. و یا کلمه «دعاء» در تقدیر است و معنای آن این است: «من به تو روی می آورم به واسطه دعای پیامبرت؛ ای محمّد! من بواسطه دعای تو به پروردگارم روی می آورم»، و این معنایی است که ما قبول داریم.

و ترجیح یکی از دو احتمال نیازمند دلیل است.

امّا تقدیر کلمه «جاه» بدون دلیل است و کسانی که این احتمال را پذیرفته اند، دلیلی بر آن ندارند؛ نه دلیل حدیثی و نه دلیل دیگر، زیرا در چینش و ترتیب دعا نه به طور صریح و نه با اشاره، کلمه «جاه» و آنچه به معنای آن باشد، وجود ندارد.

همانطور که مدرکی از قرآن یا سنّت و یا فعل صحابه را که بتواند دلالت بر جواز توسّل به جاه کند، در اختیار ندارند. پس این احتمال بدون مرجّح است و از اعتبار ساقط می شود.

و امّا تقدیر کلمه «دعاء» چیزی است که دلیلهای زیادی که در گذشته نقل شد دلالت بر آن دارد.» (۱) در نقد و بررسی کلام البانی که سعی می کند نظریه خویش را برهانی و نظریه ما را غیر برهانی معرّفی کند، توجّه شما را به نکات زیر جلب می کنیم:

۱. شکّی نیست که مقام و منزلت و درجه از اوصاف مربوط به ذات است و از ذات انفکاک پیدا نمی کنند. و به تعبیری مقام و منزلت و جاه برگشت به شخصیت شخص

۱- التوسّل، ص ۷- ۷۷.

می کنـد؛ همـانطور که ذات شـی ء، چیزی جز خود آن شـی ء نیست. و امّـا دعا یکی از افعالی است که گاه از ذات صادر می شود و قابل انفکاک از ذات است؛ از این رو ذکر یک شی ء مستلزم ذکر مقام و درجه و ذات آن شی ء است و نیازی به تقدیر و اضافه نیست. اما ذکر یک شی ء مستلزم ذکر فعل و کارهای او نیست. پس اگر مراد، ذکر فعلِ آن شی ء باشد، نیازمند تقدیر هستیم.

در جمله «نبیّـِک محمّـد» اگر مراد خود نبیّ (کسـی که دارای مقـام نبوّت است) و ذات او مقصود باشـد، به طور قطع نیـازی به تقدیر نیست؛ زیرا خود کلمه «نبیّک» معرِّف مقام و ذات پیامبر صـلی الله علیه و آله است. و امّا اگر مراد، دعای پیامبر صـلی الله علیه و آله باشـد، به ناچار باید کلمه «دعا» در تقدیر گرفته شود، زیرا کلمه «نبیّک» نه به طور صـریح و نه به طور اشاره، معرِّف دعای پیامبر صلی الله علیه و آله نیست.

بنابر این در جمله «نبیّک محمّد» و جمله «بک إلی ربّی» دو احتمال مطرح است:

الف) مقصود مقـام و منزلت و ذات پیـامبر صـلی الله علیه و آله باشـد؛ در این صورت نیـازی به تقـدیر کلمه ای نیست، بلکه به ظاهر آن دو جمله توجّه می شود و معنای حدیث این است:

«پروردگـارا! من به واسـطه ذات و شخصـیت معنوی پیامبرت محمّـد صـلی الله علیه و آله از تو طلب عافیت نموده، رو به تو می نمایم.»

ب) مقصود دعـای پیـامبر صـلی الله علیه و آله باشـد؛ در این صورت بایـد کلمه «دعا» در تقـدیر گرفته شود و از ظاهر دو جمله چشم پوشی گردد.

می توانیم بگوییم: در دو جمله «نبیّک محمّد» و «بک إلی ربّی» سه احتمال وجود دارد:

۱. مقصود ذات و شخص پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد.

۲. مقصود مقام و منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله باشد.

۳. مقصود دعای پیامبر صلی الله علیه و آله باشد.

در صورت اوّل هیچ نیازی به تقدیر کلمه ای نیست؛ زیرا هر شخصـی خودِ ذات آن شخص است. و در صورت دوم و سوم نیاز به تقدیر کلمه «جاه» و «دعا» است.

در هر صورت- چه در صورت دوم بگوییم نیـاز به تقـدیر هست و چه بگوییم نیاز به تقـدیر نیست- امر دائر است بین تقـدیر و عـدم تقـدیر. و در این گونه موارد فقها اصل عـدم تقدیر را جاری می کنند(۱) . و در ادبیات عرب نیز اصل عـدم تقدیر اسـت .(۲)

بر این اسـاس، واهی بـودن سـخن البـانی (نحن ومخالفونـا متّفقون علی ذلـک) روشن می شود، زیرا همه فقهـا و علمـای اصول اتّفاق نظر دارند بر اینکه اصل عدم تقدیر مضاف است و برای اثبات تقدیر نیاز به دلیل است.

۲. البانی می گوید احتمال اوّل (اینکه مراد از این دعا توسّل به ذات و منزلت پیامبر صـلی الله علیه و آله باشد) توسّط قرینه و یا دلیلی تأیید نمی شود.

همانگونه که گذشت، نیازی به تقدیر کلمه «ذات» نیست، بلکه جمله «نبیّک محمّد» کاملًا ظهور در ذات پیامبر دارد. اگر جمله «اللّهمّ إنّی أسألك وأتوجّه إلیك بنبیّک محمّد» را به دست یک فردی آشنا به زبان عربی بدهیم اینگونه معنا می کند:

«پروردگارا! از تو می طلبم و به تو روی می آورم به واسطه شخص پیامبرت محمّد صلی الله علیه و آله.»

بنابر این اثبات دلالت این جمله بر جواز توسّل به ذات پیامبر صـلی الله علیه و آله نیاز به تأییـد و قرینه ندارد، بلکه اثبات دلالت آن بر خصوص جواز توسّل به دعای پیامبر صلی الله علیه و آله نیازمند تأیید وقرینه است.

علاوه بر آن، جمله «محمّد نبی الرحمه» نیز کاملًا ظهور دارد در اینکه مقصود، سـئوال از خداوند به واسـطه شـخص پیامبر صلی الله علیه و آله است، البتّه شخصی که دارای شخصیت عظیم است.

و در جمله «یا محمّد إنّی أتوجّه بك إلی ربّی» ضـمیر در «بک» به خود شـخص محمّد صـلی الله علیه و آله باز می گردد و این نیز قرینه است بر دلالت این روایت بر جواز توسّل به واسطه ذات پیامبر صلی الله علیه و آله.

۱- حواشی الشروانی، ج ۱، ص ۴۱۲؛ سبل السلام، ج ۱، ص ۸۱؛ فتح الباری، ج ۲، ص ۲۸ و ج ۱۰، ص ۴۳ و ج ۱۲، ص ۲۸۵.
۲- شرح الرضی علی الکافیه، ج ۱، ص ۳۰۳ و ج ۴، ص ۳۰۹؛ مغنی اللبیب، ج ۱، ص ۱۷۳.

در جمله «فشفّعه فی» نیز ضمیر به شخص محمّد صلی الله علیه و آله برگشت می کند و مفاد آن این است که: پروردگارا! محمّد صلی الله علیه و آله را شفیع من قرار بده و شفاعت او را در مورد من بپذیر.

۳. البانی ادّعا می کند در این روایت کلماتی وجود دارد که قرینه است بر تقدیر کلمه «دعا»(۱) .

الف) مرد نابینا به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد تا برای او دعا کند، لذا عرض کرد: «ادع اللّٰه أن یعافینی.» و این قرینه است بر اینکه آن مرد متوسّل به دعای پیامبر صلی الله علیه و آله شده است. و اگر مقصودش توسّل به جاه و ذات پیامبر صلی الله علیه و آله بود، نیازی به آمدن به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله نبود، بلکه در خانه می نشست و می گفت:

«اللّهمّ إنّی أسألك بجاه نبیّك ومنزلته عندك أن تشفعنی وتجعلنی بصیراً.»

پاسخ: واسطه قرار دادن شخص پیامبر صلی الله علیه و آله اختصاص به زمان یا مکان خاصّی ندارد؛ همانطور که آن مرد می توانست در خانه این کار را انجام دهد، می توانست به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمده، چنین کند. علاوه بر آن، اگر چه ممکن است آن مرد نابینا به قصد دعا کردن پیامبر صلی الله علیه و آله آمده باشد، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله برای او دعا نکرد و نفرمود:

«اللّهمّ اشفه، اللّهمّ اجعله بصیراً»، بلکه به او آموخت که خودش در نزد پروردگار با واسطه قرار دادن پیامبرِ رحمتش دعا کند و بینا شدنش را از خداوند بخواهد.

ب) پیامبر صلی الله علیه و آله به مرد نابینا وعده داد که برای او دعا کند، لذا فرمود: «إن شئتَ دعوتُ.» و این دلیل بر این است که آن مرد نابینا متوسّل به دعای پیامبر صلی الله علیه و آله شده است.

پاسخ: اگر چه پیامبر صلی الله علیه و آله وعده داد برای او دعا کند، ولی دعا نکرد؛ بلکه راه بهتری را پیش روی او قرار داد و آن توسّل به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و واسطه قرار دادن او بود.

شاید پیامبر صلی الله علیه و آله می خواست به این صورت شیوه توسّل را به دیگران نیز بیاموزد.

ج) آن مرد نابینا اصرار داشت که پیامبر صلی الله علیه و آله او را دعا کند و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز وعده داد

۱- التوسّل، ص ۷۱- ۷۵.

برای او دعا کند. و این اقتضا دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله حتماً برای او دعا نماید؛ زیرا او (خیرُ مَنْ وفی بما وعد) بهترین وفا کننـده به وعده های خویش است. این قرینه است بر اینکه در جمله «نبیّک» کلمه «دعا» در تقدیر گرفته شود تا وعده پیامبر صلی الله علیه و آله محقّق گردد.

پاسخ: خواسته مرد نابینا عافیت و سلامت چشمش بود. لذا از پیامبر صلی الله علیه و آله خواست دعا کند، همانطور که دیگران از او می خواستند دعا کنـد. و پیامبر صـلی الله علیه و آله راه بهتری را به او و دیگران یاد داد تا لازم نباشـد هر کسـی برای هر حاجتی به نزد پیامبر صـلی الله علیه و آله آمده، درخواست دعا نماید و آن راه، توسّل به خداوند به واسـطه پیامبر رحمت است. و آن مرد از این راه به مقصود خودش رسید و خُلف وعده نشد.

د) در دعـایی که پیـامبر صـلی الله علیه و آله به آن مرد نابینـا آموخت جمله «اللّهمّ فشـفّعه فیّ» وجود داشت و این جمله ممکن نیست حمل بر توسّل به ذات و منزلت پیغمبر صلی الله علیه و آله شود؛ زیرا شفاعت به معنای دعاست، و معنای جمله مزبور می شود: «اللّهمّ اقبل دعاءه فی أن ترد علیّ بصری؛ پروردگارا! دعای او را در برگرداندن بینایی به من بپذیر.»

پاسخ: کلمه شـفاعت هرگز در لغت به معنای دعا نیامده است، بلکه- همانطور که در بحث شفاعت به طور مفصّل بیان خواهیم کرد- شـفاعت به معنای همراهی کردن است و شـفیع به همراه می گویند. بنابراین معنای جمله «اللّهمّ فشفّعه فیّ» این است که: پروردگارا! او را که شخصی آبرومند و دارای احترام است، همراهی برای من در طلب عافیت و سلامت قرار بده.

و معنای جمله «وشـفِّعنی فیه» این است که: پروردگارا! مرا- به اعتبار ایمانی که دارم و بنده تو هسـتم- همراهی دیگر، در طلب عافیت و سلامت قرار بده.

در حقیقت مرد نابینا برای طلب بینایی دو همراه را واسطه قرار داده است:

۱. شخص پیامبر اعظم. ۲. خودش را بعنوان بنده ای از بندگان خدا.

نتیجه: این روایت به طور قطع دلالت بر استحباب توسّل به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله برای همه انسانها دارد.

در کتاب «قطف الثمر فی بیان عقده أهل الأثر» چنین آمده:

«وفی التوسّل خلاف. والحق أنّ ما صحّ عن النبیّ وجب اتّباعه والعمل به، کحدیث الأعمی الّذی فی السنن، وهو حدیث حسن لا موضوع. وفیه (یا محمّد إنّی أتوجّه بک إلی ربّی) .... (۱)»

در مسئله توسّل اختلاف است. به نظر من حق این است که پیروی از آنچه از پیامبر صلی الله علیه و آله به ما رسیده واجب است، مانند حدیث مرد نابینا که در کتابهای سُنن ذکر شده است؛ و این حدیث نیکو است و ساختگی نیست. و در این حدیث جمله «یا محمّد إنّی أتوجّه بک إلی ربّی» وجود دارد.»

روایت سوم: توسّل حضرت آدم علیه السلام به پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله

حاکم نیشابوری در کتاب «مستدرک الصحیحین» از عمر بن الخطّاب نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

«لمّا اقترف آدم الخطیئه قال: «یا ربّ أسألک بحقّ محمّد لما غفرت لی.» فقال اللَّه: «یا آدم! کیف عرفت محمّد، ولم أخلقه؟» قال: «یا ربّ لأنّک لمّا خلقتنی بیدک ونفخت فیّ من روحک رفعتُ رأسی، فرأیت علی قوائم العرش مکتوباً لا إله إلّااللَّه محمّد رسول اللَّه، فعلمت إنّک لم تضف إلی إسمک إلّا أحبّ الخلق إلیک.» فقال اللَّه: «صدقت یا آدم، انّه لأحبّ الخلق إلیّ، ادعنی بحقّه فقد غفرت لک، ولولا محمّد ما خلقتک.» هذا حدیث صحیح الإسناد.(۲) »

«وقتی آدم علیه السلام مرتکب خطا شد، به پرودگار عرض کرد: پرودگارا! به حقّ محمّد از تو می خواهم که مرا ببخشی. خداوند متعال فرمود: ای آدم! چگونه محمّد را که هنوز نیافریده ام شناختی؟ آدم گفت: پروردگارا! هنگامی که مرا به دست خود آفریدی و از روح خود در پیکر من دمیدی، سرم را به سوی عرش بلند کردم، آنگاه دیدم بر ستونهای

۱- قطف الثمر، ص ۱۰۲.

۲- مستدرک الصحیحین، ج ۲، ص ۶۱۵.

عرش نوشته شده است «لاإله إلّااللّه، محمّدرسول اللّه.» آنجا فهمیدم که تو در کنار نام خود، جز نام کسی را که دوست داشتنی ترین شخص نزد توست، نمی گذاری. خداوند فرمود:

ای آدم! راست گفتی، محمّد از تمام آفریده ها در نزد من محبوبتر است. مرا به حقّ او بخوان تا تو را ببخشم. و اگر محمّد نبود تو را خلق نمی کردم. این حدیث از نظر سند صحیح است.»

این روایت با کمی تغییر در بعضی عبارات، در بسیاری از کتابهای حدیثی و تفسیری اهل سنّت ذکر شده است. (۱) محمّد شربینی در کتاب «مغنی المحتاج» (۲)این روایت را دلیل بر استحباب توسّل به حقّ پیامبر صلی الله علیه و آله در هنگام زیارت قبر آن حضرت دانسته است.

ابن تیمیّه در مبحث توسّل سعی دارد روایت حاکم نیشابوری (توسّل حضرت آدم علیه السلام به حضرت خاتم صلی الله علیه و آله) را از نظر سند بی اعتبار و ساقط کند(۳) ، در حالی که حاکم نیشابوری تصریح به صحیح بودن این حدیث کرد و خود ابن تیمیّه در مبحث خلقت آدم و ثبت نام مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله بر روی عرش الهی، همین روایت را ذکر کرده و به آن استناد می کند. (۴) و این یک تناقض گویی آشکار است. البتّه این گونه اشتباهات و تناقض گویی در کلمات ابن تیمیّه فراوان است.

روایت چهارم: توسّل به حقّ سائلین

روایت دیگری که دلالت بر استحباب توسّل دارد، روایتی است که عطیه عوفی از ابوسعید خدری نقل کرده است. در این روایت از پیامبر مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده است که آن حضرت فرمود:

۱- مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۵۳؛ المعجم الأوسط، ج ۶، ص ۳۱۳؛ کنز العمّال، ج ۲، ص ۳۵۹ و ج ۱۱، ص ۴۵۵؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۰۱؛ الدرّ المنثور، ج ۱، ص ۵۸ و ۶۰؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۷، ص ۴۳۷؛ البدایه والنهایه، ج ۱، ص ۹۱؛ ینابیع المودّه، ج ۲، ص ۳۳۶؛ الشریعه، ص ۴۲۸ و ۴۳۱.

۲- مغنی المحتاج، ج ۱، ص ۵۱۲.

۳- مجموع الفتاوی، ج ۱، ص ۲۵۴- ۲۵۵.

۴- همان، ج ۲، ص ۱۵۱.

«من قال- حين يخرج إلى الصلاه-: «اللّهمّ إنّى أسألك بحقّ السائلين عليك وبحقّ ممشاى، فإنّى لم أخرج أشراً ولا بطراً ولا رياءً ولا سمعه، خرجتُ اتقاءَ سخطك وابتغاء مرضاتك، فاسئلك أن تنقذنى من النار وان تغفر لى ذنوبى إنّه لا يغفر الذنوب إلّاأنت» وكّل اللَّه به سبعين ألف ملك يستغفرون له وأقبل اللَّه عليه بوجهه حتّى يفرغ من صلاته (۱)»

«هر كسى كه هنگام رفتن به مسجد براى نماز بگويد: پروردگارا! از تو درخواست مى كنم به حقّ سئوال كنندگان از درگاهت و به حقّ گامهايى كه به سوى تو برمى دارم، من از روى نافرمانى و يا براى خوش گذرانى و يا ريا و شهرت از خانه بيرون نيامده ام، بلكه براى پرهيز از خشم تو و تحصيل رضاى تو بيرون آمده ام، از تو مى خواهم مرا از آتش جهنّم نجات داده، گناهان مرا ببخشى؛ زيرا كسى جز تو گناهان را نمى بخشد. خداوند هزار فرشته را مأمور مى سازد كه براى او طلب آمرزش كنند و نيز با رحمتش به او روى مى آورد تا زمانى كه نمازش تمام شود.»

اين حديث دلالت دارد بر اينكه انسان در مقام درخواست حاجت از خداوند، مى تواند مقام و منزلت صالحان را واسطه اى براى برآورده شدن حاجت قرار دهد.

بسيارى از فقهاى اهل سنّت در موارد گوناگونى به اين حديث استدلال كرده اند؛ بكرى دمياطى اين حديث را در باب دعاهاى ورود به شهر مدينه (۲) ، و ابن عابدين در آداب دعا (۳)، و ابن قدامه و بهوتى در آداب رفتن به سوى نماز(۴) ، و سيّد سابق در باب دعا هنگام رفتن به مسجد (۵)ذكر كرده اند.

۱- مسند أحمد، ج ۳، ص ۲۱؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۵۶؛ مسند ابن الجعد، ص ۲۹۹؛ المصنّف ابن أبى شيبه، ج ۷، ص ۲۹؛ كتاب الدعاء الطبرانى، ص ۱۴۹؛ الأذكارالنوويّه، ص ۳۰؛ كنز العمّال، ج ۱۵، ص ۳۹۶؛ الدرّ المنثور، ج ۲، ص ۳۶؛ ميزان الاعتدال، ج ۲، ص ۴۴۷. (۲). إعانه الطالبين، ج ۲، ص ۳۵.

۲- إعانه الطالبين، ج ۲، ص ۳۵.

۳- حاشيه ردّ المختار، ج ۶، ص ۷۱۶.

۴- الشرح الكبير، ج ۱، ص ۵۰۱؛ كشف القناع، ج ۱، ص ۳۸۸.

۵- فقه السنّه، ج ۱، ص ۲۴۷.

البانی و آلوسی به پیروی از ابن تیمیّه (۱) این حدیث را از نظر سند به خاطر وجود عطیه عوفی ضعیف دانسته اند. ولی پس از مراجعه به کتابهای رجالی می بینیم که ابن معین و عجلی و ابن شاهین، عطیه عوفی را صالح و ثقه دانسته اند(۲) . علاوه بر آن- همانطور که ذکر شد- بسیاری از فقهای اهل سنّت به این حدیث استدلال کرده اند.

و صدها حدیث از عطیه عوفی از ابو سعید در کتابهای معتبری مانند: «سنن ابی داود»، «سنن الترمذی»، «سنن ابن ماجه»، «صحیح ابن ماجه»، «مسند احمد بن حنبل»، «مستدرک الصحیحین» و ... نقل شده است. و جالب آن است که آلوسی در «تفسیر روح المعانی» در موارد زیادی از عطیّه عوفی حدیث نقل می کند و به آن استدلال می نماید(۳) . همچنین ابن تیمیّه در بعضی موارد به حدیث عطیّه عوفی استناد کرده است.(۴)

روایت پنجم: توسّل به حقّ پیامبران

در روایتی نقل شده هنگامی که فاطمه بنت اسد از دنیا رفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بالین او آمد و فرمود: «ای مادر من پس از مادرم! خدا تو را رحمت کند.» سپس اسامه و ابو ایّوب و عمر بن الخطّاب و غلام سیاهی را خواست تا قبری را آماده سازند. وقتی قبر آماده شد، پیامبر صلی الله علیه و آله با دستان خود لحدی ساخت و خاک آن را درآورد و در درون قبر به پهلو دراز کشید و فرمود:

«اللّه الّذی یحیی ویمیت وهو حیّ لا یموت، اغفر لُامّی فاطمه بنت أسد، ووسِّع علیها مدخلها بحقّ نبیّک والأنبیاء الّذین من قبلی. (۵)»

۱- تمام المنّه فی التعلیق علی فقه السنّه، ص ۲۸۹؛ روح المعانی، ج ۶، ص ۱۲۷؛ اقتضاء الصراط، ص ۴۱۸.

۲- تاریخ ابن معین، ج ۱، ص ۳۶۳؛ معرفه الثقات، ج ۲، ص ۱۴۰؛ تاریخ أسماء الثقات، ص ۱۷۲.

۳- روح المعانی، ج ۵، ص ۴۹ و ج ۹، ص ۶۰ و ج ۲۶، ص ۱۲۵.

۴- اقتضاء الصراط، ص ۴۵.

۵- المعجم الأوسط، ج ۱، ص ۶۸؛ المعجم الکبیر، ج ۲۴، ص ۳۵۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۵۷؛ کنز العمّال، ج ۱۲، ص ۱۴۸.

«پروردگاری که زنده می کند و می میراند، و زنده ای که نمی میرد! مادرم فاطمه بنت اسد را بیامرز و جایگاه او را وسیع قرار بده، به حقّ پیامبرت و پیامبرانی که پیش از من بوده اند.»

هیثمی در کتاب «مجمع الزوائد» پس از نقل این حدیث می گوید: «طبرانی این حدیث را در کتاب «المعجم الأوسط» و «المعجم الکبیر» نقل کرده است. و در سند حدیث روح بن صلاح وجود دارد که ابن حبّان و حاکم او را ثقه دانسته اند. البتّه در او مقداری ضعف هست. و بقیّه راویان این سند صحیح هستند.» (۱)محمود سعید ممدوح در کتاب «رفع المناره» می گوید: «در باره روح بن صلاح اختلاف است. بعضی مانند: حاکم وابن حبّان و یعقوب سفیان فسوی او را ثقه دانسته اند. و کسانی که او را ضعیف دانسته اند- مانند دارقطنی و ابن ماکولا- و ابن عدی- هیچ اشاره ای به علّت ضعف او نکرده اند. و در چنین مواردی جُرح و تضعیف در مقابل توثیق و تعدیل دیگران پایدار نیست.» (۲)

سیره مسلمانان در توسّل به اولیا و پیامبران

اشاره

یکی دیگر از دلیلهایی که استحباب توسّل به اولیا را ثابت می کند، پیشینه توسّل و جایگاه آن نزد مسلمانان است. تحقیق در سیره مسلمین در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و پس از او گویای این مطلب است که آنان به ذات اولیای الهی و مقام و منزلت آنان توسّل می جسته اند. و ما در اینجا به چند نمونه اشاره می کنیم:

۱. توسّل عمر بن خطّاب به عبّاس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله

معروف و مشهور است که عمر بن خطّاب برای طلب باران به عبّاس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله متوسّل شد.

در کتاب «صحیح البخاری» نقل شده است:

۱- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۵۷.

۲- رفع المناره، ص ۱۱۶.

«عن أنس أنّ عمر بن الخطّاب كان إذا قحطوا استسقى بالعبّاس بن عبدالمطّلب، فقال: «اللّهمّ إنّا كنّا نتوسّل إليك بنبيّنا صلى الله عليه و آله فتسقينا، وإنّا نتوسّل إليك بعمّ نبيّنا، فاسقنا.» قال: يسقون.(۱) »

«أنس می گوید: هرگاه قحطی می شد، عمر بن خطّاب به وسیله عباس بن عبد المطّلب طلب باران می نمود و می گفت: «پروردگارا! ما در گذشته به پیامبرمان توسّل می کردیم و تو ما را سیراب می نمودی. و اکنون به عموی پیامبرمان توسّل می کنیم، پس ما را سیراب کن.» أنس می گوید: برای آنان باران می بارید.»

این مطلب در بسیاری از کتابهای اهل سنّت نقل شده است (۲) و هیچ اشکالی در آن نیست.

و حاکم نیشابوری در «مستدرك الصحیحین» حدیث دیگری را نقل کرده، می گوید:

«عن زید بن أسلم عن بن عمر، قال: استسقی عمر بن الخطّاب عام الرماده بالعبّاس بن عبد المطّلب، فقال: «اللّهمّ هذا عمّ نبیّك العبّاس، نتوجّه إلیك به، فاسقنا»، فما برحوا حتّی سقاهم اللّه. قال: فخطب عمر فی الناس، فقال: أیّها الناس إنّ رسول اللّه كان یری للعبّاس ما یری الولد لوالده، یعظّمه ویفخمه ویبر قسمه، فاقتدوا أیّها الناس برسول اللّه صلی الله علیه و آله فی عمّه العبّاس واتّخذوه وسیله إلی اللّه فیما نزل بكم. (۳)»

«زید بن اسلم از ابن عمر نقل کرده است که او گفت: در سال رماده، عمر بن خطاب به وسیله عباس بن عبد المطّلب از خداوند طلب باران نمود و گفت: «پروردگارا! این عباس

۱- صحیح البخاری، ج ۲، ص ۱۶ و ج ۴، ص ۲۰۹.
۲- السنن الکبری البیهقی، ج ۳، ص ۳۵۲؛ الطبقات الکبری ج ۴، ص ۲۹؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۶، ص ۳۵۵؛ البدایه والنهایه ابن کثیر، ج ۷، ص ۱۰۵؛ نیل الأوطار، ج ۴ص ۳۲؛ الصواعق المحرقه، ج ۲، ص ۵۱۸؛ کرامات الأولیاء، ج ۱، ص ۱۳۵.
۳- مستدرك الصحیحین، ج ۳، ص ۳۳۴؛ کنز العمّال، ج ۳، ص ۵۰۴؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۶، ص ۳۲۸- ۳۲۹؛ الصواعق المحرقه، ج ۲، ص ۵۱۹؛ کتاب الدعاء الطبرانی، ص ۶۰۷.

عموی پیامبرت است، به وسیله او به تو روی می آوریم، پس ما را سیراب کن»؛ مکان دعا را ترک نکرده بودند که خداوند آنها را سیراب نمود.

ابن عمر گفت: عمر بن خطّاب پس از آمدن باران، خطبه ای خواند و گفت: ای مردم! پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به عبّاس به عنوان پدر می نگریست و او را تعظیم می نمود، شما مردم نیز به رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره عمویش عباس اقتدا کنید و او را وسیله ای به سوی خدا در آنچه بر شما فرود آمد قرار دهید.»

این داستان که یکی از واقعیات ثبت شده در تاریخ است، دلالت دارد بر استحباب توسّل به شخصیتهای الهی و معنوی که مقرّب عنداللّه می باشند. بسیاری از علمای اهل سنّت نیز به این مطلب اعتراف کرده اند. ما در اینجا بعضی از اعترافات را ذکر می کنیم:

ابن حجر عسقلانی می گوید:

«یستفاد من قصّه العبّاس استحباب الاستشفاع بأهل الخیر والصلاح وأهل بیت النبوّه. (۱)»

«از قصّه عباس استفاده می شود که طلب همراهی و وساطت اهل خیر و صلاح و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله مستحب است.»

قسطلانی می گوید:

«ففیه التصریح بالتوسّل. وبهذا یبطل قول مَنْ مَنَعَ التوسّل مطلقاً بالأحیاء والأموات، وقولُ مَنْ مَنَع ذلک بغیر النبیّ صلی الله علیه و آله.(۲) »

«در داستان عبّاس بن عبدالمطّلب تصریح به توسّل شده است. و با این داستان نظریّه کسانی که توسّل را به طور مطلق- چه توسّل به افراد زنده و چه افراد مرده- و کسانی که توسّل به غیر پیامبر را ممنوع می دانند باطل می شود.»

مناوی در کتاب «فیض القدیر» می گوید:

۱- فتح الباری، ج ۲، ص ۴۱۱.

۲- المواهب اللدنّیه، ج ۳، ص ۳۸۰.

«وفیه ندب الاستشفاع بأهل الخیر والصلاح وأهل بیت النبوّه (۱).»

«این داستان دلالت دارد بر اینکه طلب همراهی و واسطه قرار دادن اهل خیر و صلاح و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله مستحبّ است.»

حطاب رعینی می گوید:

«فعل سیّدنا عمر لذلک إنّما کان بمحضر الصحابه ولم ینکره أحد، فدلّ علی جوازه (۲).»

«آنچه عمر انجام داد در حضور صحابه رسول اللّه صلی الله علیه و آله بود، وهیچ کس او را از این کار منع نکرد، لذا دلالت برجوازتوسّل دارد.»

حسن بن علی سقّاف می نویسد:

«فی الحدیث إثبات التوسّل به صلی الله علیه و آله، وبیان جواز التوسّل بغیره کالصالحین من آل البیت ومن غیرهم (۳).»

«این حدیث اثبات می کند جواز توسّل به پیامبر صلی الله علیه و آله و دیگرانی را مانند افراد صالح از میان اهل بیت و غیر اهل بیت.»

عبدالرحمن احمد بکری می نویسد:

«من الغریب أنّ الوهّابیین یحکمون علی المسلمین الّذین یتّخذون الوسیله بالکفر مع العلم انّ عمر بن الخطّاب قد توسّل بغیر اللّه کما مرّ فی الحدیث المتقدّم (۴).»

«شگفت انگیز است که وهّابی ها مسلمانانی را که متوسّل به وسیله می شوند کافر دانسته اند، در حالی که می دانند عمر بن خطّاب متوسّل به اشخاصی غیر از خداوند شده است؛ همانطور که در حدیث گذشته ذکر شد.»

محمود سعید ممدوح می گوید:

۱- فیض القدیر، ج ۵، ص ۲۷۳.

۲- مواهب الجلیل، ج ۴، ص ۴۰۵.

۳- إرغام المبتدع الغبی، ص ۵.

۴- حیاه عمر بن الخطّاب، ص ۳۵۶.

«وفیه أیضاً انّ التوسّل کان بالعبّاس ولیس بدعائه، بدلیل قول عمر: واتّخذوه وسیله إلی اللَّه فیما نزل بکم.(۱) »

«در این حدیث نیز توسّل به شخص عبّاس، نه به دعای او وجود دارد، به دلیل سخن عمر که گفت: عباس را وسیله ای به سوی خدا قرار دهید.»

وابن اثیر در کتاب «اسد الغابه» در آخر این داستان می گوید: «فقال عمر: هذا واللَّه الوسیله إلی اللَّه والمکان منه (۲)؛ به خدا سوگند! عباس وسیله ای به سوی خدا است و در نزد خداوند دارای منزلتی است.» و این جمله تأیید می کند که توسّل در این مورد توسّل به شخص یا شخصیت عبّاس است.

۲. توسّل احمد بن حنبل به پیامبر صلی الله علیه و آله

احمد بن حنبل می گوید که در هنگام دعا به پیامبر صلی الله علیه و آله توسّل می جست.

بهوتی در کتاب «کشف القناع» می نویسد:

«ولا- بأس بالتوسّل بالصالحین ونصّه فی منسکه الّذی کتبه للمروزی انّه یتوسّل بالنبیّ فی دعائه وجزم به فی المستوعب وغیره.(۳)»

«توسّل به صلحا جایز است. واحمد بن حنبل در رساله (منسک) که به مروزی نوشته است تصریح می کند که در دعاهایش متوسّل به پیامبر صلی الله علیه و آله می شود. و در کتاب (مستوعب) و کتابهای دیگر نیز به این مطلب تصریح شده است.»

ابن تیمیّه نیز در کتاب «مجموع الفتاوی» (۴) و «الفتاوی الکبری»(۵) توسّل احمد ابن حنبل به پیامبر صلی الله علیه و آله را ذکر کرده است.

۱- رفع المناره، ص ۹۲.
۲- اسد الغابه، ج ۳، ص ۱۱۱.
۳- کشف القناع، ج ۲، ص ۸۴.
۴- مجموع الفتاوی، ج ۱، ص ۱۴۰.
۵- الفتاوی الکبری، ج ۲، ص ۴۲۲.

۳. توصیه مالک به منصور دوانقی

قاضی عیاض در کتاب «الشفاء بتعریف حقوق المستطفی» می گوید: منصور به مالك گفت:

«یا أبا عبداللَّه! استقبلُ القبله وادعو أم استقبلُ رسول اللَّه صلی الله علیه و آله؟»

«آیا رو به قبله کرده و دعا نمایم و یا رو به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله؟.»

مالك گفت:

«لِمَ تصرف وجهك عنه وهو وسیلتك ووسیله أبیك آدم علیه السلام إلی اللَّه یوم القیامه؟»(۱) «چرا چهره از پیامبر صلی الله علیه و آله برمی تابی، در حالیکه او وسیله تو و وسیله پدر تو آدم علیه السلام در روز رستاخیر است؟!.»

۴. توسّل شافعی به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله

ابن حجر هیثمی در کتاب «الصواعق المحرقه» (۲) و قندوزی در «ینابیع المودّه» (۳) نقل کرده اند که شافعی این دو شعر را سروده است:

«آل النبیّ ذریعتی هم إلیه وسیلتی

ارجوا بهم اعطی غدابیدی الیمین صحیفتی»

«خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسیله من به سوی خدا می باشند، و به وسیله آنها امیدوارم نامه عمل من در قیامت به دست راست من داده شود.»

۵. توسّل معاویه به یزید بن الأسود

معروف و مشهور است که مردم در منطقه شام گرفتار قحطی و خشکسالی شدند.

معاویه یزید بن اسود را واسطه ای برای طلب باران نمود و گفت: «پروردگارا! ما

۱- الشفاء، ج ۲، ص ۴۱.

۲- الصواعق المحرقه، ج ۲، ص ۵۲۴- ۵۲۵.

۳- ینابیع المودّه، ج ۲، ص ۴۲۸.

متوسّل به بهترین شخص در میان ما یزید بن اسود می شویم ...» (۱).

البانی که سعی دارد احادیث توسّل را ردّ کند این حدیث را از نظر سندی صحیح می داند(۲) .

و نیز معروف است که ضحّاک بن قیس نیز یک بار به یزید بن اسود متوسّل شده است (۳) .

۶. توسّل بلال بن حرث به پیامبر صلی الله علیه و آله

معروف است که در زمان خلافت عمر بن خطّاب، خشکسالی شد و مردم گرفتار قحطی شدند. مردی کنار قبر پیامبر آمد و گفت: «یا رسول اللَّه! استسق لُامّتک فإنّهم قد هلکوا؛ ای رسول خدا! برای امّت خود طلب باران کن که در حال هلاکت هستند.» سپس آن مرد رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دید که می فرمود: به عمر بن خطّاب خبر بده که به زودی مردم سیراب خواهند شد. (۴) ابن حجر در کتاب «فتح الباری» می نویسد: «سیف در کتاب «الفتوح» روایت کرده است که آن شخصی که پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب دید، بلال بن حارث مزنی، یکی از صحابه بود.» (۵)و نیز هنگام ذکر داستان می گوید: «ابن شیبه با سندی صحیح از ابوصالح سمان

۱- فتح العزیز، ج ۵، ص ۹۷؛ المجموع، ج ۵، ص ۶۵؛ تلخیص التحبیر، ج ۵، ص ۹۷؛ حواشی الشروانی، ج ۳، ص ۷۹؛ کشف القناع، ج ۲، ص ۷۸؛ إرواء الغلیل، ج ۳، ص ۱۴۰؛ الطبقات الکبری، ج ۷، ص ۴۴۴؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۶۵، ص ۱۱۱؛ الإصابه، ج ۶، ص ۵۴۸؛ کرامات الأولیاء، ج ۱، ص ۱۹۱؛ المغنی (ابن قدامه)، ج ۲، ص ۲۹۵؛ مقدّمه ابن الصلاح، ص ۲۱۱.

۲- التوسّل، ص ۴۱.

۳- . ارواء الغلیل، ج ۳، ص ۱۴۰؛ سیر أعلام النبلاء، ج ۴، ص ۱۳۷؛ الشرح الکبیر، ج ۲، ص ۲۹۵.

۴- المصنّف ابن أبی شیبه، ج ۷، ص ۴۸۲؛ کنز العمّال، ج ۸، ص ۴۳۱؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۴، ص ۳۴۵ و ج ۵۶، ص ۴۸۹؛ الإصابه، ج ۶، ص ۲۱۶؛ البدایه والنهایه ابن کثیر، ج ۷ ، ص ۱۰۵.

۵- فتح الباری، ج ۲، ص ۴۱۲.

از مالك الداری روایت کرده است.» (۱) ابن کثیر نیز پس از ذکر این داستان می گوید: «سند این حدیث صحیح است.» (۲) از مجموع آنچه تاکنون گفته شد، روشن می شود که گفتار ابن تیمیّه و شاگردانش در مسئله توسّل بسیار بی اساس و گزافه گویی است. هر مسلمان با انصافی پس از مطالعه آنچه ذکر کردیم، درمی یابد که توسّل به انبیا، اولیا و امامان معصوم علیهم السلام چیزی است که قرآن و روایات و سیره مسلمانان دلالت بر استحباب آن دارد.

و چه زیبا گفته است شیخ تقی الدین سبکی:

«یحسن التوسّل بالنبیّ صلی الله علیه و آله إلی ربّه. ولم ینکره أحد من السلف ولا الخلف إلّا ابن تیمیّه، فابتدع مالم یقله عالم قبله(۳) .»

«توسّل به خداوند به واسطه پیامبر صلی الله علیه و آله عمل نیکی است که هیچ کس از گذشتگان و آیندگان منکر آن نیست، مگر ابن تیمیّه که بدعت گذار آنچه است که هیچ دانشمندی پیش از او نگفته است.»

به دعای قرطبی سخن را خاتمه می دهیم که می گوید:

«نجانا اللّه من أهوال هذا الیوم بحقّ محمّد نبیّ الرحمه (۴).»

«خداوند ما را از وحشت و ترس روز قیامت، به حقّ محمّد، پیامبر رحمت، نجات دهد.»

۱- همان.

۲- البدایه والنهایه، ج ۷، ص ۱۰۵.

۳- حاشیه درّ المختار، ج ۶، ص ۱۷۶.

۴- التذکره، ج ۱، ص ۲۵۴.

۱۳. درخواست شفاعت از غیر خداوند

شبهه

مسئله شفاعت یکی از باورهای دینی تمام مسلمانان است. اندیشمندان اسلامی همواره درباره این مسئله در محورهای گوناگون بحث کرده اند و درباره معنا، گستردگی و حدود آن، زمان و مکان آن و شرایط و لوازم آن به طور مفصّل در کتابها و مقالات و گفتارهای خویش اظهار نظر کرده اند؛ بدون اینکه شخص و گروهی از مخالفان خود را متّهم به شرک، کفر و بدعت کنند. ولی در چند قرن گذشته و مخصوصاً در زمان ما، بعضی از گروه های افراطی و متعصّب اهل سنت (وهّابیون) موضوع شفاعت در اعتقادات شیعه را در قالب یک شبهه مطرح نموده، در کشورهای اسلامی- بخصوص در موسم حج- شیعیان را به دلیل اعتقاد به شفاعت پیامبران، اولیا و مقرّبان الهی متّهم به شرک و کفر و بدعت می کنند.

اساس این تهمت ناروا توسّط ابن تیمیّه طراحی شد و پیروان متعصّب او مانند:

ابن قیّم و محمّد بن عبدالوهّاب و بن باز و دیگران به ترویج آن کمک کردند.

برای آشنایی با اساس فکری ابن تیمیّه و دلایلی که ارائه کرده، بعضی از گفته های او را یادآور می شویم.

او درباره شفاعتی که قرآن کریم آن را نفی کرده، می گوید: «شفاعتی را که قرآن نفی می کند، شفاعتی است که مشرکان باور دارند و این شفاعت از نوع شرکی است که نصاری و کسانی که خود را مسلمان می دانند، مرتکب می شوند؛ زیرا آنان

معتقدند که فرشتگان، پیامبران و بزرگان برای آنها نزد خداوند شفاعت می کنند.» (۱) در خصوص شفاعت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در قیامت، می گوید: «تمام مسلمانان باور دارند که پیامبر ما در قیامت شفاعت می کند و نیز باور دارند که تمام مردم از آن حضرت درخواست شفاعت می کنند؛ البتّه به اعتقاد اهل سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله از کسانی شفاعت می کند که گناه کبیره انجام داده اند. به اعتقاد فرقه «وعیدیّه» آن حضرت فقط در زیاد شدن ثواب مردم شفاعت می کند.» (۲) همچنین در معنای شفاعت گفته است: «خداوند متعال شفاعت فرشتگان و پیامبران را چیزی جز شفاعت به اذن خودش نمی داند. و معنای شفاعت دعاست. و شکّی نیست که دعای بعضی از مردم درباره بعضی دیگر مفید است و خداوند به انجام آن دستور داده است، ولی [شخص] دعا کننده و شفاعت کننده، نمی تواند بدون اجازه خداوند درباره شخصی دعا و شفاعت کند؛ از این رو نمی تواند کسانی را که از شفاعت آنان نهی شده است شفاعت کند، مانند مشرکان.»(۳) و درباره درخواست شفاعت از پیامبران در دنیا می گوید: «جایز است هر شخص بلند مرتبه ای درباره شخص پایین مرتبه و شخص پایین مرتبه درباره شخص بلند مرتبه دعا کند. لذا درخواست شفاعت و دعا از پیامبران- به این معنا- جایز است؛ همانطور که مسلمانان از پیامبر صلی الله علیه و آله برای طلب باران درخواست شفاعت کرده، از او خواستند دعا نماید. و همچنین پس از پیامبر صلی الله علیه و آله عمر بن خطاب و مسلمانان به واسطه عبّاس عموی پیامبر طلب باران کردند. و نیز مردم در روز قیامت از پیامبران و محمّد صلی الله علیه و آله درخواست شفاعت می کنند. پیامبر صلی الله علیه و آله سرور شفاعت کنندگان و دارای شفاعت ویژه است.»(۴)

۱- الردّ علی المنطقیین، ج ۱، ص ۵۲۷.

۲- مجموع الفتاوی، ج ۱، ص ۱۰۴.

۳- همان، ص ۱۳۰.

۴- همان، ص ۱۳۱ و ۱۳۲.

و نیز درباره شفاعت مشروع و شفاعت نامشروع می گوید: «امّا شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله و دعای او برای دنیا و دین مردم مؤمن به اتّفاق همه مسلمانان مفید است. و نیز به اتّفاق تمام مسلمانان شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله برای زیاد شدن ثواب مؤمنان در قیامت مفید است. و امّا شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله درباره کسانی که مرتکب گناه شده اند، به اتّفاق صحابه و تابعین مفید می باشد.

صحابه و تابعین و پیشوایان چهارگانه مذاهب اهل سنّت و دیگران به مضمون احادیث معتبری که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده، اعتراف دارند. در این احادیث از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که خداوند متعال گروهی از مردم را پس از مقداری عذاب، با شفاعت محمّد صلی الله علیه و آله و گروهی را با شفاعت دیگران و گروهی را بدون شفاعت کسی از آتش جنهّم بیرون می آورد.

و کسانی که شفاعت را انکار می کنند به این آیات استدلال کرده اند: ۱. خداوند متعال فرموده است: بپرهیزید از روزی که هیچ کسی نمی تواند به کسی دیگر پاداش دهد و از هیچ کسی شفاعت دیگران پذیرفته نمی شود و جایگزینی نمی گردد. ۲.

خداوند فرموده است: از آنان جایگزینی پذیرفته نشده، شفاعت دیگران برای آنان مفید نمی باشد. ۳. و خداوند فرموده است: پیش از آن که روزی فرا برسد که در آن روز خرید و دوستی و شفاعتی نیست. ۴. وخداوند فرموده است: برای ستمگران دوست و شفاعت کننده ای نیست که فرمان برد. ۵. خداوند فرموده است: شفاعتِ شفاعت کنندگان برای آنان مفید نیست.

پاسخ اهل سنّت این است: از این آیات دو چیز ممکن است اراده شود:

اوّل: اینکه شفاعت برای مشرکان مفید نیست.

دوم: اینکه منظور از شفاعت در این آیات، شفاعتی است که مشرکان و بدعت گذاران کافر و یا مسلمان معتقد به آن هستند. آنان معتقدند که مخلوقات در نزد خداوند دارای مقامی هستند که می توانند بدون اذن خداوند برای دیگران شفاعت کنند؛ همان طور که بعضی از مردم از بعضی دیگر در نزد افرادی شفاعت می کنند

و آنان شفاعت او را می پذیرند.»(۱) ابن تیمیّه برای اثبات مشروع نبودن درخواستِ شفاعت و دعا از پیامبران پس از رحلت آنان، می گوید: «یادآوری فرشتگان و پیامبران پس از مردن آنان یا در حال غیبت آنان، درخواستِ از آنها، یاری طلبیدن از آنان و درخواست شفاعت آنان از احکام دینی است که خداوند آن را تشریع نکرده و برای آن پیامبر و کتابی نفرستاده است، و این امور به اتّفاق تمام مسلمانان واجب یا مستحب نیست؛ هیچ کسی از صحابه و تابعین هم انجام نداده اند و هیچ پیشوایی از پیشوایان مسلمین به انجام این امور دستور نداده است. اگر چه بسیاری از مردمی که در ظاهر اهل عبادت و زهد هستند، این امور را انجام داده، داستانها و خوابهایی را درباره این موضوعات بازگو می کنند. تمام این امور کارهای شیطان است و مشروعیت ندارد، نه واجب است و نه مستحب. و اگر کسی خداوند را به عبادتی که واجب یا مستحب نیست پرستش نماید و معتقد به واجب یا مستحب بودن آن باشد، گمراه و بدعت گذار بدعتی بد است.» (۲) ایشان در جایی دیگر درخواست شفاعت از پیامبران را در هنگام زنده بودن آنان جایز دانسته ولی درخواست شفاعت از آنان را پس از مرگ آنها شرک می داند، و می گوید: «قرآن نهی کرده است از اینکه کسی غیر از خداوند- یعنی ملائکه، پیامبران و دیگران- خوانده شود؛ زیرا این شرک یا وسیله ای به سوی شرک است.

امّا درخواست دعا و شفاعت از ملائکه یا پیامبران و دیگران در هنگام زنده بودن آنان، موجب شرک نمی شود؛ چرا که هیچ کس از پیامبران یا بندگان صالح در حضور خودش پرستش نمی شود، چون خود او دیگران را از این عمل نهی می کند. و امّا درخواست از آنان پس از مرگ، وسیله ای به سوی شرک است. از این رو اگر شخصی یکی از پیامبران را ببیند و یا یکی از فرشته ها را زیارت کند و به او بگوید: «از تو

۱- همان، ص ۱۴۹ و ۱۵۰.

۲- همان، ص ۱۵۹ و ۱۶۰.

درخواست می کنم» موجب شرک نیست، ولی اگر همین جمله را در حالی که آن پیامبر یا فرشته غایب است بگوید، موجب شرک می شود.

و ما می دانیم که ملائکه برای مؤمنان دعا کرده، طلب مغفرت می کنند، همانطور که خداوند متعال می فرماید: کسانی که عرش خداوند را حمل می کنند، و در اطراف عرش، خداوند را تنزیه و ستایش می نمایند و به خدا ایمان دارند، برای کسانی که ایمان آورده اند و در زمین هستند طلب بخشش می کنند.

بنابراین ملائکه برای مؤمنان طلب بخشش می کنند بدون اینکه کسی از آنها بخواهد. و دعا و شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله و دیگران- پیامبران و بندگان صالح- درباره برگزیدگان از امّتش از این نوع است؛ یعنی آنان به مقداری که خداوند اذن داده، شفاعت می کنند بدون اینکه کسی از آنها طلب شفاعت کند.

وقتی درخواست از ملائکه مشروع نباشد، پس درخواست از پیامبران و بندگان شایسته ای که مرده اند نیز جایز نیست و نباید از آنان درخواست دعا و شفاعت کنیم.» (۱)و در جایی دیگر در مقام استدلال بر مشروع نبودن درخواست شفاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید: «روشن است که اگر درخواست دعا و شفاعت و استغفار از پیامبر صلی الله علیه و آله در کنار قبرش جایز باشد، صحابه و تابعین بهتر از ما به این موضوع آگاه بودند و زودتر از ما انجام می دادند و یا پیشوایان مسلمانان یادآوری می کردند.» (۲) در قسمتی دیگر می گوید: «شفیع همانطور که شفاعت کننده و همراه درخواست کننده شفاعت در طلب حاجت اوست، همراه و در کنار «مشفوع إلیه» (کسی که در نزد او شفاعت می شود) نیز قرار می گیرد، زیرا او پس از شفاعتِ شفیع، حاجتِ درخواست کننده شفاعت را برآورده می سازد. پس در واقع طالب و مطلوب در کنار هم قرار می گیرند. ولی خداوند یکی است و هیچ کس در کنار او قرار نمی گیرد؛ از این

۱- همان، ص ۱۷۹ و ۱۸۰.

۲- همان، ص ۲۴۰.

رو هیچ کسی بدون اذن او نمی تواند شفاعت کند. (۱)»

مقصود از ذکر این عبارات علاوه بر بیان عناصر فکری ابن تیمیّه درباره شفاعت، اشاره به وجود تناقض در تمام این عبارات است که در قسمت پاسخ به شبهه ذکر می کنم.

نظیر این سخنان را ابن تیمیّه در موارد گوناگون دیگری نیز گفته است(۲) ، وابن قیّم و محمّد بن عبدالوهاب و بن باز و پیروان متعصّب آنها نیز در گفته ها، مقالات و کتابهای خویش سخنان ابن تیمیّه را مورد استناد قرار داده اند (۳).

خلاصه عناصر فکری ابن تیمیّه و پیروانش عبارتند از:

۱. شفاعت به معنای دعاست.

۲. درخواست شفاعت از پیامبران، ملائکه و صلحا در هنگامی که زنده هستند، اشکالی ندارد؛ زیرا موجب شرک نیست.

۳. درخواست شفاعت از پیامبران و دیگران پس از مرگ آنان حرام است و درخواست کنندگانِ شفاعت در این حال مشرک و بدعت گذار اند، زیرا آیات قرآن و سیره اصحاب آن را نفی کرده است.

۴. اعتقاد به اینکه بعضی از بندگان در نزد خداوند دارای مقام ویژه ای بوده و می توانند در نزد خداوند برای دیگران شفاعت کننده عقیده مشرکان و بدعت گذاران است.

۵. پیامبران و ملائکه در روز قیامت بدون درخواست دیگران، شفاعت می کنند.

اکنون روشن می شود که ریشه و اساس اتّهام بدعت و شرک و کفر به پیروان اهل

۱- همان، ج ۱۴، ص ۳۸۱.

۲- همان، ج ۱، ص ۳۳۲ و ۳۸۲؛ ج ۱۴، ص ۴۰۲- ۴۱۴؛ ج ۲۴، ص ۳۴۱ و ۳۴۲ و ۷۶؛ الفتاوی الکبری، ج ۳، ص ۴۲؛ اقتضاء الصراط، ج ۱، ص ۴۴۳ و ۴۴۴.

۳- إغاثه اللهفان، ج ۱، ص ۲۲۰- ۲۲۳؛ فتاوی مهمّه، ج ۱، ص ۳۴؛ شرح العقیده الطحاویّه، ج ۱، ص ۲۲۹؛ مؤلّفات ابن عبدالوهّاب، ص ۱۱۲ و ۲۱۳؛ تیسیر العزیز الحمید، ص ۱۸۷- ۱۸۸.

بیت علیهم السلام چیزی جز عناصر فکری ابن تیمیّه و پیروان او نیست. گروهی از افراطیّون متعصّب که باورهای غلط ابن تیمیّه را بدون مطالعه و دقّت پذیرفته وتبلیغ می کنند، شیعه را به دلیل اعتقاد به شفاعت پیامبران و امامان و اولیای الهی متّهم به کفر و شرک و بدعت می نمایند و همواره به دنبال ایجاد تفرقه میان مسلمانان و حرکت در مسیر نابودی انسجام اسلامی آنان اند.

ما در پاسخ این شبهه، مسئله شفاعت در پرتو شریعت محمّدی را مورد بررسی قرار می دهیم تا گامی در مسیر احیای انسجام اسلامی باشد.

پاسخ شبهه

اشاره

برای پاسخ به این شبهه چند موضوع را باید تحقیق کرد:

۱. معنای شفاعت

کلمه شفاعت در اصطلاح قرآن و روایات چه معنایی دارد؟

در پاسخ این پرسش برای کلمه «شفاعت» چند معنا ذکر شده است.

بعضی گفته اند: «کلمه شفاعت به معنای دعاست.» (۱)و بعضی دیگر گفته اند: «شفاعت به معنای کمک کردن به دیگران است.»(۲) و بعضی گفته اند: «شفاعت یعنی درخواست برداشتن ضرر از دیگران.» (۳)و بعضی نیز گفته اند: «شفاعت به معنای وساطت و میانجیگری برای رسیدن دیگران به منافع دنیوی و اخروی و نجات آنان از ضرر است.» (۴) به نظر ما کلمه «شفاعت» دارای حقیقت شرعیّه نیست؛ یعنی در قرآن و روایات

۱- مجموع الفتاوی، ج ۱، ص ۱۳۰.

۲- منهاج السنّه، ج ۶، ص ۱۱۷؛ مجموع الفتاوی، ج ۱۵، ص ۳۴۱؛ الصفدیّه، ج ۲، ص ۲۹۱.

۳- رسائل الشریف المرتضی، ج ۲، ص ۲۷۳.

۴- تفسیر روح المعانی، ج ۵، ص ۹۷؛ تفسیر أبی السعود، ج ۲، ص ۲۱۰.

برای این کلمه، تعریف خاصّی ذکر نشده است. بنابراین برای کشف معنای آن باید به لغت عرب و موارد استعمال آن در قرآن و روایات مراجعه کرد.

مراجعه به لغت و موارد استعمال این کلمه، بیانگر این واقعیت است که شفاعت عبارت است از: «همراه کردن دیگران با خود»، و طلب شفاعت عبارت است از:

«درخواست از کسی برای همراهی کردن با خود به نزد کسی.»

کلمه «شفاعت» از کلمه «شفع/ زوج» در مقابل کلمه «وتْر/ فرد» گرفته شده است.(۱) و شفیع به کسی گفته می شود که فردی دیگر را همراه خود سازد و زوج گردند.

ابن جریر طبری درباره معنای شفاعت گفته است:

«الشفاعه مصدر من قول الرجل: (اشفع لی فلان إلی فلان شفاعةً). وانّما قیل للشفیع شفیع وشافع لأنّه ثنّی المستشفع به، فصار به شفعاً، فکان ذوالحاجه قبل استشفاعه به فی حاجته فرداً، فصار صاحبه له فیها شافعاً وطلبه فیه وفی حاجته شفاعةً، ولذلک سمّی الشفیع فی الدار وفی الأرض شفیعاً، لمصیر البایع به شفعاً (۲).»

«کلمه شفاعت مصدر است، آنجا که شخصی می گوید: به همراه گرفتم فلانی را به نزد فلانی. و علّت نام گذاری همراه کننده به شفیع و شافع این است که او درخواست کننده همراهی را همراه خود می سازد و زوج می گردند. بنابراین فردی که نیازمند همراهی است، قبل از درخواست همراهی فرد است و رفیقش همراه او می گردد و با همدیگر نیازش را درخواست می کنند. شریک در خانه یا زمین را نیز شفیع می گویند چون خریدار به همراه شریکش زوج می گردند.»

و قرطبی نیز در تفسیرش می گوید: «کلمه شفاعت و شُفْعه و مانند آن، از کلمه شَفْع گرفته شده است، و شَفْع به عدد زوج می گویند. و شفیع از همین معنا اشتقاق

۱- لسان العرب، ج ۸، ص ۱۸۳- ۱۸۴؛ تاج العروس، ج ۵، ص ۴۰۱.

۲- تفسیر الطبری، ج ۱، ص ۳۸۱.

یافته است؛ زیرا او با رفیق نیازمندش جفت می شود. و به شتری که در یک بار، دو بچه اش را شیر می دهد می گویند: (ناقه شفوع). و شَفْع یعنی ضمیمه نمودن یکی به یکی دیگر. و شُفْعه یعنی ضمیمه کردن ملک شریک را به ملک خود؛ بنابراین شفاعت یعنی دیگران را ضمیمه کردن به مقام و احترام خود. شفاعت در واقع عبارت است از اظهار منزلت همراهی کننده (شفیع) در نزد کسی که به نزد او شفاعت و همراهی می شود، و نیز رساندن منفعت به همراهی شونده.» (۱) بیضاوی می گوید:

«الشفاعه من الشفع، کأن المشفوع له کان فرداً فجعله الشفیع شفعاً بضمّ نفسه إلیه (۲).»

«شفاعت از شَفْع اشتقاق یافته است، همراهی شده ابتدا فرد بود و سپس همراهی کننده (شفیع) او را با ضمیمه به خودش زوج قرار داد.»

و بسیاری دیگر از مفسّران نیز کلمه شفاعت را به همین معنا تفسیر کرده اند. (۳) بنابراین نتیجه می گیریم که شفاعت عبارت است از همراه نمودن دیگران با خود.

و شفیع به کسی می گویند که کسی را به اعتبار مقام و احترامی که در نزد شخصی دیگر دارد، با خود به سوی آن شخص همراهی می کند. و طلب شفاعت یعنی درخواست همراهی شخصی در حرکت به مسیری و یا به جایی!

این معنا همانطور که خواهد آمد، با ظاهر آیات قرآن کریم و روایات کاملًا سازگاری دارد و راه را برای پاسخ گویی به مغالطه های دیگران هموار می سازد.

۲. شفاعت در قرآن کریم

آیات قرآن کریم درباره شفاعت به چند گروه تقسیم می شود:

۱. آیاتی که شفاعت در قیامت را نفی می کند و یا مفید نمی داند.

۱- تفسیر القرطبی، ج ۵، ص ۲۹۵.

۲- تفسیر البیضاوی، ج ۱، ص ۳۱۹.

۳- فتح القدیر، ج ۱، ص ۸۲؛ المفردات فی غریب القرآن، ص ۲۶۳؛ مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۰۰.

خداوند متعال می فرماید:

- «وَاتَّقُواْ يَوْمًا لَّاتَجزِی نَفْسٌ عَن نَّفْسٍ شَيًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنفَعُهَا شَفعَهٌ» (۱) «بپرهیزید از روزی که کسی به کار کسی نیاید و برای او جایگزینی پذیرفته نشود و هیچ شفاعتی سود ندهد.»

- «يأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ أَنفِقُواْ مِمَّا رَزَقْنكُم مّن قَبْلِ أَن يأْتِیَ يَوْمٌ لَّابَيْعٌ فِيهِ وَلَاخُلَّهٌ وَلَاشَفعَهٌ»(۲) «ای کسانی که ایمان آورده اید! از آنچه روزی شما کردیم انفاق کنید، پیش از آنکه روزی برسد که در آن روز داد و ستدی و یا دوستی و یا شفاعتی نباشد.»

۲. آیاتی که شفاعت را اختصاص به خداوند داده و فقط او را شفیع می داند.

خداوند متعال می فرماید:

- «وَأَنذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَن يُحْشَرُواْ إِلَی رَبّهِمْ لَيْسَ لَهُم مّن دُونِهِ وَلِیٌّ وَلَا شَفِيعٌ»(۳) «و با قرآن به کسانی که از برانگیخته شدن به سوی پروردگارشان می ترسند هشدار ده، در حالی که هیچ کس جز خداوند ولی و شفیع آنان نیست.»

- «وَذَكّرْ بِهِ أَن تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِن دُونِ اللَّهِ وَلِیٌّ وَلَاشَفِيعٌ»(۴) «و با قرآن یادآوری کن تا کسی با آنچه انجام داده گرفتار نماند، برای هر کسی جز خداوند ولیّ و شفاعت کننده ای نیست.»

- «مَالَكُم مّن دُونِهِ مِن وَلِیّ وَلَا شَفِيعٍ»(۵)

۱- البقره/ ۱۲۳.

۲- البقره/ ۲۵۴.

۳- الأنعام/ ۵۱.

۴- الأنعام/ ۷۰.

۵- السجده/ ۴.

«برای شما کسی جز خداوند ولیّ و شفاعت کننده نیست.»

- «أَم اتَّخَذُواْ مِن دُونِ اللَّهِ شُفَعَآءَ قُلْ أَوَلَوْ كَانُواْ لَايَمْلِكُونَ شَيًا وَلَا يَعْقِلُونَ* قُل لِلَّهِ الشَّفعَهُ جَمِيعًا لَّهُ و مُلْكُ السَّموَا تِ وَالْأَرْضِ»(۱) «شفاعت کنندگانی غیر از خداوند گرفته اند، بگو: آیا هر چند آنان به چیزی توانایی نداشته باشند و چیزی در نیابند؟ بگو: همه شفاعت برای خداست، پادشاهی آسمان ها و زمین برای اوست.»

۳. آیاتی که شفاعت کردن درباره کفّار و مشرکان را نفی می کند.

«مَا لِلظلِمِینَ مِنْ حَمِیمٍ وَلَا شَفِیعٍ یُطَاعُ» (۲)«برای ستمکاران (کافران) هیچ دوست نزدیك و هیچ شفاعت کننده ای نیست که شفاعتش پذیرفته شود.»

منظور از «ظالمین» کافران هستند؛ همانطور که در سوره بقره می فرماید:

- «وَلَاشَفعَهٌ وَا لْكفِرُونَ هُمُ الظلِمُونَ»(۳) «و شفاعتی نیست و کافران همان ظالمان هستند.»

- «فَمَا تَنفَعُهُمْ شَفعَهُ الشفِعِینَ»(۴) «پس شفاعت شفیعان به آنها سود نمی دهد.»

۴. آیاتی که شفاعتِ دیگران را مشروط می کند.

- «مَن ذَا الَّذِی یَشْفَعُ عِندَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ» (۵)«کیست آن که جز با اذن خداوند نزد او شفاعت کند؟»

۱- الزمر/ ۴۳ و ۴۴.

۲- الغافر/ ۱۸.

۳- البقره/ ۲۵۴.

۴- المدثّر/ ۴۸.

۵- البقره/ ۲۵۵.

- «وَلَا تَنفَعُ الشَّفعَهُ عِندَهُ و إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ» (۱)«و شفاعت نزد او سودی ندارد مگر برای کسی که او اجازه دهد.»

- «مَامِن شَفِيعٍ إِلَّا مِن بَعْدِ إِذْنِهِ» (۲) «هیچ شفاعت کننده ای نیست مگر پس از اذن او.»

- «لَّايَمْلِكُونَ الشَّفعَهَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِندَ الرَّحْمنِ عَهْدًا»(۳) «دارای شفاعت نیستند مگر کسی که نزد خداوند رحمان پیمانی گرفته باشد.»

- «يَوْمَئِذٍ لَّاتَنفَعُ الشَّفعَهُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَرَضِىَ لَهُ و قَوْلًا» (۴) «در این روز شفاعت سود ندارد، مگر شفاعت کسی که خداوند به او اجازه دهد و سخن او را بپسندد»

- «وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى» (۵) «و ملائکه شفاعت نمی کنند جز برای کسی که او بپسندد»

- «وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ الشَّفعَهَ إِلَّا مَن شَهِدَ بِالْحَقّ» (۶) «و کسانی که جز خداوند را می خوانند دارای شفاعت نیستند مگر کسانی که به حق گواهی داده باشند»

- «وَكَم مّن مَّلَكٍ فِى السَّموَا تِ لَاتُغْنِى شَفعَتُهُمْ شَيًا إِلَّا مِن بَعْدِ أَن يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَن يَشَآءُ وَيَرْضَى»(۷) «و چه بسیار فرشتگانی در آسمانها هستند، [که] شفاعت آنها هیچ سودی ندارد، مگر پس از آنکه بر هرکس بخواهد و پسندد، اجازه دهد.»

۱- سبأ/ ۲۳.

۲- یونس/ ۳.

۳- مریم/ ۸۷.

۴- طه/ ۱۰۹.

۵- الانبیاء/ ۲۸.

۶- الزخرف/ ۸۶.

۷- النجم/ ۲۶.

مطالعه و دقّت در این آیات بیانگر چند مطلب است:

مطلب اوّل: گروه دوم از آیات ثابت می کند خداوند متعال شـفیع (شفاعت کننده) است. و این دلالت دارد بر اینکه شفاعت و شفیع به معنای دعا، دعا کننـده، درخواست کننده، وساطت و واسـطه نیست؛ زیرا خداوند متعال «مدعوٌّ به» (کسـی که به نزد او دعـا می شـود) و «مطلـوبٌ منه» (کسـی که از او درخواست می شود) و «ذی الواسـطه» (کسـی که در نزد او وسـاطت می شود) است.

معنـای شـفیع در این آیات همراهی کننـده مستقلّ، فراگیر و همیشـگی است؛ زیرا او تنها کسـی است که بنـدگان را همواره و همیشه بـا رحمت و قـدرت و روزی خویش در مسیر حرکت به جهـان آخرت و بهشت همراهی می کنـد. این نوع از همراهی مخصوص خداوند است؛ چنانکه نیرو و عزّت حقیقی و فراگیر مخصوص خداوند است در قرآن کریم می فرماید:

- «أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِیعًا»(۱) - «ا لْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِیعًا» (۲)- «لِلَّهِ الشَّفعَهُ جَمِیعًا» (۳) مطلب دوم: گروه سوم از آیات دلالت دارد بر اینکه شفاعتِ کسـی درباره مشـرکان پذیرفته نیست؛ زیرا آنان قابل همراهی کردن و نجات نیسـتند و همیشه در جهنّم هسـتند، همان طور که خداوند متعال می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ لَایَغْفِرُ أَن یُشْرَکَ بِهِ وَیَغْفِرُ مَادُونَ ذَا لِکَ» (۴)«خداوند شرك را نمی بخشد، و گناهان دیگر را می بخشد.»

مطلب سوم: گروه چهارم از آیات، دلالت دارد بر اینکه کسانی دیگر غیر از

۱- البقره/ ۱۶۵.

۲- النساء/ ۱۳۹.

۳- الزمر/ ۴۴.

۴- النساء/ ۴۸ و ۱۱۶.

خداوند نیز با حفظ چند شرط از حقّ شفاعت و همراهی نمودن برخوردار می باشند:

۱. شفاعتِ آنان هنگامی پذیرفته می شود که خداوند اجازه دهد. لذا آنان از شفاعتی که گروه دوم آیات دلالت داشت (شفاعت مستقلّ، فراگیر و همیشگی) برخوردار نیستند.

۲. شفاعت کننده مشرک و کافر نباشد، بلکه گواهی به حقّ بدهد.

۳. برای کسانی شفاعت کنند که مورد پسند خداوند است.

۴. ملائکه می توانند با اذن خداوند شفاعت کنند.

باتوجّه به این گروه از آیات درمی یابیم که مراد از شفاعت در گروه اوّل، شفاعتِ مستقلّ و بدون اذن خداوند است.

و اکنون از ابن تیمیّه و پیروان متعصّب او (وهّابیون) می پرسیم در کدام آیه از آیات قرآن کریم برخورداری دیگران از حقّ شفاعت و تأثیر گذاری شفاعت آنان درباره افراد، مشروط شده است به اینکه شفاعت کننده زنده باشد و کسی از او درخواست شفاعت نکرده باشد؟!

و در کدام آیه از آیات قرآن شفاعت توسّط دیگران به طور کلّی (هر چند محدود و پس از اجازه خداوند باشد) نفی شده و دخالت در افعال خداوند متعال دانسته شده است، تا درخواست شفاعت از غیر خدا به طور کلّی مستلزم شرک باشد؟!

و از برادران اهل سنّت می پرسیم آیا شایسته است شیعیانی که به حکم قرآن معتقد به شفاعت پیامبران، امامان و اولیای الهی به طور محدود هستند و در همین دنیا درخواست شفاعت آنان در قیامت را دارند، متّهم به شرک و کفر شوند؟!

آیا شایسته است درباره آنان بنویسند:

«ما حدث من سؤال الأنبیاء والأولیاء من الشفاعه بعد موتهم من حوادث الامور الّتی أخبر بها النبی صلی الله علیه و آله امّته وحذّر منها، کما فی الحدیث عنه صلی الله علیه و آله قال:

لا تقوم الساعه حتّی یلحق حیّ من امّتی بالمشرکین وحتی تعبد فئام من

امّتی الأوثان.(۱) »

«موضوع درخواست شفاعت از پیامبران و اولیا پس از مرگ آنان از حوادثی است که پیامبر صلی الله علیه و آله از وقوع آن خبر داده و امّت خویش را از آن منع کرده است. همانطور که در حدیثی می فرماید: پیش از قیامت عدّه ای از امّت من به مشرکان می پیوندند و بتها را می پرستند؟!»

و آیا سزاوار است کسانی که در کنار قبور پیامبران و امامان و اولیای چیزی جز ذکر خداوند متعال و درخواست شفاعت از این بزرگواران را اظهار نمی کنند، متّهم به شرک و کفر و بدعت شوند؟!

۳. شفاعت کنندگان

اشاره

به اعتقاد ما هر کسی که نزد خداوند متعال دارای مقام و منزلتی باشد، می تواند از گناهکاران شفاعت کند و آنان را با خود همراه نماید و شفیع آنان گردد. البتّه تأثیر شفاعتِ آنان مشروط به شرایطی است که در بخش پیش گفته شد. و هیچ شرط دیگری- در آیات و روایات- برای تأثیر گذاری شفاعت ذکر نشده است.

آیات و روایات بیانگر این واقعیّت است که شفاعت کنندگان عبارتند از: پیامبران به طور عام، پیامبر اسلام به طور خاص، اولیا و امامان، ملائکه، شهدا، افراد صالح، قرآن، مؤمنان، اطفال و بعضی از اعمال صالح.

الف) شفاعت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

درباره شفاعت پیامبر اسلام به طور خاص، احادیث فراوانی نقل شده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

- «من قال حین یسمع النداء: «اللّهمّ ربّ هذه الدعوه التامّه والصلاه القائمه

۱- عجائب الآثار، ج ۲، ص ۵۹۰.

آتِ محمّداً الوسیله والفضیله وابعَثْه مقاماً محموداً الّذی وعدْتَه» حلّت له شفاعتی یوم القیامه.(۱) »

«هرکسی- آنگاه که اذان را بشنود- بگوید: «اللّهمّ رب هذه الدعوه ...» شفاعت من برای او در قیامت کارگشا است.»

- «لکلّ نبیّ دعوه قد دعا بها فاستجیب، فجعلت دعوتی شفاعهً لُامّتی یوم القیامه (۲) «هر پیامبری از یک خواسته مستجاب برخوردار است و من خواسته ام را شفاعت امّت خویش در قیامت قرار دادم.»

- «لکلّ نبیّ دعوه یدعوها، فارید أن اختبی ء دعوتی شفاعهً لُامّتی یوم القیامه (۳) «هر پیامبری خواسته ای دارد که آن را از خداوند می طلبد، و من اراده نمودم که خواسته ام را برای شفاعت امّت خویش در قیامت پنهان کنم.»

این حدیث در کتابهای حدیثی اهل سنّت نیز با سندهای مختلف و عبارات گوناگون نقل شده است (۴).

ترمذی همین حدیث را نقل کرده و به آخر حدیث این جمله را اضافه کرده است:

«وهی نائله إن شاء اللَّه من مات منهم لا یشرک باللَّه شیئاً(۵) ؛ شفاعت من شامل هر کسی از امّت می شود که مشرک نمیرد.»

۱- صحیح البخاری، ج ۱، ص ۱۵۲ و ج ۵، ص ۲۲۸؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۳۹؛ سنن أبی داود (السجستانی)، ج ۱، ص ۱۲۹؛ سنن الترمذی، ج ۱، ص ۱۳۶؛ سنن النسائی، ج ۲، ص ۲۷؛ الدر المنثور، ج ۴، ص ۲۹۸؛ المعجم الصغیر، ج ۱، ص ۲۴۰؛ تفسیر القرطبی، ج ۱۰، ص ۳۱۰.
۲- صحیح البخاری، ج ۷، ص ۱۴۵.
۳- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۳۰- ۱۳۲؛ صحیح البخاری، ج ۷، ص ۱۴۵ و ج ۸، ص ۱۹۲؛ مسند ابن المبارک، ص ۶۵.
۴- المصنّف (الصنعانی)، ج ۱۱، ص ۴۱۳؛ مسند أبی یعلی، ج ۴، ص ۱۶۷، ج ۵، ص ۲۲۹ و ۳۰۶؛ صحیح ابن حبّان، ج ۱۴، ص ۷۶، المعجم الاوسط، ج ۲، ص ۲۰۳؛ مسند الشامیّین، ج ۴، ص ۱۷۵؛ مسند الشهاب، ج ۲، ص ۱۳۱- ۱۳۳، الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۳۷۲؛ کنز العمّال، ج ۱۴، ص ۳۹۱.
۵- سنن الترمذی، ج ۵، ص ۲۳۸.

و در روایت دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که آن حضرت فرمود:

«یخرج قوم من النار بشفاعه محمّد فیدخلون الجنّه یُسمّون الجهنمیّین. (۱)»

«گروهی که جهنّمیون نام دارند، با شفاعت محمّد صلی الله علیه و آله از آتش خارج شده، به بهشت وارد می شوند.»

نیز از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که آن حضرت فرمود:

«خیّرتُ بین الشفاعه وبین أن یدخل نصف امّتی الجنّه، فاخترت الشفاعه لأ نّها أعمّ وأکفی. (۲)»

«من مخیّر شدم بین شفاعت و اینکه نصف امّت من وارد بهشت شود، و من شفاعت را برگزیدم، زیرا با شفاعت افراد بیشتری قابل ورود به بهشت می شوند.»

و ترمذی همین حدیث را- با کمی اختلاف در عبارات- ذکر نموده و به آخر حدیث این جمله را اضافه کرده است: «وهی لمن مات لایشرک باللّه شیئاً (۳)؛ شفاعت اختصاص به کسانی دارد که مشرک نشده باشند.»

حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است؛ این حدیث معروف به «حدیث شفاعت» است و در بسیاری از کتابهای معتبر اهل سنّت با سندهای بسیار جالب و عبارات گوناگون همراه با یک مضمون نقل شده است.

ما در اینجا این حدیث را از کتاب صحیح بخاری نقل نموده، شما را به مطالعه کتابهای دیگر ارجاع می دهیم.

معبد بن هلال عنزی می گوید: با گروهی از مردم بصره جمع شده نزد انس بن مالک رفتیم و قرار شد درباره حدیث شفاعت از او بپرسیم. وقتی از مضمون حدیث شفاعت پرسیدیم، در جواب گفت:

۱- صحیح البخاری، ج ۷، ص ۲۰۳؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۴۴۳؛ سنن أبی داود السجستانی، ج ۲، ص ۴۲۲؛ مسند أحمد بن حنبل، ج ۴، ص ۴۳۴؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۵۰۶.

۲- سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۴۴۱.

۳- سنن الترمذی، ج ۴، ص ۴۷.

«حدّثنا محمّد صلی الله علیه و آله، قال: إذا کان یوم القیامه ماج الناس بعضهم فی بعض، فیأتون آدم فیقولون: اشفع لنا إلی ربّک. فیقول: لست لها ولکن علیکم بابراهیم، فإنّه خلیل الرحمن.

فیأتون إبراهیم، فیقول: لست لها، ولکن علیکم بموسی، فإنّه کلیم اللَّه.

فیأتون موسی، فیقول: لست لها، ولکن علیکم بعیسی، فإنّه روح اللَّه وکلمته.

فیأتون عیسی، فیقول: لست لها، ولکن علیکم بمحمّد صلی الله علیه و آله.

فیأتونی، فأقول: أنا لها، فأستأذن علی ربّی، فیؤذن لی ویلهمنی محامد أحمِدُه بها لا تحضرنی الآن، فأحمِدُه بتلک المحامد وأخرُّ له ساجداً، فیقال:

(یا محمّد! ارفع رأسک وقل یُسمع لک، وسلْ تُعط، واشفع تُشفع).

فأقول: یا ربّ امّتی امّتی.

فیقال: انطلق فاخرج منها من کان فی قلبه مثقال شعیره من ایمان.

فأنطلقُ فافعلُ، ثمّ أعوذ فأحمده بتلک المحامد، ثمّ أخرُّ له ساجداً.

فیقال: یا محمّد! ارفع رأسک، وقل یُسمع لک، وسِلْ تُعط، واشفعْ تُشفع.

فأقول: یا ربّ امّتی امّتی.

فیقال: انطلق، فاخرج منها من کان فی قلبه مثقال ذرّه أو خردله من إیمان.

فأنطلقُ فأفعلُ، ثمّ أعوذ، فأحمده بتلک المحامد، ثمّ أخرُّ له ساجداً.

فیقال: یا محمّد! ارفع رأسک، وقلْ یسمع لک، وسلْ تُعْط، والشفع تشفع.

فأقول: یا ربّ! امّتی امّتی.

فیقول: انطلق فاخرج من کان فی قلبه أدنی أدنی مثقال حبّه من خردل من إیمان.

فاخرجه من النار.» (۱) «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در روز قیامت گروهی از مردم به سوی گروهی دیگر هجوم برده، به صورت یک موج به نزد حضرت آدم علیه السلام می آیند و می گویند: ما را به سوی پروردگارت شفاعت و همراهی

كن.

۱- صحيح البخارى، ج ۸، ص ۲۰۰- ۲۰۱.

حضرت آدم علیه السلام می فرماید: من برای این کار نیستم، بروید به نزد ابراهیم علیه السلام، زیرا او خلیل الرحمن است.

آنان به نزد ابراهیم علیه السلام می آیند و درخواست شفاعت می کنند.

حضرت ابراهیم علیه السلام نیز می فرماید: من برای این کار نیستم، بروید به نزد موسی علیه السلام، زیرا او کلیم اللَّه است.

مردم به نزد موسی علیه السلام می آیند و درخواست شفاعت می کنند. او نیز می فرماید: من برای این کار نیستم، بروید به نزد عیسی علیه السلام، زیرا او روح اللَّه و کلمه اللَّه است.

همه مردم به نزد عیسی علیه السلام می آیند و او نیز می فرماید: من برای این کار نیستم، شما بروید به نزد محمّد صلی الله علیه و آله.

آنگاه مردم به نزد من می آیند و من می گویم: من شما را شفاعت می کنم.

آنگاه از پروردگارم اجازه شفاعت می خواهم و او به من اجازه می دهد و الفاظی را برای ستایش خویش به قلب من الهام می کند و من او را با آن الفاظ سپاس می گویم و در برابر او به سجده می افتم.

در این حال به من گفته می شود: ای محمّد! سر از سجده بردار و هر چه می خواهی، بر زبان جاری کن که اکنون شنیده می شود و درخواست کن که اکنون عنایت می گردد و شفاعت کن که اکنون پذیرفته می شود.

من می گویم: پروردگارا! امّت من، امّت من.

در این حال گفته می شود: هر کسی را که در قلبش به مقدار یک دانه جو ایمان هست از جهنّم آزاد کن.

و من آنها را آزاد می کنم و دوباره برمی گردم و به همان صورت خداوند را با آن الفاظ ستایش کرده، در مقابل او سجده می کنم.

دوباره گفته می شود: ای محمّد! سر خود را بلند کن و هرچه می خواهی ...

من دوباره می گویم: پروردگارا! امّت من، امّت من.

در جواب گفته می شود: برو و هرکسی را که در قلبش ذرّه ای یا خردلی ایمان باشد از جهنّم خارج کن.

من می روم و چنین می کنم.

و برای مرتبه سوم برمی گردم و با همان الفاظ خداوند را ستایش کرده و سجده می کنم.

و در جواب گفته می شود: ای محمّد! سرت را بلند کن و ...

من می گویم: پروردگارا! امّت من، امّت من.

خداوند می فرماید: برو و هرکسی را که در قلبش کمتر از مثقالی ایمان باشد، از آتش خارج کن.

من می روم و چنین می کنم.»

این حدیث در بسیاری از کتابهای حدیثی اهل سنّت با تعابیر گوناگون آمده است. (۱) و بیانگر این مطلب است که پیامبر مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله به لحاظ اینکه سیّد المرسلین و خاتم الانبیاست، برخوردار از شفاعتی است که سایر پیامبران برخوردار از آن نوع شفاعت نیستند.

ب) شفاعت پیامبران، ملائکه و مؤمنان

در قرآن کریم می فرماید:

«وَلَا یَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَی»(۲) «و جز برای کسی که خداوند اجازه دهد شفاعت نمی کنند.»

فاعل کلمه «لا یشفعون» کسانی هستند که کفّار آنان را فرزندان خداوند می دانستند و آنها عبارتند از: ملائکه و عیسی علیه السلام و عزیر علیه السلام، پس آیه ثابت می کند که آنان برخوردار از حقّ شفاعت هستند.(۳)

۱- مسند أحمد، ج ۱، ص ۲۸۲ و ۲۹۵، ج ۲، ص ۴۳۶؛ صحیح البخاری، ج ۵، ص ۲۲۵؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۲۷ و ۱۲۸؛ سنن الترمذی، ج ۴، ص ۴۳؛ مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۳۷۲؛ مسند ابن المبارک، ص ۶۲- ۶۳؛ المصنّف (ابن أبی شیبه)، ج ۷، ص ۴۱۵- ۴۱۶؛ مسند ابن راهویه، ج ۱، ص ۲۲۸- ۲۲۹، السنن الکبری (النسائی)، ج ۶، ص ۳۷۹؛ مسند أبی یعلی، ج ۱، ص ۵۷- ۵۸؛ تعظیم قدر الصلاه، ج ۱، ص ۲۸۹؛ صحیح ابن حبّان، ج ۱۴، ص ۴۰۰؛ تهذیب الکمال، ج ۲۸، ص ۲۴۲.

۲- الأنبیاء/ ۲۸.

۳- جامع البیان، ج ۲۵، ص ۱۳۵.

و در سوره «النجم» می فرماید:

«كَم مّن مَّلَكٍ فِى السَّموَا تِ لَاتُغْنِى شَفعَتُهُمْ شَيًا إِلَّا مِن بَعْدِ أَن يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَن يَشَآءُ». (۱)این آیه دلالت دارد بر اینکه ملائکه برخوردار از حقّ شفاعت هستند.

و در آیه دیگری می فرماید:

«وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ الشَّفعَةَ إِلَّا مَن شَهِدَ بِالْحَقّ». و مراد از جمله «من شهد بالحق» کسانی اند که ایمان آورده و گواهی به شهادتین بدهند.

قرطبی در تفسیر این آیه می گوید: «مراد از جمله «من شهد بالحقّ»(۲) مؤمنان هستند. البتّه در صورتی که خداوند به آنان اجازه شفاعت دهد. ابن عبّاس گفته است: «مَنْ شهد بالحقّ» یعنی کسی که به وحدانیّت خداوند و رسالت محمّد صلی الله علیه و آله شهادت بدهد.» (۳) و در تأیید این تفسیر می گوییم: خداوند متعال در قرآن کریم مؤمنان را به شهدا تعبیر کرده و می فرماید:

«وَالَّذِينَ ءَامَنُواْ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ى أُوْلَبِكَ هُمُ الصّدّيقُونَ وَالشُّهَدآءُ عِندَ رَبّهِمْ»(۴) «کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده اند راستگویان و شهدا در نزد پروردگارشان هستند.»

بنابراین از مجموع این آیات استفاده می شود که پیامبران و ملائکه و شهدا- به معنای کسانی که گواهی به وحدانیّت خدا و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله بدهند- و مؤمنان می توانند شفاعت کنند، البتّه شفاعتِ آنان مشروط به اذن خداوند متعال است.

۱- النجم/ ۲۶.

۲- الزخرف/ ۸۶.

۳- تفسیر القرطبی، ج ۱۶، ص ۱۲۲.

۴- الحدید/ ۱۹.

درباره شفاعت پیامبران و ملائکه و مؤمنان روایات بسیار زیادی نقل شده است.

در روایتی آمده است که وقتی پیامبران و ملائکه و مؤمنان از افراد جهنّمی شفاعت می کنند، خداوند متعال می فرماید:

«شفعَتْ الملائکه وشَفَع النبیّون وشَفَع المؤمنون ولم یبق إلّاأرحم الراحمین، فیقبض قبضه من النار فیخرج منها قوماً لن یعملوا خیراً قطّ .... (۱)»

«ملائکه و پیامبران و مؤمنان شفاعت کردند، و کسی برای شفاعت کردن جز خداوند باقی نمانده است. در اینجاست که خداوند گروهی از اهل جهنّم را جمع می کند و کسانی را از جهنّم نجات می دهد که هرگز عمل نیکی انجام نداده اند ....»

ج) شفاعت قرآن و قاری قرآن

روایت شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«الصیام والقرآن یشفعان للعبد یوم القیامه. یقول الصیام: أی ربّ! منعته الطعام والشهوات بالنهار فشفعّنی به. ویقول القرآن: منعته النوم باللیل فشفّعنی فیه. فیشفعان.(۲)

«روزه و قرآن در روز قیامت برای بندگان خدا شفاعت می کنند. روزه می گوید:

پروردگارا! من این بنده را در روز از خوردن طعام و استفاده از شهوات منع کردم، پس مرا شفیع او قرار بده. و قرآن می گوید: من او را در شب از خواب باز داشتم، پس مرا شفیع او قرار بده. و هر دو شفاعت می کنند.»

و در روایتی از علی علیه السلام نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«من قرأ القرآن فاستظهره شفع فی عشره من أهل بیته قد وجبت لهم

۱- مسند أحمد بن حنبل، ج ۳، ص ۹۴؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۱۶؛ مستدرک الصحیحین، ج ۴، ص ۵۸۳؛ فتح الباری، ج ۱۱، ص ۳۷۲؛ مسند أبی داود الطیالسی، ج ۲۹۰؛ المصنّف (الصنعانی)، ج ۱۱، ص ۴۱۰؛ تفسیر الثعالبی، ج ۴، ص ۶۹؛ تفسیر البغوی، ج ۱، ص ۱۹۸.

۲- مسند أحمد بن حنبل، ج ۲، ص ۱۷۴؛ مسند ابن المبارک، ص ۵۹؛ مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۵۵۴؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۱۲۳؛ کنز العمّال، ج ۸، ص ۴۴۵؛ فقه السنّه، ج ۱، ص ۴۳۲. »

النار (۱).»

«هر کسی که قرآن را با صدای بلند بخواند، درباره ده نفر از خویشاوندانش که جهنّم بر آنها واجب شده، شفاعت می کند.»

د) شفاعت شهدا و اطفال

قرطبی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله درباره شفاعت شهدا روایت کرده است:

«أنّ الأنبیاء تعطی لهم الشفاعه یوم القیامه، وشفاعتی أیضاً یوم القیامه. وأمّا الشهداء فإنّهم فی کلّ یوم فیمن یشفعون.(۲) »

«پیامبران در روز قیامت برخوردار از شفاعت می شوند. و من نیز در روز قیامت شفاعت می کنم. ولی شهدا در هر روز می توانند افرادی را شفاعت کنند.»

و در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که اطفال، پدر و مادر خویش را شفاعت می کنند (۳).

۴. شفاعت شوندگان

هدف از شفاعت- به معنای همراهی کردن اولیا و مقرّبان- رسیدن منفعت به دیگران و نجات آنان از جهنّم است. و این مطلب از آیاتی مانند: «یَوْمَئِذٍ لَّاتَنفَعُ الشَّفعَهُ إِلَّا ...»(۴) و «وَلَا تَنفَعُ الشَّفعَهُ عِنـدَهُ و إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ و» (۵)، و نیز از روایاتی مانند حدیث شفاعت استفاده می شود.

از این رو شفاعت اولیا شامل مشرکان نمی شود؛ زیرا آنان قابل بخشش نبوده، همیشه در جهنّم باقی می مانند، همانطور که خداوند متعال می فرماید:

۱- مسند أحمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۴۸.

۲- تفسیر القرطبی، ج ۴، ص ۲۷۶.

۳- مسند ابن راهویه، ج ۴، ص ۲۵۱.

۴- طه/ ۱۰۹.

۵- سبأ/ ۲۳.

«إِنَّ اللَّهَ لَایَغْفِرُ أَن یُشْرَکَ بِهِ ی وَیَغْفِرُ مَا دُونَ ذَا لِکَ» (۱)«خداوند شرک به خودش را نمی بخشد، و سایر گناهان را می بخشد.»

و در روایات بسیاری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است: «فهی لمن لایشرک باللَّه شیئاً (۲)؛ شفاعت مخصوص کسانی است که به خداوند شرک نورزند.»

و همچنین از حدیث شفاعت نیز استفاده می شود که ایمان شرط اساسی برای امکان بهره مندی از شفاعت اولیا است.

و درباره امکان بهره مندی اهل ایمان از شفاعت اولیا الهی دو دلیل وجود دارد، یکی عامّ است و دیگری خاصّ می باشد. بعضی از روایات امکان بهره مندی از شفاعت را حقّ هر مسلمانی می داند.

سلیم بن عامر می گوید: از عوف بن مالک اشجعی شنیدم که می گوید:

«قال رسول اللَّه صلی الله علیه و آله: أتدرون ما خیّرنی ربّی اللیله؟ قلنا: اللَّه ورسوله أعلم.

قال: فإنّه خیّرنی بین أن یدخل نصف امّتی الجنّه وبین الشفاعه، فاخترت الشفاعه. قلنا: یا رسول اللَّه! ادع اللَّه أن یجعلنا من أهلها. قال: هی لکلّ مسلم.(۳) »

«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا می دانید در امشب خداوند مرا میان چه چیز مخیّر نمود؟

عرض کردیم: خدا و رسولش بهتر می دانند.

آن حضرت فرمود: خداوند مرا مخیّر کرد بین اینکه نصف امّت من به بهشت بروند و یا توسّط من شفاعت شوند. من شفاعت آنان را انتخاب نمودم.

عرض کردیم: ای رسول خدا! از خداوند بخواه تا ما را از اهل شفاعت قرار دهد.

۱- النساء/ ۴۸ و ۱۱۵.

۲- السنن الکبری (البیهقی)، ج ۳، ص ۱۳؛ مسند أحمد بن حنبل، ج ۱، ص ۳۰۱ و ج ۵، ص ۱۴۹؛ شرح سنن النسائی، ج ۱، ص ۲۱۱؛ موارد الظمآن، ص ۷۵؛ البدایه والنهایه (ابن کثیر)، ج ۲، ص ۸۸؛ قصص الأنبیاء (ابن کثیر)، ج ۲، ص ۴۰۸؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۱۲۵؛ کنز العمّال، ج ۱، ص ۴۳۷.

۳- مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۱۵؛ المعجم الکبیر، ج ۱۸، ص ۶۹؛ مسند الشامیّین، ج ۱، ص ۳۲۷؛ کنزالعمّال، ج ۴، ص ۴۰۲.

آن حضرت فرمود: شفاعت حقّ هر مسلمانی است.»

حاکم نیشابوری درباره این حدیث می گوید: «این حدیث صحیح است و تمام راویان آن ثقه هستند و هیچ ضعفی در این حدیث نیست.» (۱) و ابن منده نیز می گوید: «سند این حدیث صحیح است.»(۲) البانی می گوید: «سند این حدیث صحیح است؛ زیرا تمام راویان موجود در سند آن ثقه و از راویان بخاری می باشند.»(۳) ولی در روایات بسیاری که هم از طریق شیعه و هم از طریق اهل سنّت نقل شده است، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

«انّما شفاعتی لأهل الکبائر من امّتی (۴) .»

«شفاعت من اختصاص به کسانی از امّت من دارد که مرتکب گناه کبیره شده باشند.»

جمع بین این روایات به این است که روایات گذشته با این روایات تخصیص می خورد؛ از این رو شفاعت شامل خصوص کسانی می شود که دین حقّ را پذیرفته و مرتکب گناهان کبیره شده اند.

امّا کسانی که مرتکب هیچ گناه کبیره ای نشده اند، از دو حالت خارج نیست: یا مرتکب گناه صغیره نیز نشده اند، در این صورت نیازی به شفاعت ندارند، بلکه برخوردار از حقّ شفاعت نسبت به دیگران هستند. و یا مرتکب گناه صغیره شده اند، در این صورت خداوند متعال گناهان آنان را پیش از قیامت می بخشد؛ زیرا می فرماید:

«إِنْ تَجْتَنِبُواْ كَبَآئِرَ مَاتُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنكُمْ سَيَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُم مُّدْخَلًا

۱- مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۱۵.
۲- الایمان ابن منده، ج ۲، ص ۸۷۴.
۳- ظلال الجنّه، ج ۲، ص ۸۴.
۴- مسند أحمد، ج ۳، ص ۲۱۳؛ صحیح ابن حبّان، ج ۱۴، ص ۳۸۶- ۳۸۷؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۴۴۱؛ سنن أبی داود السجستانی، ج ۲، ص ۴۲۱؛ سنن الترمذی، ج ۴، ص ۴۵؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج ۸، ص ۱۷؛ مسند أبی یعلی، ج ۶، ص ۴۰؛ مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۳۷۸؛ کنزالعمال، ج ۱۴، ص ۳۹۸؛ مستدرک الصحیحین، ج ۲، ص ۳۸۲.

کَرِیمًا» (۱)«اگر از انجام گناهان کبیره ای که نهی شده اید اجتناب ورزید، گناهان (کوچک) شما را می زداییم و شما را به جایگاهی گرامی درمی آوریم.»

بنابراین نتیجه می گیریم که شفاعت اولیای الهی شامل کسانی می شود که پس از پذیرش دین حقّ، مرتکب گناهان کبیره شده باشند. و البتّه تأثیر شفاعت درباره آنان مشروط به اجازه خداوند متعال است.

۵. درخواست شفاعت از اولیا الهی

تاکنون چند مطلب روشن شد:

۱. شفاعت یعنی همراهی کردن دیگران با خود.

۲. مسئله شفاعت از باورهای دینی تمام مسلمانان است.

۳. شفاعت اولیای الهی زمانی مؤثّر و مفید است که خداوند متعال اجازه دهد و شفاعت کنندگان و شفاعت شوندگان شرایط تأثیر گذاری شفاعت را داشته باشند.

۴. شفاعت خداوند فقط درباره مشرکان انجام نمی گردد و هیچ شرطی برای تأثیر گذاری آن نیست.

آنچه اکنون برای ما اهمیّت دارد و در واقع قسمت اصلی پاسخ به وهابیّون را تشکیل می دهد، موضوع درخواستِ شفاعت از پیامبران، امامان، ملائکه و دیگران است.

به اعتقاد ما درخواست شفاعت از اولیای الهی، جایز و بلکه عملی بسیار پسندیده است. ولی ابن تیمیّه و پیروان متعصّب او در تضعیف اعتقادات شیعه و اثبات حرام بودن درخواستِ شفاعت از اولیای الهی به دلیلهایی استدلال کرده اند که حکایت از سردرگمی آنان دارد. اکنون دلایل آنها را ذکر کرده، در پرتو شریعت اسلام و با استفاده از سنّت رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنها پاسخ می دهیم.

۱- النساء/ ۳۱.

دلیلهای وهابیّون بر حرمت درخواست شفاعت

دلیل اوّل: شرک بودن درخواست شفاعت

اشاره

ابن تیمیّه درخواست شفاعت را دو قسم کرده است:

۱. درخواست شفاعت از اولیا در حالی که زنده هستند.

۲. درخواست شفاعت از آنان پس از مرگ آنها.

قسم اوّل را شرک نمی داند و قسم دوم را شرک می داند.

اگر چه کلام وی قبلًا ذکر شد، ولی شایسته است دوباره آن را ذکر کنیم. ایشان می گوید:

«القرآن ینهی أن یدُعی غیر اللّه، لا من الملائکه ولا الأنبیاء ولا غیرهم، فإنّ هذا شرک أو ذریعه إلی الشرک. بخلاف ما یطلب من أحدهم فی حیاته من الدعا والشفاعه، فإنّه لا یفضی إلی ذلک، فإنّ أحداً من الأنبیاء والصالحین لم یعبد فی حیاته بحضرته، فإنّه ینهی من یفعل ذلک. بخلاف دعائهم بعد موتهم، فإنّ ذلک ذریعه إلی الشرک بهم، وکذلک دعائهم فی مغیبهم هو ذریعه إلی الشرک. فمن رأی نبیّاً أو ملکاً وقال له: (ادع لی) لم یفض ذلک إلی الشرک به، بخلاف من دعاه فی مغیبه، فإنّ ذلک یفضی إلی الشرک به»(۱) .

و در قسمتی دیگر می گوید:

«الشفیع کما أ نّه شافع للطالب شفاعته فی الطلب فهو أیضاً قد شفع المشفوع إلیه فبشفاعته صار المشفوع إلیه فاعلًا للمطلوب، فقد شفع الطالب والمطلوب، واللّه تعالی وتْرٌ لایشفعه أحد» (۲).

خلاصه سخنان ایشان این است:

۱. درخواست شفاعت از پیامبران و ملائکه ودیگران در حقیقت درخواستِ از غیرخداوند است و این، شرک یا وسیله ای به سوی شرک است. و در قرآن کریم از

۱- مجموع الفتاوی، ج ۱، ص ۱۷۹ و ۱۸۰. ترجمه آن در ابتدای طرح شبهه گذشت.

۲- مجموع الفتاوی، ج ۱۴، ص ۳۸۱.

درخواستِ از غیر خداوند نهی شده است.

۲. چنانچه شفاعت کننده زنده باشد، درخواست شفاعت از او موجب شرک نمی شود؛ زیرا خود شفاعت کنندگان افراد را از شرک نهی می کنند. ولی اگر زنده یا حاضر نباشند، درخواست شفاعت از آنان موجب شرک می شود.

۳. شفیع قرار دادن افراد در حقیقت همراه قرار دادن آنها با خداوند است، در حالی که خداوند متعال واحد است و هیچ کس همراه و زوج او نیست.

پاسخ

۱. شما گفتید: «القران ینهی أن یُدعی غیر اللّه.» و این تصرّف در قرآن کریم و تحریف در کلمات خداست؛ زیرا قرآن کریم از خواندن و درخواست از غیر خدا نهی نکرده است، بلکه «القرآن ینهی أن یدعی غیر اللّه مع اللّه»، قرآن از خواندن و درخواست از غیر خداوند در عرض خداوند و به عنوان شریک او نهی کرده است و می فرماید:

- «فَلَا تَدْعُوا۟ مَعَ اللَّهِ أَحَدًا»(۱) - «أَبِنَّکُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ ءَالِهَهً أُخْرَی»(۲) - «لَّاتَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلهًا ءَاخَرَ» (۳)- «فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهًا ءَاخَرَ»(۴) .

در تمام این آیات کلمه «مع» وجود دارد و معنای این آیات این است که نباید در عرض خداوند و به طور مستقلّ از کسی دیگر- پیامبران، ملائکه و دیگران- درخواست شود و برای خداوند شریک و همکار قرار داده شود. لذا اگر کسی بگوید:

۱- الجنّ/ ۱۸.

۲- الانعام/ ۱۹.

۳- الإسراء/ ۲۲.

۴- الشعراء/ ۲۱۳.

«یا نبیّ اللّه اغفر ذنبی» یا بگوید: «یا اللّه ویا نبیّ اللّه اغفرا ذنبی»؛ این خواندن و درخواست کردن از غیر خدا در عرض خداوند و یا به همراه خداوند است و این شرک است.

و امّا درخواست شفاعت از پیامبران یا ملائکه و دیگران به معنای این است که ما از شما که دارای مقام و منزلتی در نزد خداوند متعال هستید، درخواست می کنیم در قیامت، چنانچه خداوند به شما اجازه شفاعت داد، ما را همراه خود گردانید تا از عذاب جهنّم در امان بمانیم و یا نجات پیدا کنیم.

این درخواست اگر چه درخواست از بنده خداست، ولی درخواست از او در عرض خداوند نیست.

۲. اگر درخواست شفاعت از دیگران موجب شرک باشد، تفاوتی میان زمانی که شفاعت کننده زنده و حاضر باشد و یا زنده و حاضر نباشد وجود ندارد؛ زیرا اگر شفاعت کننده زنده یا حاضر باشد و کسی از او درخواست شفاعت کند و مقصودش این باشد که شفاعت کننده در شفاعت استقلال دارد، این شرک است و نهی کردن شفاعت کننده از شرک، تأثیری در مشرک نبودن درخواست کننده شفاعت ندارد؛ چون شرک از اعمال قصدی است و ربطی به نهی و یا امر دیگری ندارد.

۳. ایشان شرط درخواست شفاعت از ملائکه را زنده و حاضر بودن آنها دانسته است. و شکّی نیست که ملائکه زنده اند. و امّا درباره دیدن ملائکه باید خود ابن تیمیّه و پیروانش توضیح دهند.

۴. بی شکّ، شهدا و پیامبران زنده هستند؛ زیرا خداوند در قرآن درباره شهدا می فرماید:

«بَلْ أَحْیَآءٌ عِندَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ» (۱) و رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

۱- آل عمران/ ۱۶۹.

«الأنبیاء أحیاء فی قبورهم یصلّون.(۱) »

«پیامبران در قبرها زنده هستند و نماز می خوانند.»

بنابراین اگر کسی به کنار قبور شهدا و پیامبران برود و از آنان درخواست شفاعت نماید- طبق نظر ابن تیمیّه نیز- اشکالی نخواهد داشت. شیعیان نیز با اعتقاد به زنده بودن پیامبران و شهدا- بخصوص امامان معصوم علیهم السلام- در کنار قبور آن بزرگواران تقاضای شفاعت در قیامت را می کنند.

۵. شفیع قرار دادن افراد، در حقیقت همراه قرار دادن آنان با شفاعت کننده است؛ نه همراه قرار دادن آنان با کسی که به نزد او شفاعت و همراهی می شود. و این معنا را در گذشته با استناد به سخنان مفسّران اهل سنّت توضیح دادیم. پس ابن تیمیّه معنای شفیع را وارونه فهمیده است.

دلیل دوم: درخواست شفاعت بدعت است

اشاره

ابن تیمیّه درخواست شفاعت از پیامبران و ملائکه را در حالی که زنده یا حاضر نباشند، بدعت می داند. وی گفته است:

«الاستشفاع بهم من الدین الّذی لم یشرّعه اللّه، ولا ابتعث به رسولًا، ولا انزل به کتاباً، ولیس هو واجباً ولا مستحبّاً. ومن تعبّد بعباده لیست واجبه ولا مستحبّه وهو یعتقدها واجبه أو مستحبّه فهو ضالّ مبتدع بدعه سیّئه. (۲)»

«درخواست شفاعت از پیامبران و ملائکه- درحالی که زنده یا حاضر نیستند- از اعتقاداتی است که خداوند آنها را مشروع نکرده و هیچ پیامبری را برای ابلاغ آنها مبعوث ننموده و هیچ کتاب آسمانی درباره آنها نازل نکرده است، نه واجب است و نه مستحب. و هر کسی که خود را ملتزم به عبادتی کند که واجب یا مستحبّ نیست و معتقد به وجوب یا استحباب آنها باشد، گمراه وبدعت گذار است.»

۱- مجمع الزوائد الهیثمی، ج ۸، ص ۲۱۱؛ مسند أبی یعلی، ج ۶، ص ۱۴۷؛ السیف الصقیل السبکی، ص ۱۸۲؛ تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۱۵۷.

۲- مجموع الفتاوی، ج ۱، ص ۱۶۰.

پاسخ

با اندکی تأمّل درخواهیم یافت که بدعت گذار حقیقی کسی جز ابن تیمیّه و پیروان وهّابی او نیست؛ زیرا بدعت به معنای جعل حکم واسناد آن به خداوند است؛ هرکسی که آنچه را مستحبّ یا مکروه یا واجب و یا حرام نیست، مستحب یا مکروه یا واجب و یا حرام بداند، بدعت گذار است. خود ابن تیمیّه در کتاب «منهاج السنّه» می نویسد:

«البدعه الشرعیّه الّتی هی ضلاله هی ما فعل بغیر دلیل شرعیّ، کاستحباب مالم یحبّه اللّٰه وایجاب مالم یوجبه اللّٰه وتحریم مالم یحرّمه اللّٰه(۱) .»

«بدعت شرعی که گمراهی و خروج از دین است، عبارت است از آنچه بدون دلیل شرعی انجام گیرد؛ مثلًا حکم شود به استحباب آنچه خداوند دوست ندارد، یا حکم شود به وجوب آنچه که خداوند واجب نکرده و یا حکم شود به حرام بودن آنچه که خداوند حرام نکرده است.»

شیعه استشفاع (درخواست شفاعت) را واجب یا مستحبّ نمی داند، بلکه درخواست شفاعت از پیامبران، امامان، ملائکه و دیگران را عملی جایز و پسندیده می داند؛ به این دلیل که در قرآن کریم و روایات، هیچ جمله ای که بیانگر حرمت استشفاع باشد وجود ندارد و هر عملی که در اسلام حکم به حرمت آن نشده باشد، حلال و جایز است.

ابن حزم اندلسی در کتاب «الإحکام» برای اثبات حلال و مباح بودن هر عملی که در اسلام از آن نهی نشده است، به این آیات استناد می کند:

- «خَلَقَ لَکُم مَّا فِی الْأَرْضِ جَمِیعًا» (۲)- «وَقَدْ فَصَّلَ لَکُم مَّاحَرَّمَ عَلَیْکُمْ إِلَّامَااضْطُرِرْتُمْ إِلَیْهِ»(۳)

۱- منهاج السنه، ج ۸، ص ۳۰۸.

۲- البقره/ ۲۹.

۳- الأنعام/ ۱۱۹.

- «يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ لَاتُحَرِّمُواْ طَيِّبتِ مَآأَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَاتَعْتَدُواْ إِنَّ اللَّهَ لَايُحِبُّ ا لْمُعْتَدِينَ».(۱) و سپس می گوید:

«فبيّن اللّه تعالى أنّ كلّ شی ء حلال لنا إلّاما نصّ على تحريمه ونهانا عن اعتداء ما أمرنا به، فمن حرّم شيئاً لم ينصّ اللّه تعالى ولا رسوله صلى الله عليه و آله على تحريمه والنهی عنه ولاـ اجمع على تحريمه فقد اعتدى وعصى اللّه تعالى. ثمّ زادنا تعالى بياناً فقال: «هَلُمَّ شُهَدَآءَكُمُ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هذَا» (۲) فصحّ بنصّ هذه الآيه صحّه لا مريّه فيها أنّ كلّ مالم يأت النهی فيه باسمه من عنداللّه تعالى على لسان رسوله صلى الله عليه و آله فهو حلال، لا يحلّ لأحد أن يشهد بتحريمه.(۳) »

«خداوند متعال فرموده كه هر چيزی برای مسلمانان حلال است مگر اينكه تصريح به حرمت آن شود. و نيز خداوند متعال ما را از طغيانگری و تجاوز از آنچه به ما امر كرده، نهی می كند. از اين رو هركسی كه حكم به حرمت چيزی كند كه خداوند يا رسولش تصريح به حرمت آن نكرده و مسلمانان نيز در حرمت آن اجماع ندارند، طغيانگری و معصيت كرده است.

و خداوند در آيه ای ديگر می فرمايد: كسانی را كه گواهی می دادند بر اينكه خداوند اين چيز را حرام كرده است حاضر گردانيد .... و اين آيه به طور قطع دلالت دارد بر اينكه هر آنچه درباره او از طرف پروردگار و از زبان پيامبرش نهی نشده، حلال است و جايز نيست كسی گواهی به حرام بودن آن بدهد.»

اكنون از ابن تيميّه و پيروانش می پرسيم: در كدام آيه از آيات قرآن كريم از درخواستِ شفاعت از اولياى الهی نهی شده است؟ و در كدام روايت از روايات نبوی

۱- المائده/ ۸۷.

۲- الأنعام/ ۱۵۰.

۳- الإحكام فی اصول الأحكام ابن حزم، ج ۸، ص ۱۰۵۸- ۱۰۵۹.

درخواست شفاعت از اولیای الهی حرام شده است؟ آیا حکم به حرمتِ درخواست شفاعت بدون هیچ دلیل قرآنی و روایی، بدعت و طغیانگری و تجاوز از دین نیست؟

بنابراین بدعت گذار حقیقی ابن تیمیّه و پیروانش هستند؛ زیرا به اعتراف خود ابن تیمیّه تحریم آنچه را خداوند حرام نکرده، بدعت است.

دلیل سوم: درخواست شفاعت در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و توسّط دیگران انجام نگرفته است

اشاره

ابن تیمیّه در قسمتی از سخنانش می گوید:

«ولا فَعَله أحدٌ من الصحابه والتابعین لهم باحسان ولا أمر به إمام من أئمّه المسلمین (۱).»

«درخواستِ شفاعت توسّط هیچ یک از صحابه و تابعین انجام نگرفته و هیچ یک از پیشوایان مذاهب اسلامی به انجام آن توصیه نکرده اند.»

پاسخ

۱. در علم اصول انجام یک عمل توسّط متشرّعه و مسلمانان به عنوان دلیل بر جواز آن عمل ذکر شده است. ولی انجام نگرفتن یک عمل توسّط مسلمانان به عنوان دلیل بر جایز نبودن آن عمل ذکر نشده است؛ بنابراین انجام نگرفتن درخواست شفاعت توسّط صحابه و تابعین، دلیل بر جایز نبودن آن نخواهد بود.

۲. رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث اعرابی، از درخواست شفاعت خداوند به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله منع می کند، ولی از درخواست شفاعتِ پیامبر صلی الله علیه و آله به نزد خداوند منع نکرده و این حدیث دلالت دارد بر وجود درخواست شفاعت در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و جواز آن.

بسیاری از کتابهای حدیثی و تفسیری و رجالی اهل سنّت به نقل از جبیر ابن مطعم نوشته اند: «مردی صحرانشین نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا! ما

۱- مجمع الفتاوی، ج ۱، ص ۱۵۹- ۱۶۰.

صحرانشینان، از پا درآمده، خانواده های ما گرسنه شده اند و اموال ما نابود شده است. از پروردگارت برای ما درخواست باران کن، ما درخواست شفاعتِ خداوند به نزد تو و درخواست شفاعتِ تو به نزد خداوند را داریم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سبحان اللَّه! سبحان اللَّه!- این جمله را آنقدر تکرار کرد که اثر آن در چهره اصحاب نمایان گشت-، و آنگاه فرمود: وای برتو! آیا خداوند را می شناسی؟! جایگاه خداوند بالاتر از آن است و کسی نمی تواند درخواست شفاعت خداوند به نزد کسی را داشته باشد.»(۱) این حدیث بر دو مطلب دلالت دارد:

الف) پیامبر مکرّم اسلام از درخواست شفاعتِ خداوند به نزد کسی دیگر نهی کرده است، پس کسی نمی تواند بگوید: «استشفع باللَّه إلی محمّد صلی الله علیه و آله» یا «استشفع باللَّه إلی الملائکه»؛ زیرا خداوند متعال پناهگاه تمام بندگان و همراه کنندگان است.

ب) آن حضرت از اینکه اعرابی شفاعتِ پیامبر صلی الله علیه و آله به نزد پروردگار را درخواست نمود نهی نمی کند، بلکه با سکوت خود آن را تأیید می کند، لذا اشکالی ندارد که کسی بگوید: «یا رسول اللَّه! استشفع بک إلی اللَّه»، «یا ایّتها الملائکه المقرّبون استشفع بکم إلی اللَّه» و «یا أولیاء اللَّه استشفعت بکم إلی اللَّه.» و این دقیقاً همان چیزی است که شیعیان در زمانها و مکانهای مورد احترام به عنوان دعای توسّل انجام می دهند که متأسّفانه توسّط وهّابیون متّهم به کفر و شرک و بدعت می شوند!

بعضی سعی در مخدوش دانستن سند این حدیث دارند. ولی ابن تیمیّه در کتاب «بیان تلبیس الجهمیّه» می گوید: «این حدیث از گذشته در میان اهل علم پذیرفته شده

۱- سنن أبی داود (السجستانی)، ج ۲، ص ۴۱۸؛ تفسیر روح المعانی، ج ۱۶، ص ۱۵۳؛ الدر المنثور، ج ۱، ص ۳۴؛ تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۲۶۰؛ تهذیب الکمال، ج ۴، ص ۵۰۵؛ البدایه والنهایه، ج ۱، ص ۱۱؛ اصول الایمان (محمّد بن عبدالوهّاب)، ج ۱، ص ۶۷؛ عون المعبود، ج ۱۳، ص ۸- ۱۰؛ کتاب العرش (ابن أبی شیبه)، ص ۵۶- ۵۷؛ إثبات صفه العلو، ج ۱، ص ۶۰؛ العظمه، ج ۲، ص ۵۵۵؛ رساله التوحید (الدهلوی)، ج ۱، ص ۱۳۷؛ شرح العقیده الطحاویّه، ج ۱، ص ۲۸۰؛ التوحید (ابن خزیمه)، ج ۱، ص ۲۳۹.

است و دو شخصیّت مهمّ به آن استناد کرده اند: ۱. ابن خزیمه در کتاب (التوحید).

ایشان در این کتاب شرط کرده است که جز به احادیثی که دارای راویان ثقه و پی در پی باشد استناد نکند. ۲. ابو محمّد بن حزم در مسئله استداره الأفلاک. و ابن حزم فقط به احادیثی استناد می کند که به نظر خودش از نظر سند صحیح باشد. (۱)»

۳. احمد بن حنبل در کتاب «مسند» و ترمذی در کتاب «سنن» از انس بن مالک نقل کرده اند:

«سألت النبیّ أن یشفع لی یوم القیامه، فقال: أنا فاعل. قلت یا رسول اللَّه! فأین أطلبک؟ قال: اطلبنی أوّل ما تطلبنی علی الصراط .... (۲)»

«از پیامبر صلی الله علیه و آله درخواست نمودم که در روز قیامت درباره من شفاعت کند. او فرمود: من این کار را انجام می دهم. به پیامبر عرض کردم: آنجا شما را در کجا بیابم؟ فرمود:

نخستین جایی که می توانی مرا دریابی در کنار [پل] صراط است.»

۴. مصعب اسلمی نقل می کند: نوجوانی از ما به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و به او گفت:

من از تو چیزی می خواهم.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آن چیست؟

او گفت: «أسألک أن تجعلنی ممّن تشفع له یوم القیامه؛ من از تو می خواهم که مرا از کسانی قرار دهی که در روز قیامت درباره آنان شفاعت می کنی.»

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چه کسی تو را به این کار راهنمایی نموده است؟

او گفت: هیچ کس، من خودم به این فکر افتادم.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: تو از کسانی هستی که من در روز قیامت درباره آنان شفاعت می کنم» (۳).

۱- بیان تلبیس الجهمیّه، ج ۱، ص ۵۶۹- ۵۷۱.

۲- مسند أحمد بن حنبل، ج ۳، ص ۱۷۸؛ سنن الترمذی، ج ۴، ص ۴۲؛ الدرّ المنثور، ج ۳، ص ۷۰؛ تهذیب الکمال، ج ۵، ص ۵۳۷.

۳- مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۳۶۹؛ أسد الغابه، ج ۴، ص ۳۶۸؛ المعجم الکبیر، ج ۲۰، ص ۳۶۵.

هیثمی پس از ذکر این حدیث می گوید: «این حدیث را طبرانی روایت کرده است، و سند آن صحیح است»(۱).

۵. نضر بن انس از انس نقل می کند: در یکی از جنگها وقتی شب شد و پیامبر صلی الله علیه و آله خوابید، در کنار او انس و ابوطلحه و دو نفر دیگر نیز خوابیدند. پاسی از شب گذشت و آنها بیدار شدند و پیامبر صلی الله علیه و آله در آنجا نبود. همگی به دنبال پیامبر صلی الله علیه و آله رفتند. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله را یافتند، گفتند: کجا بودی؟ ما وقتی تو را در جایگاه خویش ندیدیم، نگران شدیم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل به دیدار من آمد و گفت: ای محمّد! خداوند مرا به نزد تو فرستاد تا تو را مخیّر کنم میان اینکه [خدا] نصف امّت تو را به بهشت ببرد و یا تو از شفاعت آنان در قیامت برخوردار شوی. و من شفاعت را انتخاب کردم.

آن چهار نفر گفتند: «یا نبی اللَّه! اجعلنا ممن تشفع لهم» ای پیامبر خدا! ما را از کسانی قرار ده که درباره آنان شفاعت می کنی.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«شفاعت برای شما لازم شد.(۲) »

۶. سواد بن قارب از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله در محضر آن حضرت اشعاری را سروده و می گوید:

وکن لی شفیعاً یوم لا ذوشفاعهسواک بمغنٍ عن سواد بن قارب

(۳)«ای پیامبر خدا! در روز قیامت شفیع من باش، روزی که شفاعت کسی جز شفاعت تو سواد بن قارب را بی نیاز نگرداند.»

از آنچه ذکر شد، واهی بودن ادّعای ابن تیمیّه کاملًا روشن می شود.

۱- مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۳۶۹.
۲- المعجم الأوسط، ج ۲، ص ۱۰۵؛ مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۳۷۰؛ کتاب السنّه، ص ۳۷۷.
۳- تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۸۱؛ مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۶۱۰؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۵۰؛ الأحادیث الطوال، ص ۸۵؛ دلائل النبوّه، ص ۳۲؛ الإصابه، ج ۳، ص ۱۸۲.

دلیل چهارم: شفاعت اولیا از نوع استغفار ملائکه است

اشاره

ابن تیمیّه ادّعا می کند شفاعت اولیای الهی در قیامت همانند استغفار ملائکه برای مؤمنان در دنیاست، یعنی ملائکه برای مؤمنان دعا و طلب آمرزش می کنند، بدون اینکه کسی از آنان درخواست دعا و استغفار نماید؛ زیرا در قرآن کریم می فرماید:

«وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ» (۱) روایاتی که درباره شفاعت پیامبران و صلحا وارد شده، از همین قبیل است. یعنی پیامبران و اولیا پس از اینکه خداوند به آنان اجازه شفاعت دهد، بدون اینکه کسی از آنان درخواست شفاعت نماید، شفاعت می کنند.

وی اینگونه نتیجه می گیرد: «وإذا لم یشرع دعاء الملائکه لم یشرع دعاء من مات من الأنبیاء والصالحین، ولا أن نطلب منهم الدعاء والشفاعه(۲) ؛ وقتی درخواست دعا از ملائکه مشروع نباشد، درخواست دعا و شفاعت از پیامبران و اشخاص صالح نیز مشروع نیست.»

پاسخ

۱. دعا و طلب آمرزش توسّط ملائکه برای دیگران بدون درخواست آنان، هیچ منافاتی با دعا و طلبِ آمرزش آنان پس از درخواست دیگران ندارد. همچنین شفاعتِ اولیای الهی بدون درخواست دیگران منافاتی با شفاعت آنان پس از درخواستِ از آنان ندارد.

۲. روایاتی که دربارهٔ شفاعتِ اولیای الهی (پیامبران، ملائکه و دیگران) و بخصوص روایاتی که درباره شفاعت پیامبران و رسول مکرّم اسلام وارد شده است، بیانگر درخواست شفاعت توسّط گناهکاران است؛ همانطور که در حدیث شفاعت

گذشت.

و جالب این که خود ابن تیمیّه در مواردی، درخواست شفاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله را توسّط مردم در قیامت مطلبی مورد اتّفاق میان مسلمانان می داند و می گوید:

- «قد اتّفق المسلمون علی أنّ نبیّنا شفیع یوم القیامه وأنّ الخلق یطلبون منه الشفاعه.(۳) »

«به اتّفـاق همه مسـلمانان، پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و آله در روز قیامت شـفاعت می کنـد و مردم از آن حضـرت درخواسـت شفاعت می نمایند.»

- «انّه یشفع فی الخلائق یوم القیامه وأنّ الناس یستشفعون به یطلبون منه أن یشفع لهم إلی ربّهم.(۴) »

«به اتّفاق امّت اسـلام، پیامبر صلی الله علیه و آله در روز قیامت از مردم شفاعت می کند و مردم از او درخواست شفاعت کرده، می خواهند که همراه آنان به سوی پروردگار باشد.»

- «إنّ الخلائق یوم القیامه یأتون إلیه یطلبون منه أن یشـفع إلی اللَّه (۵)»مردم در روز قیامت نزد پیامبر صـلی الله علیه و آله آمده، از او درخواست شفاعت به نزد خداوند را دارند.»

نتیجه

هر مسـلمان با انصافی، با مراجعه به قرآن کریم و کتابهای تفسیری، حدیثی، فقهی و رجالی اهل سنّت- صرف نظر از روایات و کتابهای شـیعه- در خواهد یافت که آنچه شیعیان در موضوع شفاعت به آن اعتقاد دارند، مطابق با آموزه های شریعت اسلامی است و سخنان وهّابیون، چیزی جز فتنه ای بزرگ برای تخریب چهره شیعیان و ایجاد تفرقه میان مسلمان نیست.

۱- الغافر / ۷.

۲- مجموع الفتاوی، ج ۱، ص ۱۸۰.

۳- همان، ص ۱۰۴.

۴- همان.

۵- همان، ج ۲۷، ص ۱۵۴.

۱۴. تحریف قرآن کریم مصحف علی وفاطمه علیهما السلام

شبهه

از ابتدای قرن چهارم بعضـی از عالمان اهل سـنّت اعتقاد به تحریف قرآن را به بعضـی از شـیعیان نسبت داده اند (۱). ولی این موضوع در سالهـای اخیر بیش از گذشـته مطرح شـده و دست آویزی تبلیغـاتی برای وهّابیون، در راسـتای تخریب چهره پیروان اهل بیت علیهم السلام قرار گرفته است.

آنـان اعتقـاد تمـام شـیعیان به تحریف قرآن کریم را در میـان مسـلمانان- بخصوص اهل سـنّت- به طور گسترده و بی سابقه در سخنرانیها و مقالات خویش تبلیغ نموده، موجب بـدبینی نسـبت به شـیعه شـده انـد؛ به طوری که یکی از پیشـگامان ایجاد تفرقه میـان مسـلمانان و یکی از دشـمنان پیروان اهل بیت علیهم السـلام به نام «ابراهیم سـلیمان جبهان» در نامه ای به شـیخ الأزهر می نویسد:

«علی أیّ شـی ء نتّفق ونتّحـد یا سـیدی؟! علی کتاب اللّه الّذی یدّعی الشـیعه أ نّه حُرِّف وبدّل وأنّ القرآن الّذی نسـیر علی هدیه غیر القرآن الّذی نزل علی محمّد صلی الله علیه و آله .... (۲)»

«بر چه چیزی با شیعه اتّفاق واتّحاد داشته باشیم؟! آیا بر کتاب خدا با آنها اتّحاد داشته

۱- مقالات الإسلامیّین، ج ۱، ص ۴۷؛ شـرح الاصول الخمسه، ص ۶۰۱؛ الانتصار، ص ۲۴۰- ۲۴۱؛ الفصـل ابن حزم، ج ۴، ص ۱۱۵ و ۱۳۹.

۲- به نقل از کتاب «الشیخ الزنجانی والوحده الاسلامیّه» ص ۱۰۵.

باشیم در حالی که شیعه ادّعا می کند قرآن کریم تحریف و جابه جا شده است وقرآنی که هم اکنون در دسترس ما و راهنمای ماست، غیر از قرآنی است که بر محمّد صلی الله علیه و آله نازل شده است؟! ....»

و برخی دیگر از مؤلّفان اهل سنّت- مانند قفازی- می کوشند با تکیه بر عنوان «مصحف امام علی» و «مصحف فاطمه» اعتقاد به تحریف قرآن کریم را به عنوان یک اصل مسلّم به شیعه نسبت دهند (۱).

این اشخاص در تبلیغات مسموم خویش روی سه نکته تأکید دارند:

۱. تمام شیعیان اعتقاد به تحریف قرآن دارند.

۲. اندیشمندان شیعه در اثبات تحریف قرآن کتابهای زیادی نوشته اند.

۳. شیعیان، قرآنی غیر از قرآن موجود با نام «مصحف علی» یا «مصحف فاطمه» دارند.

پاسخ شبهه

برای پاسخ به این شبهه و دفاع از اعتقادات شیعه، لازم است مطالب خود را جهت جواب از سه پرسش مرتّب کنیم:

۱. اعتقاد شیعه پیرامون تحریف یا عدم تحریف قرآن چیست؟

۲. فعّالیّتهای علمی اندیشمندان شیعه، در جهت اثبات تحریف قرآن بوده است یا در راستای اثبات عدم تحریف قرآن؟

۳. دیدگاه شیعه درباره مصحف علی و فاطمه علیهما السلام چیست؟

۱. شیعه معتقد به عدم تحریف قرآن است

از نظر شیعه، قرآن تنها کتاب آسمانی است که بدون هیچ گونه کاستی و یا افزونی و به همان صورت اوّلیه در اختیار انسانهای جهان قرار دارد.

۱- اصول مذهب الشیعه الامامیّه، ج ۱، ص ۲۰۲.

کلمات امامان معصوم علیهم السلام و اظهارات عالمان بزرگ شیعه گویای باور شیعه به عدم تحریف قرآن است.

الف) امام حسن علیه السلام در گفت وگویی با معاویه، نظریه کاسته شدن و از میان رفتن بخش زیادی از قرآن را ردّ کرده و می فرماید:

«فمن قال یا معاویه انّه ضاع من القرآن شی ء فقد کذّب هو عند أهله مجموع. (۱)»

«ای معاویه! کسی که می گوید: بخش عظیم قرآن تباه شده است، در نزد تمام خویشانش دروغ گفته است.»

ب) امام باقر علیه السلام در پاسخ به شایعه تحریف الفاظ قرآن توسّط حکومت، می فرماید:

«أقاموا حروفه وحرّفوا حدوده. (۲)»

«آنان حروف و الفاظ قرآن را پابرجا نگه داشته اند، فقط در معانی قرآن تحریف کرده اند.»

ج) ابن شاذان (م ۲۶۰) بر اهل سنّت به دلیل اعتقاد به تحریف قرآن کریم ایراد گرفته است(۳) .

د) شیخ صدوق (م ۳۸۱) می گوید: «اعتقاد ما این است: قرآنی را که خداوند بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل کرده، همان است که اکنون میان جلد و در اختیار مردم قرار دارد، قرآن کریم بیش از آنچه موجود است نمی باشد و هرکسی افزون بودن آن را به ما نسبت دهد، دروغگو است»(۴) .

ه) شیخ مفید (م ۴۱۳) می گوید: «گروهی از امامیّه می گویند: هیچ کلمه و آیه و

۱- کتاب سلیم بن قیس، ص ۳۶۹.

۲- تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۱۰۶.

۳- الإیضاح، ص ۲۱۰- ۲۲۲.

۴- الاعتقادات، ص ۵۹.

سوره ای از قرآن کریم حـذف نشـده است. ولی مطالبی که در قرآنِ امیرمؤمنان وجود داشت و همگی مربوط به تفسـیر معانی قرآن بود و از کلام اللّه به شـمار نمی رفت، حذف شده است. و این سـخن در نزد من به حق نزدیک تر است تا سـخن کسانی که ادّعا می کنند کلماتی از خود قرآن حذف شده است»(۱) .

و) سیّد مرتضی (م ۴۳۶) می گوید: «یقین به صحّت قرآن مانند یقین به وجود شهرها و حوادث بزرگ و کتابهای مشهور است. قرآن معجزه پیامبر صـلی الله علیه و آله و مأخـذ علوم شـرعی و احکام دینی است. قرآن همواره تدریس می شده و تمام آن در زمان پیامبر صـلی الله علیه و آله حفظ می شـد. گروهی از صـحابه ماننـد: عبداللّه بن مسـعود و ابیّ بن کعب و دیگران قرآن را چنـد بار برای پیامبر صـلی الله علیه و آله از ابتدا تا آخر خوانده اند. تمام این امور حکایت از آن دارد که قرآن کریم در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله گرد آوری شده و کاستی و پراکندگی ندارد» (۲).

ز) شیخ طوسی (م ۴۶۰) نیز می گوید: «فزونی در قرآن به اتّفاق تمام مسلمانان باطل است. و کاهش قرآن نیز بر خلاف مذهب مسلمانان می باشد. و همین مذهب ماست» (۳).

ح) طبرسی (م ۵۶۰) نیز در تفسیر مجمع البیان اعتقاد به عدم تحریف قرآن را مذهب اصحاب امامیّه می داند(۴).

ط) آیه اللّه خویی نیز می گوید: «مشهور میان علما و محقّقین شیعه و بلکه مورد اتّفاق تمام آنان عدم تحریف قرآن است» (۵).

و بسیاری دیگر از متکلّمین، مفسّران و فقهای شیعه اعتقاد به عدم تحریف قرآن

۱- أوائل المقالات، ص ۸۱.
۲- به نقل از الاحتجاج، ج ۱، ص ۳۷۸.
۳- التبیان، ج ۱، ص ۳.
۴- مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۲ و ۴۳.
۵- البیان، ص ۲۰۱.

کریم را از باورهای مسلّم شیعه دانسته اند.

و از این رو بعضی از دانشمندان اهل سنّت نیز شیعه را از اتّهام تحریف قرآن مبرّا دانسته اند(۱) .

۲. فعّالیّتهای علمی شیعیان در اثبات عدم تحریف

در دوره های اخیر کتابی توسّط محدّث نوری در اثبات تحریف قرآن با نام «فصل الخطاب» نوشته شد. ولی بی شکّ نگارش یک کتاب توسّط یکی از اندیشمندان شیعه در اثبات تحریف قرآن، دلیل بر اعتقاد شیعه به تحریف قرآن نیست. چنانکه ابن الخطیب مصری نیز کتاب «الفرقان فی تحریف القرآن» را نگاشته و دلیل بر اعتقاد اهل سنّت به تحریف قرآن نمی باشد.

علاوه بر آن وقتی کتاب «فصل الخطاب» چاپ شد، از سوی اندیشمندان بزرگ شیعه مورد نقد و بررسی قرار گرفت و بسیاری از عالمان شیعه کتابهای متعدّدی در ردّ آن نوشتند که به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

۱. «کشف الارتیاب فی عدم تحریف الکتاب»؛ به قلم شیخ محمود ابوالقاسم معروف به معرّب طهرانی، م. ۱۳۱۳.

۲. «حفظ الکتاب الشریف عن شبهه القول بالتحریف»؛ از علّامه سید محمّد حسین شهرستانی، م. ۱۳۱۵.

۳. «تفسیر آلاء الرحمن.» در این کتاب علّامه بلاغی (م. ۱۳۵۲) در یک فصل، مطالب کتاب فصل الخطاب را مورد نقد قرار داده است.

همچنین کتابهای متعدّدی به صورت مستقل و مقالاتی در ضمن بعضی کتابهای تفسیری در إثبات عدم تحریف قرآن نوشته شده است، مانند کتاب «صیانه القرآن عن التحریف» (۲).

۱- إظهار الحقّ دهلوی، ج ۲، ص ۱۲۸؛ مع الصادقین، ص ۲۰۱.
۲- این کتاب تألیف آیه اللّه معرفت، از اندیشمندان معاصر است.

بنابراین فعّالیّتهای علمی دانشمندان شیعه در جهت اثبات عدم تحریف قرآن متمرکز بوده است.

۳. مصحف امام علی علیه السلام چیست؟

کلمه «مصحف» اگر چه ابتدا به معنای کتاب و یا دفترِ مجلّد بوده است، ولی به مرور زمان بر خصوص قرآن کریم اطلاق می شده است.

هر یک از صحابه که قرآن کریم را می نوشتند، آن قرآن به عنوان مصحف فلانی شناخته می شد؛ مانند: مصحف عبداللَّه بن عباس، مصحف عبداللَّه بن مسعود، مصحف عایشه، مصحف سالم و مصحف ابیّ بن کعب.

مصحف امام علی علیه السلام یکی از آن مصحف هاست. از امام باقر علیه السلام روایت شده است که طول این مصحف هفتاد ذراع بوده است.

بنابراین مصحف امام علی علیه السلام چیزی نیست جز همین آیات و سوره هایی از قرآن کریم که در دسترس ماست، با این تفاوت که برای این مصحف دو خصوصیّت ذکر شده است:

۱. در این مصحف افزودنیهایی غیر از آیات قرآن وجود داشته است. و این افزودنیها، تفسیر و توضیح آیات و بیان مصادیق آنها بوده است. لذا ادّعای وجود سوره یا آیاتی از سنخ قرآن کریم در این مصحف، سخنی باطل است.

شیخ مفید می فرماید:

«لکن حُذِف ما کان مثبتاً فی مصحف أمیرالمؤمنین علیه السلام من تأویله وتفسیر معانیه علی حقیقه تنزیله. وذلک کان ثابتا منزلًا، وإن لم یکن من جمله کلام اللَّه الّذی هو القرآن المعجز .... (۱)»

«ولی آن مقدار از تفسیر و توضیح معانی قرآن که در مصحف امیرالمؤمنان علیه السلام به ترتیب نزول سوره ها وجود داشت، حذف شده است. و آن مقدار از توضیحاتی که در مصحف

۱- أوائل المقالات، ص ۸۱.

امام علی علیه السلام ثابت بود و توسّط جبرئیل علیه السلام نازل شده بود، اگر چه از جنس کلام خدا و قرآن نبود.»

۲. این مصحف بر اساس نزول سوره های قرآن تنظیم شده بود.

جلال الدین سیوطی می گوید:

«منهم من رتّبها علی النزول، وهو مصحف علی علیه السلام، کان أوّله (إقرأ) ثمّ (المدثّر) ثمّ (ن) ثمّ (المزمّل) ثمّ (تبّت) ثمّ (التکویر) وهکذا إلی آخر المکّی والمدنی. وکان أوّل مصحف ابن مسعود (البقره) ثمّ (النساء) ثمّ (آل عمران)، وکذا مصحف ابی وغیره. »(۱)

«بعضی از صحابه سوره های قرآن را به ترتیب نزول تنظیم کردند؛ مصحف علی علیه السلام چنین است. یعنی ابتدا سوره اقرأ و سپس مدثّر و مزمّل و تبّت و تکویر و ... می باشد. و ابتدای مصحف ابن مسعود سوره بقره و سپس نساء و آل عمران است. مصحف ابیّ بن کعب و دیگران نیز همینطور است.»

این مصحف اگر چه الآن در دسترس نیست، ولی بی شکّ وجود چنین مصحفی هیچ منافاتی با عدم تحریف قرآن ندارد.

ناگفته نماند که علی علیه السلام دو اثر دیگر به نام «کتاب علی علیه السلام» و «صحیفه علی علیه السلام» دارد که مربوط به حلال و حرام و احکام است.

۴. مصحف فاطمه علیها السلام چیست؟

همانطور که در گذشته اشاره شد، کلمه «مصحف» در لغت به معنای کتاب و دفترچه است. وقتی اوراق پراکنده ای در داخل جلد گردآوری می شود، به آن مصحف می گویند. با این وجود بیشترین مورد استعمال کلمه «مصحف» قرآن کریم بوده است، طوری که اگر این کلمه مطلق ذکر شود، انصراف به قرآن کریم دارد و اگر اضافه به شخصی شود، به معنای قرآنی است که شخص آن را نوشته است، مانند:

۱- الإتقان، ج ۱، ص ۱۷۱.

مصحف ابن مسعود، مصحف عبداللّه بن عباس، مصحف علی علیه السلام و ...

در روایات معصومین علیهم السلام از وجود مصحف فاطمه علیها السلام پرده برداشته شده است. و از آنجا که کلمه «مصحف» انصراف به قرآن کریم داشته است و از طرفی مصحف فاطمه علیها السلام کتابی غیر از قرآن بوده است، امامان معصوم علیهم السلام حقیقت این مصحف را به دیگران معرّفی کرده اند تا دستاویزی برای دشمنان اهل بیت علیهم السلام در راستای تخریب چهره مذهب امامیّه قرار نگیرد. با این وجود، در حال حاضر وهّابیّون مصحف فاطمه علیها السلام را قرآن شیعه در مقابل قرآن موجود معرّفی کرده، شیعه را متّهم به اعتقاد به تحریف قرآن موجود می کنند.

اکنون روایاتی که از امامان معصوم شیعه در تعریف مصحف فاطمه علیها السلام وارد شده را ذکر می کنیم تا فتنه طرّاحی شده توسّط وهّابیّون خنثی گردد.

۱. عن أبی عبیده عن أبی عبداللّه علیه السلام: «إنّ فاطمه مکثت بعد رسول اللّه صلی الله علیه و آله خمسه وسبعین یوماً، وکان دَخَلَها حزنٌ شدید علی أبیها، وکان جبرئیل یأتیها فیحسن عزاءها علی أبیها، ویطیب نفسها ویخبرها عن أبیها ومکانه، ویخبرها بما یکون بعدها فی ذریّتها، وکان علی علیه السلام یکتب ذلک، فهذا مصحف فاطمه علیها السلام. (۱)»

«فاطمه علیها السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله هفتاد و پنج روز زنده بود و در غم از دست دادن پدر بزرگوارش بسیار محزون بود. جبرئیل در این مدّت نزد فاطمه علیها السلام می آمد و ضمن تسلیت گفتن، با خبر دادن از پیامبر صلی الله علیه و آله و جایگاه او، فاطمه را خوشحال می نمود. و نیز فاطمه علیها السلام را از حوادث آینده درباره ذریّه اش با خبر می کرد. علی علیه السلام تمام این خبرها را می نوشت. و این نوشته، مصحف فاطمه علیها السلام است.»

۲. عن أبی حمزه عن أبی عبداللّه علیه السلام قال: «مصحف فاطمه ما فیه شی ء من کتاب اللّه، وانّما هو شی ء القی إلیها بعد موت أبیها.(۲) »

۱- الکافی، ج ۱، ص ۲۴۱.

۲- بصائر الدرجات، ص ۱۷۹.

«در مصحف فاطمه علیها السلام هیچ آیه ای از آیات قرآن نیست، بلکه در این مصحف مطالبی است که پس از مرگ پدرش به او القا شد.»

۳. عن محمّد بن عبدالملک عن أبی عبداللّه علیه السلام: «وعندنا مصحف فاطمه علیها السلام، أما واللّه ما هو بالقرآن. (۱)»

«مصحف فاطمه علیها السلام نزد ماست. آگاه باشید که به خدا سوگند این مصحف، قرآن نیست.»

۴. علیّ بن ابی حمزه از امام علیه السلام نقل کرده است:

«عندی مصحف فاطمه علیها السلام، ما فیه شی ء من القرآن. (۲)»

«مصحف فاطمه علیها السلام نزد من است، هیچ آیه ای از آیات قرآن در آن نیست.»

۵. ابوبصیر از امام صادق علیه السلام پرسید: مصحف فاطمه علیها السلام چیست؟ امام صادق علیه السلام فرمود: «در این مصحف مانند قرآن شماست.» این جمله را سه بار تکرار کرد، و سپس فرمود: «به خدا سوگند! در این مصحف یک حرف از قرآن شما نیست»(۳) .

شاید منظور امام علیه السلام از اینکه می فرماید: «در این مصحف مانند قرآن شماست» این باشد که اندازه ورقه های این مصحف به اندازه ورقه های قرآن است.

۶. حمّاد بن عثمان می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرماید: «وقتی خداوند پیامبرش را قبض روح نمود، فاطمه علیها السلام در غم وفات پدرش به اندازه ای غمگین شد که فقط خدا می داند. خداوند فرشته ای را فرستاد تا به او تسلیت گفته، با او سخن بگوید. فاطمه علیها السلام امیرمؤمنان را از این موضوع آگاه ساخت و علی علیه السلام فرمود: هرگاه احساس کردی آن فرشته به دیدارت می آید و صدایش را شنیدی، مرا آگاه کن. فاطمه علیها السلام چنین کرد و امیرمؤمنان هر آنچه را از آن فرشته می شنید، می نوشت. تمام آن مطالب تبدیل به یک مصحف گردید، ولی در آن چیزی از حلال و حرام نیست، بلکه تنها گزارشاتی از آینده است.»(۴)

۱- همان، ۱۷۱.

۲- همان، ۱۷۴.

۳- الکافی، ج ۱، ص ۲۳۹.

۴- همان، ص ۲۴۰.

از مجموع این روایات چهار نکته درباره مصحف فاطمه علیها السلام استفاده می شود:

۱. این مصحف، نسخه ای از قرآن کریم نیست.

۲. در این مصحف، احکام شرعی نیست.

۳. در این مصحف گزارشهایی از حوادث آینده است.

۴. مطالب موجود در این مصحف توسّط جبرئیل یا فرشته ای دیگر به فاطمه علیها السلام منتقل می شده و علی علیه السلام پس از شنیدن، آنها را می نوشته است. لذا فاطمه علیها السلام محدَّثه است، یعنی فرشته با او حدیث می گفته است.

یک شبهه و پاسخ آن

شبهه: بعضی نکته چهارم را دستاویزی برای تبلیغات مسموم خود قرار داده، می گویند: بنابراین شما شیعیان معتقد به ارتباط ملائکه و سخن گفتن آنان با فاطمه و علی علیهما السلام هستید. در حالی که ملائکه فقط با پیامبران سخن می گویند. در واقع شما آنچه را که فقط برای پیامبران ثابت است، برای علی و فاطمه علیهما السلام ثابت کردید (۱).

پاسخ: هیچ ملازمه ای میان محدَّث بودن و نبوّت وجود ندارد. همواره افرادی در میان مسلمانان بوده اند که فرشتگان با آنان سخن گفته اند و سخن آنان را شنیده اند.

سخن گفتن ملائکه با حضرت مریم و همسر ابراهیم علیه السلام گواهی بر این مطلب است(۲) .

بخاری نیز در مناقب عمر بن خطاب، حدیثی را درباره محدَّث بودن او نقل می کند(۳) .

درباره عمران بن حصین خزاعی (۴)و ابوالمعالی صالح(۵) و ابویحیی ناقد (۶) نقل

۱- الصراع بین الإسلام والوثنیّه عبداللَّه القصیمی، ج ۲، ص ۳۵.

۲- ر. ک: سوره آل عمران/ ۴۲ و هود/ ۶۹- ۷۳.

۳- صحیح البخاری، ج ۴، ص ۲۰۰.

۴- البدایه والنهایه ابن کثیر، ج ۸، ص ۶۶؛ عون المعبود، ج ۲، ص ۳۴۰.

۵- المنتظم ابن الجوزی، ج ۹، ص ۱۳۶.

۶- همان، ج ۶، ص ۸.

کرده اند که فرشتگان با آنان سخن گفته اند.

بنابر این هیچ ملازمه ای میان سخن گفتن ملائکه با اشخاص و نبوّت آنان نیست.

و ما معتقدیم تمام امامان دوازده گانه شیعه، محدَّث اند؛ زیرا روایات معتبری در این باره وارد شده است. و نیز خود این روایاتی که نقل شد، بیانگر محدّثه بودن فاطمه، سیّده نساء العالمین است.

۱۵. گریه کردن در فراق عزیزان

شبهه

یکی دیگر از موضوعاتی که در قالب یک شبهه و در جهت تحقیر و مذمّت شیعیان مطرح می شود، گریه و نوحه سرایی و عزاداری آنان در فراق از دست دادن عزیزان و دوستانشان است.

آنان در هنگام رویارویی با شیعیان- بخصوص درایّام برگزاری مناسک حج و عمره- گریه، نوحه سرایی و عزاداری برای اموات را عملی مخالف با سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله معرّفی می کنند.

دستاویز آنان برای نهی از گریه و نوحه سرایی و عزاداری عبارت است از:

۱. پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده اند:

«إنّ الميّت يعذَّب ببكاء أهله. (۱)»

«میّت با گریه بستگانش در عذاب می افتد.»

ابن تیمیّه می گوید:

«الصواب أ نّه يتأذّى بالبكاء عليه، كما نطقت به الأحاديث الصحيحه عن النبيّ صلى الله عليه و آله، أ نّه قال: (إنّ الميّت يعذّب ببكاء أهله عليه) وفى لفظ (من ينح عليه يعذّب لما نيح عليه) .... (۲)»

۱- صحیح البخاری، ج ۲، ص ۸۵؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۴۱- ۴۴؛ مسند أحمد بن حنبل، ج ۱، ص ۴۱ و ۴۵.

۲- مجموع الفتاوی، ج ۲۴، ص ۳۶۹.

«حق این است که میّت با گریه بستگانش بر او اذیّت می شود، همانطور که در حدیثهایی با سندهای صحیح از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است: «میّت با گریه بستگانش بر او، در عذاب می افتد» یا «کسی که برای او نوحه سرایی می شود به خاطر این نوحه سرایی عذاب می شود ....»

۲. پیامبر صلی الله علیه و آله به عیادت عبداللّه بن ثابت رفت و او را خاموش دید، صدایش کرد ولی جواب نداد، آنگاه فرمود: «انا للّه وانا إلیه راجعون.» زنانی که آنجا بودند با شنیدن صدای پیامبر صلی الله علیه و آله بلند گریه می کردند. ابن عتیک خواست آنان را ساکت کند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«دعهنّ فإذا وجب فلا تبکین باکیه

«آنان را به حال خود واگذار، ولی هنگامی که وجوب پیدا کرد هیچ زنی گریه نکند.»

از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدند: وجوب چیست؟

آن حضرت فرمود: مرگ است(۱) .

۳. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله از احد برگشت، شنید زنانی از قبیله بنی عبدالأشهل بر کُشته شدگان خویش گریه می کنند. آنگاه فرمود: ولی حمزه گریه کننده ای ندارد.

زنان انصار آمدند و در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله بر حمزه گریه کردند.

پیامبر صلی الله علیه و آله با شنیدن گریه زنان از خواب بیدار شد و فرمود:

«ویحهنّ، أتین هاهنا یبکین حتّی الآن، مروهنّ فلیرجعن ولا یبکین علی هالک بعد الیوم.(۲) »

«وای بر آنان! آمده اند در اینجا و تا این زمان گریه می کنند! آنها را ببرید و برگردانید، و از این پس بر هیچ کُشته ای نگریید.»

۱- کتاب المسند، ص ۳۶۲؛ سنن أبی داود السجستانی، ج ۲، ص ۶۰؛ سنن السنائی، ج ۴، ص ۱۳؛ مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۳۵۲؛ السنن الکبری البیهقی، ج ۴، ص ۷۰؛ شرح معانی الآثا ر، ج ۴، ص ۲۹۱.

۲- مسند أحمد بن حنبل، ج ۲، ص ۹۳.

پاسخ شبهه

اشاره

بی شکّ گریه و اندوه در هنگام از دست دادن دوستان یا بستگان از دیدگاه قرآن و روایات جایز است و هیچ یک از روایاتی که ذکر شد، دلالت بر حرام بودن و یا مکروه بودن گریه ندارد.

و شایسته است برای بررسی حکم این موضوع در سه جهت سخن بگوییم:

الف) پاسخ استدلال به سه روایات پیشین

روایت اوّل:

این روایت به سه دلیل قابل استناد نیست:

۱. این روایت توسّط عمر بن خطاب و فرزندش عبداللَّه بن عمر نقل شده است.

ولی عایشه وجود چنین روایتی را به طور کلّی انکار می کند و آن دو را خطاکار و فراموش کار معرّفی می کند.

در صحیح مسلم و بخاری روایت شده است:

«قال ابن عباس: فلمّا مات عمر ذکرتُ ذلک لعائشه، فقالت: یرحم اللَّه عمر، واللَّه ما حدث رسول اللَّه صلی الله علیه و آله (أنّ اللَّه لیعذّب المؤمن ببکاء أهله)، لکن رسول اللَّه صلی الله علیه و آله قال: (انّ اللَّه لیزید الکافر عذاباً ببکاء أهله علیه) .... (۱)»

«ابن عباس می گوید: وقتی عمر بن خطاب از دنیا رفت، حدیثی را که او از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده بود برای عایشه خواندم. عایشه گفت: خدا رحمت کند عمر را، به خدا سوگند پیامبر صلی الله علیه و آله نفرموده که خداوند مؤمن را به گریه بستگانش عذاب می کند، بلکه آن حضرت فرمود: خداوند عذاب کافر را با گریه بستگانش بر او زیاد می کند ....»

و در روایت دیگری نقل شده است:

«هشام بن عروه عن أبیه، قال: ذکر عند عائشه قول ابن عمر: (المیّت یعذَّب

۱- صحیح البخاری، ج ۲، ص ۸؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۴۳؛ صحیح ابن حبّان، ج ۷، ص ۴۰۵؛ کنزالعمال، ج ۱۵، ص ۶۱۰.

ببکـاء أهله علیه)، فقالت: رحم اللَّه أباعبـدالرحمن، سـمع شـیئاً فلم یحفظه، إنّما مرّت علی رسول اللَّه صـلی الله علیه و آله جنازه یهودی وهم یبکون علیه، فقال: أنتم تبکون وأ نّه لیعذّب. (۱)»

«هشام بن عروه از پدرش نقل کرده است: سخن ابن عمر که می گوید: (المیّت یعذّب ...) برای عایشه نقل شد. عایشه گفت:

خداوند ابوعبدالرحمن را رحمت کند، چیزی از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده، ولی آن را خوب حفظ نکرده است. واقع این است که روزی پیـامبر صـلی الله علیه و آله از کنـار جنازه ای یهودی گـذشت، در حالی که همراهانش بر او گریه می کردنـد، آنگاه فرمود: شما گریه می کنید در حالی که او عذاب می کشد.»

در روایت دیگری نقل شده است:

«هشام عن أبیه، قال: ذکر عند عائشه أنّ ابن عمر یرفع إلی النبی صـلی الله علیه و آله أنّ المیت یعذّب فی قبره ببکاء اهله. فقالت: وهل إنّما قال رسول اللَّه صلی الله علیه و آله: إنّه لیعذّب بخطیئته أو بذنبه وأنّ أهله لیبکون علیه الآن.(۲) »

«هشام بن عروه از پـدرش نقل کرده است: به عایشه گفتند: عبداللَّه بن عمر از پیامبر صـلی الله علیه و آله روایت کرده است که میّت در قبرش با گریه بسـتگانش عـذاب می شود. عایشه گفت: آیا جز این است که پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: میّت به خاطر گناهانش عذاب می شود، و اکنون بستگانش بر او می گریند؟!.»

ترمذی و دیگران از عمرو بن حزم و او از پدرش از عمره نقل کرده اند:

«أنّهـا أخـبرتْه أ نّهـا سـمعَتْ عـائشه وذکر لهـا أنّ ابـن عمر یقـول: إنّ المیـت لیعـذّب ببکـاء الحی. فقـالت عـائشه: غفر اللَّه لأبی عبدالرحمن، أما أ نّه لم یکذب ولکنّه نسی أو أخطأ، إنّما مرّ رسول اللَّه صلی الله علیه و آله علی یهودیّه یبکی علیها

۱- صحیح مسلم، ج ۳، ص ۴۳.

۲- صحیح مسلم، ج ۳، ص ۴۴؛ السنن الکبری البیهقی، ج ۴، ص ۷۲.

أهلها، فقال: انّهم ليبكون عليها وانّها لتعذّب فى قبرها.(۱)»

«عمره می گوید: از عایشه- در حالی که به او گفته شد: ابن عمر می گوید: (انّ الميّت ليعذّب ...)- شنیدم که می گوید: خداوند ابوعبدالرحمن را رحمت کند، او دروغ نمی گفت، ولی گاهی فراموش و یا اشتباه می کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله از کنار جنازه یک زن یهودی گذشت در حالی که بستگانش بر او می گریستند، آنگاه فرمود: آنان بر او می گریند، و او در قبرش عذاب خواهد شد.»

بنابراین صدور این روایت با این عبارت از پیامبر صلی الله علیه و آله نامعلوم است.

۲. در بعضی روایات، عایشه دلیل درست نبودن روایت عمر بن خطاب و فرزندش را تعارض آن با قرآن کریم دانسته و می گوید:

«حسبكم القرآن: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» ...(۲) «کافی است مراجعه کنید به قرآن که می فرماید: هیچ گناهکاری بار گناه دیگری را بر دوش نمی کشد ....»

امام شافعی در تأیید عایشه می گوید:

«آنچه را عایشه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده، از آنچه ابن عمر روایت کرده، بیشتر به کلام پیامبر صلی الله علیه و آله شباهت دارد. به این دلیل که روایت عایشه مطابق با قرآن و سنّت است.

اگر بگویید: دلیل شما از قرآن چیست؟

می گوییم: دلیل ما این آیات است:

- «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى»(۳) - «أَن لَّيْسَ لِلْإِنسنِ إِلَّا مَا سَعَى» (۴)

۱- مسند أحمد، ج ۶، ص ۱۰۷؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۴۵؛ سنن الترمذی، ج ۲، ص ۲۳۶؛ سنن النسائی، ج ۴، ص ۱۸؛ السنن الكبرى البيهقی، ج ۴، ص ۷۲؛ مسند الحمیدی، ج ۱، ص ۱۰۸؛ السنن الكبرى (النسائی)، ج ۱، ص ۶۰۹؛ إثبات عذاب القبر، ص ۷۳. (۲). کتاب المسند (شافعی)، ص ۱۸۲؛ صحیح البخاری، ج ۲، ص ۸۱؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۴۳؛ السنن الكبرى، ج ۴، ص ۷۳.

۲- ر

۳- الفاطر / ۱۸.

۴- النجم / ۳۹.

- «فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ و»* «وَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (۱)- «لِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى»(۲) .

و اگر بگویید: دلیل شما از سنّت رسول خدا صلی الله علیه و آله چیست؟

می گوییم: رسول خدا صلی الله علیه و آله از مردی پرسید: آیا این شخص پسر تواست؟ او پاسخ داد:

آری. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: أما أ نّه لا یجنی علیك ولا تجنی علیه؛ او نبایـد تو را آزار دهد و تو نیز نباید او را آزار دهی.

پیامبر صلی الله علیه و آله با ذکر این جمله مطلبی را یادآوری می کند که خداوند در قرآن تذکّر می دهد، یعنی اینکه خوبی و بدی هرکسی برای خود اوست نه برای دیگری»(۳) .

بنابراین نتیجه می گیریم روایتی که عمربن خطاب و فرزندش نقل کرده اند، بی اساس است.

۳. این روایت از عمر بن خطـاب و فرزنـدش بـا تعبیرهـای گونـاگون و متضادّ نقل شـده است. عبارتهایی که درباره این روایت نقل شده عبارتند از:

«انّ المیّت لیعذّب ببکاء أهله علیه. (۴)

«میّت به گریه بستگانش بر او عذاب خواهد شد.»

«انّ المیّت یعذّب ببعض بکاء أهله علیه.(۵)» »

میّت به بعضی از گریه های بستگانش در عذاب می افتد.»

«انّ المیّت یعذّب ببکاء الحی.(۶) »

میّت به گریه افراد زنده در عذاب می افتد.»

«انّ المیّت یعذّب فی قبره بما نیح علیه.(۷) »

۱- الزلزله/ ۷ و ۸.

۲- طه/ ۱۵.

۳- اختلاف الحدیث، ص ۵۳۷.

۴- ر. ك: به صفحات گذشته.

۵- صحیح البخاری، ج ۲، ص ۷۹ و ۸۱؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۴۳؛ سنن النسائی، ج ۴، ص ۱۸.
۶- صحیح البخاری، ج ۲، ص ۸۱؛ السنن الکبری، ج ۴، ص ۷۱- ۷۲؛ المصنَّف الصنعانی، ج ۳، ص ۵۶۱.
۷- صحیح البخاری، ج ۲، ص ۸۱ و ۸۲؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۴۱؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۰۸.

میّت در قبرش با نوحه سرایی بر او عذاب می شود.»

«من یبک علیه یعذّب. (۱)»

«هر کسی که بر میّت گریه کند عذاب می شود.»

هریک از این تعبیرها معنای بخصوصی دارد.

تعبیر اوّل از مشهورترین تعبیرها است، ولی مضمون آن با آیات قرآن مخالفت دارد.

تعبیر دوم نیز علاوه بر اینکه با قرآن کریم تعارض دارد، فقط بعضی از گریه ها را موجب عذاب دانسته است.

تعبیر سوم نیز مشکل تعبیر اوّل را دارد.

تعبیر چهارم درباره نوحه سرایی است و ربطی به موضوع ندارد.

و تعبیر پنجم اگر چه دلالت بر نهی از گریه دارد، ولی در هیچ یک از صحاح و سنن و مسانید أئمه حدیث نقل نشده است، تنها ابن سعد در کتاب الطبقات الکبری آن را نقل کرده است.

از این رو فقها و عالمان اهل سنّت درباره استناد به این روایات دو گروه شده اند؛ گروهی آن را انکار کرده اند. و گروهی متوسّل به توجیهاتی نامعقول و یا خلاف ظاهر شده اند(۲) .

روایت دوم:

۱. این روایت درخصوص گریه زنان وارد شده است و قسمت نخست آن (دعهنّ) دلالت دارد بر اینکه گریه بر میّت، فی نفسه اشکالی ندارد. و قسمت دوم آن «فلا تبکینَّ ...» هیچ دلالتی بر حرام بودن گریه ندارد.

۱- الطبقات الکبری ابن سعد، ج ۳، ص ۳۶۲.

۲- فتح الباری، ج ۳، ص ۱۲۲- ۱۲۴؛ کشف الخفاء، ج ۱، ص ۲۵۷؛ عون المعبود، ص ۲۷۸؛ شرح صحیح مسلم نووی، ج ۶، ص ۲۲۸.

محیی الدین نووی می گوید:

«قال الشافعی والأصحاب البکاء علی المیّت جائز قبل الموت وبعده، ولکن قبله أولی، لحدیث جابر بن عتیک.(۱) »

«شافعی و اصحاب گفته اند: گریه بر میّت- قبل از مردن یا بعد از مردن- جایز است، ولی گریه بر او قبل از مُردن بهتر است به دلیل حدیث جابر بن عتیک.»

شوکانی می گوید:

«هو محمول علی الأولویّه. والمراد لا ترفع صوتها. (۲)»

«این روایت حمل می شود بر بهتر بودن ترک گریه پس از مُردن شخص. و منظور از (لا تبکین باکیه) این است که زنان صدایشان را بلند نکنند.»

ابن عبدالبر می گوید:

«قوله صلی الله علیه و آله: (فإذا وجب فلا تبکینّ باکیه) یعنی بالوجوب الموت، فإنّ المعنی- واللَّه أعلم-: أنّ الصیاح والنیاح لا یجوز شی ء منه بعد الموت. وأمّا دمع العین وحزن القلب فالسنّه ثابته بإباحته، وعلیه جماعه العلماء.(۳) »

«منظور از وجوب در این حدیث مرگ است و معنای روایت این است: جیغ کشیدن و نوحه سرایی پس از مرگ شخص جایز نیست. و امّا اشک آلود شدن چشم و غمگین شدن قلب چیزی است که مباح بودن آن در سنّت رسول اللَّه صلی الله علیه و آله ثابت شده و علما پذیرفته اند.»

۲. این روایت- بر فرضی که دلالت بر حرام بودن گریه زنان بر میّت بکند- با روایت دیگری که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است، تعارض دارد.

روایت شده که وقتی زینب، دختر رسول اللَّه صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، زنان گرد هم آمده، بر او گریه کردند. عمر بن خطاب آنان را از این کار نهی کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

۱- المجموع، ج ۵، ص ۳۰۷.
۲- نیل الأوطار، ج ۴، ص ۱۳۵.
۳- الاستذکار، ج ۳، ص ۶۷.

«دعهنّ یا عمر! فإنّ العین تدمع والقلب مصاب والعهد قریب. (۱)»

«ای عمر! آنان را به حال خود واگذار؛ زیرا چشم گریان و قلب سوگوار و عهد نزدیک است.»

روایت سوم

سیاق این روایت به گونه ای است که دو مطلب از آن استفاده می شود:

۱. گریه زنان بر اموات جایز و پسندیده است، زیرا فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله: «ولکن حمزه لا بواکی له» ظهور دارد در اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله مشتاق گریه کردن بر حمزه علیه السلام بود، ولذا زنان عبدالأشهل به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفته، تا مدّتی بر حمزه علیه السلام گریه کردند و پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را از این کار منع نکرد.

۲. در این روایت عباراتی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است و بیانگر آن است که زنان عبدالأشهل به مدّت یک شبانه روز، خانه و کاشانه خویش را ترک کرده، پی درپی بر حمزه علیه السلام گریه می کردند. و با توجّه به اینکه پیش از آن بر کشته های خویش گریه کرده بودند، پیامبر صلی الله علیه و آله برای برگرداندن آنان به زندگی خویش از ادامه گریه و شیونِ گروهی آنان بر کشته های احد منع کرد. به عبارات ذیل توجّه کنید:

- «أتین هاهنا تبکین حتّی الآن.(۲) »

«آنان اینجا آمده و تا الآن گریه می کنند!»

- «ویحهن! ما انقلَبن بعد!. (۳)»

«وای بر آنان! هنوز بر نگشته اند!.»

- «ویحهن! ما زلن یبکین منذ الیوم!. (۴)»

«وای برآنان! امروز هم گریه آنان ادامه دارد!.»

۱- سنن النسائی، ج ۴، ص ۱۹؛ السنن الکبری البیهقی، ج ۴، ص ۷۰؛ صحیح ابن حبّان، ج ۷، ص ۴۲۹؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۶۴۹.

۲- مسند أحمد بن حنبل، ج ۲، ص ۹۲.

۳- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۰۷.

۴- مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۳۸۱؛ السنن الکبری البیهقی، ج ۴، ص ۷۰.

بنابراین روایت مذکور دلالت بر حرام بودن گریه بر اموات ندارد.

و شوکانی می گوید:

«ذلک یعارض ما فی الأحادیث المذکوره فی الباب من الإذن بمطلق البکاء بعد الموت. (۱)»

«این روایت در ظاهر معارض است با روایاتی که دلالت بر جواز گریه پس از مرگ افراد دارد.»

ب) دلیل بر جواز گریه در فراق عزیزان

سیره پیامبران، صحابه و تابعین بهترین دلیل بر جواز گریه در فراق عزیزان و دوستان است. اینک برخی از رفتارهای بزرگان دین را در فراق عزیزان خویش نقل می کنیم:

۱. حضرت یعقوب علیه السلام در فراق یوسف علیه السلام، سالها گریه کرد، طوری که بر اثر گریه چشمان آن حضرت، سفید (نابینا) گشت.

در قرآن کریم می فرماید:

«قَالَ یأَسَفَی عَلَی یُوسُفَ وَابْیَضَّتْ عَیْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ کَظِیمٌ» (۲) «یعقوب گفت: ای دریغا بر یوسف! و دو چشم او از اندوه سفید شد، و او خشم خویش را فرو می خورد.»

شوکانی، ابن کثیر، آلوسی و بسیاری از عالمان و مفسّران اهل سنّت در تفسیر آیه شریفه: «وَابْیَضَّتْ عَیْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ» گفته اند: منظور آن است که چشمان یعقوب به خاطر زیاد گریستن سفید شد.(۳)

۱- نیل الأوطار، ج ۴، ص ۱۵۳.

۲- یوسف/ ۸۴.

۳- فتح القدیر، ج ۳، ص ۴۸؛ البدایه والنهایه (ابن کثیر)، ج ۱، ص ۲۴۷؛ قصص الأنبیاء (ابن کثیر)، ج ۱، ص ۳۴۶؛ تفسیر البیضاوی، ج ۱، ص ۴۹۳؛ تفسیر الجلالین، ج ۱، ص ۳۱۶؛ الوجیز (الواحدی)، ج ۱، ص ۵۵۷؛ تفسیر أبی السعود، ج ۴، ص ۳۰۱؛ تفسیر النسفی، ج ۲، ص ۲۰۱؛ روح المعانی، ج ۱۳، ص ۴۰؛ عمده القاری، ج ۵، ص ۲۵۲.

۲. جابر بن عبـداللّه می گویـد: در جنگ احـد کنار جنازه پدرم رفتم و در حالی که گریه می کردم، جامه را از روی صورتش برداشـتم. مردم مرا از گریه نهی می کردنـد، ولی رسول خدا صـلی الله علیه و آله مرا نهی نکرد. عمّه ام فاطمه را بر بالین جنازه آوردم و او نیز می گریست. پیـامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: در سوگ او بگرییـد یـا نگرییـد، تا زمانی که او را از زمین بلند نکرده ایـد، ملائکه با بالهای خود بر او سایه افکنـده اند. (۱)۳. أسـماء بنت یزید می گوید: وقتی ابراهیم فرزند پیامبر صـلی الله علیه و آله فوت کرد، آن حضرت بر او گریست.

ابوبکر- یا عمر- به پیامبر صـلی الله علیه و آله عرض کرد: شـما برترین کسـی هستیـد که حقّ خداونـد را پاس می داریـد! (چرا گریه می کنید؟!).

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«تدمع العین، ویحزن القلب، ولا نقول ما یُسخط الربّ، لو لا أ نّه وعد صادق وموعد جامع وأنّ الآخر تابع للأوّل، لوجدنا علیک أفضل ما وجدنا، وأنّا بک لمحزونون.(۲) »

«چشم می گریـد و قلب غمگین می شـود و آنچه خشم خداونـد را مـوجب گردد بر زبـان نرانیم. اگر نبود که مرگ وعـده ای صادق و جایگاهی است که همه باید بروند، دلدادگی ما به تو بیشتر از این دلدادگی بود، و ما در فراق تو در اندوه هستیم.»

۴. عـایشه می گویـد: وقتی سـعد بن معـاذ فوت کرد، رسول خـدا صـلی الله علیه و آله به همراه ابوبکر و عمر بر بالین او حاضـر شدند. سوگند به کسـی که جانم در دست اوست! من در حالی که در داخل خانه ام بودم، صدای گریه ابوبکر را از گریه عمر تشخیص می دادم.(۳)

۱- صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۵۲؛ صحیح البخاری، ج ۲، ص ۷۱.

۲- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۰۶- ۵۰۷.

۳- مسـند أحمد بن حنبل، ج ۶، ص ۱۴۲؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۱۳۸؛ المصـنَّف (ابن أبی شیبه)، ج ۳، ص ۲۶۷؛ مسند ابن راهویه، ج ۲، ص ۵۴۸؛ صـحیح ابن حبّان، ج ۱۵، ص ۵۰۱؛ المعجم الکبیر (الطبرانی)، ج ۶، ص ۹؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۸۸؛ الدرّ المنثور، ج ۶، ص ۸۲؛ الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۴۲۳؛ اسد الغابه، ج ۲، ص ۲۹۷؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۵۳؛ البدایه والنهایه (ابن کثیر)، ج ۴، ص ۱۴۲؛ السیره النبویّه (ابن کثیر)، ج ۳، ص ۲۳۸.

۵. ابوهریره می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در تشییع جنازه ای شرکت داشت، عمر نیز در تشییع جنازه حضور داشت و متوجّه زنانی شد که در تشییع جنازه گریه می کنند، بر سر آنها فریاد زد و آنها را از گریه کردن نهی نمود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای عمر! آنها را به حال خود واگذار؛ زیرا چشم گریان و دل مصیبت دیده و عهد قریب است. (۱)»

۶. أنس بن مالك می گوید: در یکی از جنگها زید پرچم را به دست گرفت و پس از مدّتی شهید شد، پس از او عبداللّه بن رواحه پرچم را گرفت و او نیز شهید شد، آنگاه جعفر پرچم را گرفت و شهید شد. در این حال از دو چشمان رسول خدا صلی الله علیه و آله اشک جاری شد.(۲) ۷. ابن عبّاس می گوید: رقیّه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت. زنان بر او گریه می کردند. عمر بن خطّاب با تازیانه اش به آنها می زد و آنان را از این کار باز می داشت.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به عمر فرمود: «آنها را به حال خود واگذار تا گریه کنند.»

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به زنان فرمود: «از گریه به صورت صدای شیطان (به صورت لغو و لقلقه) بر حذر باشید.» و سپس فرمود:

«مهما یکون من العین والقلب فمن اللّه والرحمه، وما یکون من اللسان والید فمن الشیطان.»

«کاری که مربوط به چشم و قلب است (گریه کردن) از طرف خداوند و از باب رحمت و عطوفت است. و کاری که مربوط به زبان و دست می باشد (صدای نغمه لهوآمیز و یا

۱- مسند أحمد بن حنبل، ج ۲، ص ۱۱۰ و ۲۷۳؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۶۰؛ سنن النسائی، ج ۴، ص ۱۹؛ المستدرك، ج ۱، ص ۳۸۱.

۲- صحیح البخاری، ج ۲، ص ۷۲ و ج ۴، ص ۲۱۸؛ السنن الکبری البیهقی، ج ۸، ص ۱۵۴؛ مسند أبی یعلی، ج ۷، ص ۲۰۱؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲، ص ۱۸؛ تهذیب الکمال، ج ۱، ص ۳۸؛ البدایه والنهایه (ابن کثیر)، ج ۴، ص ۲۷۹؛ السیره النبویّه (ابن کثیر)، ج ۳، ص ۴۶۳.

خراش دادن صورت و پاره کردن گریبان) از طرف شیطان است.»

آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله در کنار قبر رقیّه نشست، فاطمه علیها السلام نیز در کنار او گریه می کرد. در این حال پیامبر صلی الله علیه و آله اشکهای فاطمه علیها السلام را با جامه (یا دست) پاک می نمود.(۱) شوکانی پس از ذکر این حدیث می گوید: «این حدیث دلالت دارد بر جواز گریه کردنی که به همراهش کارهای نامشروع انجام نگیرد، نظیر کارهایی که با دست انجام می گیرد، مانند: گریبان پاره کردن و سیلی زدن به صورت، و یا کارهایی نامشروع که با زبان انجام می گیرد، مانند: نعره زدن و نفرین کردن.» (۲) ۸. پیامبر صلی الله علیه و آله به همراه عبدالرحمن بن عوف و سعد بن أبی وقّاص و عبداللَّه بن سعود به عیادت سعد بن عباده رفتند. وقتی وارد خانه شدند او را بیهوش دیدند.

پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: فوت کرده است؟

گفتند: خیر. (و در بعضی کتابها نوشته شده است: به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کردند که سعد بن عباده فوت کرده است).

در این حال پیامبر صلی الله علیه و آله گریه کرد و دیگران نیز به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله گریه کردند.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«ألا تسمعون أنّ اللَّه لا یعذّب بدمع العین ولا بحزن القلب؟! ولکن یعذّب بهذا- أشار إلی لسانه- أو یرحم.»

«آیا همه می شنوید؟! به راستی که خداوند اشخاص را به اشک چشم و اندوه قلب عذاب نمی کند، بلکه به این- اشاره کرد به زبانش- عذاب می کند و یا می بخشد» (۳)

۹. پیامبر صلی الله علیه و آله در مرگ أمیمه، دختر دخترش زینب، گریه می کرد. سعد بن عباده

۱- السنن الکبری البیهقی، ج ۴، ص ۷۰ و ۷۱.

۲- نیل الأوطار، ج ۴، ص ۱۵۰.

۳- صحیح البخاری، ج ۲، ص ۸۵؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۴۰؛ السنن الکبری البیهقی، ج ۴، ص ۶۹؛ صحیح ابن حبّان، ج ۷، ص ۴۳۱؛ کنزالعمّال، ج ۵، ص ۶۱۱؛ إرواء الغلیل، ج ۳، ص ۲۲۱؛ مشکاه المصابیح، ج ۱، ص ۳۸۸؛ عمده القاری، ج ۴، ص ۱۰۴؛ شعب الایمان، ج ۶، ص ۲۴۲؛ تفسیر الثعالبی، ج ۳، ص ۳۴۶..

به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: ای رسول خدا! گریه می کنید؟ آیا خود شما نبودید که زینب را از این کار نهی کردید؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «این گریه رحمتی است که خداوند آن را در قلبهای بندگانش قرار داده است، خداوند رحم می کند به بندگانی که رحم کنند.» (۱)۱۰. هنگامی که ابراهیم فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله در حال احتضار بود، آن حضرت وارد خانه شد و ابراهیم را در دامن مادرش دید. او را گرفت و در دامان خود خوابانید و فرمود:

«یا إبراهیم انّا لن نُغنی عنک من اللّه شیئاً- ثمّ ذرفت عیناه وقال:- إنّا بک یا إبراهیم لمحزونون، تبکی العین ویحزن القلب ولا نقول ما یُسخط الربّ، ولو لا أ نّه أمر حقّ ووعْد صدق وأ نّها سبیل مأتیّه، لحزّنا علیک حزناً شدیداً أشدّ من هذا.»

«ای ابراهیم! کاری از ما ساخته نیست.- سپس چشمان آن حضرت پر از اشک شد و فرمود:- ما در فراق تو اندوهگین هستیم، چشم، گریان است و قلب سوزان، و آنچه خشم خداوند را موجب شود بر زبان نرانیم. و اگر نبود که مرگ حقّ است و وعده ای صادق و راهی است که همه باید بروند، اندوه ما بر تو بیش از این بود.»

در این هنگام عبدالرحمان بن عوف به آن حضرت گفت: مگر شما از گریه بر اموات نهی نکردید؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خیر! بلکه من از دو صدای جاهلانه و دو کار نهی کرده ام:

یکی داد و فریاد به هنگام مصیبت، خراش دادن صورت، پاره کردن گریبان و پیچش صدا که کار شیطان است.

دیگری صدای نغمه لهوآمیز. امّا این گریه من از جهت رحمت و عطوفت است و کسی که رحم نکند، بر او رحم نشود.» (۲)

۱- فقه السنّه، ج ۱؛ ص ۵۰۵.

۲- مستدرک الصحیحین، ج ۴، ص ۴۰؛ سیره ابن اسحاق، ج ۱، ص ۲۵۱؛ السنن الکبری البیهقی، ج ۴، ص ۶۹؛ مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۱۷؛ نصب الرایه، ج ۵، ص ۸۹؛ الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۳۸؛ السیر الکبیر، ج ۱، ص ۱۰۹؛ سنن الترمذی، ج ۲، ص ۲۳۷.

۱۱. پیامبر مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله وقتی به زیارت قبر مادرش رفت، در کنار قبرش بر او گریست و همراهان او نیز گریه کردند. ۱۲(۱) . هنگامی که عثمان بن مظعون- یکی از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله- از دنیا رفت، پیامبر صلی الله علیه و آله بر جنازه او بوسه زد و گریست، به گونه ای که اشک آن حضرت بر گونه های مبارکش جاری شد. (۲) ۱۳. حضرت زهرا علیها السلام پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله گریه می کرد و می فرمود: «ای پدرا! تو به پروردگارت نزدیک شدی و دعوتش را لبّیک گفتی. پدرجان! اینک بهشت فردوس مأوای توست.»(۳) ۱۴. ابوبکر- خلیفه اوّل- پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله او را بوسید و گریست و دیگران را نیز به گریه انداخت. (۴)۱۵. هنگامی که ولید بن ولید از دنیا رفت، امّ سلمه بر او گریست و اشعاری را در سوگ او خواند و پیامبر صلی الله علیه و آله او را از گریه کردن نهی نکرد.(۵) ۱۶. وقتی خالد بن ولید فوت کرد، زنان بنی مغیره در خانه او اجتماع کردند و بر او گریستند.

۱- صحیح مسلم، ج ۳، ص ۶۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۰۱؛ مسند أحمد، ج ۲، ص ۴۴۱؛ سنن النسائی، ج ۴، ص ۹؛ مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۲۵۷؛ السنن الکبری البیهقی، ج ۴،، ص ۹؛ مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۲۵۷؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج ۴، ص ۷۰.

۲- کنزالعمّال، ج ۱۳، ص ۵۲۵؛ تفسیر الثعالبی، ج ۲، ص ۴۱۴؛ التمهید (ابن عبدالبرّ)، ج ۳، ص ۱۲۰؛ العاقبه فی ذکر الموتی، ج ۱، ص ۱۶۹؛ کشف القناع، ج ۲، ص ۹۹؛ الشرح الکبیر (ابن قدامه)، ج ۲، ص ۳۴۳.

۳- الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۱۲؛ سنن الدارمی، ج ۱، ص ۴۱؛ صحیح البخاری، ج ۵، ص ۱۴۴؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۵۲؛ مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۳۸۲؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج ۴، ص ۷۱؛ مسند أبی داود الطیالسی، ص ۱۹۷؛ صحیح ابن حبّان، ج ۱۴، ص ۵۹۲؛ المعجم الکبیر، ج ۲۲، ص ۴۱۶.

۴- صحیح البخاری، ج ۲، ص ۷۰ و ج ۵، ص ۱۴۳؛ مسند أحمد، ج ۶، ص ۱۱۷؛ سنن النسائی، ج ۴، ص ۱۱؛ السنن الکبری البیهقی، ج ۳، ص ۴۰۷.

۵- الدرّ المنثور، ج ۶، ص ۱۰۵.

برخی به عمر بن خطاب گفتند: کسی را به نزد آنان بفرست تا آنها را از گریه کردن باز دارد.

عمر بن خطاب گفت: بر زنان بنی مغیره باکی نیست که بر ابوسلیمان (خالد بن ولید) گریه کنند، مگر آنکه جیغ بکشند (۱)، و یا داد و فریاد کنند(۲) .

نمونه های دیگری نیز در کتابهای اهل سنّت درباره گریه بزرگان و صحابه در فراق عزیزان و دوستان خود وجود دارد. بنابراین نتیجه می گیریم که گریه کردن در فراق عزیزان برای تمام مردان و زنان جایز است.

ج) دیدگاه تعدادی از فقهای اهل سنّت در تأیید نظر شیعه

دیدگاه بسیاری از فقهای اهل سنّت موافق با دیدگاه شیعه است؛ یعنی گریه در فراق عزیزان را برای تمام مردان و زنان جایز می دانند.

عبدالکریم رافعی می گوید:

«البکاء علی المیّت جائز قبل زهوق الروح وبعده (۳).»

«گریه بر میّت قبل از بیرون رفتن روح از بدنش و پس از آن جایز است.»

نووی می گوید:

«قال الشافعی والأصحاب: البکاء علی المیّت جائز قبل الموت وبعده ولکن

۱- در این روایت جمله «ما لم یکن نقع ولقلقه» وجود دارد. و در معنای کلمه «نَقْع» اختلاف است. فراهیدی می گوید: «منظور از نَقْع صدایی است که وقتی از زدن گونه ها ایجاد می شود.» کتاب العین، ج ۱، ص ۱۷۳. ابن أبی الحدید می گوید: «گفته اند: منظور از نَقْع در اینجا غذایی است که در مجلس عزا داده می شود. ولی بهتر آن است که به معنای بلند کردن صدا باشد.» شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۱۳۳. ابن سلام، ابن اثیر، ابن منظور و زبیدی این کلمه را به معنای بلند کردن صدا دانسته اند. غریب الحدیث (ابن سلام)، ج ۳، ص ۲۷۴؛ النهایه (ابن الأثیر)، ج ۵، ص ۱۰۹؛ لسان العرب، ج ۸، ص ۳۶۳؛ تاج العروس، ج ۵، ص ۵۲۸

۲- السنن الکبری (البیهقی)، ج ۴، ص ۷۱؛ المصنّف (الصنعانی)، ج ۳، ص ۵۵۹؛ المصنّف (ابن أبی شیبه)، ج ۳، ص ۱۷۵؛ کنز العمّال، ج ۱۵، ص ۷۳۰؛ البدایه والنهایه (ابن کثیر)، ج ۷، ص ۱۳۱.

۳- فتح العزیز، ج ۵، ص ۲۵۴.

قبله أولی(۱) .»

«شافعی و اصحاب گفته اند: گریه بر میّت، قبل از مرگ و بعد از مرگ جایز است، لکن قبل از مرگ بهتر است.»

ابن قدامه می گوید: «گریه بر میّت جایز است و نیز کسی که عزادار است، می تواند جامه ای را بر روی سرش اندازد تا معلوم شود که او عزادار است و گریه کردن- بدون نوحه سرایی- اصلًا کراهت ندارد.» (۲) ابن حزم می گوید: «گریه کردن بر میّت چنانچه همراه با نوحه نباشد جایز است.»(۳) بهوتی می نویسد:

«ولا یکره البکاء علی المیّت قبل الموت وبعده، لکثره الأخبار بذلک ... وذکر الشیخ تقی الدین فی التحفه العراقیّه؛ البکاء علی المیّت علی وجه الرحمه حَسَنٌ مستحبٌ (۴) .»

«گریه بر میّت، قبل از مرگ و پس از آن، مکروه نیست؛ زیرا روایاتی که دلالت بر جواز آن دارد بسیار است ... و شیخ تقی الدین در کتاب التحفه العراقیّه می گوید: گریه بر میّت چنانچه از باب ترحّم و عطوفت باشد، نیکو و مستحب است.»

ابن قیّم جوزی نیز می نویسد:

«الباکی قبل الموت یبکی حزناً، وحزنه بعد الموت أشدّ، فهو أولی برخصه البکاء من الحاله الّتی یرجی فیها. وقد أشار النبی صلی الله علیه و آله إلی ذلک بقوله: تدمع العین ویحزن القلب، ولا نقول مایُسخط الربّ، وأ نّا بک یا إبراهیم لمحزونون.(۵) »

۱- المجموع، ج ۵، ص ۳۰۷؛ روضه الطالبین، ج ۱، ص ۶۶۵.
۲- الشرح الکبیر، ج ۲، ص ۴۲۹.
۳- المحلّی، ج ۵، ص ۱۴۶.
۴- کشف القناع، ج ۲، ص ۱۸۸ و ۱۸۹.
۵- عدّه الصابرین، ص ۸۳.

«کسی که قبل از مرگ عزیزش (در حال احتضار) بر او می گرید، به خاطر اندوه و ناراحتی گریه می کند؛ پس از مرگ او، غم و اندوهش فزونتر می گردد. از این رو جواز گریه کردن برای او در این حالت نسبت به حالتِ قبل از مرگ اولویّت دارد. و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز به این مطلب اشاره نموده و می فرماید: چشم گریان است و قلب غمگین؛ ما آنچه را که موجب خشم خدا گردد، بر زبان جاری نمی سازیم، و ای ابراهیم! ما در فراق از دست دادن تو اندوهگین هستیم.»

سیّد سابق نیز می گوید: «چنانچه گریه بر میّت بدون جیغ زدن و نوحه سرایی باشد، به اتّفاق تمام علما جایز است.»(۱) نتیجه: اگر کسی با رعایت انصاف و بدون تعصّب، منابع روایی، فقهی و تاریخی اهل سنّت را بررسی کند، نتیجه می گیرد که دیدگاه پیروان اهل بیت علیهم السلام در جواز گریه بر فراق عزیزان چه برای مردان و چه برای زنان- در صورتی که مقرون به عدم رضایت به خواست خدا نباشد-، بر حق است.

۱- فقه السنّه، ج ۱، ص ۵۰۵.

۱۶. عزاداری و نوحه سرایی در فراق عزیزان

شبهه

نوحه سرایی و عزاداری شیعیان در فراق عزیزان و نزدیکـان یکی از محورهـایی است که وهّـابیون همواره در تبلیغات تخریبی خویش، از آن به عنوان دستاویزی برای شبهه افکنی در راستای تخریب چهره پیروان اهل بیت علیهم السلام استفاده می کنند.

آنان شیعیان را در برگزاری مراسم عزاداری سرزنش نموده، بعضی از کارهای آنان را حرام می دانند و نوحه سرایی را به طور مطلق برای مردان و زنان کاری حرام معرّفی می کنند.

ابن تیمیّه می گوید: «نوحه سرایی بر مردان و زنان حرام است. واین فتوای پیشوایان معروف اهل سنّت است. در صحیح مسلم و صحیح بخاری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که: زنانی که نوحه سرایی می کنند، چنانچه قبل از مرگ توبه نکنند، در قیامت مبتلا به مرض پیسی شده، بدن آنها با جامه ای از قیر پوشانده می شود. و در سنن نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله زنان نوحه خوان و زنانی را که نوحه آنان را گوش می کنند نفرین کرده است. و در صحیح مسلم و صحیح بخاری از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل شده است: از ما نیست کسی که گونه های خویش را مجروح کرده، گریبان پاره کرده و آنچه را در زمان جاهلیت می خواندند، بخواند.

و کسانی که آنان را از این کارها نهی نکنند، در گناه آنان شریک اند، بخصوص نوحه سرایی زنان در کنار قبرها؛ زیرا این کار معصیت است و خدا و رسولش از آن

ناراحت هستند.» (۱)

پاسخ شبهه

اشاره

کارهایی که عزاداران در فراق عزیزان خویش انجام می دهند، به دو گروه تقسیم می شود:

۱. کارهای ناپسندی که به اتّفاق تمام مسلمانان حرام است، مانند: خراشیدن صورت، سیلی زدن به صورت خود، کندن یا قیچی کردن مو. تمام فقهای شیعه انجام این امور را در مراسم عزاداری حرام می دانند (۲)همانطور که فقهای اهل سنّت نیز آن را حرام می دانند(۳) .

و از این رو، این کارها از افراد متدیّن و آگاه صادر نمی شود، اگر چه بعضی از افراد جاهل ممکن است انجام دهند.

۲. کارهایی که از دیدگاه اجتهادی بعضی از فقهای شیعه و اهل سنّت حرام و از دیدگاه بعضی دیگر از فقهای شیعه و اهل سنّت جایز است، مانند: نوحه سرایی، طعام دادن به دیگران و برپایی مراسم فاتحه و موعظه.

شایسته است حکم این کارها، جداگانه بررسی شود:

۱. نوحه سرایی

اشاره

نوحه سرایی توسّط مردان و زنان در عزاداری ها به نظر اکثر فقهای اهل سنّت حرام است (۴)، و به نظر اکثر فقهای شیعه جایز می باشد(۵)همانطور که از دیدگاه بعضی

۱- مجموع الفتاوی، ج ۲۴، ص ۳۸۲.
۲- المبسوط، ج ۱، ص ۱۸۹؛ السرائر، ج ۱، ص ۱۷۳؛ تحریر الأحکام، ج ۱، ص ۲۱؛ البیان، ص ۳۱؛ جواهر الکلام، ج ۴، ص ۳۶۷؛ العروه الوثقی، ص ۴۴۸؛ تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۹،
۳- فتح العزیز، ج ۵، ص ۲۵۹؛ المجموع، ج ۵، ص ۳۰۷؛ الإقناع، ج ۱، ص ۱۹۳؛ الثمر الدانی، ص ۲۶۶؛ المغنی ابن قدامه، ج ۲، ص ۴۱۱.
۴- فتح العزیز، ج ۵، ص ۲۵۹؛ روضه الطالبین،، ج ۱، ص ۶۳۰؛ الشرح الکبیر ابن قدامه، ج ۲؛ ص ۴۳۰؛ کشف القناع، ج ۲، ص ۱۸۹؛ سبل السلام، ج ۲، ص ۱۱۵.
۵- المعتبر، ج ۱، ص ۳۴۴؛ مجمع الفائده، ج ۲، ص ۵۰۸؛ مختلف الشیعه، ج ۲، ص ۳۲۳؛ العروه الوثقی، ج ۱، ص ۴۴۸؛

تحریرالوسیله، ج ۱، ص ۹۳؛ منهاج الصالحین، ج ۲، ص ؛

از فقهای شیعه- مانند شیخ طوسی و ابن حمزه- حرام است (۱) ، و به نظر بعضی از فقهای اهل سنّت- مانند بعضی از فقهای مالکیه- جایز است (۲).

البتّه اگر نوحه سرایی همراه با کارهای نامشروع- مانند: خواندن نوحه با حالت غنا، یا استفاده از کلمات باطل و کذب، خراشیدن صورت و ... باشد- به اتّفاق همه فقهای شیعه و اهل سنّت حرام است.

بنابراین مسئله نوحه سرایی باید توسّط اندیشمندان مذاهب اسلامی بررسی شود و درباره حکم آنها به صورت اجتهادی نظر خویش را اعلام کنند و مقلّدان از آنها پیروی نمایند. مذمّت و سرزنش پیروان یک مذهب در چنین مسئله اجتهادی و اختلافی، کاری ناپسند و غیر اخلاقی است. همانطور که اظهار نظر درباره این موضوع بدون تحقیق و اعمال فنّ اجتهاد- چنانکه ابن تیمیّه اظهار نظر کرد- کاری جاهلانه و غیر منطقی است.

اکنون برای روشن شدن این موضوع لازم است ابتدا دلیلهای فقهای اهل سنّت بر حرمت نوحه سرایی ذکر شود و سپس ضعف و یا قوّت این دلیلها بررسی گردد.

آنگاه دلیلهای ما شیعیان بر جواز نوحه سرایی- در صورتی که همراه با مفاسد نباشد- بیان شود و اندیشمندان را به قضاوت دعوت کنیم.

الف) دلیلهای اهل سنّت بر حرمت نوحه سرایی

فقهای اهل سنّت برای اثبات حرمت نوحه سرایی به چند روایت استناد کرده اند.

تمام این روایات به سه گروه تقسیم می شود:

۱. روایاتی که نوحه سرایی را موجب عذاب شدن میّت می دانند. مانند روایت

۱- المبسوط، ج ۱، ص ۱۸۹؛ الوسیله، ص ۹۹.

۲- عمده القاری، ج ۱۹، ص ۲۳۲.

عبداللّه بن عمر از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می فرماید:

«المیت یعذّب فی قبره بما نیح علیه.(۱) »

«میّت بر اثر نوحه سرایی، در قبرش عذاب می شود.»

۲. روایاتی که نوحه سرایی را یکی از کارهای دوران جاهلیّت معرّفی می کند.

ربعی بن ابراهیم از عبدالرحمن بن اسحاق، از سعد مقبری، از ابوهریره روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«ثلاث من عمل الجاهلیّه، لا یترکهنّ أهل الإسلام: النیاحه والاستسقاء بالأنواء والتعایر.(۲) »

«سه چیز از کارهای دوران جاهلیّت است و مسلمانان ترک نکرده اند: نوحه سرایی و طلب باران به ستارگان و نکوهش دیگران.»

و در بعضی روایات نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله در یکی از خطبه های خویش فرمود:

«والنیاحه من عمل الجاهلیّه.(۳) »

«نوحه سرایی از کارهای دوران جاهلیت است.»

۳. روایاتی که پیرامون نوحه سرایی زنان وارد شده است.

ابوسعید خدری گفته است:

«لعن رسول اللّه النائحه والمستمعه. (۴)»

«خداوند زنان نوحه خوان و کسانی را که صدای آنان را گوش می کنند نفرین کرده است.»

۱- مسند أحمد، ج ۱، ص ۵۰؛ صحیح البخاری، ج ۲، ص ۸۱؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۴۱؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۰۸.
۲- صحیح ابن حبّان ۷: ۴۱۰، موارد الظمآن: ۱۸۹.
۳- مسند الشهاب، ج ۱، ص ۶۶؛ الأمثال فی الحدیث، ج ۱، ص ۲۹۵؛ کتاب الزهد هنّاد، ج ۱، ص ۲۸۶؛ کنز العمّال، ج ۱۵، ص ۹۲۰؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۲۴۵؛ السیره النبویّه (ابن کثیر)، ج ۴، ص ۲۴.
۴- مسند أحمد، ج ۳، ص ۶۵؛ سنن أبی داود السجستانی، ج ۲، ص ۶۵؛ السنن الکبری البیهقی، ج ۴، ص ۶۳.

این حدیث ازطریق ابن عبّاس(۱) و ابن عمر (۲) و ابوهریره (۳) نیز نقل شده است.

ابومالک اشعری از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است:

«النائحه إذا لم تتب قبل موتها تقام یوم القیامه علیها سرابیل من قطران ودرع من جرب. (۴)»

«زن نوحه خوان در صورتی که پیش از مرگش توبه نکند، در روز قیامت در حالتی برانگیخته می شود که به بدنش جامه ای از قیر پوشانده شده و مبتلا به مرض پیسی است.»

ام عطیّه می گوید: «أخذ علینا فی البیعه أن لا ـ ننوح (۵)؛ زمانی که خواستیم با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کنیم، آن حضرت از ما تعهّد گرفت که نوحه سرایی نکنیم.»

بسیاری از فقهای اهل سنّت برای اثبات حرمت نوحه سرایی به طور مطلق- یعنی چه نوحه خوان مرد باشد و چه زن، مشتمل بر کلام باطل و دروغ باشد یا نباشد- به این روایات استناد کرده اند.

ب) پاسخ دلیلهای مذکور

اگر کسی با نگاهی دقیق و اجتهادی این روایات را مطالعه کند، درمی یابد که این روایات دلالت بر مدّعای اهل سنّت مبنی بر حرام بودن هر گونه نوحه سرایی، ندارد.

پیش از نقد و بررسی این روایات شایسته است به معنای کلمه «النیاحه» و «النوح» اشاره کنیم.

اندیشمندان اهل سنّت درباره معنای این دو کلمه دیدگاه روشنی ارائه نکرده اند.

۱- مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۱۳.
۲- مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۱۴.
۳- الکامل ابن عدی، ج ۷، ص ۲۹؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۲۳۱؛ لسان المیزان، ج ۴، ص ۳۴۰.
۴- صحیح مسلم، ج ۳، ص ۴۵؛ مسند أحمد، ج ۵، ص ۳۴۴؛ السنن الکبری البیهقی، ج ۴، ص ۶۳؛ المفارید عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله، ص ۸۸.
۵- صحیح البخاری، ج ۲، ص ۸۶؛ سنن النسائی، ج ۷، ص ۱۴۹؛ المعجم الکبیر، ج ۲۴، ص ۵۸.

بهوتی گفته است: «نیاحه عبارت است از بلند کردن صدا با قلقله و پیچش» (۱).

محمّد بن اسماعیل کحلانی می گوید: «معنای کلمه «النوح» عبارت است از بلند کردن صدا به همراه برشمردن خصوصیّات و خوبیهای میّت» (۲).

شروانی می گوید: «معنای کلمه «النوح» مرکّب است از بلند کردن صدا و گریه و زاری»(۳) .

علاء الدین بن عابدین می گوید: «نوحه سرایی زن عبارت است از اینکه او بر میّت گریه کند و خوبیها و امتیازات او را ذکر نماید»(۴) .

مناوی در تعریف نوحه سرایی که در روایات از کارهای جاهلیّت معرفی شده، می گوید: «نوحه سرایی بر میّت با گفتن: «واکهفاه واجبلاه» از عادتهای جاهلیت است»(۵) .

بنابر این برای کلمه «النیاحه» و «النوح» در روایات معنای روشنی ذکر نشده است.

و این کلمه در نظر اهل سنّت اجمال دارد.

همانطور که خواندید، فقهای اهل سنّت برای اثبات حرام بودن نوحه سرایی به طور مطلق، به سه گروه از روایات استناد کرده اند. ولی دقّت در این روایات بیانگر ضعف استدلال به آنهاست.

پاسخ گروه اوّل

روایت «المیّت یعذّب فی قبره بما نیح علیه» به طور کلّی قابل استدلال نیست؛ زیرا مفهوم این روایت با آیات قرآن کریم منافات دارد. خداوند متعال می فرماید:

۱- کشف القناع، ج ۲، ص ۱۸۹.

۲- سبل السلام، ج ۲، ص ۱۱۵ و ج ۶، ص ۲۳۱.

۳- حواشی الشروانی، ج ۳، ص ۱۸۰.

۴- تکمله حاشیه ردّ المختار، ج ۱، ص ۵۵۷.

۵- فیض القدیر، ج ۲، ص ۲۲۲.

- «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» (۱)- «أَن لَّيْسَ لِلْإِنسنِ إِلَّا مَا سَعَى» (۲)- «فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ»* «وَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (۳) این آیات، عقاب و ثواب را نتیجه عمل خود اشخاص می داند و عذاب شدن شخصی را به معصیت دیگران نفی می کند. در حالی که در روایت عبداللّه بن عمر نتیجه نوحه خوانی دیگران- در فرضی که گناه باشد- عذاب شدن میّت دانسته شده است. بنابراین استدلال به این روایت کاملًا بی اساس است.

پاسخ گروه دوم

روایاتی که نوحه سرایی را از کارهای دوران جاهلیّت می دانند، در واقع دو روایت اند: یکی از طریق ابوهریره نقل شده و دیگری از طریق ابومالك اشعری.

این دو روایت به چند دلیل قابل استناد برای اثبات حرمت نوحه سرایی به طور مطلق، نیست:

۱. روایت ابوهریره از لحاظ متن، هیچ استقامت و استحکامی ندراد.

در بعضی کتابها کلمه «یترکهنّ» به جای کلمه «لا یترکهنّ» ذکر شده است (۴).

و در بعضی دیگر از کتابها این روایت چنین نقل شده است:

«لایترکهنّ الناس أبداً: الطعن فی النسب والنیاحه علی المیّت و الاستمطار بالنجوم»(۵) .

و در بعضی دیگر از کتابها چنین نقل شده است:

۱- الفاطر / ۱۸.

۲- النجم / ۳۹.

۳- الزلزال / ۷ و ۸.

۴- مسند أحمد، ج ۲، ص ۲۶۲.

۵- كنزالعمّال، ج ۱۶، ص ۵۵.

«أربع من الجاهليّه لن یدعها الناس: النیاحه والتعایر .... »(۱)

۲. در این روایات نوحه سرایی در کنار چند موضوع دیگر به عنوان یکی از کارهای باقیمانده از دوران جاهلیّت معرّفی شده است، ولی در آنها از انجام این کار نهی نشده است. پس دلالت بر حرمت ندارند.

اگر کسی بگوید: پیامبر صلی الله علیه و آله نوحه سرایی را از کارهای دوران جاهلیّت دانسته، آیا همین در اثبات حرام بودن آن کافی نیست؟!

در پاسخ می گوییم: اگر ثابت شود هر کاری که از کارهای دوران جاهلیّت شمرده می شود، در اسلام حرام شده، آنگاه ممکن بود بگوییم که این روایات نوحه سرایی را از کارهای دوران جاهلیّت شمرده اند، پس حرام است.

اما در هیچ آیه و یا روایتی چنین مطالبی ثابت نشده است، بلکه کارهای دوران جاهلیّت در اسلام احکام گوناگونی دارند.

بعضی از کارها به عنوان کارهای دوران جاهلیّت معرّفی شده است و در اسلام حرام است، مانند ربا، خال کوبی، نکاح شغار (۲)و مانند آنها.

و بعضی از کارها در دوران جاهلیّت رایج بوده است، و در اسلام نیز جایز است.

مانند: سعی میان صفا و مروه، بردن قربانی برای حج، عقیقه و چند امر دیگر.

بسیاری از محدّثان و مفسّران در شأن نزول آیه «إِنَّ الصَّفَا وَا لْمَرْوَهَ مِن شَعَآئِرِ اللَّهِ ...» (۳) گفته اند: اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله می گفتند: سعی میان صفا و مروه و بردن قربانی برای حج از کارها و شعائر جاهلیّت است. و به همین جهت انجام آن را خوش نداشتند. خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدند و درباره حکم آن پرسیدند. خداوند متعال این آیه را نازل فرمود و این عمل را از شعائر خداوند دانست (۴) .

۱- صحیح ابن حبّان، ج ۷، ص ۴۱۲.

۲- نکاح شغار عبارت است از اینکه کسی دختر یا خواهرش را به ازدواج کسی درآورد، در مقابل اینکه او دختر یا خواهرش را به ازدواج او درآورد.

۳- البقره/ ۱۵۸.

۴- تفسیر الطبری، ج ۲، ص ۶۳؛ زاد المسیر (ابن الجوزی)، ج ۱، ص ۱۴۷؛ تفسیر القرطبی، ج ۲، ص ۱۷۸؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۲۰۴؛ الدرّ المنثور، ج ۱، ص ۱۵۹؛ تفسیر مجاهد، ج ۱، ص ۹۲ و ۱۸۴؛ الاتقان، ج ۱، ص ۸۹؛ مناهل العرفان، ج ۱، ص ۷۹؛ السنن الکبری (النسائی)، ج ۲، ص ۴۱۰- ۴۱۱؛ مسند أحمد، ج ۶، ص ۱۴۴؛ صحیح البخاری، ج ۲، ص ۱۶۹؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۶۸- ۸۰؛ سنن أبی داود السجستانی، ج ۱، ص ۴۲۶؛ صحیح ابن خزیمه، ج ۴، ص ۲۳۴.

ابـن دمیـاطی می گویـد: «ابـوحنیفه گفتـه اسـت: عقیقه از کارهـای دوران جـاهلیّت است. همه می داننـد که عقیقه در شـریعت ابراهیم علیه السـلام وجود داشـته و این کار در دوران جاهلیّت استمرار پیدا کرد، تا اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله مبعوث شد و مردم را به انجام آن امر نمود و ما اکنون به آن عمل می کنیم. و بعضـی کارها مانند قربانی از کارهای دوران جاهلیّت است و پیامبر صلی الله علیه و آله می داند که در شریعت ابراهیم صلی الله علیه و آله نبوده است»(۱) .

و بعضـی از کارهـا در دوران جـاهلیّت رواج داشـته و فقهـای اهل سـنّت انجام آنها را مکروه دانسـته انـد. حنبلی در کتاب «فقه العبادات» می نویسد:

«یکره لطخ رأس الصبی بعد الأضحیه، لأنّه تنجیس له وهو من عمل الجاهلیّه.(۲) »

«آغشته نمودن سر بچه به خون قربانی کراهت دارد، زیرا موجب نجس شدن سر می شود و این کار از کارهای دوران جاهلیّت است.»

و محیی الدین نووی می گوید: «آغشـته کردن سر بچه به خون عقیقه مکروه است، زیرا عایشه روایت کرده است که در دوران جـاهلیّت مردم پنبه ای را آغشـته به خون عقیقه می کردنـد و روی سـر نوزاد می گذاشـتند، پیامبر صـلی الله علیه و آله به مردم دسـتور داد که به جای خون، خلوق- نوعی عطر- را جایگزین کنند.» (۳) حصفکی می گوید: «کراهت دارد وقتی هلال ماه را دیدید به آن اشاره کنید، چون این کار از کارهای دوران جاهلیّت است.» (۴)

۱- المستفاد من ذیل تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۸۸.

۲- فقه العبادات حنبلی، ص ۴۹۳.

۳- المجموع، ج ۸، ص ۴۲۷.

۴- الدرّ المختار، ج ۲، ص ۴۳۳.

بنابراین روشن می شود هیچ کاری از کارهای جاهلیّت محکوم به حرمت نیست، مگر آنکه در شرع مقدّس اسلام از آن نهی شده باشد. و در این روایات از نوحه سرایی به عنوان یکی از کارهای باقیمانده از دوران جاهلیّت یاد شده است ولی از آن نهی نشده است.

۳. پیامبر صلی الله علیه و آله در این روایات می فرماید: «ثلاثٌ من عمل الجاهلیّه» یا «أربع من عمل الجاهلیّه.» بنابراین، موضوع، در این روایات خصوص این امور به گونه ای است که در دوران جاهلیّت مرسوم بوده و اگر فرضاً بپذیریم که کلمه «لا یترکونهنّ» دلالت بر حرمت یا کراهت دارد، یقیناً متعلّق آن خصوص این امور است به گونه ای که در دوران جاهلیّت مرسوم بوده است، از این رو دلالت بر حرمت یا کراهت هرگونه نوحه سرایی ندارد.

جالب است که اعلام فوت اشخاص در بعضی از روایات به عنوان یکی از کارهای دوران جاهلیّت معرّفی و از انجام آن نهی شده است. پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «إیّاکم والنعی، فإنّ النعی من عمل الجاهلیّه(۱) ؛ از اعلام فوت اشخاص برحذر باشید، زیرا اعلام فوت از کارهای جاهلیّت است.» و در اینجا اکثر فقهای اهل سنّت به قرینه «من عمل الجاهلیّه» حکم به حرمت یا کراهت اعلام فوت را اختصاص داده اند به اعلام فوت به گونه ای که در دوران جاهلیّت مرسوم بوده است، و اعلام فوت به صورتهای دیگر را جایز می دانند.

محیی الدین نووی می گوید: «تنها اعلام فوت به گونه مرسوم در دوران جاهلیّت نهی شده است. و احادیثی که ذکر کردیم، ثابت می کند که اعلام فوت اشخاص به کسانی که از فوت او اطلاع ندارند مکروه نسیت، بلکه اگر منظور از اعلام فوت این باشد که جمعیّت نمازگزار بیشتر شود، اعلام فوت مستحب است. تنها چیزی که کراهت دارد، این است که گروهی به میان مردم رفته، با ذکر آثار و افتخارات میّت در حال چرخش باشند، این اعلام به گونه مرسوم در جاهلیّت است.»(۲)

۱- الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۴۹۹؛ کنز العمال، ج ۱۵، ص ۶۱۴؛ سنن الترمذی، ج ۲، ص ۲۲۸.

۲- المجموع، ج ۵، ص ۲۱۶.

نـووی در شــرح صـحیح مسـلم نیز همیـن سـخنان را تکرار کرده اسـت. (۱) زکریّـا انصـاری (۲)، محمّـد بن شـربینی (۳)، ابن عابدین(۴) ، ألبـانی (۵)، ابن عبـد الهادی (۶)ومناوی (۷)حکم به کراهت اعلاـم فوت را اختصـاص داده انـد به اعلاـم فوت به گونه ای که در زمان جاهلیّت مرسوم بوده است.

اکنون از فقهای اهل سنّت امروزی می پرسیم: چه تفاوتی میان «نعی»؛ اعلام فوت، و «نوح»؛ نوحه سرایی، وجود دارد؟ چگونه شمـا کلمه «نعی» را در روایـات نهی از اعلاـم فوت، به قرینه «من عمـل الجاهلیّه» حمل بر اعلام فوت به گونه مرسوم در دوران جـاهلیّت می کنیـد، ولی کلمه «نیـاحه» و «نوح» را در این گروه از روایات به قرینه «من عمل الجاهلیّه»، حملِ بر خصوص نوحه سرایی دوران جاهلیّت نمی کنید، بلکه می گویید: مراد از «نیاحه» و «نوح» هرگونه نوحه سرایی است؟!

۴. از بعضی روایات استفاده می شود مراد از نوحه سرایی که از آن نهی شده، خصوص نوحه سرایی مشتمل بر دروغ است.

در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است:

«انّما ننهی الناس عن النیاحه وأن یندب الرجل بما لیس فیه. (۸)»

«ما مردم را فقط از نوحه سرایی و یادآوری مرد به آنچه در او نیست، نهی کرده ایم.»

بنابراین نتیجه می گیریم که این گروه از روایات دلالت بر حرام بودن نوحه سرایی به طور مطلق ندارد، زیرا:

۱- شرح صحیح مسلم نووی، ج ۷، ص ۲۱.
۲- فتح الوهاب، ج ۱، ص ۱۶۲.
۳- مغنی المحتاج، ج ۱، ص ۳۵۷.
۴- حاشیه ردّ المختار، ج ۲، ص ۲۵۹.
۵- أحکام الجنائز، ص ۳۲.
۶- حاشیه السندی علی النسائی، ج ۴، ص ۲۶.
۷- فیض القدیر، ج ۶، ص ۴۲۰.
۸- الطبقات الکبری ابن سعد، ج ۱، ص ۱۳۸؛ کنز العمّال، ج ۵، ص ۶۲۵.

اوّلًا: استقامت متن ندارد.

ثانیاً: در آنها نهی از نوحه سرایی نشده است، بلکه فقط به عنوان کاری باقیمانده از دوران جاهلیّت معرّفی شده است.

ثالثاً: به قرینه «من عمل الجاهلیّه» این روایات فقط شامل نوحه سرایی به گونه مرسوم در دوران جاهلیّت می شود.

رابعاً: به قرینه بعضی روایات، حمل می شوند بر نوحه سرایی که مشتمل بر دروغ باشد.

پاسخ گروه سوم

در گروه سوم از روایات، سه روایت نقل شد. تمام این سه روایت قابل نقد و پاسخ هستند:

۱. موضوع تمام این روایات زنان نوحه خوان است. و اگر فرض کنیم سند این روایات هیچ مشکلی ندارد و دلالت آنها نیز کامل است و از آنها حرمتِ نوحه سرایی استفاده می شود، فقط شامل زنان نوحه خوان می گردد و شامل مردان نوحه خوان نمی شود. در حالی که فقهای اهل سنّت این روایات را دلیل بر حرام بودن مطلق نوحه سرایی برای زنان و مردان ذکر کرده اند!

۲. روایت «لعن رسول اللَّه صلی الله علیه و آله النائحه والمستمعه» از طریق ابوسعید خدری وابن عمر و ابن عبّاس و ابوهریره نقل شده است و تمام این سندها ضعیف اند.

محمد ناصر البانی درباره این حدیث می گوید: «در صحیح مسلم روایت شده است:

پیامبر صلی الله علیه و آله زنان نوحه خوان و کسانی را که نوحه های آنان را می شنوند، نفرین کرده است. این حدیث ضعیف است و آن را به صحیح مسلم نسبت داده اند. البتّه نمی دانم به چه جهت این حدیث به صحیح مسلم نسبت داده شده است.

این حدیث از طریق ابو سعید خدری و ابن عمر و ابن عبّاس و ابو هریره روایت شده است.

امّا حدیث ابوسعید: این حدیث را محمّد بن حسن بن عطیّه از پدرش و او از جدّش روایت کرده است. ابو داود و بیهقی و احمد این حدیث را با این سند نقل کرده اند. ولی این سند ضعیف است؛ زیرا زنجیره ای از راویان ضعیف در سند آن وجود دارد همچون عطیه عوفی، پسر و نوه اش.

و امّا حدیث ابن عمر: این حدیث را بقیه بن ولید از ابو عائذ (عفیر بن معدان) از ابو رباح روایت می کند که نزد ابن عمر بود و او چنین گفت.

ن حدیث را بیهقی نقل می کند. وعفیر بن معدان جدّاً ضعیف است.

طبرانی نیز در کتاب «المعجم الکبیر» از طریق ابن عمر این حدیث را نقل کرده است- چنانکه در مجمع الزوائد هست- و گفته است: در سند این حدیث، حسن بن عطیّه ضعیف است.

در چند سطر قبل عرض کردیم که حسن بن عطیّه همین حدیث را از طریق پدرش از ابو سعید روایت کرده است؛ معلوم می شود حسن بن عطیّه این حدیث را یک مرتبه از پدرش از أبو سعید روایت کرده و یک مرتبه از ابن عمر. و این دلالت بر ضعف او دارد.

و امّا حدیث ابن عباس: این حدیث را بزار و طبرانی در کتاب المعجم الکبیر نقل کرده اند. در سند این حدیث مصباح ابو عبداللّه وجود دارد و هیثمی گفته: من ندیده ام کسی از او در کتابهای رجالی یاد کند.

و امّا حدیث ابو هریره: این حدیث را عمر بن یزید مدائنی روایت کرده و گفته است: (حسن بن ابی حسن سری از ابوهریره روایت کرده است. ابن عدی این حدیث را ذکر می کند و می گوید: این حدیث به یاد من نمی آید و عمر بن یزید کسی است که حدیثش نزد علما قابل پذیرش نیست.» (۱) ابن حجر عسقلانی نیز در کتاب تهذیب التهذیب (۲) و تلخیص الحبیر (۳)به ضعیف

۱- إرواء الغلیل، ج ۳، ص ۲۲۲.
۲- تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۵۵.
۳- تلخیص الحبیر، ج ۵، ص ۲۶۰.

بودن سند این روایت تصریح کرده است.

بنابر این، استدلال به این روایت برای اثبات حرمت نوحه سرایی به طور مطلق، مخدوش و مردود است.

۳. روایت ابو مالک اشعری: «النائحه إذا لم تتب ...» با روایاتی که در باره جواز نوحه خوانی زنان ذکر می شود، تعارض دارد، لذا حمل می شود بر نوحه خوانی بگونه ای که در زمان جاهلیّت مرسوم بوده است، و یا نوحه ای که مشتمل بر دروغ و همراه با گناه باشد.

۴. روایت امّ عطیّه نیز ادّعای فقهای اهل سنّت را ثابت نمی کند؛ زیرا روایاتی که در خصوص بیعت گرفتن پیامبر صلی الله علیه و آله از زنان وارد شده، سه گروه اند:

در بعضی از روایات تصریح شده که پیامبر صلی الله علیه و آله از زنان تعهّد گرفت نوحه سرایی را ترک کنند. این روایات مطلق است و هرگونه نوحه سرایی زنان را شامل می شود.

امّ عطیّه می گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در هنگام بیعت کردن زنان با او، از ما تعهّد گرفت تا نوحه سرایی نکنیم.»(۱)و انس بن مالک می گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در هنگام بیعت، از زنان تعهّد گرفت تا نوحه سرایی نکنند. زنان گفتند: ای رسول خدا! زنانی در زمان جاهلیّت با ما در نوحه سرایی برای عزیزانمان کمك و همراهی کردند، آیا اجازه می دهید که ما نیز آنان را در این جهت کمك و همراهی کنیم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در اسلام کمك و همراهی در نوحه سرایی وجود ندارد.»(۲)

و در بعضی دیگر از روایات، پیامبر صلی الله علیه و آله به زنان اجازه نوحه سرایی پس از بیعت را داده است.

۱- مسند أحمد، ج ۵، ص ۸۵؛ صحیح البخاری، ج ۲، ص ۸۶؛ السنن الکبری البیهقی، ج ۴، ص ۶۲؛ مسند ابن راهویه، ج ۵، ص ۲۱۴؛ السنن الکبری النسائی، ج ۴، ص ۴۲۸.

۲- سنن النسائی، ج ۴، ص ۱۶؛ السنن الکبری البیهقی، ج ۴، ص ۶۲؛ المصنّف الصنعانی، ج ۶، ص ۸.

عبد بن حمید از ضحّاک نقل می کند: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله از زنان تعهّد گرفت تا نوحه سرایی نکنند، یکی از آنها گفت: ما ناچار به نوحه سرایی هستیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«ان کنتنّ لابدّ فاعلات فلا تخمشن وجهاً، ولا تخرقن ثوباً، ولا تحلقن شعراً، ولا تدعون بالویل، ولا تقلن هجراً، ولا تقلن إلّاحقّاً. (۱)»

«اگر از انجام نوحه سرایی چاره ای ندارید، پس صورتهای خود را خراش ندهید وجامه خود را پاره نکنید و موهای خود را نتراشید و نفرین ننمایید و سخنان زشت بر زبان نرانید و چیزی جز سخن حقّ نگویید.»

و در بعضی دیگر از روایات، پیامبر صلی الله علیه و آله از زنان تعهّد می گیرد نوحه سرایی زمان جاهلیّت را ترک کنند. این روایات مقیّد است و فقط نوحه سرایی دوران جاهلیّت را ممنوع کرده است.

عبد بن حمید و ابن منذر از عکرمه روایت کرده اند: آیه شریفه «إِذَا جَآءَكَ ا لْمُؤْمِنتُ يُبَايِعْنَكَ ... وَلَا يَعْصِينَكَ فِى مَعْرُوفٍ» نازل شد و مراد از نافرمانی نکردن در معروف، دو چیز بود: یکی این که زنان با مردان نامحرم در یک مکان خلوت نکنند و دیگر این که نوحه را به صورتی که در دروان جاهلیّت انجام می گرفت، ترک کنند. (۲)تنها راه جمع میان این روایات این است که بگوییم اطلاق گروه اوّل و اطلاق گروه دوم به وسیله گروه سوم تقیید می خورد و نتیجه می گیریم که اگر نوحه سرایی زنان از قبیل نوحه سرایی دوران جاهلیت باشد (همراه با سخنان زشت و دروغ، به صورت متقابل و همراه با گناه باشد) حرام است. و اگر نوحه سرایی آنان از این قبیل نباشد جایز است.

و این همان فتوایی است که بعضی از فقهای مالکیه و اکثر فقهای شیعه صادر کرده اند.

۱- الدرّ المنثور، ج ۶، ص ۲۱۱.

۲- الدرّ المنثور، ج ۶، ص ۲۱۱؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۴۹۰.

ج) دلیل ما بر جواز نوحه سرایی

اکثر فقهای شیعه نوحه سرایی در عزاداریها را برای مردان و زنان در صورتی که همراه با مفسده ای نباشد، جایز می دانند.

دلیل ما بر جواز نوحه سرایی این است:

اوّلًا: هیچ آیه و روایتی که دلالت بر ممنوعیت نوحه سرایی داشته باشد وجود ندارد. و تمام روایاتی که فقهای اهل سنّت به آن استدلال کرده اند مخدوش است.

ثانیاً: نقل شده است: واثله بن اسقع و ابو وائل از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله به نوحه سرایی گوش می کردند و گریه می نمودند. (۱) ثالثاً: حضرت زهرا علیها السلام، پس از رحلت رسول صلی الله علیه و آله این گونه نوحه سرایی کرد: «یا ابتاه، أجاب ربّاً دعاه، یا أبتاه من جنّه الفردوس مأواه؛ ای پدر! تو دعوت پروردگارت را اجابت نمودی. پدر جان! اینک، بهشت فردوس جایگاه توست.»(۲) رابعاً: نقل شده که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله رحلت فرمود، ابوبکر کنار جسد مبارکش نشست و لبهایش را میان دو چشمان آن حضرت و دستهایش را بر روی شقیقه های او گذاشت و گفت: «وا نبیّاه، واخلیلاه، واصفیّاه؛ ای پیامبر خدا! ای خلیل خدا! ای صفیّ خدا!.» (۳) بعضی از دانشمندان اهل سنّت- مانند: بدرالدین عینی و کرمانی- با رعایت انصاف تصریح کرده اند که نوحه سرایی حضرت زهرا علیها السلام و ابوبکر دلیل روشنی است بر اینکه اگر نوحه سرایی از نوع مرسوم در دوران جاهلیّت نباشد (همراه با دروغ و سیلی زدن به صورت و سایر مفاسد نباشد) جایز است.(۴)

۱- الشرح الکبیر ابن قدامه، ج ۲، ص ۴۳.

۲- همان و المغنی ابن قدامه، ج ۲، ص ۴۱۱.

۳- تیسیر العزیر الحمید، ص ۴۵۶.

۴- عمده القاری، ج ۱۸، ص ۷۵؛ نیل الأوطار، ج ۴، ص ۱۶۱.

و بعضی دیگر- مانند شوکانی- با کمال بی انصافی گفته اند: نوحه سرایی حضرت زهرا علیه السلام و ابوبکر دلیلی برای جواز نوحه سرایی نیست، بلکه توجیه صدور این عمل از آنان این است که آنان هنگامی این عمل را انجام داده اند که هنوز روایات نهی از نوحه سرایی به آنان نرسیده بود.(۱) از شوکانی باید پرسید: چگونه ممکن است روایاتی که در ظاهر بعضی از آنها هنگام بیعت با پیامبر صلی الله علیه و آله صادر شده، به اشخاصی مانند حضرت زهرا علیها السلام وابوبکر نرسیده باشد؟!

۲. طعام خوردن در عزاداریها

نظر تمام فقهای شیعه این است که اهل مصیبت به شرکت کنندگان در عزا و خوردن شرکت کنندگان در خانه صاحب عزا استحباب ندارد، بلکه بسیاری از آنها این عمل را مکروه می دانند(۲) ؛ به دلیل فرمایش امام صادق علیه السلام «الأكل عند أهل المصيبه من عمل الجاهليّه؛ غذا خوردن نزد اهل مصیبت از کارهای دوران جاهلیّت است.»

فقهای اهل سنّت نیز در این جهت با فقهای شیعه توافق دارند. (۳) و برعکس طعام دادن به صاحب عزا و اهل مصیبت تا سه روز استحباب دارد، به این دلیل که وقتی جعفر بن ابیطالب کشته شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت زهرا علیها السلام- و در روایتی به زنان- دستور داد تا سه روز برای اسماء بنت عمیس غذا ببرد. (۴)لذا شایسته است مبلّغان محترم این موضوع را در سخنرانیها تذکّر دهند و مردم

۱- نيل الأوطار، ج ۴، ص ۱۶۱- ۱۶۲.

۲- جامع المقاصد، ج ۱، ص ۴۶۶؛ مجمع الفائده، ج ۲، ص ۵۰۹.

۳- مواهب الجليل، ج ۳، ص ۳۷؛ نيل الأوطار، ج ۴، ص ۱۴۸؛ فقه السنّه، ج ۱، ص ۵۰۸.

۴- وسائل الشيعه، ج ۲، ص ۸۸۸- ۸۸۹؛ مسند أحمد، ج ۱، ص ۲۰۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۱۴؛ سنن أبی داود السجستانی، ج ۲، ص ۶۵.

را نسبت به این مطلب آگاه سازند. البتّه انجام آن شرعاً ممنوع نیست، ولی از آنجا که این عمل استحباب ندارد، شایسته است مردم را به انجام کارهایی که دارای ثواب برای خود و میّت است، تشویق نمایند.

۳. برپایی مراسم عزا

تعزیه- یعنی تسلیت گفتن و دلداری دادن اهل مصیبت و دعا برای میّت با حضور در خانه و مکان عزاداری- به اتّفاق تمام مسلمانان، سنّت رسول خدا صلی الله علیه و آله است و استحباب دارد. و شیعیان همواره این سنّت را در طول تاریخ پاس داشته اند.

روایات استحباب برگزاری مراسم عزا بسیار فراوان است و نیازی به ذکر نیست؛ کافی است به کتابهای فقهی و حدیثی شیعه و اهل سنّت مراجعه شود. (۱)

۱- الکافی الحلبی، ص ۲۴۰؛ السرائر، ج ۱، ص ۱۷۱؛ شرائع الإسلام، ج ۱، ص ۳۶؛ المعتبر، ج ۱، ص ۳۴۱؛ تذکره الفقهاء، ج ۲، ص ۱۲۳؛ جامع المقاصد، ج ۱، ص ۴۴۵؛ العروه الوثقی، ج ۲، ص ۱۲۴؛ تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۹۵.

۱۷. گریه و عزاداری برای امام حسین علیه السلام

شبهه

یکی دیگر از دستاویزهای وهّابیون برای تخریب چهره شیعیان، گریه و عزاداری پیروان اهل بیت علیهم السلام برای امام حسین علیه السلام و یاران او در عاشوراست.

آنـان در تبلیغات خویش، حقیقت سوگواری و عزاداری در تاسوعا و عاشورای حسینی را واژگون و به صورتی انحرافی بازگو می کنند و شیعه را متّهم به انجام کارهای نامشروع در ایام محرّم می کنند.

ابن تیمیّه می گوید:

«شیطان به سبب شهادت حسین بن علی علیه السلام دو بدعت را در میان مردم ایجاد کرد:

یکی بدعت اندوه و نوحه سرایی در روز عاشوراست. در این روز مردم به سر و صورت می زنند، نعره و فریاد می کنند، گریه می کنند، تشنگی را تحمّل می کنند، مرثیه خوانی می کنند و در اشعار خود به بزرگان صدر اسلام ناسزا می گویند و آنان را نفرین می کنند و کسانی را که در شهادت حسین علیه السلام بی تقصیر بوده اند، با کسانی که تقصیر داشته اند، یکی کرده، حتّی صحابه و تابعین را دشنام می دهند؛ آنان حکایتهایی را بازگو می کنند که بسیاری از آنها دروغ است. و مقصود کسانی که این کارها را ترویج می کنند، ایجاد اختلاف و تفرقه میان امتّ اسلامی است. این کارها به اتّفاق مسلمانان نه واجب است و نه مستحبّ؛ بلکه برگزاری مراسم ناله و فغان و نوحه سرایی برای مصیبتهای گذشته، از بزرگترین اموری است که خداوند و پیامبرش آن را حرام کرده اند. و بدعت اظهار

خوشحالی و سرور نیز چنین است. (۱)»

امروزه وهّابیون در راستای ترویج افکار و عقاید بی اساس ابن تیمیّه و با هدف تخریب چهره شیعیان و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، حقیقت سوگواری و عزاداری در عاشورای حسینی را با ارائه گزارشهایی از بعضی کارهای ناپسندی که توسّط بعضی افراد جاهل و در بعضی از مناطق انجام می گیرد، وارونه معرّفی می کنند و اهل سنّت را به فاصله گرفتن از شیعیان تحریک می نمایند.

پاسخ شبهه

اشاره

برای پاسخ به پرسشها و شبهاتی که درباره سوگواری در عاشورای حسینی مطرح می شود و در راستای معرّفی حقیقت سوگواری شیعیان در عاشورا و زدودن اتّهامهای بی اساس، لازم است در محور سه موضوع بحث شود:

۱. شهادت امام حسین علیه السلام چه امتیازی دارد که شیعیان همه ساله به مدّت ده روز به طور گسترده برای او عزاداری می کنند؟

۲. اهداف شیعیان از برگزاری مراسم عزاداری به صورت گسترده برای امام حسین علیه السلام و یارانش چیست؟ و آیا این اهداف مورد تأیید قرآن و سنّت نبوی است؟

۳. شیعیان در سوگواری امام حسین علیه السلام از چه شیوه هایی استفاده می کنند؟ آیا تمام کارهایی که شیعیان به عنوان مراسم عزاداری انجام می دهند مطابق با شریعت اسلام است؟

پاسخ به این سه پرسش، پاسخی جامع به اشخاصی معاند مانند: ابن تیمیّه، و راهنمایی برای برادران اهل سنّت خواهد بود.

الف) امام حسین علیه السلام و امتیازات شهادت او به روایت اهل سنّت

برای شهادت امام حسین علیه السلام در کتابهای حدیثی و تفسیری اهل سنّت امتیازاتی

۱- منهاج السنّه، ج ۴، ص ۵۵۴.

ذکر شده که برای هیچ شخصیّتی ذکر نشده است؛ اکنون ما به نمونه هایی از آنها اشاره می کنیم:

۱. گریه آسمان در شهادت امام حسین علیه السلام

از نضرهالأزدیّه با سند صحیح نقل شده است:

«لَمّا قتل الحسین بن علیّ مطرت السماء دماً.(۱) »

«وقتی حسین بن علی علیه السلام به شهادت رسید، آسمان خون بارید.»

و ابن عساکر از قرّه بن خالد نقل کرده است:

«ما بکت السماء علی أحد إلّاعلی یحیی بن زکریّا والحسین بن علی، وحمرتها بکاؤها. (۲)»

«آسمان فقط بر مرگ دو نفر گریه کرده است: ۱. یحیی فرزند زکریّا. ۲. حسین بن علی علیه السلام. و گریه آسمان، قرمزی آن است.»

و در روایات گوناگونی نقل شده است:

«لَمّا قتل الحسین بن علی أحمرت آفاق السماء.(۳) »

«هنگامی که حسین بن علی علیه السلام به شهادت رسید، افق های آسمان قرمز شد.»

۲. گریه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر شهادت حسین علیه السلام

در روایات گوناگون و با سندهای بسیار قوی نقل شده است که جبرئیل علیه السلام خبر شهادت امام حسین علیه السلام به دست مردم را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم داد و آن حضرت بر او گریه کرد.

۱- الثقات ابن حبان، ج ۴، ص ۳۲۹؛ ج ۵، ص ۴۸۷؛ تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۳۳؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۲۲۷؛ لسان المیزان، ج ۳، ص ۱۱۳؛ سیر اعلام النبلاء ج ۳، ۳۱۲.

۲- تاریخ مدینه دمشق، ج ۶۴، ص ۲۱۷. ر. ک: الدرّ المنثور، ج ۴، ص ۲۶۴؛ تفسیر القرطبی، ج ۱۶، ص ۱۴۱.

۳- الدرّ المنثور ج ۶، ص ۳۱؛ الصواعق المحرقه ج ۲، ص ۵۷۰؛ تاریخ مدینه دمشق ج ۱۴، ص ۲۲۷.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

«دخلتُ علی النبیّ صلی الله علیه و آله و سلم ذات یوم وإذاً عیناه تذرفان.

قلت: یا نبیّ اللَّه! أغضبک أحدٌ، ما شأن عینیک تفیضان؟

قال: بل قام من عندی جبرئیل علیه السلام قبل، فحدّثنی: أنّ الحسین یقتل بشطّ الفرات.

قال: فقال: هل لک أن أشمّک من تربته؟ قلت: نعم.

قال: فمدّ یده، فقبض قبضته من تراب، فاعطانیها، فلم أملک عینی أن فاضتا. (۱)»

«روزی خدمت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیدم، چشمان مبارکش پر از اشک بود. عرض کردم:

ای پیامبر خدا! آیا کسی شما را ناراحت کرده است؟ چرا چشمان شما اشک آلود است؟

فرمود: آری! جبرئیل به نزد من آمد و گفت: حسین در شطّ فرات کشته می شود. آیا دوست داری تربتش را استشمام کنی؟ گفتم: آری.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: جبرئیل دستش را دراز کرد و مقداری خاک را گرفت و به من داد. از آن وقت از چشمانم بی اختیار اشک می آید.»

هیثمی در کتاب «مجمع الزوائد» پس از نقل این حدیث، می گوید:

«این حدیث را احمد و ابو یعلی و بزار و طبرانی روایت کرده اند و راویان آن ثقه هستند. (۲)»

روایات گوناگونی با سندهای مختلف و معتبر با همین مضمون در کتابهای حدیثی اهل سنّت نقل شده است. (۳)

۱- مسند أحمد ج ۱، ص ۸۵؛ المصنّف (ابن أبی شیبه)، ج ۸، ص ۶۳۲؛ مسند أبی یعلی، ج ۱، ص ۲۹۸؛ المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۱۰۶؛ کنز العمّال، ج ۳، ص ۶۵۵؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۰۰؛ تهذیب الکمال، ج ۲، ص ۴۲۹.

۲- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۷.

۳- مسند أحمد، ج ۶، ص ۲۹۴؛ المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۱۰۷؛ کنز العمّال، ج ۱۲، ص ۱۲۳؛ أعلام النبوّه الماوردی، ص ۱۵۳.

۳. گریه امّ سلمه بر حسین علیه السلام

سلمی می گوید:

«به خدمت امّ سلمه رسیدم در حالی که گریه می کرد. عرض کردم: چرا گریه می کنی؟.

گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در عالم خواب دیدم که سر و محاسن مبارکش خاک آلود است، از آن حضرت پرسیدم: تو را چه شده است ای رسول خدا؟! فرمود: پیش از این شاهد کشته شدن حسین بودم. (۱)»

۴. خاکی که در شهادت حسین علیه السلام خون شد

امّ سلمه می گوید:

روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مشتی از خاک قرمز به من داد و فرمود: این خاک مقداری از خاکی است که حسین در آنجا به شهادت می رسد. هرگاه این خاک تبدیل به خون شد، بدان که حسین کشته شده است. این خاک را من در داخل شیشه ای کوچک گذاشتم، و در روز شهادت حسین علیه السلام دیدم آن خاک تبدیل به خون شده است.(۲) ۵. شهادت حسین علیه السلام آزمایش عمومی

خالد بن عرفطه در روز شهادت امام حسین علیه السلام به عماره بن یحیی بن خالد می گوید: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرماید:

«شما امّت من به زودی درباره رفتار خویش با اهل بیت من آزموده خواهید شد.(۳) »

هیثمی این روایت را نقل می کند و می گوید:

«طبرانی و بزار این روایت را نقل کرده اند. و راویانی که در سند طبرانی وجود دارند،

۱- سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۲۳؛ المعجم الکبیر، ج ۲۳، ص ۳۳۷؛ التاریخ الکبیر (البخاری)، ج ۳، ص ۳۲۴؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۲۳۸؛ البدایه والنهایه (ابن کثیر)، ج ۸، ص ۲۱۹؛ تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۳۹، اسد الغابه، ج ۲، ص ۲۲؛ سیر أعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۰۶؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۰۷.

۲- الصواعق المحرقه، ج ۲، ص ۵۶۵.

۳- المعجم الکبیر، ج ۴، ص ۱۹۲؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۳۸۸؛ کنز العمّال، ج ۱۱، ص ۱۲۴.

غیر از عماره، راویان صحیح هستند و ابن حبّان عماره را ثقه می داند.(۱) »

۶- گریه جنّ بر امام حسین علیه السلام

امّ سلمه می گوید: «شنیدم که جنّ بر حسین علیه السلام نوحه سرایی می کنند.(۲) »

و هیثمی راویان این حدیث را صحیح می داند (۳).

و ابن کثیر نیز می گوید: «این روایت صحیح است»(۴) .

و شگفتا از کسی مانند ابن کثیر که با وجود این همه روایتهای صحیح الاسناد در کتابهای معتبر اهل سنّت با کمال بی انصافی می گوید:

«ظاهراً این روایات از روایتهای بی اساس شیعه است. آنان این روایات دروغین را ساخته اند تا موضوع شهادت حسین علیه السلام را بزرگ کنند. و شکّی نیست که شهادت حسین علیه السلام یک مسئله بزرگی است، ولی هیچ یک از این قضایایی که آنها به دروغ ساخته اند واقع نشده است؛ زیرا وقایع مهمتری قبل از شهادت حسین علیه السلام رخ داده است- مانند شهادت پدرش علی علیه السلام و رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ...- ولی هیچ یک از این قضایا اتّفاق نیفتاده است .... (۵)»

اکنون از ابن کثیر می پرسیم:

آیا شایسته است روایاتی را که با سندهای صحیح در کتابهای معتبر اهل سنّت از اشخاصی مانند طبرانی نقل می شود و کسانی مانند هیثمی بر آنها مُهر تأیید می زنند، روایاتی ساختگی و دروغین شمرده شود؟!

شما چگونه شهادت حسین بن علی علیه السلام را با آن همه ظلم و ستمی که بر او و اهل

۱- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۴.

۲- المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۱۲۱- ۱۲۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۲۳۹، تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۰۶؛ الأصابه ۲: ۷۲.

۳- مجمع الزوائد ۹: ۱۹۹.

۴- البدایه والنهایه ابن کثیر، ج ۶، ص ۲۵۹.

۵- همان.

بیت او روا داشتند، با شهادت علی علیه السلام و رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و فرزندش ابراهیم مقایسه می کنید؟ سخن در عظمت و بزرگی اشخاص نیست، بلکه سخن در عظمت و چگونگی شهادت است.

از ابن کثیر- مفسّر بزرگ قرآن کریم- شگفت که چشمان خود را بر روی واقعیتهای موجود ببندد و بدون ارائه یک دلیل منطقی روایاتی را که توسّط بزرگان از محدّثین اهل سنّت با سندهای معتبر نقل شده، با یک کلمه «ظاهراً» مردود بداند.

روایات دیگری نیز در خصوص امتیازات شهادت حسین بن علی علیه السلام در کتابهای اهل سنّت وجود دارد که ما به خاطر ضعیف بودن سندهای آنها نقل نکردیم. البتّه بسیاری از آن روایات با سندهای معتبری در کتابهای ما شیعیان نقل شده است.

بنابر این نتیجه می گیریم که شهادت حسین بن علی علیه السلام مصیبت بزرگی در نزد خدا و پیامبرش است. ابن عبّاس می گوید:

«مصیبه عظیمه عند اللّه نحتسبها (۱)«مصیبت شهادت حسین بن علی علیه السلام را مصیبتی بزرگ در نزد خداوند متعال می دانیم.»

ویژگیهایی که برای شهادت حسین بن علی علیه السلام ذکر شد، برای هیچ یک از اولیای الهی ذکر نشده است. و این پاسخی است به کسانی که شیعه را متّهم به بزرگ نمایی شهادت حسین بن علی علیه السلام می کنند. شهادت حسین بن علی علیه السلام در نزد خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، اهل بیت و صحابه پیامبر و حتی زمین و آسمان بزرگ است و نیازی به بزرگ نمایی ندارد.

ب) اهداف شیعیان در عزاداری امام حسین علیه السلام

اهدافی که شیعیان در برپایی عزاداری حسین بن علی علیهما السلام دنبال می کنند، اهدافی بسیار مقدّس و مطابق با سنّت نبوی است. و اکنون به چند نمونه از این اهداف اشاره می کنیم:

۱- تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۴۰.

۱. نهی از منکرات

هر انسانی که به بررسی تاریخ قیام عاشورا بپردازد، درمی یابد که آنچه یزید بن معاویه و یارانش با امام حسین علیه السلام و یارانش انجام دادند، چیزی جز منکرات و فساد نبود. آنان حرمت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را هتک کردند، ظلم و ستم درباره آنان را به نهایت رسانیدند، شخصیتهای محترم و مسلمان را با بدترین شیوه شهید کردند و از اذیّت و آزار فرزندان و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دریغ نکردند.

اینها منکراتی است که همواره در جوامع بشری توسّط عدّه ای ممکن است انجام بگیرد؛ چنانکه اکنون شاهد بی حرمتی به پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در بعضی کشورها هستیم.

نهی از چنین منکراتی در همه عصرها بر همه مسلمانان واجب و لازم است، و پایین ترین مرتبه نهی از منکر، آن است که اشخاص نسبت به آن منکر انزجار قلبی داشته، این انزجار را با انجام کاری ابراز نمایند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

«من رأی منکم منکراً فلیغیّره بیده، فإن لم یستطع فبلسانه، فإن لم یستطع فبقلبه، وذلک أضعف الایمان. (۱)»

«اگر کسی از شما شاهد انجام منکر بود، باید اگر ممکن است با دست آن منکر را تغییر دهد و اگر توان آن را ندارد با زبانش، و اگر آن هم ممکن نبود با قلبش. و این پایین ترین مرتبه ایمان است.»

شیعه با برپائی مراسم عزاداری حسین بن علی علیه السلام یادآور منکراتی می شود که در آن زمان انجام شد و اکنون نیز دیگران انجام می دهند، و در این مراسم با تشکیل مراسم سخنرانی و نوحه سرایی و گریه بر مصائب امام حسین علیه السلام انزجار قلبی خویش را نسبت به این منکرات اعلان می دارد و سخنرانان با زبان خویش دیگران را از

۱- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۵۰؛ مسند أحمد، ج ۳، ص ۹۲؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۳۰؛ السنن الکبری البیهقی، ج ۶، ص ۹۵.

انجام این منکرات نهی می کنند.

از برادران اهل سنّت می پرسیم: آیا اگر این کار توسّط تمام مسلمانان انجام می گرفت و مردم دنیا متوجّه احترام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت او در نزد مسلمانان می شدند، اکنون شاهد بی احترامی به پیامبر مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بودیم؟

آیا چنین کاری نمی توانست نقطه عطف و زاویه ای برای ایجاد انسجام اسلامی باشد؟ چرا بعضی معاندان- مانند ابن تیمیّه- از برگزاری مراسم سوگواری امام حسین علیه السلام به عنوان نقطه افتراق و مرکز اختلاف میان مسلمانان یاد می کنند؟!

آیا نهی از منکر بر همه مسلمانان واجب نیست؟ آیا آنچه یزید بن معاویه با امام حسین علیه السلام انجام داد، منکر نبود؟ آیا در اسلام برای ابراز انزجار قلبی نسبت به منکرات، مسیر مشخّصی تعیین نشده است؟ و آیا منصفانه است تعدادی از مسلمانان که به شیوه ای مخصوص اظهار نفرت نسبت به منکرات می کنند، متّهم به بدعت شوند؟

۲. عبرت گرفتن و عبرت دادن مسلمانان

برگزاری مراسم عاشورا به هدف عبرت گرفتن و عبرت دادن مسلمانان انجام می گیرد؛ زیرا فتنه وتوطئه توسّط دشمنان اسلام در هر زمانی با شیوه مخصوص به آن زمان طرّاحی می شود و دشمنان با اغفال مسلمانان به اسلام ضربه می زنند.

در آن زمان عدّه ای با طرح خارجی بودن امام حسین علیه السلام و یارانش مسلمانان را فریب دادند و در این زمان با طرح رافضی بودن شیعیان، در صدد فریب مسلمانان اند.

۳. احیای مکتب جهاد و دفاع

در مراسم عزاداری امام حسین علیه السلام آموزه های عاشورا به مسلمانان یادآوری می شود. درس ایثار و فداکاری، درس شهادت و شهامت، درس آزادی و سربلندی،

درسهایی هستند که در عزاداری حسین بن علی علیه السلام به مسلمانان تعلیم داده می شود.

و نتیجه آن را در عرصه های مختلف جهاد و فداکاری شاهد هستیم.

همه مسلمانان جهان شاهد بودند که تعدادی از جوانان سلحشور مکتب عاشورا در جنوب لبنان با تمسّک به امام حسین علیه السلام و یارانش در مقابل صهیونیسم و دشمنِ همه مسلمانان، با سربلندی تمام پیروز شدند و به تمام مسلمانان عزّت بخشیدند.

از برادران اهل سنّت می پرسیم: آیا کسانی که با برپایی مراسم سوگواری امام حسین علیه السلام و یادآوری این واقعه عظیم و مصیبت بزرگ، درس عدالتخواهی، شهادت، شهامت، آزادی و سربلندی را تکرار می کنند، شایسته اتهاماتی مانند کفر وبدعت و شرک اند؟!

۴. اظهار محبّت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام

یکی دیگر از اهداف شیعیان از برگزاری با شکوه مراسم عاشورا اظهار محبّت و مودّت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و خاندان اوست.

شکّی نیست که در این مصیبت بزرگ، پیش از هر کسی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنان علی علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام عزادار و مصیبت دیده اند و اظهار عزاداری برای امام حسین علیه السلام، نمونه ای بارز از اظهار محبّت به اهل بیت علیهم السلام است.

البتّه این اظهار محبّت نباید آلوده به کارهای نامشروع و بی اساس شود.

ج) شیوه های عزاداری و آسیب شناسی آنها

شکّی نیست که عزاداری در سوگ اولیای خدا و بخصوص امام حسین علیه السلام، همراهی با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و علی و فاطمه علیهما السلام و گامی بزرگ برای تحقّق اهداف مقدّسی است که ذکر کردیم.

و شکّی نیست که اقوام و ملّتها در برگزاری مراسم عزاداری شیوه های مخصوصی دارند. و در اسلام شیوه بخصوصی برای عزاداری تعیین نشده است. اگر چه از

برگزاری مراسم عزاداری به شیوه دوران جاهلیّت نهی شده است.

با این وجود باید مراسم عزاداری امام حسین علیه السلام به گونه ای باشد که موجب وهن دین و سوء استفاده دشمنان اسلام نگردد. متاسّفانه در سالهای اخیر شاهد انجام کارهایی در عزاداری امام حسین علیه السلام توسّط بعضی از مردم هستیم که به طور قطع آسیب جدّی به چهره حقیقی عزاداری عاشورا زده، راه را برای تبلیغات مسموم دشمنان اهل بیت علیهم السلام هموار ساخته است.

از این رو لازم است کارهایی که در عزاداری امام حسین علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و سایر اولیای الهی انجام می گیرد، گفته شود و آسیب شناسی گردد.

۱. پوشیدن لباس سیاه

لباس یا پارچه سیاه در بعضی جوامع بشری سمبل اظهار غم و اندوه وعزا می باشد. پوشیدن لباس سیاه- غیر از عمامه و عبا و کفش- در نماز مکروه دانسته شده است. و در هیچ آیه و روایتی- نه از طریق شیعه و نه از طریق اهل سنّت- از پوشیدن لباس سیاه در مراسم عزاداری نهی نشده است، چنانکه در هیچ روایتی به پوشیدن لباس سیاه در این مراسم امر نشده است. بنابر این پوشیدن لباس سیاه در مراسم عزاداریها به عنوان سمبل اظهار غم و اندوه جایز است.

۲. گریه کردن

در پاسخ یکی از شبهات گذشته، روشن شد که هیچ دلیلی از قرآن و روایات بر ممانعت اسلام از گریه کردن در مصائب وجود ندارد و تمام روایاتی که در این خصوص مورد استناد قرار گرفته بود، مخدوش و ناکافی است. بلکه سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه و تابعین ثابت می کند که گریه کردن بر مصیبتی، بهترین راه ابراز محبّت و همدردی با عزاداران است.

۳. نوحه سرایی

نوحه سرایی- به معنای ذکر مصائب و بیان خوبیهای میّت برای تحریک احساسات مردم در قالب شعر و یا نثر- تا زمانی که آلوده به دروغ، غلوّ و مطالب ذلّت آمیز نشده باشد، حرکتی در راستای برگزاری بهتر مراسم عزاداری است و همانطور که قبلًا گفته شد، هیچ دلیل و برهانی بر حرمت و یا کراهت آن وجود ندارد، بلکه مطابق با سیره صحابه و تابعین است. و تمام روایاتی که پیروان ابن تیمیّه برای اثبات حرمت نوحه سرایی ذکر کردند، به صورت علمی مورد نقد و بررسی قرار گرفت.

از این رو اعلام می کنیم که طرح مسائل غلوآمیز- مانند حسین اللّهی شدن! زینب اللّهی شدن و ...- و دروغ- مانند دادن آمارهای غلط درباره لشکر ابن زیاد- ومطالب ذلّت بار- مانند تعبیرهایی همچون زینب مضطر، خواهش امام حسین علیه السلام از دشمن و ...- مورد تأیید مراجع عظام تقلید و مذهب شیعه نیست؛ بلکه بسیاری از مراجع تقلید شیعه نسبت به انجام این اعمال هشدار داده، اعلان انزجار کرده اند.

۴. روضه خوانی

روضه خوانی- یعنی ذکر وقایع عاشورا و مصائب اهل بیت علیهم السلام نیز تا زمانی که آلوده به دروغ نشده و آنچه در مقاتل وجود دارد، بدون کم و زیاد شدن برای مردم نقل شود، چیزی جز پرده برداری از ظلمهای ظالمان نیست.

۵. سینه زنی و زنجیرزنی

سینه زنی و زنجیرزنی نیز یکی از شیوه های عزاداری است که در اسلام از آن نهی نشده است. و دیده نشده که کسی از اهل سنّت در این زمینه اشکال و شبهه ای داشته باشد.

آری! شایسته است زنجیرهایی که استفاده از آن موجب ضرر به بدن و خونریزی

می گردد، مورد استفاده قرار نگیرد.

۶. طبل زدن و استفاده از آلات موسیقی

یقیناً استفاده از طبل در حدّی که موجب برقراری نظم در سینه زنی و زنجیرزنی شود، در اسلام نهی نشده است. ولی اگر استفاده از طبل بگونه ای باشد که حالت لهو و غنا داشته باشد، طبق نظر فقهای اسلام ممنوع است. و به کارگیری آلات موسیقی نیز از دیدگاه فقهای شیعه ممنوع است.

۷. قمه زنی

قمه زنی (زدن شمشیر به سر و شکافتن پیشانی) یکی از کارهایی است که امروزه موجب وهن مذهب شیعه شده و تصویر بسیار زشتی را از شیعه نمایان ساخته است.

بسیاری از فقهای شیعه به دلیل اینکه قمه زنی، وهن به مذهب شیعه است و یا موجب ضرر رسانیدن به خود می باشد، آن را جایز نمی دانند.

بنابر این معرفی این عمل توسّط وهّابیون به عنوان نماد عزاداری شیعیان، توطئه ای برای ایجاد تفرقه میان مسلمانان است.

۸. لعن قاتلان امام حسین علیه السلام

لعن و نفرین کسانی که در شهادت امام حسین علیه السلام و یارانش شرکت داشتند، یکی از کارهای پسندیده ای است که در عزاداریهای امام حسین علیه السلام انجام می گیرد. واین کار به پیروی از خداوند متعال و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است.

بسیاری از اندیشمندان بزرگ اهل سنّت نیز لعن و نفرین بر یزید بن معاویه و همراهانش را جایز دانسته اند.

از علّامه تفتازانی نقل شده است:

«الحق أنّ رضی یزید بقتل الحسین وإهانته أهل البیت ممّا تواتر معناه، وإن

کان تفاصیله آحاداً، فنحن لا نتوقّف فی شأنه، بل فی إیمانه، لعنه اللّه علیه وعلی أنصاره وأعوانه. (۱)»

«رضایت دادن یزید به کشته شدن حسین علیه السلام و نیز اهانت کردن او نسبت به اهل بیت علیهم السلام امری شایع و متواتر است؛ اگر چه بعضی از مطالب ریزی که در این باره نقل شده، متواتر نیست. لذا ما شکّی در بی حرمتی و بی ایمانی او نداریم. لعنت خدا بر او و یاران و همراهانش باد.»

عبداللّه پسر امام احمد بن حنبل از پدرش پرسید: آیا لعن و نفرین کردن یزید جایز است؟

احمد بن حنبل گفت: چگونه کسی را که خداوند متعال او را لعن و نفرین کرده است لعن و نفرین نکنیم؟!

عبداللّه گفت: من تمام قرآن را خوانده ام ولی از لعن یزید چیزی در قرآن ندیدم.

احمد بن حنبل گفت: خداوند متعال در قرآن می فرماید:

«فَهَلْ عَسَیْتُمْ إِنْ تَوَلَّیْتُمْ أَن تُفْسِدُواْ فِی ا لْأَرْضِ وَتُقَطّعُواْ أَرْحَامَکُمْ أُوْلئِکَ الَّذِینَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ ...»

و کدام فساد بدتر از فسادی است که یزید انجام داد؟! .(۲)

آلوسی در کتاب «روح المعانی فی تفسیر القرآن» می نویسد:

«لا۔ توقّف فی لعن یزید، لکثره أوصافه وارتکابه الکبائر فی جمیع أیّام تکلیفه، ویکفی ما فعله أیّام استیلائه بأهل المدینه ومکّه. والطاقه الکبری ما فعله بأهل البیت ورضاه بقتل الحسین- علی جدّه وعلیه الصلاه والسلام- واستبشاره بذلک واهانته لأهل بیته ممّا تواتر معناه، وإن تفاصیله آحاداً. وقد جزم بکفره وصرّح بلعنه جماعه من العلماء، منهم: الحافظ ناصر السنّه ابن

۱- فیض القدیر المناوی، ج ۳، ص ۱۰۹.

۲- روح المعانی، ج ۲۶، ص ۷۲.

الجوزی وسبقه القاضی أبو یعلی.(۱) »

«بی تردید لعن و نفرین یزید جایز است؛ زیرا او از زمانی که به تکلیف رسید، همواره دارای اوصافی پلید بود و مرتکب گناهان کبیره می شد. و در اثبات پلیدی او همین بس که با اهل مدینه (در واقعه حرّه) و اهل مکّه چه ها که نکرد. و بدترین کار او آنچه است که با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم انجام داد. او به کشته شدن حسین بن علی علیهما السلام رضایت داد و از شنیدن شهادت او خوشحال شد و به اهل بیت او توهین کرد. تمام این مسائل شایع و متواتر است، اگر چه جزئیات آن متواتر نیست. و بسیاری از اندیشمندان یقین به کافر بودن او داشته، او را لعن کرده اند، مانند: ابن جوزی و ابویعلی.»

آلوسی در ادامه می گوید:

«أنا أقول: الّذی یغلب علی ظنّی أنّ الخبیث لم یکن مصدّقاً برساله النبی صلی الله علیه و آله و سلم، وأنّ مجموع ما فعل مع أهل حرم اللَّه تعالی و أهل نبیّه صلی الله علیه و آله و سلم وعترته الطاهرین فی الحیاه وبعد الممات وما صدر منه من المخازی لیس بأضعف دلاله علی عدم تصدیقه من إلقاء ورقه من المصحف الشریف فی قذر.

وأنا أذهب إلی جواز لعن مثله علی التعیین ولولم یتصوّر أن یکون له مثلٌ من الفاسقین.

والظاهر أ نّه لم یتب. واحتمال توبته أضعف من إیمانه.

ویلحق به ابن زیاد و ابن سعد و جماعه. فلعنه اللَّه عزّ وجلّ علیهم أجمعین وعلی أنصارهم وعلی شیعتهم ومن مال إلیهم إلی یوم الدین ما دمعت عین علی أبی عبداللَّه الحسین.

ومن کان یخشی القال والقیل من التصریح بلعن ذلک الضلیل فلیقل: لعن اللَّه عزّ وجلّ مَنْ رضی بقتل الحسین ومن آذی عتره النبی صلی الله علیه و آله و سلم بغیر حقّ من

۱- همان.

غَصْبِهم حقّهم، فإنّه يكون لاعناً له، لدخوله تحت العموم دخولًا أوّليّاً فی نفس الأمر.

ولا يخالف أحد فی جواز اللعن بهذه الألفاظ ونحوها سوی ابن العربی المارّ ذكره وموافقيه، فإنّهم- علی ظاهر ما نقل عنهم- لا يجوّزون لعن من رضی بقتل الحسين عليه السلام. وذلک لعمری هو الضلال البعيد الّذی يكاد يزيد علی ضلال يزيد.(۱) »

«آنچه به ذهن من می رسد، این است که این آدم خبیث اعتقادی به رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نداشته است. تمام ظلم هایی که به اهل حرمِ خدا و اهل حرمِ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و به خاندان پاک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روا داشت و نیز تمام رسوایی هایی که پدید آورد، حاکی از آن است که اعتقاد به نزول یک ورقه از آیات قرآن کریم نداشت.

و من معتقدم لعن و نفرین چنین شخصی به طور قطع جایز است و تصوّر نمی کنم تاکنون شخص فاسقی مانند او آمده باشد.

و ظاهراً او توبه نکرده است. و احتمال توبه کردنش ضعیف تر از احتمال ایمان آوردنش است.

ابن زیاد و ابن سعد و گروهی دیگر از همراهان آنان نیز در این حکم به یزید بن معاویه ملحق می شوند. لذا لعنت خدا بر تمام آنها و یاران و پیروان آنها و هر کسی که تمایل به آنها دارد. لعنت خدا بر آنها باد تا روز قیامت و تا هنگامی که چشمی بر حسین بن علی علیه السلام گریان است.

و هر کسی که به خاطر یاوه گویی های دیگران می ترسد آنان را صراحتاً لعن کند، بگوید:

لعنت خدا بر کسانی باد که به شهادت حسین علیه السلام رضایت داند. لعنت خدا بر کسانی باد که عترت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را اذیّت کرده، حقّ آنان را غصب نمودند. در این صورت یزید و یارانش لعن خواهند شد؛ زیرا آنها نخستین کسانی هستند که در این لعن عمومی داخل هستند. و این گونه لعن و نفرین به نظر همه اندیشمندان جایز است، فقط ابن عربی- که

۱- همان.

قبلًا درباره اش صحبت شد- و همفکران او- آن گونه که نقل شده- نفرین کردن کسانی را که رضایت به کشته شدن حسین علیه السلام داده اند، جایز نمی دانند. وقسم به جانم که این گمراهیِ دیگری است که به گمراهی یزید افزوده می شود.»

شایسته است در تأیید سخنان آلوسی دو واقعه ای را که ابن عساکر و ابوالحجاج مزی درباره سرنوشت قاتلان حسین بن علی علیه السلام ذکر کرده اند، یادآور شویم:

پیش از یادآوری این دو اقعه باید به عرض برسانم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

«من رءآنی فی المنام فقد رءآنی، فانّ الشیطان لایتصوّربی.»

«هر کسی که مرا در خواب ببیند، به راستی که من را دیده است، زیرا که شیطان نمی تواند در صورت و تمثال من ظاهر شود.»

این روایت در حدّ تواتر در کتابهای حدیثی اهل سنت نقل شده است؛ تنها احمد بن حنبل هجده بار این حدیث را در کتاب مسند احمد بن حنبل تکرار کرده است و نیز در صحاح و سنن و مسانید اهل سنّت با سندهای معتبر نقل شده است.(۱) در واقع این روایت بیانگر این مطلب است که دیدن پیامبر صلی الله علیه و آله در عالم رؤیا، رویای صادقه است.

ابن عساکر و ابوالحجاج مزی در مقام بیان عظمت و احترام حسین بن علی علیهما السلام در نزد خداوند و رسولش، و نیز در مقام بیان عاقبت و سرنوشت قاتلان آن حضرت در نزد خداوند دو رؤیای صادقانه را از دو شخصیّت بزرگ نقل کرده اند:

۱. «قال یحیی بن أبی بکیر: حدثنا علی- ویکنی أبا إسحاق- عن عامر بن سعد البجلی، قال: لما قتل الحسین بن علی رأیت رسول الله صلی اللّه علیه

۱- مسند أحمد، ج ۱، ص ۳۷۵ و ۴۰۰ و ۴۴۰ و ۴۵۰؛ ج ۲، ص ۲۳۲ و ۲۶۱؛ ج ۳، ص ۲۶۹؛ ج ۵، ص ۳۰۶؛ صحیح البخاری، ج ۸، ص ۷۱؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۵۴؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۲۸۴؛ سنن أبی داود السجستانی، ج ۲، ص ۴۸۱؛ سنن الترمذی، ج ۳، ص ۳۶۵؛ المستدرک، ج ۴، ص ۳۹۴؛ مسند أبی داود الطیاسی، ص ۳۱۷؛ المصنّف (ابن ابی شیبه)، ج ۷، ص ۲۳۲

وسلّم فی المنام، فقال: إن رأیت البراء بن عازب فأقر منّی السلام و أخبِرْه أنّ قتله الحسین بن علی فی النار، و إن كاد اللّه لیسحت أهل الارض منه بعذاب ألیم.

قال: فأتیت البراء فأخبرته، فقال: صدق رسول الله صلی اللّه علیه و سلّم، قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلّم: من رآنی فی المنام فقد رآنی فإنّ الشیطان لایتصوّر بی. (۱)»

«یحیی بن ابی بكیر می گوید: علی ابو اسحاق از عامر بن سعد بجلی روایت كرده كه او گفت: وقتی حسین بن علی علیه السلام به شهادت رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم. آن حضرت در عالم رؤیا به من فرمود: اگر براء بن عازب را دیدی، سلام مرا به او برسان و بگو: قاتلان حسین بن علی در آتش جهنّم هستند، و نزدیك بود خداوند اهل زمین را به خاطر كشتن او هلاك گرداند.

بجلی می گوید: از خواب بیدار شدم و به نزد براء بن عازب آمده، فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله را برای او بازگو كردم. براء بن عازب گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله راست گفته است؛ آن حضرت فرمود: هر كسی كه مرا در خواب ببیند، حقیقتاً مرا دیده است؛ زیرا شیطان نمی تواند در صورت و تمثال من درآید.»

۲. «قال عبدالعزیز بن أحمد الكتانی: عن أسد بن القاسم الحلبی: رأی جدّی صالح بن السحام بحلب- و كان صالحاً دیناً- فی النوم كلبا أسود وهو یلهث عطشانا ولسانه قد خرج علی صدره، فقلت: هذا كلب عطشان دعنی أسقه ماء أدخل فیه الجنه، و هممت لأفعل، فإذاً بهاتف یهتف من ورائه و هو یقول:

یا صالح لا تسقه، یا صالح لا تسقه، هذا قاتل الحسین بن علی أعذّبه بالعطش إلی یوم القیامه.(۲) »

۱- تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۲۵۸؛ تهذیب الكمال، ج ۶، ص ۴۴۶.

۲- تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۲۵۹؛ تهذیب الكمال، ج ۶، ص ۴۴۷.

«عبدالعزیز بن احمد کتانی می گوید: اسدبن قاسم حلبی گفت: جدّم صالح بن سحام- که شخصی متدیّن بود در شهر حلب زندگی می کرد. او گفت: در عالم رؤیا دیدم سگ سیاهی از تشنگی زبانش را بیرون آورده و له له می زند. با خود گفتم: این سگ تشنه است، بروم به او آب دهم تا خداوند مرا به بهشت ببرد. رفتم تا به او آب دهم که ناگهان کسی که او را نمی دیدم، فریاد زد و گفت: ای صالح به این سگ آب نده، ای صالح به این سگ آب نده؛ زیرا او قاتل حسین بن علی است و من او را تا قیامت با تشنگی عذاب خواهم کرد.»

سخنی با اهل سنّت

در خاتمه به برادران اهل سنّت و جوانان و روشنفکران مسلمان توصیه می کنیم درباره مذهب شیعه و اعتقادات آنان بیش از پیش تحقیق کنند و فریب تبلیغات وهّابیون را نخورند، زیرا تبلیغات آنان، چیزی جز فتنه و عاملی جز برای تفرقه میان مسلمانان وتخریب چهره شیعیان نیست.

۱۸. حدیث غدیر ودلالت آن بر امامت علی (ع)

شبهه

اشاره

مسلمانان در هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله زنده بود، یکپارچه کلمه شهادتین را اظهار می کردند و آن حضرت را سرپرست و حاکم خود می دانستند.

پس از رحلت آن حضرت، اتّحاد مسلمانان در این جهت از هم گسیخت و در موضوع امامت و خلافت با همدیگر اختلاف پیدا کردند.

در همین راستا دو دیدگاه اساسی درباره موضوع امامت در میان مسلمانان وجود داشته و اکنون نیز وجود دارد:

۱. مسئله امامت یک مسئله فرعی و از شاخه های امر به معروف و نهی از منکر است و چون اجرای اصل امر به معروف و نهی از منکر نیاز به وجود امام دارد، وجود امام لازم است. و امام در جامعه اسلامی به یکی از این شیوه های زیر تعیین می شود:

الف) عقلا و اندیشمندان و بزرگان و مردم جامعه با کسی بیعت کنند. این بیعت به امامت آن شخص مشروعیت می دهد.

ب) کسی که در جامعه اسلامی امام و خلیفه است، جانشین خود را به مردم معرّفی می نماید.

ج) کسی که امام جامعه است شورایی از شخصیّتهای بزرگ را برای تعیین امام پس از خود تشکیل دهد.

د) کسی با قهر و غلبه بر مردم، جانشین امام گردد.

از این رو، امام جامعه اسلامی و خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از رحلت او، ابتدا ابوبکر و سپس عمر و پس از او عثمان و آنگاه علی علیه السلام است. ابوبکر و علی علیه السلام به شیوه اوّل به عنوان امام و خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله انتخاب شدند و عمر به شیوه دوم، و عثمان به شیوه سوم و دیگران به شیوه چهارم.

این دیدگاه اهل سنّت در موضوع امامت و خلافت است.

۲. مسئله امامت یکی از اصول اعتقادات اسلامی است. امامت یک مقام الهی است و در این جهت هیچ تفاوتی با نبوّت ندارد. و لذا تنها راه مشروعیّت آن، نصب از طرف خداوند متعال است. در واقع هر کسی را که خداوند متعال به عنوان جانشین پیامبر اسلام معرّفی کرده باشد، امام، امیر و حاکم مسلمانان است.

خداوند متعال به واسطه پیامبر صلی الله علیه و آله علیّ بن ابیطالب علیه السلام را به عنوان نخستین امام پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله به جامعه اسلامی معرّفی کرد. به این دلیل که پیامبر صلی الله علیه و آله در اجتماع با شکوه مردم در آخرین سال زندگی خویش و در غدیرخم خطاب به مردم فرمود: «ألست أولی بالمؤمنین من أنفسهم؟؛ آیا من از خود مؤمنان به آنها برتر نیستم؟.» همه مردم گفتند: «آری! تو بر همه ما برتری و دارای ولایت هستی.» و آنگاه دست علیّ بن ابیطالب علیه السلام را گرفت و فرمود: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه؛ هرکسی که من ولیّ و سرپرست او هستم، علی نیز ولیّ و سرپرست اوست.»

این دیدگاه شیعه و پیروان اهل بیت علیهم السلام می باشد.

استدلال به حدیث غدیر خم همواره توسّط اندیشمندان اهل سنّت با ایجاد شبهه و اشکال تضعیف شده و در حال حاضر نیز این شبهات توسّط بعضی دیگر تکرار می شود. ما در اینجا مجموعه ای از شبهاتی را که در باره حدیث غدیر مطرح شده است ذکر نموده، پاسخ می دهیم.

شبهات و پاسخ آن

شبهاتی که از گذشته تا کنون درباره حدیث غدیر و دلالت آن بر امامت مطرح شده است، به پنج شبهه اساسی برمی گردد:

شبهه اوّل: عدم صدور این حدیث از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله

بعضی صدور این حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله را در روز غدیرخم ردّ کرده اند. دلیل آنها بر این مطلب این است:

اوّلًا: این حدیث با یکی دیگر از احادیثی که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده تعارض دارد؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

«مُزَیْنه وجهیْنه وغِفار وأسلم مُوالیّ دون الناس کلّهم، لیس لَهم مولی دون اللّٰه ورسوله. (۱)»

«قبیله مُزیْنه و جُهیْنه و غِفار و اسلم یاران من هستند، نه همه مردم. آقا و مولای آنان کسی جز خداوند و رسولش نیست.»

با وجود این حدیث، اگر پیامبر صلی الله علیه و آله بفرماید: «من کنت مولاه فعلیّ مولاه» لازم می آید که یکی از این دو حدیث دروغ باشد؛ زیرا حدیث اوّل مولا بودن علی علیه السلام و دیگران را نفی می کند و حدیث دوم مولا بودن علی علیه السلام را ثابت می کند.

این دلیل به ابوداود سجستانی و ابوحاتم رازی نسبت داده شده است. (۲) ثانیاً: حدیث غدیر با واقعیّات تاریخی مطابقت ندارد؛ زیرا علی علیه السلام در روز غدیر خم همراه با پیامبر صلی الله علیه و آله نبود، بلکه به یمن رفته بود. با این وجود چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که علی علیه السلام در غدیرخم نبوده، خطاب به مردم فرموده است: «من کنت مولاه فعلیّ مولاه»؟!(۳)

۱- صحیح البخاری، ج ۴، ص ۱۵۷؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۷۸؛ مسند أحمد، ج ۲، ص ۲۹۱.

۲- المواقف، ج ۳، ص ۶۰۲.

۳- تفسیر القرطبی، ج ۱، ص ۲۶۷.

پاسخ شبهه

اشاره

۱. حدیث اوّل هیچ منافاتی با حدیث دوم ندارد؛ زیرا کلمه «مُوالیّ» و «مولی» در حدیث اوّل از نظر معنا با کلمه «مولی» در حدیث غدیر بیگانه است. کلمه «موالیّ» و «مولی» در حدیث اوّل به معنای یاران و یاور است؛ زیرا این حدیث- همانطور که از کلمات ابن حجر و دیگران استفاده می شود- در مقام بیان یک فضیلت برای این قبایل است و از آنجا که این قبایل در صدر اسلام نخستین قبایل عرب بودند که بدون جنگ و خونریزی به یاری رسول خدا صلی الله علیه و آله شتافتند، پیامبر مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله به عنوان امتیازی برای آنان می فرماید: «این قبایل یاران من در صدر اسلام بودند، نه تمام مردم؛ و آنان نیز در صدر اسلام یاوری جز خداوند متعال و رسولش نداشتند.»

و امّا کلمه «مولی» در حدیث غدیر به دلیل قرائن مختلفی که عرض خواهیم کرد، به معنای ولیّ و سرپرست تمام مسلمانان است.

و از اینجا درمی یابیم که ابوداود سجستانی و ابوحاتم رازی کلمه «مولی» در حدیث غدیر را به معنای ولیّ و سرپرست مسلمانان دانسته اند؛ از این رو- به گمان اینکه کلمه «موالیّ» و «مولی» در حدیث اوّل نیز به معنای ولیّ و سرپرست می باشد- آن را معارض با حدیث اوّل می دانند.

۲. هیچ دلیل محکمی بر عدم حضور علی علیه السلام در روز غدیرخم وجود ندارد، بلکه بسیاری از روایات حضور آن حضرت را در روز غدیر خم تأیید می کند؛ زیرا در این روایات وارد شده که پیامبر صلی الله علیه و آله دست مبارک حضرت علی علیه السلام را گرفت و آنگاه فرمود:

«من کنت مولاه فعلیّ مولاه.»

۳. عدم حضور امام علی علیه السلام در روز غدیر خم هیچ منافاتی ندارد با اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به مردم ولایت و امامت او را ابلاغ کند و بفرماید: «من کنت مولاه فعلی مولاه.»

۴. انکار صدور حدیث غدیر از پیامبر صلی الله علیه و آله نتیجه ای جز دروغگو دانستن بسیاری از صحابه و تابعین ندارد. و بی شکّ هر شخصی که به کتابهای حدیثی اهل سنّت

مراجعه کند، پی به صدور قطعی حدیث غدیر می برد.

ابن حجر هیثمی در کتاب الصواعق المحرقه می گوید:

«انّه حدیث صحیح، لا ـ مریّه فیه، وقد أخرجه جماعه کالترمذی والنسائی وأحمد، وطرقه کثیره جدًّا. ومن ثمّ رواه ستّه عشر صحابیاً. وفی روایه لأحمد أ نّه سمعه من النبی ثلاثون صحابیّاً وشهدوا به لعلیّ لَمّا نوزع أیّام خلافته، کما مرّ وسیأتی. وکثیر من أسانیدها صحاح وحسان. ولا التفات لمن قدح فی صحّته، ولا لمن ردّه بأنّ علیًّا کان بالیمن، لثبوت رجوعه منها وإدراکه الحجّ مع النبیّ. »(۱)

«حدیث غدیر حدیث صحیحی است و هیچ شکّی در صدور آن نیست. این حدیث را گروهی از پیشوایان حدیث- مانند ترمذی و نسائی واحمد- روایت کرده اند و سندهای بسیار زیادی دارد. این حدیث را شانزده نفر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند.

و احمد بن حنبل در روایتی نقل می کند: زمانی که بعضی درگیریها در هنگام خلافت امام علی علیه السلام روی داد، سی نفر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله گواهی دادند که حدیث غدیر را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده اند. و بسیاری از سندهای این حدیث، صحیح و نیکوست. از این رو به اشکال بعضی در صدور این حدیث هیچ توجّهی نمی شود. همچنین اشکال بعضی دیگر مبنی بر عدم حضور امام علی علیه السلام در غدیر خم بی مورد است؛ زیرا ثابت شده که علی علیه السلام از یمن برگشت و به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله مناسک حج را انجام داد.»

در تأیید کلام ابن حجر و اثبات صدور قطعی حدیث غدیر، اسامی راویانی را که اندیشمندان اهل سنّت حدیث غدیر را از آنان نقل کرده اند، به طور گزارش گونه ذکر می کنیم.

راویان حدیث غدیر در کتابهای معتبر حدیثی و تفسیری و رجالی اهل سنّت عبارتند از: امیرالمؤمنان علی علیه السلام، ابوسعید خدری، زید بن ارقم، جابر بن عبداللّه، براء بن عازب، بریده بن حصیب، جابر بن سمره، عمیر بن سعید، جریر بجلی، زید بن

۱- الصواعق المحرقه، ج ۱، ص ۱۰۶.

یثیع، عبدالرحمن بن ابی لیلا، زاذان ابی عمیر (بن عمر)، ابن عباس، بریده اسلمی، ریاح بن حارث، حذیفه بن اسید غفاری، ابوایّوب انصاری، ابوعبداللّه شیبانی، زیاد بن ابی زیاد، سعد بن ابی وقّاص، حمید بن عماره، عمره بنت سعد، عمّار بن یاسر، عایشه بنت سعد، عبداللّه بن یامیل، اصبغ بن نباته، عبد خیر، طلحه بن عبیداللّه، عبداللّه بن مسعود، سمره بن جندب، شریط بن انس، ابوهریره، عمر بن خطّاب، انس بن مالک، جریر بن عبداللّه، ابوبسطام.

در موارد گوناگونی اندیشمندان اهل سنّت پس از ذکر حدیث غدیر از طریق یکی از راویانی که ذکر شده تصریح به صحیح بودن حدیث و ثقه بودن راویان آن کرده اند.

برای مطالعه و تحقیق بیشتر به کتابهای حدیثی و تفسیری و رجالی اهل سنّت مراجعه شود.(۱)

شبهه دوم: حدیث غدیر دلالت بر امامت علی علیه السلام ندارد

گروهی دیگر از اندیشمندان اهل سنّت با پذیرش صدور قطعی حدیث غدیر، در دلالت آن شبهه کرده اند و می گویند: این حدیث در صورتی دلالت بر امامتِ علی علیه السلام دارد که کلمه «مولی» در این حدیث به معنای «حاکم و اولی به تصرّف» باشد، در حالی که این کلمه به طور قطع به معنای حاکمیت بر جان و مال مردم نیست؛ زیرا کلمه «مولی» بر وزن «مَفْعل» است و مَفْعل هرگز در لغت عرب به جای افْعل استعمال نمی شود.(۲)

۱- مسند أحمد بن حنبل، ج ۱، ص ۸۴ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۵۲ و ج ۴، ص ۲۸۱ و ۳۶۸ و ۳۷۰ و ۳۷۲ و ۳۶۶ و ۳۷۰. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۵؛ سنن الترمذی، ج ۵، ص ۲۹۷؛ مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۶ و ۳۷۱؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۴- ۱۰۸؛ المصنَّف (ابن أبی شیبه)، ج ۷، ص ۴۹۵- ۴۹۹؛ السنن الکبری، ج ۵، ص ۴۵ و ۱۳۱- ۱۳۶؛ خصائص امیرالمؤمنین (النسائی)، ص ۵۰ و ۹۴- ۱۰۰؛ مسند أبی یعلی، ج ۱، ص ۴۲۹؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۳۷۶؛ المعجم الصغیر، ج ۱، ص ۶۵ و ۷۱؛ المعجم الأوسط، ج ۱، ص ۱۱۲؛ ج ۲، ص ۲۴ و ۲۷۵ و ۳۲۴ و ۳۶۹؛ المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۱۷۹ و ۱۸۰؛ ج ۴، ص ۱۷۳- ۱۷۴؛ ج ۵، ص ۱۷۰- ۱۷۵، موارد الظمآن، ص ۵۴۳- ۵۴۴؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۱۷۷ و ۶۴۲؛ کنزالعمال، ج ۱۱، ص ۶۰۳- ۶۱۰؛ ج ۱۳، ص ۱۳۱- ۱۳۷ و ۱۵۵- ۱۷۱.

۲- المواقف، ج ۳، ص ۶۰۲.

پاسخ شبهه

اشاره

۱. کلمه «مولی» به معنای «اولی» استعمال شده است. در قرآن کریم می فرماید:

«مَأواكُمُ النَّارُ هِیَ مَوْلاكُم»(۱) و بسیاری از مفسّران اهل سنّت در تفسیر کلمه «مولاکم» گفته اند: معنای مولاکم عبارتست از «اولی بکم.»

بخاری- به نقل از مجاهد- طبری، بیضاوی، سیوطی، شوکانی، ابن کثیر، واحدی، ثعالبی و ابن حجر، کلمه «مولاکم» را به معنای «اولی بکم» تفسیر کرده اند. (۲)۲. شکّی نیست که کلمه «مولی» در معانی گوناگون استعمال شده است، مانند یاور، دوست، همسایه وشریک. و یکی از موارد استعمال آن مالك امر (کسی که بر دیگران ولایت دارد) است؛ از این رو استعمال این کلمه در یکی از معانی مذکور نیازمند ذکر قرینه ای خواهد بود. در حدیث غدیر دو قرینه مهم بر استعمال کلمه «مولی» در معنای اولی به تصرّف بودن وجود دارد.

الف) پیام غدیر خم، یک پیام بسیار با اهمیّت و سرنوشت سازی از طرف خداوند متعال بوده است؛ زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هیچ مطلبی و یا حکمی را از پیش خود به مردم ابلاغ نکرده است. و از طرفی این پیام به اندازه ای مهمّ و فوق العاده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می ترسد منافقان با شنیدن آن متعجّب گشته، از پذیرش آن خودداری کنند، از این رو آیه «بَلِّغْ مَآ أُنزِلَ إِلَیْکَ» (۳)نازل می شود (۴). اکنون باید ببینیم در چه صورت پیام «من کنت مولاه فعلی مولاه» می تواند بسیار با اهمیّت و فوق العاده شود و دیگران را متعجّب سازد و احتمال پذیرش آن از طرف مردم کم باشد؟

۱- الحدید/ ۱۵.

۲- صحیح بخاری، ج ۶، ص ۵۷؛ تفسیرالبیضاوی، ج ۱، ص ۳۰۰؛ تفسیرالجلالین، ص ۷۲۱؛ فتح القدیر، ج ۵، ص ۱۷۱؛ الوجیز، ج ۱، ص ۱۰۶۸؛ تفسیر الثعالبی، ج ۵، ص ۳۸۵؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۳۳۲؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۴۸۲.

۳- المائده/ ۶۷.

۴- تفسیر الکبیر، ج ۲، ص ۴۹- ۵۰؛ تفسیر المنار، ج ۶، ص ۴۶۴؛ تفسیر روح المعانی، ج ۶، ص ۱۹۳.

بـدون شك اگر معنای این پیام دوست داشـتن علی علیه السـلام باشد، باعث تعجّب دیگران نمی شود و پذیرش آن برای مردم خیلی سـخت نیست؛ زیرا پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و آله در گذشـته بارها مردم را به دوست داشـتن علی علیه السـلام توصـیه نموده و بسـیاری از مردم آن حضـرت را دوست داشـتند. و اگر معنـای این پیـام، یاری نمودن علی علیه السـلام باشـد نیز باعث تعجّب دیگران نمی شود. ولی اگر معنـای این پیـام این باشـد که علی علیه السـلام برتمام کسانی حاکمیت دارد که من بر آنان حـاکمیت داشـتم و اطـاعت از او بر تمام کسانی واجب است که اطاعت از من را واجب می دانسـتند، این پیام برای بسـیاری از مردم ناگهانی و تعجّب آور می شود و احتمال پـذیرش آن از طرف مردم کم خواهـد شد، زیرا گمان می کنند پیامبر صـلی الله علیه و آله خودش، پسـر عمو و دامادش علیّ بن ابیطالب علیه السلام را برای جانشینی خود برگزیده است و این دستور خداوند نیست. چنـانکه نعمان بن حارث فهری چنین پنداشـته بود. پس بهترین قرینه بر اینکه منظور از کلمه «مولی» حاکمیت و خلافت علی علیه السلام می باشد، اهمیّت این پیام و دستور خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله برای ابلاغ آن است.

ب) در بسیاری از روایاتی که ذکر شـده است، ابتـدا رسول خـدا صـلی الله علیه و آله خطاب به مردم می فرماید: «ألست أولی بأنفسـکم» یا «ألست أولی بالمؤمنین من انفسـهم؟» و مردم می گوینـد: آری! شـما برجان ما حاکم هستی. و سـپس رسول خـدا صلی الله علیه و آله می فرمایـد: «من کنت مولاه فعلی مولاه.» و این جمله در ابتـدای فرمایش پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم قرینه است بر اینکه منظور از کلمه «مولی» در اینجـا اولی به تصـرّف و حـاکمیت است. و در واقع پیـامبر صـلی الله علیه و آله با طرح آن سئوال می خواهد به مردم بفهماند که علی علیه السلام نیز بر آنان حاکمیت دارد.

و این تنها موردی نیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله کلمه ی «مولی» را در معنای اولی به تصرّف و سرپرست به کاربرده است، بلکه آن حضرت در مورد اشخاصی که از دنیا می روند و خانواده و بدهی خود را ترک می کنند، می فرماید:

«ما من مؤمن إلّاوأنا أولی به فی الدنیا والآخره، اقرؤا إن شـئتم: «النَّبِیُّ أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنفُسِـهِمْ» فأیّما مؤمن هلک وترک مالًا فلیرثه عصبته من

كانوا، ومن ترک دَيْناً أو ضياعاً فليأتنى، فإنّى مولاه- فأنا مولاه-. (۱)»

«هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه من در دنیا و آخرت بر او ولایت داشته باشم. اگر خواستید آیه «النَّبِیُّ أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» را قرائت کنید. لذا هر مؤمنی که از دنیا برود و اموالی را در دنیا بگذارد، خویشاوندان او ارث می برند و اگر قرض یا خانواده بی سرپرستی را ترک گفته باشد، به نزد من بیایند زیرا من مولای او هستم.»

در این حدیث کلمه «مولی» به طور قطع در «اولی به تصرّف» و «سرپرستی» استعمال شده است.

شبهه سوم: حدیث غدیر خم متواتر نیست

گروهی دیگر از اهل سنّت گفته اند: به اعتقاد شیعه تنها روایاتی در مباحث مربوط به امامت قابل استدلال است که متواتر باشند. حدیث غدیر متواتر نیست؛ زیرا کسانی مانند: ابوحاتم رازی و ابوداود سجستانی صدور این حدیث راقبول ندارند و کسانی مانند: مسلم و بخاری آن را نقل نکرده اند. بنابراین حدیث غدیر طبق نظر خود شیعیان قابل استدلال نخواهد بود.

پاسخ شبهه

۱. این حدیث نزد خود شیعیان متواتر است؛ زیرا راویانِ این حدیث بیش از سی نفر از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند و اتّفاق همگی آنان بر چیزی که اساسی نداشته باشد، ممکن نیست.

۲. متواتر بودن این حدیث بنابر تمام مبانی اهل سنّت درباره معنای حدیث متواتر، ثابت و قطعی است.

مبنای ابن حزم در حدیث متواتر این است که چهار نفر از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله آن

۱- صحیح البخاری، ج ۳، ص ۸۴ و ج ۶، ص ۲۲؛ مسند أحمد، ج ۲، ص ۳۳۴- ۳۳۵؛ السنن الکبری البیهقی، ج ۶، ص ۲۳۸؛ تفسیر الثعالبی، ج ۴، ص ۳۳۶؛ الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۸۲؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۷۶.

حدیث را روایت کنند و با همین مبنا متواتر بودن بسیاری از احادیث را قطعی دانسته است (۱) . از این رو حدیث غدیر طبق مبنای ابن حزم به طور قطع متواتر است.

مبنای جلال الدین سیوطی در تواتر حدیث این است که ده نفر از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله آن حدیث را روایت کنند و با همین مبنا بسیاری از احادیث را متواتر دانسته است (۲) . پس طبق مبنای سیوطی نیز حدیث غدیر متواتر است.

مبنای مشهور در تواتر حدیث این است که یک حدیث را گروهی نقل کنند که سازش آنان بر دروغ گفتن متصوّر نیست (۳) . طبق این مبنا نیز حدیث غدیر متواتر است؛ زیرا همانطور که گفته شد، حدیث غدیر را بیش از سی نفر از راویان و صحابه نقل کرده اند و سازش آنان بر دروغ گفتن در این موضوع محال است.

۳. مخالفت ابوداود سجستانی و ابوحاتم رازی یا وجود نداشتن این حدیث در صحیح مسلم یا صحیح بخاری، دلیلی بر عدم تواتر حدیث غدیر نخواهد بود؛ زیرا در گذشته روشن شد که ابوداود و ابوحاتم در فهم احادیث دچار اشتباه شده اند و با این وجود تصریح به دروغ بودن حدیث غدیر نکرده اند، بلکه این حدیث را با حدیث دیگر معارض دانسته اند و دروغ بودن یکی از آن دو را ثابت کرده اند.

علاوه بر آن، مخالفت نکردن دو یا چند نفر با صدور یک حدیث به عنوان شرط متواتر بودن حدیث مطرح نشده است.

بسیاری از احادیث، حدیث متواتر شناخته شده اند، در حالی که در صحیح مسلم یا صحیح بخاری نقل نشده اند.

حدیث «لا وصیه لوارث إلّاأن یجیز الورثه» را شافعی متواتر می داند، (۴) در حالی که در صحاح و سُنن ذکر نشده است.

و نیز حدیث «إذا أتاکم کریم قومٍ فأکرموه» به عنوان حدیث متواتر شناخته شده

۱- المحلّی، ج ۲، ص ۲۱۳ و ج ۸، ص ۴۵۳ و ج ۹، ص ۷.

۲- ر. ک: المجموع، ج ۱۹، ص ۲۳۲.

۳- المحصول، ج ۴، ص ۲۲۷؛ إعانه الطالبین، ج ۴، ص ۲۴۴؛ الإحکام الآمدی، ج ۲، ص ۱۲.

۴- الامّ، ج ۴، ص ۱۰۴ و ر. ک: المجموع، ج ۱۵، ص ۴۲۱.

است، (۱) در حالی که در صحاح نیامده است.

و حدیث «نضر اللّٰه امراً سمع مقالتی» نیز حدیث متواتر شناخته شده است، (۲) ولی در صحیح مسلم و صحیح بخاری نقل نشده است.

شبهه چهارم: اجتماع دو ولایت ممکن نیست

اگر حدیث غدیر دلالت بر ولایت و امامت علیّ بن ابیطالب علیه السلام نماید، لازم می آید در یک زمان ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و ولایت علی علیه السلام با همدیگر اجتماع کنند، و این قابل تصوّر نیست.

پاسخ شبهه

اشاره

شکی نیست که ولایت علی علیه السلام در طول ولایتِ پیامبر صلی الله علیه و آله است، همانطور که ولایت او در طول ولایتِ خداوند متعال است. و اجتماع چند ولایت در طول یکدیگر قابل تصوّر و ممکن است.

شبهه پنجم: صحابه به همراه علی علیه السلام با ابوبکر بیعت کردند

اگر حدیث غدیر خم صحیح بود و دلالت بر امامت و خلافت بلافصل علی علیه السلام داشت، چرا همه صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن چشم پوشی نموده، با ابوبکر بیعت کردند؟!

معقول نیست که همه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در چنین امری مرتکب چنین خطای بزرگی شده باشند. و چرا علی علیه السلام با ابوبکر بیعت کرد و در دفاع از ولایت مبارزه ننمود؟

پاسخ شبهه

۱- فیض القدیر ۶: ۳۷۳.

۲- مسند ابن راهویه، ج ۱، ص ۷.

۱. در جریـان سـقیفه بنی ساعـده و بیعت بـا ابـوبکر، همه اصـحاب رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله حضور نداشـتند، بلکه امیر مؤمنان علی علیه السـلام و بنی هاشم مشـغول برگزاری مراسم عزاداری رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند. و تعدادی دیگر از اصـحاب رسول اللَّه صـلی الله علیه و آله نیز در مـدینه نبودند. همانطور که عمر بن خطّاب گفته است: «کانت بیعه أبی بکر فلته(۱) ؛ بیعت بـا ابوبکر ناگهـانی و اشـتباه بود.» عمر از مردم برای خلافت ابوبکر بیعت گرفت و سـپس خلافت ابوبکر را تمـام شـده معرّفی نمود. و هنگـامی که ابوبکر متوجّه اشـتباه خود شـد و خواست خلافـت را ترک کنـد، عمر بن خطّاب ادامه خلافت ابوبکر را تنها راه نجات دین اسلام معرّفی نمود و موجب شد ولایت و خلافت از مسیر اصلی خویش انحراف پیدا کند و تمام سفارش های پیامبر صلی الله علیه و آله کنار گذاشته شود.

۲. چگونه کاری که مردم به پیروی از بعضـی صـحابه انجام دادنـد نامعقول و بعید است؛ در حالی که نظیر آن درباره هارون و موسـی علیهما السـلام اتّفاق افتاد و امّت حضـرت موسـی علیه السـلام پس از رفتن آن حضرت به کوه طور، هارون علیه السلام را- که جانشین او بود- تنها گذاشتند.

۳. علی علیه السـلام تامـدّتی بـا ابوبکر بیعت ننمود و پس از شـهادت حضـرت فـاطمه علیهـا السـلام فقط برای حفاظت از کیان اسـلام و جلوگیری ازخونریزی و تفرقه میـان مسـلمانان در ظاهر با ابوبکر بیعت نمود. کسانی که اهل دقّت نظر هسـتند، پس از مطالعه آنچه در سـقیفه بنی ساعده گذشت، درمی یابند که برای امیرالمؤمنان علی علیه السـلام در برابر جریان سقیفه سه گزینه بیشتر وجود نداشت:

الف) علی علیه السـلام به طور آشـکار در برابر آنچه در سقیفه گذشت، قیام کند و یاران خود را به جنگ با ابوبکر و پیروانش دعوت کند. بدون شک نتیجه این گزینه چیزی جز خونریزی و تفرقه میان نمی شد؛ از این رو امیر مؤمنان علی علیه السـلام این راه را انتخاب ننمود.

ب) آن حضرت از حکومت کناره گیری نموده، کنج عزلت گزینند و در برابر حکومت

۱- المعیار والموازنه، ص ۳۸؛ تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۸.

و آنچه انجام می شود هیچ واکنشی نداشته باشد. نتیجه این گزینه چیزی جز پایمال شدن قوانین اسلام و احکام الهی نبود؛ زیرا ابوبکر و عمر بن خطاب با قوانین الهی و سنّت رسول خدا صلی الله علیه و آله آشنایی کامل نداشتند، و گواه بر این مطلب این است که در موارد گوناگونی خلاف احکام الهی رای صادر کردند و با دخالت علی علیه السلام از اجرای آنها جلوگیری به عمل آمد. لذا آن حضرت این گزینه را نیز انتخاب ننمود.

ج) علی علیه السلام در ظاهر با ابوبکر بیعت کند و در ضمن از کیان اسلام- هر اندازه ممکن باشد- محافظت نماید. این گزینه بهترین و بلکه تنها گزینه ای بود که انتخاب آن در آن موقعیّت به مصلحت اسلام و مسلمانان بود و به همین جهت علی علیه السلام این گزینه را به خاطر حفاظت از قوانین الهی و مصلحت مسلمانان انتخاب نمود.

بنابر این بیعت علی علیه السلام هیچ دلالتی بر مشروعیت خلافت ابوبکر نداشت.

۴. آن حضرت را تهدید به قتل کردند و عمر بن خطّاب به علی علیه السلام هشدار داد که اگر با ابوبکر بیعت نکند، کشته می شود. و بی شک امام علی علیه السلام اسداللَّه است و از کشته شدن باکی نداشت، ولی کشته شدن او در چنین موقعیّتی دارای هیچ نتیجه ای جز خاموش شدن چراغ دین اسلام در پی نداشت.

برای اثبات آنچه گفتیم کافی است چگونگی بیعت کردن علی علیه السلام را از قلم ابن قتیبه در کتاب الامامه و السیاسه نقل کنیم.

ابن قتیبه می گوید:

«وإن أبابكر رضى الله عنه تفقد قوماً تخلّفوا عن بيعته عند على كرّم اللَّه وجهه، فبعث إليهم عمر، فجاء فناداهم وهم فى دار على، فأبوا أن يخرجوا، فدعا بالحطب وقال: والّذى نفس عمر بيده! لتخرجنّ أو لأحرقنها على من فيها.

فقيل له: يا أبا حفص! إن فيها فاطمه؟ فقال: وإن.

فخرجوا فبايعوا إلا عليّاً، فإنّه زعم أنّه قال: حلفت أن لا أخرج ولا أضع ثوبى على عاتقى حتى أجمع القرآن.

فوقفت فاطمه رضى اللَّه عنها على بابها، فقالت: لا عهد لى بقوم حضروا

أسوأ محضر منكم، تركتم رسول اللّٰه جنازةً بين أيدينا، وقطعتم أمركم بينكم، لم تستأمرونا، ولم تزدوا لنا حقّاً.

فأتى عمر أبابكر، فقال له: ألا تأخذ هذا المتخلّف عنك بالبيعه؟

فقال أبوبكر لقنفذ- وهو مولى له-: اذهب فادع لى عليّاً.

فذهب إلى على، فقال له: ما حاجتك؟

فقال: يدعوك خليفه رسول اللّٰه.

فقال على: لسريع ما كذبتم على رسول اللّٰه.

فرجع فأبلغ الرساله، قال: فبكى أبو بكر طويلًا.

فقال عمر الثانيه: لا تمهّل هذا المتخلّف عنك بالبيعه.

فقال أبو بكر رضى الله عنه لقنفذ: عد إليه، فقل له: خليفه رسول اللّٰه يدعوك لتبايع.

فجاءه قنفذ، فأدى ما أمر به، فرفع علىّ صوته فقال: سبحان اللّٰه؟! لقد ادّعى ما لبس له.

فرجع قنفذ، فأبلغ الرساله، فبكى أبو بكر طويلًا.

ثمّ قام عمر، فمشى معه جماعه، حتّى أتوا باب فاطمه، فدقّوا الباب، فلمّا سمعَتْ أصواتهم نادَتْ بأعلى صوتها: يا أبت! يا رسول اللّٰه! ماذا لقينا بعدك من ابن الخطّاب وابن أبى قحافه.

فلمّا سمع القوم صوتها وبكاءها، انصرفوا باكين، وكادت قلوبهم تنصدع، وأكبادهم تنفطر، وبقى عمر ومعه قوم، فأخرجوا عليّاً، فمضوا به إلى أبى بكر، فقالوا: له بايع.

فقال: إن أنا لم أفعل فمه؟

قالوا: إذاً واللّٰه الّذى لا إله إلّاهو نضرب عنقك.

فقال: إذاً تقتلون عبد اللّٰه وأخا رسوله.

قال عمر: أمّا عبد اللّٰه فنعم، وأمّا أخو رسوله فلا. وأبوبكر ساكت لا يتكلّم.

فقال له عمر: ألا تأمر فيه بأمرك؟

فقال: لا أكرهه على شى ء ما كانت فاطمه إلى جنبه.

فلحق على بقبر رسول اللَّه صلى الله عليه و آله و سلم يصيح ويبكى، وينادى: يابن عمّ إنّ القوم استضعفونى وكادوا يقتلونى.

فقال عمر لأبى بكر رضى اللَّه عنهما، انطلق بنا إلى فاطمه، فأنّا قد أغضبناها.

فانطلقا جميعاً، فاستأذنا على فاطمه، فلم تأذن لهما، فأتيا علياً فكلّماه، فأدخلهما عليها، فلمّا قعدا عندها، حولت وجهها إلى الحائط، فسلّما عليها، فلم ترد عليهما السلام.

فتكلّم أبو بكر فقال: يا حبيبه رسول اللَّه! واللَّه إن قرابه رسول اللَّه أحبّ إلىّ من قرابتى، وإنّك لأحبّ إلىّ من عائشه ابنتى، ولوددتُ يوم مات أبوك أنّى مت، ولا أبقى بعده، أفترانى أعرفك وأعرف فضلك وشرفك وأمنعك حقّك وميراثك من رسول اللَّه إلّاأنّى سمعت أباك رسول اللَّه صلى الله عليه و آله يقول: لا نوّرث، ما تركنا فهو صدقه.

فقالت: أرأيتكما إن حدّثتكما حديثاً عن رسول اللَّه صلى الله عليه و آله تعرفانه وتفعلان به؟

قالا: نعم.

فقالت: نشدتكما اللَّه ألم تسمعا رسول اللَّه يقول: رضا فاطمه من رضاى، وسخط فاطمه من سخطى، فمن أحبّ فاطمه ابنتى فقد أحبّنى، ومن أرضى فاطمه فقد أرضانى، ومن أسخط فاطمه فقد أسخطنى؟

قالا: نعم سمعناه من رسول اللَّه صلى الله عليه و آله و سلم.

قالت: فإنّى أشهد اللَّه وملائكته أنّكما أسخطتمانى وما أرضيتمانى، ولئن لقيت النبى لأشكونكما إليه.

فقال أبو بكر: أنا عائذ باللَّه تعالى من سخطه وسخطك يا فاطمه.

ثمّ انتحب أبو بکر یبکی حتّی کادت نفسه أن تزهق، وهی تقول: واللَّه لأدعونّ اللَّه علیک فی کل صلاه أصلیها.

ثمّ خرج باکیاً فاجتمع إلیه الناس، فقال لهم: یبیت کلّ رجل منکم معانقاً حلیلته، مسروراً بأهله، وترکتمونی وما أنا فیه، لا حاجه لی فی بیعتکم، أقیلونی بیعتی.

قالوا: یا خلیفه رسول اللَّه! إنّ هذا الأمر لا یستقیم، وأنت أعلمنا بذلک، إنّه إن کان هذا لم یقم للَّه دین.

فقال: واللَّه لولا ذلک وما أخافه من رخاوه هذه العروه ما بتّ لیله ولی فی عنق مسلم بیعه، بعد ما سمعت ورأیت من فاطمه.

فلم یبایع علی کرم اللَّه وجهه حتّی ماتت فاطمه رضی اللَّه عنها، ولم تمکث بعد أبیها إلّاخمساً وسبعین لیله.

فلمّا توفّیت أرسل علی إلی أبی بکر: أن أقبل إلینا.

فأقبل أبو بکر حتّی دخل علی علیٍّ وعنده بنو هاشم، فحمد اللَّه وأثنی علیه، ثمّ قال: أمّا بعد یا أبا بکر! فإنّه لم یمنعنا أن نبایعک إنکاراً لفضیلتک، ولا نفاسهً علیک، ولکنّا کنّا نری أنّ لنا فی هذا الأمر حقّاً، فاستبددتَ علینا» (۱).

«گروهی از اصحاب نزد علی علیه السلام جمع شده، با ابوبکر بیعت نکردند. ابوبکر از بیعت نکردن آنان مطّلع شد و عمر بن خطّاب را پیش آنها فرستاد.

عمر بن خطّاب نزد آنان رفت و همه را که در خانه علی علیه السلام بودند فرا خواند. ولی هیچ کس از خانه بیرون نیامد.

عمر دستور داد مقداری هیزم بیاورند، آنگاه آنان را تهدید به آتش زدن خانه نمود و گفت: سوگند به کسی که جان عمر در دست اوست، یا از خانه خارج می شوید و یا خانه را با آنچه در آن است آتش می زنم.

۱- الإمامه والسیاسه، ج ۱، ص ۱۹- ۲۱.

بعضی از اصحاب به عمر گفتند: ای ابا حفص! اگر فاطمه علیها السلام نیز در این خانه باشد، آن را آتش می زنی؟!

عمر گفت: اگر فاطمه علیها السلام نیز باشد، آن خانه را آتش می زنم.

در این لحظه اصحاب از خانه خارج شده، بیعت کردند، ولی علی علیه السلام خارج نشد.

عمر پنداشت علی علیه السلام فرموده است: من قسم خورده ام تا قرآن را جمع بندی نکنم از خانه خارج نشده، جامه ام را بر شانه نیندازم.

ولی فاطمه علیها السلام در کنار درِ خانه ایستاد و فرمود: برای من با شما کسانی که در بدترین اجتماع حاضر شدید، هیچ عهد و پیمانی نیست. شما جنازه رسول خدا صلی الله علیه و آله را در پیش روی ما گذاشتید و در میان خویش به خواسته خود حکم کردید. شما به سخن ما گوش نداده، حقّ ما را به ما برنمی گردانید.

عمر بن خطّاب نزد ابوبکر آمد و گفت: آیا این کسی را (علی علیه السلام) که از بیعت با تو سرپیچی می کند بازداشت نمی کنی؟

ابوبکر به قنفذ (عبد خودش) گفت: نزد علی علیه السلام برو و او را به اینجا دعوت کن.

قنفذ نزد علی علیه السلام رفت.

علی علیه السلام به او فرمود: چه می خواهی؟

قنفذ گفت: خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله شما را به نزد خود می خواند.

علی علیه السلام فرمود: خیلی زود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ بستید.

قنفذ بعد از شنیدن این سخن، نزد ابوبکر آمد و جواب علی علیه السلام را به او ابلاغ نمود.

ابوبکر پس از شنیدن جواب علی علیه السلام مدّت زیادی گریه کرد.

عمر بن خطاب دوباره به ابوبکر گفت: به این کسی (علی علیه السلام) که از بیعت باتو سرپیچی می کند، مهلت نده.

ابوبکر دوباره [تحت تاثیر حرفهای عمر بن خطاب قرار گرفت و] به قنفذ گفت: به نزد علی علیه السلام رفته، بگو: خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را برای بیعت به نزد خود می خواند.

قنفذ به نزد علی علیه السلام رفت و آنچه را به او امر شده بود، به علی علیه السلام رسانید.

علی علیه السلام با صدای بلند فرمود: سبحان اللّٰه! ابوبکر مقام و منصبی را ادّعا می کند که حقّ او

نیست؟!

قنفذ به نزد ابوبکر آمد و جواب علی علیه السلام را به او ابلاغ کرد.

ابوبکر با شنیدن این جواب مدّت زیادی گریه کرد.

عمر بن خطّاب همراه با گروهی به خانه فاطمه علیها السلام آمدند و اجازه ورود خواستند [درب کوبه خانه را به صدا درآوردند].

وقتی فاطمه علیها السلام صدای آنها را شنید، با صدای بلند فرمود: یا أبه! یا رسول اللّٰه! ببین ابن خطّاب (عمر) و ابن ابی قحافه (ابوبکر) بعد از تو با ما چگونه برخورد کردند!

وقتی همراهان عمر صدای فاطمه علیها السلام و گریه های او را شنیدند، همگی گریه کنان و در حالی که قلبهایشان در حال انفجار و جگرشان در حال متلاشی شدن بود، برگشتند. فقط عمر با عدّه ای دیگر باقی ماندند و علی علیه السلام را از خانه خارج نموده، نزد ابوبکر بردند.

در آنجا به علی علیه السلام گفتند: با ابوبکر بیعت کن.

علی علیه السلام فرمود: اگر بیعت نکنم چه می کنید؟

گفتند: سوگند به خداوندی که جز او خدایی نیست، اگر بیعت نکنی گردن تو را می زنیم.

علی علیه السلام فرمود: کار شما به جایی رسیده است که بنده خدا و برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله را می کشید؟

عمر گفت: امّا اینکه گفتی: «بنده خدا» درست است، امّا اینکه گفتی: «برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله» درست نیست.

ابوبکر ساکت بود. عمر به او گفت: آیا به امر خویش به علی علیه السلام امر نمی کنی که بیعت کند؟

ابوبکر گفت: من علی علیه السلام را در حالی که فاطمه علیها السلام در کنارش نیست، مجبور به بیعت نمی کنم.

علی علیه السلام به کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت؛ در آنجا ناله و گریه می کرد و می فرمود: ای رسول خدا! می بینی این قوم مرا ضعیف نموده، قصد کشتن مرا کرده اند؟!

عمر بن خطّاب (پس از مدّتی) به ابوبکر گفت: بیا با هم به نزد فاطمه علیها السلام رویم؛ زیرا ما او را ناراحت کردیم.

عمر و ابوبکر با هم نزد فاطمه علیها السلام رفتند و اجازه ورود خواستند. فاطمه علیها السلام به آنها اجازه ورود نداد. به نزد علی علیها السلام آمده، با او در این زمینه صحبت کردند [تا فاطمه علیها السلام را راضی کند].

علی علیه السلام آنها را به نزد فاطمه علیها السلام برد. وقتی آنها وارد خانه شده، در مقابل فاطمه علیها السلام نشستند، فاطمه علیها السلام از آنان روی برگردانید و صورتش را به سمت دیوار نمود.

ابوبکر و عمر به فاطمه علیها السلام سلام کردند، ولی جوابی نشنیدند.

ابوبکر خطاب به فاطمه علیها السلام گفت: ای حبیبه رسول خدا! به خدا سوگند که نزدیکان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد من، از نزدیکان خودم محبوب ترانـد، و تو در نزد من از عایشه محبوب تر هستی. روزی که پـدرت رحلت کرد، آرزو کردم که من هم بمیرم و پس از او باقی نمانم. آیا تو می پنداری که من فضل و شرف تو را می دانم و حقّ تو و میراث از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را نمی دهم؟! من از پدرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: آنچه را ما واگذاریم، به ارث برده نمی شود و صدقه است.

فاطمه علیها السلام فرمود: آیا خوشبین باشم که حدیثی را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای شما نقل کنم و شما آن را شناخته و بدان عمل کنید؟

ابوبکر و عمر گفتند: آری.

فاطمه علیها السلام فرمود: شما را به خداوند سوگند می دهم، آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشنیدید که فرمود: خوشنودی فاطمه خوشنودی من است و ناراحتی او ناراحتی من؟! هر کسی که فاطمه را دوست دارد، مرا دوست داشته است و هر کسی که فاطمه را خوشنود سازد مرا خوشنود کرده و هر که فاطمه را ناراحت کند، مرا ناراحت کرده است؟!

ابوبکر و عمر گفتند: آری، شنیده ایم.

فاطمه علیها السلام فرمود: خداوند و فرشتگانش را گواه می گیریم که شما مرا اذیّت و ناراحت کردید و خوشنودم ننمودید. هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را ملاقات کنم از شما دو نفر شکایت خواهم نمود.

ابوبکر پس از شنیدن این سخنان، گفت: ای فاطمه! من از ناراحت کردن تو و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به خداوند پناه می برم. آنگاه ابوبکر آنقدر گریست که نزدیک بود نفسش بند

آید.

فاطمه علیها السلام فرمود: به خدا سوگند! در هر نمازی تو را نفرین خواهم کرد؛ ابوبکر گریه کنان از خانه فاطمه علیها السلام خارج شد. مردم اطراف ابوبکر جمع شدند. او خطاب به مردم گفت:

هر مردی از شما شبها را با راحتی کنار همسرش می خوابد و با خانواده اش شاد است؛ بروید و به من کاری نداشته باشید، من نیازی به بیعت شما ندارم و اکنون بیعت خویش را از شما برمی دارم.

عدّه ای گفتند: ای خلیفه رسول خدا! این کار درست نیست و تو از ما بهتر می دانی که در این صورت دینی برای خداوند باقی نخواهد ماند.

ابوبکر گفت: به خدا سوگند! اگر چنین نبود و از سُست شدن این ریسمان نمی هراسیدم، بعد از آنچه که از فاطمه علیها السلام شنیدم و دیدم یک شب حاضر نبودم که بر مسلمانان بیعتی داشته باشم.

علی علیه السلام تا زمانی که فاطمه علیها السلام زنده بود با ابوبکر بیعت نکرد و او بعد از پدرش فقط هفتاد و پنج روز زندگی کرد.

وقتی فاطمه علیها السلام از دنیا رفت، علی علیه السلام کسی را نزد ابوبکر فرستاد.

ابوبکر نزد علی علیه السلام آمد در حالی که بنی هاشم در خانه علی علیه السلام جمع شده بودند. آنگاه علی علیه السلام حمد و ثنای الهی را گفت و فرمود: ای ابوبکر! انکار فضیلت تو موجب نشد که ما با تو بیعت نکنیم، بلکه ما برای خود در این امر حقّی داشتیم که تو با استبداد و زورگویی گرفتی ....»

کسانی که این قضیه را در کتاب ابن قتیبه دینوری (م ۲۷۶) مطالعه کنند بسیاری از حقایق را خواهند فهمید. و متأسّفانه بعضی از ناشرینِ کتاب الامامه والسیاسه قسمتهای مهم این قضیه را با زیرکی حذف کرده اند.(۱) در این روایت که ابن قتیبه نقل کرده است نکات بسیار تلخی وجود دارد که خلاصه آنها را ذکر می کنیم:

۱- الإمامه والسیاسه، ج ۱، ص ۱۹- ۲۱.

۱. عمر بن خطاب بهترین یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و جگر گوشه آن حضرت را تهدید به آتش زدن کرده است و هیچ ارزشی برای آنان قائل نبوده است.

۲. علی علیه السلام به تهدید عمر بن خطاب توجّه نکرد و با شجاعت کامل در خانه ماند و از خانه خارج نشد، اگر چه عمر پنداشت که آن حضرت فرموده است: من قسم خورده ام تا قرآن را جمع بندی نکنم، از خانه خارج نشوم.

۳. از نظر علی علیه السلام ابوبکر جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود و خود را به دروغ و حیله به عنوان خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله معرّفی کرد.

۴. ابوبکر پس از سخنان فاطمه زهرا علیها السلام دریافت که خلافت حقّ او نیست، ولی وسوسه های عمر بن خطّاب او را بر کرسی غصب خلافت ماندگار نمود.

۵. عمر بن خطّاب در مرتبه دوم که نزد علی علیه السلام رفت، آن حضرت را مجبور به خروج از خانه نمود و به نزد ابوبکر برد.

۶. ابوبکر و عمر نخستین کسانی بودند که فاطمه علیها السلام را اذیّت و آزار دادند و به سفارش رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل نکردند.

۷. ابوبکر و عمر نخستین کسانی اند که مورد نفرین فاطمه زهرا علیها السلام در هر نمازش قرار گرفته اند و آن حضرت شکایت آنان را به پیامبر صلی الله علیه و آله کرده است.

۱۹. دلالت آیه (إِنَّمَا وَلِیُّکُمُ ... رَاکِعُونَ) بر امامت

اشاره

یکی از آیات قرآن کریم که از دیدگاه شیعه درباره علیّ بن ابی طالب علیه السلام نازل شده آیه ۵۵ سوره مائده است.

خداوند متعال می فرماید:

«إِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ ءَامَنُواْ الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلَوهَ وَیُؤْتُونَ الزَّکَوهَ وَهُمْ رَا کِعُونَ»(۱) «ولیّ و سرپرست شما، خداوند متعال و فرستاده او و کسانی هستند که ایمان آورده، در حال رکوع صدقه می دهند.»

این آیه به اتّفاق تمام مفسّران شیعه در شأن علیّ بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است و منظور از «الَّذِینَ ءَامَنُواْ ... وَهُمْ رَا کِعُونَ» آن حضرت است. لذا دلالت این آیه بر امامت و ولایت امام علی علیه السلام قطعی و مسلّم است.

درباره دلالت این آیه بر امامت امام علی علیه السلام، شبهاتی توسّط اهل سنّت مطرح شده که باید به آنها پاسخ دهیم.

شبهه اوّل: شأن نزول آیه علی علیه السلام نیست

اشاره

دلیل محکم و استواری بر نزول این آیه در شأن علی علیه السلام وجود ندارد، بلکه دقّت در این آیه بیانگر این است که این آیه درباره تمامی مؤمنان نازل شده است؛ زیرا

۱- مائده/ ۵۵.

خداوند متعال در این آیه از الفاظی با صیغه جمع استفاده کرده و اگر مقصود خداوند از این آیه، خصوص علیّ بن ابی طالب علیه السلام بود، از صیغه مفرد استفاده می نمود و می فرمود: «والذی آمن الّذی یقیم ....»

پاسخ شبهه

۱. این آیه به اعتراف بسیاری از مفسّران اهل سنّت و با استناد به روایات گوناگون در شأن علیّ بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است.

فخر رازی در کتاب التفسیر الکبیر سه روایت از ابن عباس و عبداللّه بن سلام و ابوذر در تأیید نزول این آیه در شأن علی علیه السلام نقل کرده است؛ بدون اینکه اشاره ای به ضعیف بودن این روایات کرده باشد.

ایشان می گوید: از ابوذر چنین روایت شده: در یکی از روزها مشغول اقامه نماز ظهر بودیم که مستمندی وارد مسجد شد و تقاضای کمک کرد، ولی کسی به او کمک نکرد. در این هنگام، شخص مستمند دست های خود را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: پروردگارا! تو گواه باش که من در مسجد رسول اللّه صلی الله علیه و آله از مردم کمک خواستم ولی هیچ کس به من کمک نکرد.

علی علیه السلام که در حال رکوع بود با انگشت کوچک دست راستش- که انگشتر داشت به آن فقیر اشاره کرد و او به نزد علی علیه السلام آمد و انگشتر را از انگشت آن حضرت بیرون آورد.

این واقعه را رسول خدا صلی الله علیه و آله مشاهده نمود و فرمود: «پروردگارا! برادرم موسی علیه السلام از تو درخواست نمود که سینه اش را بگشایی و کسی را وزیر و کمک او قرار دهی. و تو در پاسخ به درخواست موسی علیه السلام فرمودی: برادرت را پشتوانه تو قرار خواهم داد.

پروردگارا! من محمّد پیامبر تو هستم و از تو درخواست می کنم که سینه ام را بگشایی و مشکلاتم را آسان گردانی و علی علیه السلام را که از اهل بیت من است، وزیر من قرار دهی و پشتوانه من را با وزارت او محکم گردانی.»

ابوذر می گوید: به خدا سوگند! هنوز درخواست پیامبر صلی الله علیه و آله تمام نشده بود که جبرئیل صلی الله علیه و آله نازل شد و آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ ...» را به پیامبر صلی الله علیه و آله وحی فرمود. (۱) بیضاوی می گوید:

«انّها نزلت فی علی علیه السلام حین سأله سائل وهو راکع فی صلاته، فطرح له خاتمه. (۲)»

«این آیه در شأن علی علیه السلام نازل شده است؛ آنگاه که مستمندی از علی علیه السلام- که در رکوع بود- تقاضای کمک کرد و علی علیه السلام انگشترش را به او داد.»

جصّاص در کتاب احکام القرآن به نزول این آیه در شأن علی علیه السلام اعتراف می کند. (۳) و در تفسیر قرطبی نیز شأن نزول این آیه علیّ بن ابی طالب علیه السلام دانسته شده است. (۴)سیوطی در کتاب الدر المنثور ده روایت با سندهای گوناگون نقل می کند که نزول این آیه را در شأن علی علیه السلام تأیید می کند. (۵) ۲. زمخشری، از مفسّران اهل سنّت، در پاسخ این شبهه می گوید: اگر چه این آیه دریک مرد (علی علیه السلام) نازل شده است، ولی با لفظ جمع آورده شده تا مردم را به چنین عمل پسندیده ای ترغیب نماید و آرزوی ثواب آن را نمایند. (۶)بیضاوی نیز در تفسیرش چنین جوابی را مطرح کرده است (۷).

۳. پاسخ دیگری که به این شبهه داده می شود، این است که در موارد گوناگونی برای یک فرد از صیغه جمع استفاده می شود تا از آن فرد به بزرگی یاد شود.

۱- التفسیر الکبیر، ج ۱۲، ص ۲۶.

۲- تفسیر البیضاوی، ج ۱، ص ۳۳۸.

۳- أحکام القرآن الجصاص، ج ۲، ص ۵۵۸.

۴- تفسیر القرطبی، ج ۶، ص ۲۲۱.

۵- الدر المنثور، ج ۱، ص ۱۴۱ و ج ۲، ص ۲۹۳- ۲۹۴.

۶- تفسیر الکشاف، ج ۱، ص ۶۴۹.

۷- تفسیرالبیضاوی، ج ۱، ص ۳۳۸.

شبهه دوم: این آیه دلالت بر امامت علی علیه السلام ندارد

اشاره

کلمه «ولیّ» دارای معـانی گونـاگونی است و هیـچ دلیل محکم و اسـتواری وجود نـدارد که ثابت کنـد کلمه «ولیّ» در این آیه شریفه، به معنای سرپرست و اولی به تصرّف می باشد.

پاسخ شبهه

کلمه «ولیّ» مشترک لفظی است و به معنای سرپرست، دوست و یاور آمده است.

در آیه شـریفه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ ...» به طور قطع معنای «ولیّ»، سرپرست و اولی به تصرّف است؛ زیرا در این آیه، ولایت با کلمه «انّما» همراه شـده است و این کلمه دلالت بر انحصار دارد؛ از این رو کلمه «ولیّ» به معنایی است که فقط در خصوص خداوند متعال و پیامبر صـلی الله علیه و آله و علی علیه السـلام در زمان حضور پیامبر صـلی الله علیه و آله قابل تصوّر است. بدون شـک ولا-یت به معنـای دوستی و یـاور، اختصـاص به خداونـد متعال و پیامبر صـلی الله علیه و آله و علی علیه السـلام در زمان حضور پیامبر صـلی الله علیه و آله ندارد، بلکه همه مؤمنان دوست و یاور همدیگر هستند. تنها معنایی که در خصوص خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام (در زمان حضور پیامبر صلی الله علیه و آله) تصوّر می شود، ولایت به معنای سرپرستی و اولی به تصرّف است. در واقع معنای آیه شریفه این است:

«در مرتبه اول تنهـا خداونـد متعـال ولیّ و سـرپرست شـماست، در مرتبه بعـد فقـط پیـامبر صـلی الله علیه و آله ولیّ و سرپرست شماست و در مرتبه بعد، فقط علی علیه السلام ولیّ و سرپرست شما می باشد.»

شبهه سوم: تعارض ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله با ولایت علی علیه السلام

اشاره

اگر این آیه شـریفه دلالت بر امامت و ولایت علی علیه السـلام داشته باشد. لازم می آید علی علیه السلام در هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله زنـده بودنـد، امـامت و ولایت داشـته باشـد؛ و این با ولایت و امامت پیامبر صـلی الله علیه و آله در تعارض است.

پاسخ شبهه

ظاهر آیه شریفه همزمانی ولایت علی علیه السلام با ولایت خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد.

و شکّی نیست که ولایت علی علیه السلام بر مؤمنان در طول ولایت خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد؛ همانطور که ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله در طول ولایت خداوند است. بنابراین استفاده از حقّ ولایت و اجرای احکام ولایی توسّط امیرالمؤمنان علیه السلام در زمان حضور پیامبر صلی الله علیه و آله، مشروط به اجازه رسول خدا صلی الله علیه و آله ست. بنابراین هیچ منافاتی میان ولایت امام علی علیه السلام و ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله وجود ندارد.

شبهه چهارم: دلالت آیه شریفه بر نفی امامت امامان دیگر

اشاره

اگر کلمه «انّما» در آیه شریفه، دلالت بر حصر داشته باشد و کلمه «ولیّ» به معنای سرپرست باشد، این آیه شریفه دلالت دارد براینکه ولیّ و سرپرست مسلمانان کسی جز خداوند متعال و پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام نیست، در نتیجه امام حسن و امام حسین علیهما السلام و سایر کسانی که امامان شیعه معرّفی شده اند، ولایت و امامت نخواهند داشت.

پاسخ شبهه

مورد حصر در این آیه شریفه، ولایت به طور مطلق نیست؛ بلکه مورد حصر عبارت است از ولایت علی علیه السلام در زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله نیز ولایت دارد، اگر چه ولایت علی علیه السلام در طول ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله باشد. در واقع این آیه شریفه، ولایت هر کس دیگری غیر از علی علیه السلام در زمان ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله را نفی می کند. و شکّی نیست که وقتی علی علیه السلام در زمان حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و در طول ولایت او دارای ولایت و امامت باشد، پس از رحلت او، به طریق اولی صاحب ولایت و امامت است، مگر اینکه خداوند یا رسولش ولایت و امامت را از آن حضرت بگیرند.

بنابراین، آیه شریفه هیچ منافاتی با ثبوت ولایت و امامت برای امامان معصوم دیگر در غیر از زمان ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله ندارد.

۲۰. نبودن نام امامان در قرآن

شبهه

در پرتو شریعت ؛ ؛ ص۳۶۵

ی دیگر از شگردهای تبلیغاتی وهّابیون برای سست کردن باورهای اعتقادی شیعیان این است که می گویند: چگونه ممکن است کسانی از طرف خداوند متعال به عنوان امامان مردم تعیین شوند، ولی خداوند در قرآن کریم- که هدایتگر مسلمانان است- نام آنان را نیاورد؟ آیا نبودن نام امامان دوازده گانه در قرآن کریم دلیلی بر بی اساسی مذهب اثنا عشری نیست؟

پاسخ شبهه

قرآن کریم اصول کلّی اسلام را بیان کرده و تبیین جزئیّات و مصادیق را بر عهده پیامبر صلی الله علیه و آله گذاشته است. همانطور که خداوند متعال می فرماید:

«وَأَنزَلْنَآ إِلَیْکَ الذِّکْرَ لِتُبَیِّنَ لِلنَّاسِ مَانُزِّلَ إِلَیْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ» (۱) «قرآن را بر تو نازل کردیم تا آنچه را که برای مردم نازل شده است، روشن سازی شاید آنان بیندیشند.»

خداوند متعال در قرآن کریم موضوع نماز، روزه، خمس و زکات و بسیاری دیگر از موضوعات دینی را یادآور شده است، ولی درباره تعداد رکعات نماز، تعدات مفطرات روزه و تعداد اموالی که خمس و زکات به آنها تعلّق می گیرد، سخن نگفته است.

۱- النحل/ ۵۵.

قرآن کریم در آیه شریفه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُواْ ...»(۱) اصل کلّی امامت و ولایت را در طول ولایت خدا و رسولش بیان کرده است و با نزول آن در شأن علیّ بن ابی طالب علیه السلام نخستین امام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله را با ذکر شخصیّت و صفات او به مسلمانان معرّفی نموده ولی بیان خصوصیّات و مصادیق را به عهده پیامبر مکرّم اسلام گذاشته است. پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به طور صریح نام علی علیه السلام را به عنوان نخستین سرپرست مسلمانان بر زبان جاری می کند و در روز غدیر و آخرین روزهای زندگی خویش خطاب به مردم می فرماید:

«کأنّی قد دعیت، فأجبت، أنّی قد ترکت فیکم الثقلین کتاب اللّه تعالی وعترتی أهل بیتی، فانظروا کیف تخلفونی فیهما، فإنّهما لم یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض، اللّه تعالی مولای، وانا ولیّ کلّ مؤمن.- ثمّ أخذ بید علی علیه السلام فقال:- من کنت مولاه فهذا ولیّه، اللّهمّ وال من والاه وعاد من عاداه.(۲) »

«خداوند متعال مرا به سوی خود خوانده است ومن پذیرفتم. اکنون دو گوهر گرانبها را در میان شما می گذارم؛ قرآن و عترت من- که اهل بیت من هستند-. بیندیشید که چگونه پس از من با آنان رفتار کنید. قرآن و عترت من هرگز از همدیگر جدا نمی شوند، تا زمانی که در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. خداوند مولای من است و من ولیّ هر مؤمنی هستم.- آنگاه دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود:- هرکسی که من مولای او هستم، علی نیز ولیّ اوست. پروردگارا! هر کسی را که علی را دوست دارد دوست بدار و هرکسی را که با علی دشمن است دشمن بدار.»

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در بستر مریضی احساس می کند که ولایت و امامت ممکن است از مسیر حقیقی خارج و به دست نااهلان سپرده شود؛ از این رو امام علی علیه السلام را در کنار قرآن و قرآن را در کنار علی علیه السلام به عنوان جانشین پس از خود معرّفی می کند. ابن حجر هیثمی در کتاب الصواعق المحرقه می گوید:

۱- المائده/ ۵۵.

۲- مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۰۹.

«در روایتی نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در بستر بیماری و قبل از فوت، خطاب به مردم فرمود: ای مردم! به همین زودی و به سرعت از میان شما به دیار باقی خواهم رفت، اکنون به نزد شما آمدم تا حجّت را بر شما تمام کنم، آگاه باشید و بدانید که کتاب پروردگارم را به همراه عترت خویش (اهل بیت من) در میان شما به جانشینی می گذارم.

آنگاه دست علی علیه السلام را گرفت و بالا برد و خطاب به مردم فرمود: علی با قرآن است و قرآن با علی! آن دو از همدیگر جدا نمی شوند تا هنگامی که در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند و من از آنان درباره موضوع جانشینی خواهم پرسید.» (۱)حدیث ثقلین با سندهای معتبر در کتابهای حدیثی و تفسیری اهل سنّت آمده است. در بعضی از روایات این حدیث با لفظ «ثقلین» و در بعضی با لفظ «خلیفتین» و در بعضی دیگر با لفظ «آمرین» نقل شده است. و در بسیاری از روایات جمله «لن تضلّوا إن اتّبعتموهما» یا «إن تمسّکتم بهما لن تضلّوا ابداً» وجود دارد.(۲) بنابراین نتیجه می گیریم: خداوند متعال اصل امامت را به طور کلّی در قرآن کریم مطرح کرده و بیان ویژگی ها و تعداد امامان و نام آنها را بر عهده رسول خدا صلی الله علیه و آله گذاشته است. و پیامبر صلی الله علیه و آله نام نخستین امام مسلمین را برای آنان یادآور می شود.

وقتی نخستین امام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله مشخّص شد، برای تعیین نام امام بعدی به امام هر زمان رجوع می شود، همانطور که شیعه معتقد است امامِ هر زمانی امام بعد از خود را به دیگران معرّفی می نمود.

اکنون به برادران اهل سنّت و بخصوص روشنفکران و جوانان توصیه می کنیم با چشمانی باز و بدون تعصّب کورکورانه، به متن روایات و احادیث و تاریخ مراجعه کنند و از خود بپرسند که چرا پیامبر صلی الله علیه و آله در سال آخر عمر با برکت خویش، در

۱- الصواعق المحرقه، ج ۲، ص ۳۶۸.

۲- مسند أحمد، ج ۳، ص ۱۴ و ۱۷ و ۲۴ و ۵۹؛ ج ۵، ص ۱۸۲، سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۲۸؛ مستدرك الصحیحین، ج ۳، ص ۱۰۹؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۸۸؛ ج ۹، ص ۱۶۳- ۱۶۵؛ مسند ابن الجعد، ص ۳۹۷؛ المصنّف (ابن أبی شیبه)، ج ۷، ص ۴۱۸؛ مسند أبی یعلی، ج ۲، ص ۲۹۷ و ۳۷۶؛ المعجم الصغیر، ج ۱، ص ۱۳۱؛ المعجم الأوسط، ج ۴، ص ۳۳؛ المعجم الکبیر، ج ۵، ص ۱۵۴ و ۱۸۲ و ۱۸۶؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۱۷۳- ۱۸۹.

اجتماعـات گونـاگون- روز عرفه، مسـجد خيف، خطبه غـدير و در بستر بيماری- مردم را به تبعيّت از دو حجّت متلازم توصـيه می كند؟ آيا خبر دادن از جانشينی كتاب خدا و عترت معنايی جز لزوم اطاعت از فرمانها و دستورهای قرآن و عترت دارد؟ آيا كسـی می تواند بگويد: مقصود پيامبر صـلی الله عليه و آله از سفارش مردم به قرآن و عترت فقط اظهار محبّت و دوستی نسبت به قرآن و عترت بوده است؟! و آيا خبردادن از جانشينی عترت و علی عليه السلام به همراه قرآن و جدا ناپذيری آنان می تواند معنايی جز لزوم اطاعت از دسـتورهای عترت و علی عليه السـلام داشـته باشد؟! و آيا لزوم اطاعت از دسـتور كسـی بدون ثبوت مقام ولايت و امامت برای او قابل تصوّر است؟!

ص: ۳۶۹

فهرست منابع و مآخذ

۱- قرآن کریم.

«الف»

۲- «الابهاج فی شرح المنهاج»، علی بن عبدالکافی السبکی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۴.

۳- «الاتقان فی علوم القرآن»، عبدالرحمن بن الکمال جلال الدین السیوطی.

۴- «اثبات صفه العلو»، أبومحمد عبداللّه بن أحمدبن قدامه المقدسی، دارالسلفیّه، کویت، ۱۴۰۶.

۵- «اثبات عذاب القبر»، احمدبن الحسین البیهقی، دارالفرقان، عمان، ۱۴۰۵.

۶- «الاحادیث الطوال»، ابوالقاسم سلیمان بن احمد الطبرانی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۲.

۷- «الاحتجاج»، ابومنصور احمدبن علی الطبرسی، دارالنعمان، نجف، ۱۳۸۶.

۸- «الإحکام فی اصول الأحکام»، علی بن محمد الآمدی، المکتب الاسلامی، دمشق، ۱۴۰۲.

۹- «الإحکام فی اصول الأحکام»، ابو محمد علی بن احمدبن حزم الاندلسی، دارالحدیث، قاهره، ۱۴۰۴.

۱۰- «الاحکام الجنائز»، محمد ناصرالدین الالبانی، المکتب الاسلامی، بیروت، ۱۴۰۶.

۱۱- «احکام القرآن»، ابوبکر احمدبن علی الرازی الجصّاص، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۵.

۱۲- «احکام القرآن»، ابوبکر محمدبن عبداللّه (ابن العربی) دارالکتب العلمیه، بیروت.

۱۳- «الاخبار الطوال»، ابوحنیفه احمدبن داود الدینوری، داراحیاء الکتب العربیه، بیروت، ۱۹۶۰ م.

۱۴- «الاذکار النوویّه»، یحیی بن شرف النووی الدمشقی، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۴.

۱۵- «الارشاد الساری علی صحیح البخاری»، ابوالعباس احمد القسطلانی، داراحیاءالتراث العربی، بیروت.

۱۶- «ارشاد الفحول»، محمدبن علی بن محمد الشوکانی، دارالمعرفه، بیروت، ۱۳۹۹.

۱۷- «الاربعین البلدانیه»، ابوالقاسم علی بن الحسن بن هبهاللّه ابن عساکر، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۳.

۱۸- «إرغام المبتدع الغبی بجواز التوسل بالنبی»، عبدالله بن محمدبن الصدیق الغماری، دارالامام النووی،

عمان، ۱۴۱۲ ه. ق.

۱۹- «ارواءالغلیل فی تخریج احادیث منارالسبیل»، محمد ناصرالدین الألبانی، المکتب الاسلامی، بیروت، ۱۴۰۵.

۲۰- «اسدالغابه فی معرفه الصحابه»، ابن الاثیر، ابوالحسن علی بن أبی الکرم محمد بن محمدبن عبدالکریم بن عبدالواحد الشیبانی، انتشارات اسماعیلیان، تهران.

۲۱- «الاستذکار»، ابن عبدالبر، أبوعمر یوسف بن عبداللّٰه بن عبدالبرّ النمری، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۲۱ ه. ق.

۲۲- «الإصابه فی تمییز الصحابه»، احمدبن علی بن حجر العسقلانی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۵ ه. ق.

۲۳- «اصول السرخسی»، محمدبن احمدبن ابی سهل السرخسی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۴ ه. ق.

۲۴- «اصول الکافی»، الکلینی، ابوجعفر محمدبن یعقوب بن اسحاق الکلینی الرازی، دارالکتب الاسلامیه، تهران.

۲۵- «اصول مذهب الشیعه الامامیه»، ناصربن عبداللّٰه بن علی قفقازی، جامعه محمدبن سعود، ۱۴۱۵ ه. ق.

۲۶- «اظهار الحق»، رحمهاللّٰه الهندی الدهلوی، دارالجیل، بیروت.

۲۷- «اعانه الطالبین»، السید البکوی، ابن السید محمد شطا الدمیاطی، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۸ ه. ق.

۲۸- «الاعتصام»، ابواسحاق الشاطبی، دارالمعرفه، بیروت.

۲۹- «الاعتقادات فی مذهب الامامیه»، الشیخ الصدوق، ابوجعفر محمدبن علی بن الحسین بن بابویه القمی، قم، ۱۴۱۲ ه. ق.

۳۰- «اغاثه اللهفان من مصائد الشیطان»، ابن القیم، محمدبن ابوبکر ایّوب الزرعی، دارالمعرفه، بیروت، ۱۳۹۵ ه. ق.

۳۱- «اقتضاء الصراط»، ابن تیمیّه، ابوالعباس احمدبن عبدالحلیم بن تیمیّه الحرّانی، مطبعه السنّه المحمدیه، قاهره.

۳۲- «الإقناع فی حلّ ألفاظ أبی شجاع»، شمس الدین محمدبن احمد الشربینی الخطیب، دارالمعرفه، بیروت.

۳۳- «الأمّ»، الإمام الشافعی، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۳ ه. ق.

۳۴- «الأمالی»، محمدبن الحسن الطوسی، دارالثقافه، قم، ۱۴۱۴ ه. ق.

۳۵- «الإمامه و السیاسه»، ابن قتیبه، ابو محمد عبداللّٰه بن سلام بن قتیبه الدینوری، موسسه الحلبی، قاهره،

۱۴۱۳ ه. ق.

۳۶- «أمثال الحديث»، ابن خلاد الرامهرمزى، دارالسلفيّه، بومياى هند، ۱۹۸۷ م.

۳۷- «الانتصار»، عبدالرحيم بن محمد الخياط المعتزلى، دارالكتب المصريّه، قاهره.

۳۸- «أوائل المقالات»، الشيخ المفيد، محمدبن محمدبن النعمان العكبرى، دارالمفيد، بيروت، ۱۴۱۴ ه. ق.

۳۹- «الايضاح»، الفضل بن شاذان الازدى، تحقيق السيد جلال الدين الحسينى الارموى.

۴۰- «الايمان»، ابن منده، محمدبن اسحاق بن يحيى بن منده، موسسه الرساله، بيروت، ۱۴۰۶ ه. ق.

«ب»

۴۱- «بحارالأنوار»، المجلسى، محمد باقر المجلسى، موسسه الوفاء، بيروت، ۱۴۰۳ ه. ق.

۴۲- «البحر الرائق»، ابن نجيم المصرى، دارالكتب العلميه، بيروت، ۱۴۱۸ ه. ق.

۴۳- «بـدايه المجتهد و نهايه المقتصد»، ابن رشد، محمدبن احمدبن محمدبن احمدبن رشد القرطبى، دارالفكر للطباعه، بيروت، ۱۴۱۵ ه. ق.

۴۴- «البدايه والنهايه»، ابن كثير، اسماعيل بن كثير الدمشقى، دار إحياء التراث العربى، بيروت، ۱۴۰۸.

۴۵- «بدائع الصنائع فى ترتيب الشرائع»، علاءالدين ابوبكربن مسعود الكاسانى الحنفى، مكتبه الحبيبيه، پاكستان، ۱۴۰۹ ه. ق.

۴۶- «البرهان فى اصول الفقه»، ابوالمعالى الجوينى، عبدالملك بن عبداللّٰه بن يوسف الجوينى، موسسه الوفاء، مصر، ۱۴۱۸.

۴۷- «بصائر الدرجات»، صفار، محمدبن الحسن بن فروخ الصفار، موسسه اعلمى، تهران، ۱۳۶۲ ش.

۴۸- «البيان»، الشهيد الاول، محمدبن جمال الدين العاملى، مجمع الذخائر الاسلاميه، قم.

۴۹- «بيان تلبيس الجهميّه»، ابن تيميّه، احمدبن عبدالحليم بن تيميّه الحرّانى، مطبعه الحكومه، مكه المكرمه، ۱۳۹۲ ه. ق.

۵۰- «البيان فى تفسير القرآن»، السيد ابوالقاسم الخويى، دارالزهراء، بيروت، ۱۴۱۳.

«ت»

۵۱- «تاج العروس»، محمد مرتضی الزبیدی، مکتبه الحیاه، بیروت.

۵۲- «تاریخ ابن معین»، ابن معین، یحیی بن معین بن عون الغطفانی، دارالمأمون للتراث، دمشق.

۵۳- «تاریخ أسماء الثقات»، ابن شاهین، أبوحفص عمربن شاهین، دارالسلفیّه، هند، ۱۴۰۴ ه. ق.

۵۴- «تاریخ بغداد»، ابوبکر احمدبن علی الخطیب البغدادی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۷ ه. ق.

۵۵- «تاریخ جرجان»، حمزهبن یوسف ابوالقاسم الجرجانی، عالم الکتب، بیروت، ۱۴۰۱ ه. ق.

۵۶- «التاریخ الصغیر»، البخاری، ابوعبداللّٰه اسماعیل بن ابراهیم الجعفی البخاری، دارالمعرفه، بیروت، ۱۴۰۶ ه. ق.

۵۷- «تاریخ الطبری»، ابوجعفر محمدبن جریر الطبری، موسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت.

۵۸- «التاریخ الکبیر»، البخاری، ابوعبداللّٰه اسماعیل بن ابراهیم الجعفی البخاری، المکتبه الاسلامیه، دیار بکر.

۵۹- «تاریخ مدینه دمشق»، ابن عساکر، ابوالقاسم علی بن الحسین بن هبه اللّٰه بن عبداللّٰه الشافعی، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۷.

۶۰- «تاریخ الیعقوبی»، احمدبن أبی یعقوب بن جعفربن وهب بن واضح، دار صادر، بیروت.

۶۱- «تبدید الظلام و تنبیه النیام»، ابراهیم سلیمان الجبهان، الطبعه الثالثه، السعودیه، ۱۴۰۸ ه. ق.

۶۲- «التبیان فی تفسیر القرآن»، شیخ الطائفه، ابوجعفر محمدبن الحسن الطوسی، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۹ ه. ق.

۶۳- «التبیین لأسماء المدلّسین»، سبطبن العجمی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۶ ه. ق.

۶۴- «تحریر الاحکام الشرعیه علی مذهب الامامیه»، العلامه الحلّی، مکتبه التوحید، قم، ۱۴۲۰ ه. ق.

۶۵- «تحریر الوسیله»، السید الامام، روح اللّٰه الخمینی، مطبعه الادب، النجف الاشرف.

۶۶- «تحفه الاحوزی»، ابوالعلاء محمدبن عبدالرحمن بن عبدالرحیم المبارکفوری، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۰ ه. ق.

۶۷- «التذکره»، القرطبی، ابوعبداللّٰه محمدبن أحمد الانصاری القرطبی.

۶۸- «تذکره الحفاظ»، الذهبی، ابوعبداللّٰه شمس الدین الذهبی، مکتبه الحرم المکّی، مکّه.

۶۹- «تذکره الفقهاء»، العلامه الحلّی، حسن بن یوسف بن المطهر الحلّی، موسسه آل البیت، قم، ۱۴۱۴ ه. ق.

۷۰- «تعظیم قدر الصلاه»، محمدبن نصر الحجاج المروزی، مکتبه الدار، مدینه منوره، ۱۴۰۶ ه. ق.

۷۱- «تفسیر ابن کثیر»، ابن کثیر، ابوالفداء اسماعیل بن کثیر القرشی، دارالمعرفه، بیروت، ۱۴۱۲ ه. ق.

۷۲- «تفسیر أبی السعود»، ابوالسعود، محمدبن محمد العمادی، داراحیاءالتراث العربی، بیروت.

۷۳- «تفسیر البغوی»، «معالم التنزیل»، ابو محمد حسین مسعود الفراء البغوی، دارالمعرفه، بیروت.

۷۴- «تفسیر البیضاوی»، «أنوار التنزیل و أسرار التأویل»، البیضاوی، ابو سعید عبدالله بن عمربن محمد الشیرازی البیضاوی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۸ ه. ق.

۷۵- «تفسیر الثعالبی»، «الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن»، عبدالرحمن بن محمدبن مخلوف أبو زید

الثعالبی، دار احیاءالتراث العربی، بیروت، ۱۴۱۸ ه. ق.

۷۶- «تفسیر الجلالین»، جلال الدین المحلی و جلال الدین السیوطی، دارالمعرفه، بیروت.

۷۷- «تفسیر روح المعانی»، الآلوسی، أبوالفضل محمود الآلوسی، داراحیاءالتراث العربی، بیروت.

۷۸- «التفسیر الکبیر»، الفخر الرازی، محمدبن عمربن الحسین بن علی الرازی، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۱ ه. ق.

۷۹- «تفسیر القرطبی»، «الجامع لاحکام القرآن»، ابوعبداللّٰه محمدبن احمد الانصاری القرطبی، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۵ ه. ق.

۸۰- «تفسیر مجاهد»، ابن المصباح مجاهدبن جبر، مجمع البحوث الاسلامیه، اسلام آباد.

۸۱- «تفسیر النسفی»، «مدارک التنزیل و حقائق التأویل»، ابراهیم بن معقل النسفی الحنفی.

۸۲- «تفسیر نور الثقلین»، عبد علی بن جمعه العروسی الحویزی، موسسه اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۲ ه. ق.

۸۳- «تقریب التهذیب»، ابن حجر العسقلانی، احمدبن علی بن حجر العسقلانی، دارلکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۵ ه. ق.

۸۴- «تکمله حاشیه ردّ المختار»، محمد علاء الدین أفندی، دارالفکر للطباعه، بیروت، ۱۴۱۵ ه. ق.

۸۵- «تلخیص الحبیر»، احمدبن علی بن حجر العسقلانی، دارالفکر، بیروت.

۸۶- «تمام المنّه فی التعلیق علی فقه السنّه»، محمد ناصرالدین الالبانی، المکتبه الاسلامیه، دارالرایه، ۱۴۰۹ ه. ق.

۸۷- «التمهید فی تخریج الفروع علی الاصول»، عبدالرحیم بن الحسن الآسنوی، موسسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۰ ه. ق.

۸۸- «التمهید لما فی الموطأ من المعانی و المسانید»، ابن عبدالبرّ، ابوعمر یوسف بن عبداللّٰه بن عبدالبرّ النمری، وزاره عموم الاوقاف و الشئون الاسلامیه، مغرب، ۱۳۸۷.

۸۹- «تنویر الحوالک»، السیوطی، جلال الدین سیوطی، دارالکتب العلمیه، بیروت.

۹۰- «التوسل»، محمد ناصرالدین الالبانی، المکتب الاسلامی، بیروت.

۹۱- «التوصل الی حقیقه التوسل»، الشیخ نسیب الرفاعی.

۹۲- «التوحید»، ابن خزیمه، ابوبکر محمد ابن اسحاق بن خزیمه، مکتبه الرشید، ریاض، ۱۹۹۴ م.

۹۳- «التهذیب»، «تهذیب الاحکام»، شیخ الطائفه، ابوجعفر محمدبن الحسن الطوسی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۵ ش.

۹۴- «تهذیب التهذیب»، ابن حجر العسقلانی، احمدبن علی بن حجر العسقلانی، دارالفکر للطباعه، بیروت، ۱۴۰۴ ه. ق.

۹۵- «تهذیب الکمال»، جمال الدین ابوالحجاج یوسف المزی، موسسه الرساله، بیروت، ۱۴۱۳ ه. ق.

۹۶- «تیسیر العزیز الحمید فی شرح کتاب التوحید»، سلیمان بن عبداللّه بن محمد بن عبدالوهاب، مکتبه الریاض، الحدیثه، ریاض.

«ث»

۹۷- «الثقات» ابن حبان، محمدبن حبان بن احمد ابوحاتم التمیمی، مجلس دائرهالمعارف العثمانیه، حیدر آباد، ۱۳۹۳ ه. ق.

۹۸- «الثمر الدانی»، «شرح رساله ابن أبی زید»، صالح عبد السمیع الآبی الأزهری، المکتبه الثقافیه، بیروت.

«ج»

۹۹- «جامع البیان عن تأویل آی القرآن»، ابوجعفر محمدبن جریر الطبری، دارالفکر للطباعه، بیروت، ۱۴۱۵ ه. ق.

۱۰۰- «الجامع الصغیر فی احادیث البشیر النذیر»، السیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر السیوطی، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۱ ه. ق.

۱۰۱- «الجرح والتعدیل»، ابو محمد عبدالرحمن بن ابی حاتم الرازی، داراحیاءالتراث العربی، بیروت، ۱۳۷۱ ه. ق.

۱۰۲- «جواهرالکلام فی شرح شرایع الاسلام»، الشیخ محمد حسن النجفی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۷ ش.

۱۰۳- «جواهر المطالب فی مناقب الامام علی ۷»، محمدبن احمد الدمشقی الشافعی، مجمع احیاءالثقافه الاسلامیه، قم، ۱۴۱۵ ه. ق.

۱۰۴- «جامع المقاصد فی شرح القواعد»، المحقق الثانی، علی بن الحسین الکرکی، موسسه آل البیت، قم، ۱۴۰۸ ه. ق.

۱۰۵- «الجواهر النقی»، الماردینی، علاءالدین بن علی بن عثمان الماردینی (ابن الترکمانی)، دارالفکر، بیروت.

«ح»

۱۰۶- «حاشیه ردّ المختار علی الدرّ المختار»، ابن عابدین، محمد امین، دارالفکر للطباعه والنشر، بیروت، ۱۴۱۵ ه. ق.

۱۰۷- «حاشیه السندی علی النسائی»، نورالدین عبدالهادی، دارالکتب العربیه، بیروت، ۱۴۰۶ ه. ق.

۱۰۸- «حاشیه الطحطاوی علی مراقی الفلاح»، احمدبن محمدبن اسماعیل الطحطاوی.

۱۰۹- «حدیث خیثمه»، خیثمهبن سلیمان بن حیدره، دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۴۰۰ ه. ق.

۱۱۰- «حواشی الشروانی و العبادی علی تحفه المحتاج»، عبدالحمید الشروانی و احمدبن قاسم العبادی، داراحیاء التراث العربی، بیروت.

«خ»

۱۱۱- «خصائص امیرالمومنین»، النسائی، ابوعبدالرحمان احمدبن شعیب النسائی، مکتبه نینوی الحدیثه.

«د»

۱۱۲- «الدرّالمختار، شرح تنویر الابصار»، ابن عابدین، محمد امین، دارالفکر للطباعه والنشر، بیروت، ۱۴۱۵ ه. ق.

۱۱۳- «الدرّ المنثور فی التفسیر المأثور»، جلال الدین السیوطی، دارالمعرفه للطباعه والنشر، بیروت، ۱۳۶۵ ه. ق.

۱۱۴- «الدر النضید فی اخلاص کلمه التوحید»، محمدبن علی بن محمد الشوکانی، مطبعه المنار، بیروت.

۱۱۵- «دفع الشبه عن الرسول»، ابوبکربن محمد بن عبدالمومن تقی الدین الحصنی، داراحیاءالکتاب العربی، قاهره، ۱۴۱۸ ه. ق.

۱۱۶- «دفاع عن العقیده والشریعه»، محمد الغزالی، دارالکتب الحدیثه، قاهره، ۱۹۷۵ م.

۱۱۷- «دلائل النبوه»، اسماعیل بن محمدبن الفضل التیمی الاصفهانی، دارطیبه، ریاض، ۱۴۰۹ ه. ق.

۱۱۸- «الدیباج علی مسلم»، السیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر السیوطی، دارابن عفان، ریاض، ۱۴۱۶ ه. ق.

«ر»

۱۱۹- «الردّ علی المنطقیین»، ابن تیمیّه، احمدبن عبدالحلیم بن تیمیّه الحرّانی، دارالمعرفه، بیروت.

۱۲۰- «رسائل الشریف المرتضی»، السید المرتضی، ابوالقاسم علی بن الحسین الشریف المرتضی، دارالقرآن الکریم، قم، ۱۴۰۵ ه. ق.

۱۲۱- «رساله ابن أبی زید»، ابن أبی زید القیروانی، المکتبه الثقافیه، بیروت.

۱۲۲- «رساله التوحید»، الدهلوی، اسماعیل بن عبدالغنی الدهلوی، ط نامعلوم.

۱۲۳- «رفع المناره لتخریج أحادیث التوسل و الزیاره»، محمود سعید ممدوح، دارالامام النووی، عمان،

۱۴۱۶ ه. ق.

۱۲۴- «روضه الطالبین»، یحیی بن شرف النووی، دارالکتب العلمیه، بیروت.

۱۲۵- «روضه الناظر و جنّه المناظر»، ابن قدامه، عبداللّه بن احمدبن قدامه المقدسی، جامعه محمدبن سعود، ریاض، ۱۳۹۹ ه. ق.

۱۲۶- «ریاض الصالحین من حدیث سید المرسلین»، یحیی بن شرف النووی، دارالفکر المعاصر، بیروت، ۱۴۱۱ ه. ق.

۱۲۷- «ریاض المسائل»، السید علی الطباطبایی، موسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۲ ه. ق.

«ز»

۱۲۸- «زادالمعاد»، ابن القیم الجوزیّه، موسسهالرساله، بیروت، ۱۴۰۷ ه. ق.

«س»

۱۲۹- «سبُل السلام»، محمدبن اسماعیل الکحلانی، شرکه مکتبه مصطفی البابی الحلبی و أولاده، مصر، ۱۳۷۹ ه. ق.

۱۳۰- «سبُل الهدی والرشاد»، محمدبن یوسف الصالحی الشامی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۴ ه. ق.

۱۳۱- «السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی»، ابن ادریس، أبوجعفر محمدبن منصوربن احمدبن ادریس الحلّی، موسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۰ ه. ق.

۱۳۲- «السلسله الصحیحه»، محمد ناصرالدین الالبانی، مکتبه المعارف، ریاض.

۱۳۳- «سنن ابن ماجه»، ابن ماجه، محمدبن یزید القزوینی، دارالفکر، بیروت.

۱۳۴- «سنن أبی داود السجستانی»، ابوداود سلیمان بن الاشعث السجستانی، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۰ ه. ق.

۱۳۵- «سنن التِرمِذی»، الترمذی، ابو عیسی محمدبن عیسی سوره الترمذی، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۳ ه. ق.

۱۳۶- «سنن الدارمی»، عبداللّه بن الرحمن بن الفضل بن بهرام الدارمی، مطبعه الاعتدال، دمشق.

۱۳۷- «السنن الکبری»، احمدبن شعیب النسائی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۱ ه. ق.

۱۳۸- «السنن الکبری»، احمدبن الحسین بن علی البیهقی، دارالفکر، بیروت.

۱۳۹- «سنن النسائی»، احمدبن شعیب النسائی، دارالفکر، بیروت، ۱۳۴۸ ه. ق.

۱۴۰- «سیر أعلام النبلاء»، الذهبی، محمدبن احمدبن عثمان الذهبی، موسسه الرساله، بیروت، ۱۴۱۳ ه. ق.

۱۴۱- «سیره ابن اسحاق»، احمدبن اسحاق بن یسار، نشر دارالفکر، بیروت، ۱۳۹۸ ه.

۱۴۲- «السیف الصقیل فی الردّ علی ابن زفیل»، السُبکی الکبیر، ابوالحسن تقی الدین علی بن عبدالکافی

السبکی، مکتبه زهران، قاهره.

«ش»

۱۴۳- «شرح الاصول الخمسه»، القاضی عبدالجبار، قاهره.

۱۴۴- «شرح تجرید العقاید»، علاءالدین علی بن محمد القوشجی، منشورات الرضی، قم.

۱۴۵- «شرح الرضی علی الکافیه»، رضی الدین محمدبن الحسن الاسترآبادی، موسسه الصادق، تهران.

۱۴۶- «شرح سنن النسائی»، جلال الدین السیوطی، داراحیاءالتراث العربی، بیروت، ۱۴۰۶ ه. ق.

۱۴۷- «شرح صحیح مسلم»، النووی، ابوزکریا محیی الدین بن شرف النووی، دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۴۰۷ ه. ق.

۱۴۸- «شرح العقیده الطحاویه»، ابن ابی العزّ الحنفی، المکتب الاسلامی، بیروت، ۱۳۹۱ ه. ق.

۱۴۹- «الشرح الکبیر عل متن المقنع»، ابوالفرج عبدالرحمن بن أبی عمر محمدبن احمدبن قدامه المقدسی، دارالکتاب العربی، بیروت.

۱۵۰- «شرح موطأ مالک»، اللکنوی، دارالقلم، دمشق، ۱۴۱۳ ه. ق.

۱۵۱- «شرح مسند أبی حنیفه»، ملا علی القاری، دارالکتب العلمیه، بیروت.

۱۵۲- «شرح معانی الآثار»، احمدبن محمدبن سلامهبن عبدالملک بن سلمه الازدی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۶ ه. ق.

۱۵۳- «شرح نهج البلاغه»، ابن ابی الحدید، منشورات مکتبه آیه اللّه المرعشی، قم، ۱۴۰۴ ه. ق.

۱۵۴- «الشریعه»، ابوبکر محمدبن الحسین بن عبداللّه الآجری.

۱۵۵- «شعب الایمان»، البیهقی، ابوبکر احمدبن الحسین البیهقی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۰ ه. ق.

۱۵۶- «شواهد التنزیل لقواعد التنزیل»، الحاکم الحسکانی، عبیداللّه بن احمد، مجمع احیاءالثقافه، تهران.

۱۵۷- «الشیخ الزنجانی و الوحده الاسلامیه»، مجمع التقریب بین المذاهب، تهران.

«ص»

۱۵۸- «الصارم المسلول»، ابن تیمیّه، احمدبن عبدالحلیم بن تیمیّه الحرّانی، دار ابن حزم، بیروت، ۱۴۱۷ ه. ق.

۱۵۹- «الصحاح»، اسماعیل بن حماد الجوهری، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۴۰۷ ه.

۱۶۰- «صحیح ابن حبان بترتیب ابن بلبان»، ابن حبان، علاءالدین علی بن بلبان الفارسی، محمدبن محمدبن احمد، موسسه الرساله، بیروت، ۱۴۱۴ ه. ق.

۱۶۱- «صحیح ابن خزیمه»، ابوبکر محمدبن اسحاق بن خزیمه السلمی، المکتب الاسلامی، بیروت،

۱۴۱۲ ه. ق.

۱۶۲- «صحیح البخاری»، محمدبن اسماعیل البخاری، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۱ ه.

۱۶۳- «صحیح الترغیب و الترهیب»، محمد ناصرالدین الالبانی، مکتبه المعارف، ریاض.

۱۶۴- «صحیح مسلم»، مسلم بن الحجاج النیشابوری، دارالفکر، بیروت.

۱۶۵- «الصراع بین الاسلام و الوثنیه»، عبداللّه علی القصیمی، قاهره.

۱۶۶- «الصفدیّه»، ابن تیمیّه، احمدبن عبدالحلیم بن تیمیّه الحرّانی، الطبعه الثانیه، ۱۴۰۶ ه. ق.

۱۶۷- «الصواعق المحرقه»، ابن حجر، ابوالعباس احمدبن محمدبن محمدبن علی بن الحجر الهیثمی، موسسه الرساله، بیروت، ۱۹۹۷ م.

«ض»

۱۶۸- «ضعفاء العقیلی»، محمدبن عمروبن موسی بن حماد العقیلی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۸ ه. ق.

«ط»

۱۶۹- «الطبقات الکبری»، ابن سعد، دار صادر، بیروت.

«ظ»

۱۷۰- «ظلال الجنّه»، محمد ناصرالدین الالبانی، المکتب الاسلامی، بیروت، ۱۴۱۳ ه. ق.

«ع»

۱۷۱- «العاقبه فی ذکر الموتی»، عبدالحق بن عبدالرحمن بن عبداللّه الاشبیلی، مکتبه دارالاقصی، کویت، ۱۴۰۶.

۱۷۲- «عجائب الآثار»، عبدالرحمن بن حسن الجبرتی، دارالجیل

۱۷۳- «عدّه الصابرین»، ابن القیم الجوزیه، محمدبن ابوبکر ایوب الزرعی، دارالکتب العلمیه، بیروت.

۱۷۴- «العروه الوثقی»، السید محمد کاظم الطباطبایی الیزدی، موسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۹ ه. ق.

۱۷۵- «العظمه»، عبداللّٰه بن محمدبن جعفربن حبان الاصفهانی، دارالعاصمه، ریاض، ۱۴۰۸ ه. ق.

۱۷۶- «العلل»، الامام احمدبن حنبل، المکتب الاسلامی، بیروت.

۱۷۷- «علل الدار قطنی»، «العلل الوارده فی الاحادیث النبوّیه»، ابوالحسن علی بن عمربن احمدبن مهدی الدار قطنی، دارطیبه، ۱۴۰۵ ه. ق.

۱۷۸- «عمده القاری فی شرح صحیح البخاری»، بدرالدین العینی، دارالفکر، بیروت.

۱۷۹- «عمل الیوم و اللیله»، احمدبن شعیب علی النسائی، موسسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۶ ه. ق.

۱۸۰- «عون المعبود»، محمد شمس الدین الحق العظیم آبادی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۵ ه. ق.

«غ»

۱۸۱- «غریب الحدیث»، ابن سلام، أبوعبیده قاسم بن سلام الهروی، دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۳۹۶ ه. ق.

«ف»

۱۸۲- «فتاوی مهمّه»، بن باز، عبدالعزیزبن عبداللّٰه بن باز، دارالعاصمه، ریاض، ۱۴۱۳ ه. ق.

۱۸۳- «الفتاوی الکبری»، ابن تیمیّه، احمدبن عبدالحلیم بن تیمیّه الحرّانی، دارالمعرفه، بیروت، ۱۳۸۶ ه. ق.

۱۸۴- «فتح الباری شرح صحیح البخاری»، شهاب الدین ابن حجر العسقلانی، دارالمعرفه للطباعه و النشر، بیروت.

۱۸۵- «فتح العزیز فی شرح الوجیز»، عبدالرحیم بن محمد الرافعی، دارالفکر، بیروت.

۱۸۶- «فتح القدیر»، محمدبن علی بن محمد الشوکانی، عالم الکتب، بیروت.

۱۸۷- «فتح الوهاب بشرح منهج الطلاب»، زکریابن محمدبن احمدبن زکریا الانصاری، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۸ ه. ق.

۱۸۸- «الفصول فی الاصول»، احمدبن علی الرازی الجصاص، احیاءالتراث الاسلامی، بیروت، ۱۴۰۵ ه. ق.

۱۸۹- «الفصل فی الملل و الأهواء و النحل»، علی بن احمدبن سعیدبن حزم الظاهری، مکتبه الخانجی، قاهره.

۱۹۰- «فضائل الصحابه»، احمدبن حنبل، ابوعبداللّٰه الشیبانی، موسسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۳ ه. ق.

۱۹۱- «فقه السنّه»، السید سابق، دارالکتاب العربی، بیروت.

۱۹۲- «الفقه علی المذاهب الاربعه»، عبدالرحمن الجزیری، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

۱۹۳- «فیض القدیر»، محمد عبدالرؤف المناوی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۵ ه. ق.

«ق»

۱۹۴- «القاموس المحیط»، محمدبن یعقوب الفیروز آبادی.

۱۹۵- «قصص الانبیاء»، ابن کثیر، ابوالفداء اسماعیل بن کثیر، مطبعه دارالتألیف، دارالکتب الحدیثه، مصر، ۱۳۸۸ ه. ق.

۱۹۶- «قطف الثمر»، محمد صدیق حسن خان القنوجی، عالم الکتب، بیروت، ۱۹۸۴ م.

«ک»

۱۹۷- «الکافی»، الکلینی، ابوجعفر محمدبن یعقوب اسحاق الکلینی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۸۸ ه. ق.

۱۹۸- «الکافی فی فقه ابن حنبل»، عبداللّٰه بن قدامه المقدسی، المکتب الاسلامی، بیروت، ۱۴۰۸ ه. ق.

۱۹۹- «الکامل فی ضعفاء الرجال»، ابن عدی، ابواحمد عبداللّٰه بن عدی، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۹ ه. ق.

۲۰۰- «کتاب حیاه عمربن خطاب»، عبدالرحمن احمد بکری، مکتبه الارشاد، بیروت.

۲۰۱- «کتاب الدعاء»، الطبرانی، سلیمان بن احمد الطبرانی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۳ ه. ق.

۲۰۲- «کتاب الزهد»، هنّادبن السری الکوفی، دارالخلفاء للکتاب الاسلامی، کویت، ۱۴۰۶ ه. ق.

۲۰۳- «کتاب السنّه»، عمروبن أبی عاصم الضحّاک، المکتب الاسلامی، بیروت، ۱۴۱۳ ه. ق.

۲۰۴- «کتاب سلیم بن قیس»، أبو صادق سلیم بن قیس الهلالی، تحقیق محمد باقر الانصاری الشیرازی.

۲۰۵- «کتاب الضعفاء و المتروکین»، النسائی، احمدبن علی بن شعیب النسائی، دارالمعرفه، بیروت، ۱۴۰۶ ه. ق.

۲۰۶- «کتاب العرش»، ابن أبی شیبه، محمدبن عثمان بن ابی شیبه العبسی، مکتبه المعلا، کویت، ۱۴۰۶ ه. ق.

۲۰۷- «کتاب العین»، ابوعبدالرحمن الخلیل بن احمد الفراهیدی، موسسه دارالهجره، تهران، ۱۴۰۹ ه. ق.

۲۰۸- «کتاب المجروحین»، ابن حبّان، محمدبن حبّان بن احمد التمیمی، تحقیق محمود ابراهیم زاید.

۲۰۹- «کتاب المسند»، الامام الشافعی، ابوعبداللّٰه محمدبن ادریس الشافعی، دارالکتب العلمیه، بیروت.

۲۱۰- «کرامات الاولیاء»، هبهاللّٰه بن الحسن الطبری، دار طیبه، ریاض، ۱۴۱۲ ه. ق.

۲۱۱- «الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل»، محمودبن عمر الزمخشری، دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۴۰۷ ه. ق.

۲۱۲- «کشف الخفاء و مزیل الالباس»، اسماعیل بن محمد العجلونی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۸ ه. ق.

۲۱۳- «کشف القناع عن متن الاقناع»، منصوربن یونس البهوتی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۸ ه. ق.

۲۱۴- «کنز العمال فی سنن الاقوال والافعال»، علاءالدین المتقی الهندی، موسسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۹ ه. ق.

«ل»

۲۱۵- «لسان العرب»، ابن منظور، محمدبن مکرم بن منظور، نشر أدب الحوزه، قم، ۱۴۰۵ ه. ق.

۲۱۶- «لسان المیزان»، ابن حجر، احمدبن علی بن الحجر العسقلانی، موسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۳۹۰ ه. ق.

«م»

۲۱۷- «مؤلفات ابن عبدالوهاب»، محمدبن عبدالوهاب، جامعه محمدبن سعود، ریاض.

۲۱۸- «المبسوط»، السرخسی، شمس الدین السرخسی، دارالمعرفه، بیروت، ۱۴۰۶ ه. ق.

۲۱۹- «المبسوط»، شیخ الطائفه، ابوجعفر محمدبن الحسن الطوسی، المکتبه الرضویه، تهران، ۱۳۸۷ ه. ق.

۲۲۰- «مجمع البحرین»، فخرالدین الطریحی، مکتب نشر الثقافه الاسلامیه، ۱۴۰۸ ه. ق.

۲۲۱- «مجمع البیان»، ابوعلی الفضل بن الحسن الطبرسی، موسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۱۵ ه. ق.

۲۲۲- «مجمع الزوائد»، الهیثمی، نورالدین علی بن ابی بکر الهیثمی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۸ ه. ق.

۲۲۳- «مجمع الفائده والبرهان فی شرح ارشاد الاذهان»، المولی أحمد الاردبیلی، النشر الاسلامی، قم، ۱۴۰۳ ه. ق.

۲۲۴- «المجموع»، محیی الدین بن شرف النووی، دارالفکر، بیروت.

۲۲۵- «مجموع الفتاوی»، ابن تیمیّه، محمدبن عبدالحلیم بن تیمیّه الحرّانی، ریاض.

۲۲۶- «المحاسن»، احمدبن محمدبن خالد البرقی، دارالکتب الاسلامیه، تهران.

۲۲۷- «المحاسن والمساوی»، البیهقی، احمدبن الحسین بن علی البیهقی، دار صادر، بیروت.

۲۲۸- «المحصول فی علم اصول الفقه»، فخرالدین محمدبن عمربن الحسین الرازی، موسسه الرساله، بیروت، ۱۴۱۲ ه. ق.

۲۲۹- «المحلّی»، ابن حزم، ابو محمد علی بن احمدبن سعیدبن حزم، دارالفکر، بیروت.

۲۳۰- «مختار الصحاح»، محمدبن ابی بکربن عبدالقادر الرازی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۵ ه. ق.

۲۳۱- «مختصر المزنی»، اسماعیل بن یحیی المزنی، دارالمعرفه، بیروت.

۲۳۲- «مختلف الشیعه»، العلامه الحلّی، ابومنصور الحسن بن یوسف بن المطهر الاسدی، موسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۲ ه. ق.

۲۳۳- «مراقی الفلاح یا مداد الفتاح»، حسن بن عماربن علی الشرنبلانی الحنفی.

۲۳۴- «مروج الذهب»، المسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین، دارالاندلس، بیروت.

۲۳۵- «المستدرک علی الصحیحین»، ابوعبداللّه الحاکم النیشابوری، دارالمعرفه، بیروت، ۱۴۰۶ ه. ق.

۲۳۶- «المستصفی»، الغزالی، ابوحامد محمدبن محمدبن محمد الغزالی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۷ ه. ق.

۲۳۷- «المستطرف»، شهاب الدین محمدبن احمد ابوالفتح الابشیهی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۹۸۶ م.

۲۳۸- «المستفاد من ذیل تاریخ بغداد»، محمدبن محمودبن الحسن بن هبه اللّٰه بن محاسن (ابن النجار البغدادی)؛ دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۷ ه. ق.

۲۳۹- «مسند احمدبن حنبل»، الامام احمدبن حنبل، دار صادر، بیروت.

۲۴۰- «مسند ابن راهویه»، اسحاق بن ابراهیم بن مخلّد الحنطلی المروزی، مکتبه الایمان، مدینه، ۱۴۱۲ ه. ق.

۲۴۱- «مسند ابن المبارک»، عبداللّه بن المبارک، مکتبه المعارف، ریاض.

۲۴۲- «مسند ابن الجعد»، علی بن الجعدبن عبید، دارالکتب العلمیه، بیروت.

۲۴۳- «مسند ابی داود الطیالسی»، ابوداودالطیالسی، سلیمان بن داودبن الجارود، دارالحدیث، بیروت.

۲۴۴- «مسند ابی یعلی»، ابو یعلی الموصلی، احمدبن علی بن المثّنی التمیمی، دارالمأمون للتراث، بیروت، ۱۴۰۷ ه. ق.

۲۴۵- «مسند الحمیدی»، ابوبکر عبداللّه بن الزبیر الحمیدی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۹ ه. ق.

۲۴۶- «مسندالشامیین»، سلیمان بن احمد الطبرانی، موسسه الرساله، بیروت، ۱۴۱۶ ه. ق.

۲۴۷- «مسندالشهاب»، محمدبن سلامه القضاعی، موسسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۵.

۲۴۸- «مشکاه المصابیح»، محمدبن عبداللّه الخطیب التبریزی، المکتب الاسلامی، بیروت، ۱۴۰۵ ه. ق.

۲۴۹- «المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر»، احمدبن محمدبن علی المقری الفیّومی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۳۷۲ ش.

۲۵۰- «المصنّف»، ابن ابی شیبه، محمدبن أبی شیبه، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۹ ه. ق.

۲۵۱- «المصنّف»، الصنعانی، ابوبکر عبدالرزاق بن هما الصنعانی، المجلس العلمی.

۲۵۲- «معارج القبول»، حافظبن احمد حکمی، دار ابن القیم، دمّام، ۱۴۱۰ ه. ق.

۲۵۳- «المعتبر فی شرح المختصر»، المحقق الحلّی، ابوالقاسم جعفربن الحسن، موسسه سیدالشهداء، قم، ۱۳۶۴ ش.

۲۵۴- «المعتمد فی اصول الفقه»، ابوالحسین البصری، محمدبن علی بن الطیب البصری، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۳.

۲۵۵- «المعجم الاوسط»، الطبرانی، ابوالقاسم سلیمان بن احمد الطبرانی، دارالحرمین.

۲۵۶- «المعجم الصغیر»، الطبرانی، ابوالقاسم سلیمان بن احمد الطبرانی، دارالکتب العلمیه، بیروت.

۲۵۷- «المعجم الکبیر»، الطبرانی، ابوالقاسم سلیمان بن احمد الطبرانی، مکتبه ابن تیمیّه، قاهره.

۲۵۸- «معرفه الثقات»، العجلی، احمدبن عبداللّه العجلی، مکتب الدار، مدینه، ۱۴۰۵ ه. ق.

۲۵۹- «مع الصادقین»، محمد المدینی، قاهره.

۲۶۰- «المعیار و الموازنه»، ابو جعفر محمدبن عبداللّٰه الاسکافی المعتزلی، تحقیق الشیخ محمد باقر المحمودی، الطبعه الاولی.

۲۶۱- «المغنی»، ابن قدامه، ابو محمد عبداللّٰه بن احمدبن قدامه، دارالکتاب العربی، بیروت.

۲۶۲- «مغنی اللبیب»، جمال الدین بن هشام الانصاری، مکتبه آیه اللّٰه المرعشی، قم، ۱۴۰۵ ه. ق.

۲۶۳- «مغنی المحتاج الی معرفه معانی الفاظ المنهاج»، محمد الشربینی، داراحیاءالتراث العربی، بیروت، ۱۳۷۷ ه. ق.

۲۶۴- «المفاريد عن رسول اللّٰه ۹»، احمدبن علی بن المثّنی التمیمی، مکتبه دارالاقصی، کویت، ۱۴۰۵ ه. ق.

۲۶۵- «المفردات فی غریب القرآن»، الراغب الاصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد الفضل، دفتر نشر الکتاب، ۱۴۰۴ ه. ق.

۲۶۶- «مقالات الاسلامیین»، ابوالحسن الاشعری، علی بن اسماعیل الاشعری، داراحیاء التراث العربی، بیروت.

۲۶۷- «مقدمه ابن الصلاح»، ابو عمرو عثمان بن عبدالرحمن الشهروزی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۶ ه. ق.

۲۶۸- «المناقب»، الخوارزمی، الموفق بن احمدبن محمد المکی الخوارزمی، موسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۱ ه. ق.

۲۶۹- «مناهل العرفان فی علوم القرآن»، محمد عبدالعظیم الزرقانی، دارالفکر، بیروت، ۱۹۹۶ م.

۲۷۰- «المنتظم»، ابن الجوزی، عبدالرحمن بن علی بن محمدبن الجوزی، دار صادر، بیروت.

۲۷۱- «منتهی المطلب فی تحقیق المذهب»، العلامه الحلّی، مجمع البحوث الاسلامیه، مشهد، ۱۴۱۵ ه. ق.

۲۷۲- «من لا یحضره الفقیه»، الشیخ الصدوق، ابوجعفر محمدبن علی بن الحسین بن بابویه القمی، النشر الاسلامی، قم، ۱۴۰۴ ه. ق.

۲۷۳- «منهاج السنّه»، ابن تیمیّه، احمدبن عبدالحلیم بن تیمیّه الحرّانی، موسسه قرطبه، ۱۴۰۶ ه. ق.

۲۷۴- «منهاج الصالحین»، السید ابوالقاسم الموسوی الخویی، مدینه العلم، قم، ۱۴۱۰ ه. ق.

۲۷۵- «موارد الظمآن الی زوائد ابن حبان»، الهیثمی، علی بن ابی بکر الهیثمی، دارالکتب العلمیه، بیروت.

۲۷۶- «المواقف»، عضدالدین عبدالرحمن بن احمد الایجی، دارالجیل، بیروت، ۱۹۹۷ م.

۲۷۷- «مواهب الجلیل لشرح مختصر خلیل»، الحطاب الرعینی، ابوعبداللّٰه محمدبن محمدبن عبدالرحمن المغربی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۶ ه. ق.

۲۷۸- «المواهب اللدنّیه بالمنح المحمدیه»، ابوالعباس شهاب الدین بن حجر العسقلانی.

۲۷۹- «الموضوعات»، ابن الجوزی، عبدالرحمن بن علی بن الجوزی، المکتبه السلفیّه، مدینه، ۱۳۸۶ ه. ق.

۲۸۰- «الموطأ»، الامام مالک بن انس، داراحیاالتراث العربی، بیروت، ۱۴۰۶ ه. ق.

۲۸۱- «میزان الاعتدال فی نقد الرجال»، الذهبی، ابوعبداللّٰه محمدبن احمدبن عثمان الذهبی، دارالمعرفه، بیروت.

«ن»

۲۸۲- «الناسخ و المنسوخ»، ابن حزم الاندلسی، دارالکتب العلمیه، بیروت.

۲۸۳- «نصب الرایه لاحادیث الهدایه»، جمال الدین الزیعلی، دارالحدیث، قاهره، ۱۴۱۵ ه. ق.

۲۸۴- «نواسخ القرآن»، ابن الجوزی، عبدالرحمن بن الجوزی، دارالکتب العلمیه، بیروت.

۲۸۵- «النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی»، شیخ الطائفه، ابوجعفر محمدبن الحسن الطوسی، دارالاندلس، بیروت.

۲۸۶- «النهایه فی غریب الحدیث والأثر»، ابن الاثیر، المبارک بن محمد الجزری، موسسه اسماعیلیان، قم،

۱۳۶۴ ش.

۲۸۷- «نیل الأوطار من أحادیث سید الاخیار»، محمدبن علی بن محمد الشوکانی، دارالجیل، بیروت.

«و»

۲۸۸- «الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز»، الواحدی، ابوالحسن علی بن احمد الواحدی.

۲۸۹- «وسائل الشیعه»، محمدبن الحسن الحرّ العاملی، مکتبه الاسلامیه، تهران.

۲۹۰- «الوسیله»، ابن حمزه، ابو جعفر محمدبن علی الطوسی، مکتبه آیه اللّه المرعشی، قم، ۱۴۰۸ ه. ق.

«ی»

۲۹۱- «ینابیع المودّه»، سلیمان بن ابراهیم القندوزی، دارالاسوه، قم، ۱۴۱۶ ه. ق.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹